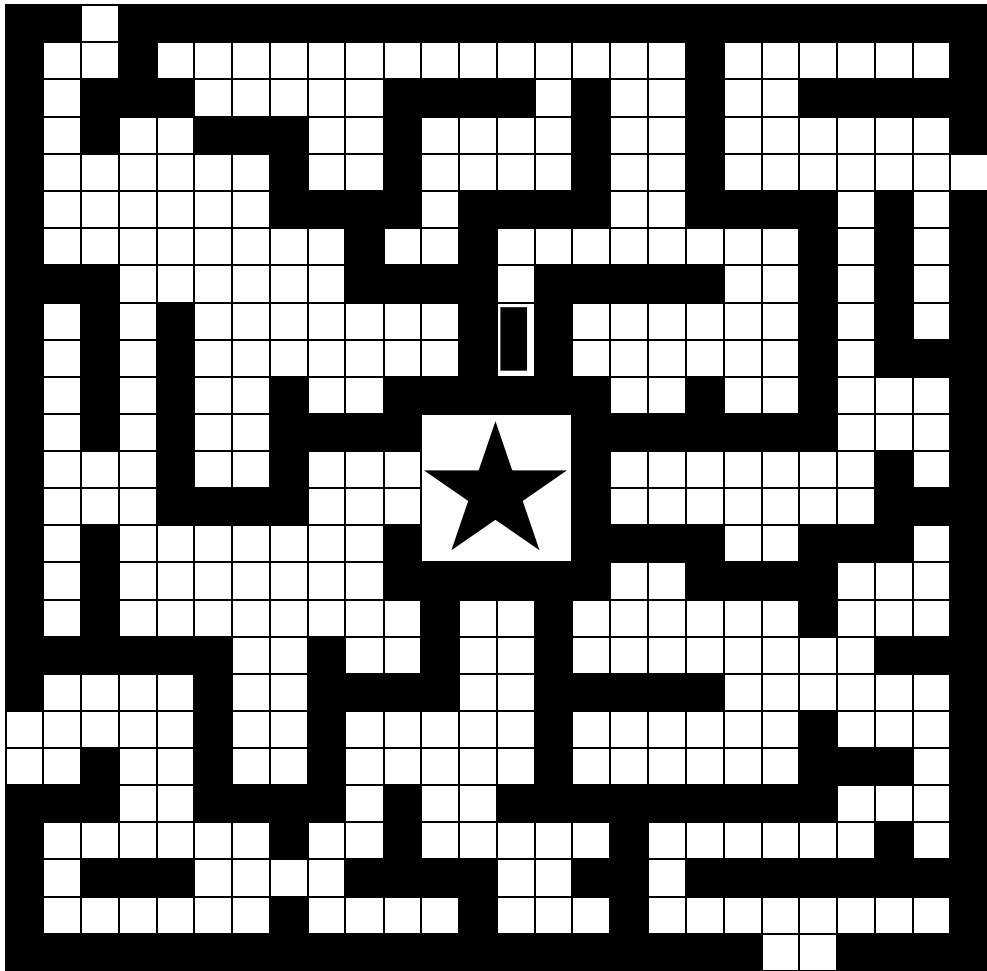


# دوران سرنوشت ساز يك انقلاب

مروری بر مباحثات اقتصادی حزب بلشویک ۱۹۲۴-۱۹۲۸

جعفر رسا



# دوران سرنوشت ساز يك انقلاب

مروری بر مباحثات اقتصادی حزب بلشویک ۱۹۲۸-۱۹۲۴

دوران سرنوشت ساز يك انقلاب

از: جعفر رسا

نام کتاب: دوران سرنوشت ساز يك انقلاب

چاپ اول: بهمن ۱۳۶۶

نشر: از انتشارات حزب کمونیست ایران

بازنویسی از مریم پایدار و رحمان دین خواه در سال ۱۴۰۲

به یاد رفیق جعفر شفیعی  
که زندگیش مظهر مبارزه در راه  
رهایی طبقه کارگر بود.

## فهرست

7	یادداشتی بر بازنویسی کتاب دوران سرنوشت ساز یک انقلاب از جعفر رسا
8	یادداشت
9	مقدمه

### بخش نخست

13	فصل اول
----	---------

وضعیت و چگونگی تکوین اقتصادی روسیه تا پیش از وقوع انقلاب اکتبر

۱- جنگ کریمه و شروع صنعتی شدن روسیه تزاری

۲- سرگئی ویته و رشد سریع صنعت روسیه

۳- ویژگیهای صنعتی شدن روسیه

۴- صنعت روسیه در مقایسه با سایر جوامع پیشرفته سرمایه داری آن زمان

۵- رشد کمی طبقه کارگر

24	فصل دوم
----	---------

گرایشهای اجتماعی برای تحول روسیه تزاری

۱- دو مکتب فکری برای تحول اجتماعی روسیه: اسلاودوست ها و غرب گرایان

۲- روندهای اجتماعی برای تحول روسیه پس از اصلاحات ارضی ۱۸۶۱

۳- توکل بورژوازی روسیه به غرب: ظهور مارکسیم علنی

۴- نفوذ آرمانهای بورژوازی روسیه در فاصله بین ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷

۵- توالی آرمانهای بورژوازی روسیه در فردای انقلاب اکتبر

44	فصل سوم
----	---------

سوسیال اولوسیونیزم و سوسیال دمکراسی روسیه

۱- عروج سوسیال اولوسیونیزم در جنبش سوسیال دمکراسی اروپا

۲- بلشویسم بر علیه سوسیال اولوسیونیزم انترناسیونال دوم

۳- بلشویسم و استراتژی اقتصادی پرولتاریای روسیه تا مقطع انقلاب اکتبر

66	فصل چهارم
----	-----------

انقلاب اکتبر و سرمایه داری انحصاری دولتی

۱- سرمایه داری دولتی: مارکس و انگلس کجا می ایستند.

۲- مقام سرمایه داری دولتی برای انترناسیونال ۲

۳- بوخارین و سرمایه داری دولتی

۴- لنین و سرمایه داری دولتی

### بخش دوم

فصل پنجم ..... 104

شکل گیری دو آلترناتیو برای تحول جامعه روسیه پس از انقلاب اکتبر

فصل ششم ..... 115

استراتژی اقتصادی جناح چپ

۱- انباشت اولیه سوسیالیستی: طرح مسئله

۲- دفاع تئوریک پرائوبراژنسکی از قانون انباشت اولیه سوسیالیستی

۳- مکانیسم عملکرد قانون انباشت اولیه سوسیالیستی

۴- قانون انباشت اولیه سوسیالیستی و معضل دهقانان

۵- محدودیت های قانون انباشت اولیه سوسیالیستی و بن بست پرائوبراژنسکی

۶- تروتسکی و بن بست پرائوبراژنسکی

۷- سرانجام آلترناتیو اپوزیسیون چپ

فصل هفتم ..... 173

استراتژی اقتصادی جناح راست

۱- بوخارین و تئوری تعادل

۲- بوخارین و صنعتی کردن روسیه

۳- طرح تعاونی های بوخارین

۴- محدودیت های آلترناتیو جناح راست برای صنعتی کردن روسیه

فصل هشتم ..... 225

سقوط جناح راست و تحکیم آلترناتیو استالین برای صنعتی شدن شوروی

۱- دلایل شکاف وجدایی میان بوخاری و استالین پس از بحران غله ۱۹۲۷

۲- مضمون آلترناتیو جناح استالین برای صنعتی شدن روسیه

۳- درس های صنعتی شدن روسیه

237	.....مؤخره
	نتایج مشی صنعتی کردن روسیه (ده سال اول)
253	.....فهرست مأخذ
256	.....یادداشتها

## یادداشتی بر بازنویسی کتاب دوران سرنوشت ساز یک انقلاب از جعفر رسا

ما تصمیم گرفتیم کتاب مورد نظر را بازنویسی کنیم تا برای فارسی زبانان در داخل و خارج از کشورهای ایران و افغانستان قابل دسترس باشد. این کتاب یکی از بهترین تحقیقات عملی درباره مباحث اقتصادی حزب بلشویک روسیه بین سالهای ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ به زبان فارسی نگاشته شده است.

در قسمت فهرست ماخذ ما یک تغییری را انجام داده‌ایم و آن شماره‌های فهرست ماخذ کتاب است. کتاب چاپ سال ۱۳۶۶، شماره‌ها از طرف راست آغاز می‌شوند و این شامل متن‌های انگلیسی و فارسی می‌شود. ولی ما قسمت فارسی را از طرف راست نوشتیم و انگلیسی را از طرف چپ. اگر با متن چاپ سال ۱۳۶۶ مقایسه شود این تغییر دیده می‌شود. باقی متن کتاب کپی سال ۱۳۶۶ است و بدون هیچ تغییری نوشته شده است.

ما این بازنویسی را به جعفر رسا تقدیم می‌کنیم که زحمت بسیاری برای این امر کشیده‌اند و به جامعه فارسی زبانان کمک ارزشمندی کرده‌اند.

بازنویسان کتاب: مریم پایدار و رحمان دین‌خواه در سال ۱۴۰۲

## یادداشت

قریب دو سال پیش انتشار بولتن‌های "مارکسیسم و مسئله شوروی" حاوی نقطه نظرات، مباحثات و مناظرات درونی حزب ما حول مسئله شوروی (تییــــن شکست پرولتاریا در شوروی، عملکرد نظام شوروی امروز، و همچنین مسائــــل متنوعی که بررسی معضل شوروی ایجاب می‌کند) آغاز شد. انتشار علنی بولتن آزاد این هدف را دنبال می‌کند که اولاً به نظرات متنوع درون حزبی در این مورد امکان بروز و برخورد با یکدیگر را بدهد، و ثانیاً با طرح علنی این مباحثات مخاطبین وسیعتری را از نتایج بررسی‌ها و نظرات متنوع آگاه کند و امکان برخورد و اظهار نظر را برای آنان فراهم سازد. کتاب حاضر از رفیق جعفر رسا از زمره مباحث ما در همین مورد به شمار می‌رود، و قاعدتاً می‌بایست در بولتن "مارکسیسم و مسئله شوروی" انتشار می‌یافت؛ اما وسعت موضوعات مورد بررسی، و لاجرم طول مطلب آنرا از صورت یک مقاله خارج نموده و بیشتر به صورت یک رساله درآورده است، و از اینرو به شکل کتاب مستقلی انتشار می‌یابد.

مقدمه مولف بر کتاب حاضر ما را از اشاره به اهداف و ساختار کتاب بی‌نیاز می‌کند. خواننده‌ای که علاقمند است مکان مباحث و نظرات رفیق رسا را در کنار سایر نظرات موجود در حزب کمونیست ایران دریابد، می‌باید این کتاب را در کنار بولتن‌های "مارکسیسم و مسئله شوروی" مطالعه کند.

۱. آذرین

بهمن ماه ۶۶



## مقدمه

سالهای ۲۸-۱۹۲۴ در تاریخ انقلاب روسیه، سالهای مهمی محسوب میشوند زیرا نتیجه مبارزه ای که در طی این سالها در حزب بلشویک در گرفته بود، سیر حرکت آنی جامعه شوروی از آن مقطع تاکنون را تعیین نمود. با شروع پروسه صنعت شدن سریع شوروی پس از این دوران بر مجادله آن، پروسه مادی تعیین کننده‌ای که بافت، ساختار و مناسبات سیاسی - اجتماعی جامعه شوروی پس از انقلاب را به طور برگشت ناپذیری شکل داد، آغاز گردید. پس بررسی مباحث اساسی که در طی آن سالها در جامعه شوروی جریان داشت ضرورتاً میبایست یک جزء اساسی هر بررسی جدی انقلاب روسیه را تشکیل دهد.

ما در این نوشته همین هدف را دنبال کرده‌ایم. تلاش ما بر این است که در اینجا به بررسی آن آلترناتیوهای اقتصادی بپردازیم که از اوایل نیمه دوم دهه ۲۰ تا اوایل دهه ۳۰ برای تحول اساسی جامعه روسیه و گذار آن به سوی سوسیالیسم طرح شده بودند.

با تثبیت اقتدار سیاسی حکومت نو پای کارگران روسیه پس از پایان جنگ داخلی ۲۱-۱۹۱۸ که با سرکوب قطعی نیروهای مسلح بورژوازی روس و همچنین نیروهای اشغالگر دول مختلف امپریالیستی جهان همراه بود، و با رونق یافتن اقتصاد داخلی شوروی در طی سالهای اول سیاست اقتصادی نوین (نپ)، موقعیت اضطراری سیاسی و اقتصادی دوران انقلاب درجا معه روسیه نیز به پایان رسید. کمونیسم جنگی و نپ طی سالهای اول انقلاب هر کدام به عنوان اقداماتی فوری برای تخفیف موقعیت بحرانی و حاد جامعه شوروی آن دوران طرح و اتخاذ شده بودند. در دوران کمونیسم جنگی با متمرکز کردن تولید برای رفع نیازمندی‌های جبهه‌های جنگ، پیروزی کارگران روسیه در مبارزه بر علیه گاردهای سفید و نیروهای مسلح دول امپریالیستی با موفقیت به سرانجام رسیده بود. و در دوران نپ، استفاده از محرکه‌ها و مکانیسم بازار، این را ممکن ساخته بود که اقتصاد از هم گسیخته و در هم ریخته جامعه شوروی بتواند مجدداً به عنوان یک کلیت ارگانیک و مرتبط که از حداقلی از رونق و حیات درونی بهره مند است، عمل نماید.

اتکاء به مکانیسم بازار البته، محدودیت‌های خاص خویش را نیز به همراه داشت در ازاء به راه افتادن چرخ اقتصاد و بهبود نسبی وضعیت آن، سیستم کارمزدی قیمت‌ها، سود .... و خلاصه آنچه اساس و جوارح یک نظام سرمایه داری را تشکیل میدهد، در جامعه شوروی کماکان برقرار بود. هر چند البته عمده صنایع و املاک بزرگ دیگر در تصاحب دولت قرار گرفته بودند و نیز وضعیت معیشتی طبقه کارگر

و نقش و دحالت آن در تولید و توزیع در طی این سالها در مقایسه با تمام کشورهای جهان تحولی اساسی را از سر گذرانده بود .

البته کسی انتظار نداشت - و آنان که غیر از این فکر میکردند متوجه شدند که اشتباه میکردند که در همان فردای پیروزی قیام پتروگراد و یا در پایان موفق جنگ داخلی، نظام اقتصادی جامعه شوروی نیز یک شبه و به طور اساسی متحول گردد. وضعیت بسیار نابسامان سیاسی و اقتصادی کشور در آن سالها زمینه ایجاد چنین تصویری را به سختی فراهم می‌آورد. اما با تثبیت سیاسی قدرت کارگران، معضل پایه‌ریزی یک نظام اقتصادی دراز مدت و متفاوت از سرمایه داری ضرورت خود را در مقابل انتظار کارگران انقلابی روسیه و البته رهبران حزب کمونیست شوروی قرار داد. "اکنون که توانستیم خود را در مقابل تهاجم بورژوازی روس و جهان سر پا نگه داریم و انقلاب جهانی نیز کماکان به کمک مان نیامده است. چه باید بکنیم؟" این سوالی بود که به طور جدی ذهن هر کارگر شوروی و طبعاً هر کدام از رهبران حزب بلشویک را به خود مشغول کرده بود. "کمونیسم جنگی و نپ هر کدام اقدامات فوری و اضطراری برایمان بودند - راه حل دراز مدت چیست؟"، "چگونه میتوانیم علیرغم انزوای انقلاب روسیه به آرمانها و آمال کمون دست یابیم؟" اینها و دهها سؤال مشابه دیگر سوالاتی بودند که می‌بایست پاسخ می‌گرفتند. ما در این نوشته سعی کرده‌ایم به بررسی پاسخی‌هایی بپردازیم که در آن سالها به این سوالات داده شد. مکان محوری مسئله چگونگی صنعتی شدن در تمام راه‌هایی که در طی سالها برای تحول اساسی اقتصاد روسیه ارائه شده بودند، ما را بر آن داشت که این نکته را طی این نوشته به ویژه مد نظر داشته باشیم.

بررسی ما از آنچه که در طی آن سالها ارائه شد، البته صرفاً یک بررسی فنی از نقاط تمایز و اشتراک دیدگاه‌های مختلف نیست. همانطور که خواننده در طی نوشته متوجه خواهد شد، ما سعی کرده‌ایم نشان دهیم که چگونه مبحث صنعتی شدن شوروی در طی سالهای ۱۹۲۵ به بعد به محل تلاقی و تقاطع نقطه نظرات و آرمانهای طبقات مختلف روسیه بدل شد. به نظر ما اینکه مباحث اساسی مربوط به تحول اقتصادی جامعه روسیه - به ویژه مبحث صنعتی شدن آن کشور - عمدتاً به صورت مباحثات درونی حزب بلشویک خود را نمایان ساختند. نمی‌بایست به معنای خلاصه کردن انعکاس این مباحثات و یا محدود دیدن برد آنان به تغییر و تحولات درونی حزب بلشویک و یا در بهترین حالت جنبش کارگری روسیه تعبیر شود. مبارزه بین دو طبقه اصلی جامعه روسیه یعنی مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی از پیش از انقلاب اکتبر برسر تحقق آرمانهای معینی در مقابل نظام تزاری در جریان بود؛ انقلاب اکتبر یک تحول تعیین کننده در توازن نیرو به نفع پرولتاریای روسیه بیار آورد ولی این بدان معنا نبود که با شکست نظامی -

سیاسی بورژوازی روسیه، آرمانها و خواسته‌های این طبقه، و حاملین مادی این نظرات یک شبه از جامعه روسیه رخت بر بستند. کاملاً برعکس، مبارزه بین این دو طبقه در فردای انقلاب اکتبر کماکان بر سر معضلات مهم جامعه روسیه تداوم یافت. مبحث صنعتی شدن آن مبحثی بود که بار دیگر آرمانها و اهداف بورژوازی روسیه خود را در مقابل آرمانها و اهداف پرولتاریای روسیه قرار میدادند. نشان دادن چگونگی سیر پیشرفت این مبارزه و چگونگی تفوق یافتن آرمان بورژوایی صنعتی شدن روسیه، امری است که ما در اینجا آن را تعقیب میکنیم. ولی آیا پیروزی نظامی - سیاسی کارگران روسیه بر بورژوازی آن کشور، آنان را در موقعیت مساعدتری برای اتخاذ آرمانها و اهداف طبقاتی شان قرار نمیداد؟ قطعاً چنین بود. منتها همانطور که خواهیم دید، ابهامات و ناروشنی‌هایی که در زمینه درک عمومی بلشویکها از مفهوم تحول اقتصادی یک جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم وجود داشت - ادراکاتی که عوارضشان در پرتو اوضاع داخلی روسیه و موقعیت بین‌المللی انقلاب اکتبر تشدید هم میشدند - آنان را در این مبارزه تعیین‌کننده خویش ناموفق گرداند. این ابهامات و ناروشنی‌ها چه بودند و چگونه در تلقیات آن زمان بلشویکها در قبال مسئله صنعتی شدن متجلی شدند؟! این نیز امری است که ما در اینجا به آن پرداخته‌ایم. بعلاوه ما برای روشن کردن و اثبات آنچه فوقاً بدان اشاره کردیم، به بررسی یکایک آلترناتیوهای عمده‌ای پرداخته‌ایم که در طی آن دوران در مقابل طبقه کارگر روسیه قرار داده شده بودند. در طی این نوشته ما نشان میدهم که چگونه دو آلترناتیو اساسی برای رفع معضل اقتصادی جامعه روسیه مقدماً در حزب بلشویک شکل گرفتند و مضمون و محتوای هر کدام از این دو چه بودند. بعلاوه ما پروسه تکوین و بن بست نظری و عملی هر یک از این دو آلترناتیو (منظور آلترناتیو اپوزیسیون چپ و آنچه تحت عنوان جناح بوخارینی یا راست حزب موسوم است) را گام به گام در این نوشته تعقیب میکنیم و مفهوم عینی شکست این آلترناتیوها را برای خواننده روشن می‌سازیم. در این تلاش خود، ما مبنای متدولوژیک و تئوریک هر کدام از این دو آلترناتیورا مختصراً مورد بررسی قرار داده ایم.

در اینجا جا دارد به وجه دیگری از مسئله نیز اشاره نمائیم. مطالعه و نقد آنچه در آن سالها گذشت صرفاً از اهمیت تا ریخ شناسانه بررسی زمینه‌های شکست انقلاب اکتبر برخوردار نیست. آنچه در آن سالها گذشت کماکان در دنیای معاصر مدافعان نظری خود را دارد و یکی از مبانی فکری! انواع سوسیالیسم‌های غیرکارگری عصر ما را تشکیل میدهد. از یکسو چگونگی صنعتی شدن روسیه برای سالهای سال از جانب رویونیسم روسی به عنوان تنها الگو و روش برای برقراری "سوسیالیسم" در یک جامعه سرمایه‌داری "عقب مانده" - عقب مانده در مقام مقایسه با آمریکا و اروپای پیشرفته - قلمداد شده و

میشود؛ از سوی دیگر، مدافعان فعلی نظرات اپوزیسیون چپ - از ترسکیت‌ها گرفته تا کمونیست‌های چپ - همانند پیش‌کسوتان خود مدعی هستند که سیر روند تحولاتی که در روسیه آن دوران به وقوع پیوست در انتظار هر انقلاب کارگری "زود‌درس" و "منزوی‌شده" دیگری قرار دارد که در جهان معاصر صورت پذیرد. آنان مدعی‌اند که سناریو کمابیش همان خواهد بود، مگر آنکه انقلاب جهانی به پیروزی رسد. بنابراین برای اینان شکست انقلاب روسیه الگوی تقریباً ثابتی برای شکست هر انقلاب کارگری دیگری است که در این عصر در انزوا از انقلاب جهانی کارگران روی دهد.

اینگونه درس‌آموزی از تجربه انقلاب روسیه برای کارگران معاصر جهان که در سراسر گیتی بر علیه نظام سرمایه‌داری دست به اعتراض و مبارزه می‌زنند و از یکسو نمی‌خواهند "مدل روسی" صنعتی شدن را به عنوان سوسیالیسم و رهایی واقعی شان از قید سرمایه‌قلمداد کنند - در حقیقت بخشی از کارگران جهان دقیقاً بر علیه همین "مدل" دست به اعتراض و مبارزه زده و می‌زنند؛ و از سوی دیگر هیچ تضمینی برایشان وجود ندارد که وقوع انقلاب در کشور خودشان به وقوع انقلابات کارگری در سایر کشورهای جهان - یا حداقل کشورهای مهم و اصلی آن - به طور همزمان منجر شود، راه چاره‌ای باقی نمی‌گذارد. مطالعه و بررسی مباحثات و نظرات تئوریک‌ی که پیش‌درآمد تحولات اقتصادی سالهای دهه ۳۰ به بعد روسیه بودند، ما را قادر می‌سازد تا در نقد و طرد آنچه بنام "سوسیالیسم واقعا موجود" شناخته شده، توانا‌تر گردیم و در مقابل با اتکاء به متون و آموزش‌های بنیادگذاران سوسیالیسم علمی تصویر روشن‌تر و کنکرت‌تری از آن سوسیالیسم کارگری دست‌یابیم که مارکس و انگلس در نوشتجات خود در نقد مناسبات جامعه سرمایه‌داری وجوه مختلف آن را بیان کرده بودند.

با توجه به آنچه گفته شد، نوشته حاضر در دو بخش و هشت فصل ارائه می‌شود. در بخش اول به بررسی و مطالعه زمینه‌های مادی و روندهای فکری‌ای می‌پردازیم که مباحثات و مجادلات دهه ۲۰ در شوروی بر سر تحول اقتصادی آن کشور بر متن آنها روی دادند. در بخش دوم به بررسی مضمون و محتوای نظرات ارائه شده در طول مجادلات آن سالها می‌پردازیم. و بالاخره در مؤخره این نوشته، به ما به ازاء نهایی این مجادلات خواهیم پرداخت. همچنین در خاتمه این نوشته لیست مختصری از برخی متون و کتبی که هر کدام به نحوی از انحاء مباحثات آن دوره و یا زمینه‌های مادی و فکری آن دوران را روشن می‌سازد، آورده‌ایم. این کتاب‌شناسی به هیچوجه کافی نیست ولی به هر رو حاوی برخی از مهمترین منابع موجود حول این زمینه است.

جعفر رسا دی ماه ۱۳۶۶

## فصل اول

### وضعیت و چگونگی تکوین اقتصادی روسیه تا پیش از وقوع انقلاب اکتبر

ضرورت صنعتی کردن جامعه روسیه در حد یک کشور پیشرفته و همپراز با جوامع سرمایه داری غرب در پایان دهه ۲۰ توسط بلشویکها به شدت احساس شد. اما چنین ضرورتی نه برای نخستین بار بود که احساس میشد، و نه بلشویکها اولین کسانی بودند که رسالت چنین امری را برای خود قائل شدند. کاملاً بر عکس این سیر صنعتی شدن روسیه پیش از انقلاب اکتبر بود که بطور برجسته و غیرقابل انکاری مهر خود را بر سیر تحولات صنعتی شدن سالهای ۳۰ کوبید. هر چند جامعه روسیه ۱۹۱۷ در رده‌های آخر جوامع آن زمان قرار داشت و به هیچوجه از نقطه نظر تکامل صنعت بزرگ به پای کشورهای اروپایی یا آمریکا نمیرسید ولی علیرغم این، برخلاف آنچه توسط بسیاری از مدافعین یا منتقدین نظام کنونی شوروی ادعا میشود. روسیه، آنزمان جامعه‌ای غیرصنعتی، عقب مانده و لذا بدین معنا فاقد زمینه‌های عینی برای تحول سوسیالیستی نبود. در حقیقت به اعتبار تحولات و پیشرفتهایی که از نیمه دوم قرن نوزدهم آغاز شده بود، روسیه در آستانه جنگ جهانی اول همانند سایر جوامع سرمایه‌داری آن زمان به میدان بورژوازی و پرولتاریا درآمده بود. انقلاب اکتبر نشانگر قدرت اجتماعی بود که طبقه کارگر روسیه در طی پروسه سرمایه داری شدن آن کشور به دست آورده بود.

### ۱ - جنگ کریمه و شروع صنعتی شدن روسیه تزاری

در بین سالهای ۵۶-۱۸۵۳ حکومت تزاری برای حفظ حیطة نفوذ خود در خاور نزدیک در جنگی تمام عیار بر علیه نیروهای متفق انگلستان، فرانسه، ترکیه و سایر دنیا درگیر شد. در خلال جنگ تفوق و برتری سلاحهای مدرن نیروهای متفقین بر سلاحهای ارتش تزاری کاملاً مشهود شد. بالاخره در اواخر سال ۱۸۵۵ حکومت تزاری که از یکسو بعلت نداشتن نیروی ذخیره کافی و همچنین کمبود سلاح و مهمات مدرن در مضیقه قرار گرفته بود و ازسوی دیگر با جنبش‌های اعتراضی وسیع دهقانان بر علیه سربازگیری اجباری برای جبهه‌های جنگ مواجه شده بود، به پایان دادن به جنگ و تفویض امتیازات قابل ملاحظه‌ای به نیروهای فاتح تن داد. این شکست به اعتبار نظامی و اقتدار بین‌المللی و داخلی حکومت تزاری لطمات

جدی وارد آورد و در عین حال یک رشته اصلاحات اساسی در زمینه اقتصاد داخلی، دستگاه سیاسی، و نظامی و اداری را به حکومت تزاری تحمیل کرد. مهمترین اصلاحاتی که در این رابطه صورت گرفت. لغو روابط سرواژ در روستاها و رشد سریع صنایع با کمک پشتوانه دولت بود.

اصلاحات ارضی در خلال سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۷۴ صورت گرفت و در نتیجه اصلاحات تقریباً ۵۰ میلیون رعیت مقیم بخش اروپایی امپراطوری روسیه از قید روابط فئودالی آزاد شدند<sup>۱</sup>. به موجب این اصلاحات دهقانان همچنان از حق خرید اراضی اربابان خود برخوردار شدند ما زمین نه به دهقانان منفرد که صرفاً به کمونهای روستایی فروخته میشد. دولت که خود اراضی را از زمینداران بزرگ خریده بود، متقابلاً آنان را به دهقانان عضو کمونهای روستایی می‌فروخت. در عوض دهقانان میبایست هر سال اقساط گزافی را به دولت پرداخت میکردند و مسئولیت نهایی پرداخت این دیون به دولت به عهده کمونهای روستایی بود. به عبارت دیگر دهقانان منفردی که به هیچ کمون کشاورزی تعلق نداشتند در عین آنکه از قیود سرواژ آزاد شده بودند. ولی از حق خرید زمین و تامین معیشت شان از طریق کشت محصولات کشاورزی بی‌بهره بودند. بنابراین از طریق این اصلاحات اولاً میلیونها رعیت بی زمین "آزاد شدند" و از آنجا که هیچ قطعه زمینی نداشتند ناگزیر برای فروش نیروی کارشان روانه بازارکار شدند. این توده میلیونی نیروی انسانی لازم برای صنعتی کردن روسیه را فراهم نمود. ثانیاً باز پرداخت دیون گزافی که کمونهای کشاورزی میبایست بابت اراضی خریداری شده به دولت میدادند، بخش قابل ملاحظه‌ای از هزینه صنعتی شدن روسیه را از قبل دهقانان تامین می‌نمود و بدین سان بخشی از ذخایر مالی لازم برای صنعتی کردن روسیه فراهم میشد.

تا آنجا که به پروسه صنعتی شدن روسیه برمیگردد، این پروسه از همان بدو کلاً ویژگیهای خاص خود را به همراه داشت. ضرورت توسعه صنعت در روسیه نه در اثر رشد آزادانه سرمایه‌های خصوصی و رقابت آنها با یکدیگر بلکه بدواً به دلیل تلاش حکومت تزاری برای رفع عقب ماندگیهای تکنولوژیک‌اش در زمینه نظامی برجامعه روسیه تحمیل شده بود. این نکته را اولین وزیر مالی تزار پس از شروع اصلاحات ۱۸۶۱ چنین متذکر شد:

"بدون خطوط راه آهن و صنایع ماشینی روسیه را نمیتوان در چهارچوب مرزهایش امن محسوب کرد. در چنین حالتی نفوذ آن در اروپا به سطحی که در مقام قیاس با قدرت بین المللی و اهمیت تاریخی آن نیست افول خواهد کرد"<sup>۲</sup>.

در طول صدارت اولین وزیر مالی تزار، نخستین گامها برای صنعتی کردن روسیه برداشته شد و در طی ۲۰ سالی که وی در پست وزارت قرار داشت (۱۸۷۸-۱۸۶۱) به عنوان مثال طول خطوط راه آهن روسیه از ۳۵۳۲ کیلومتر به ۲۲۴۹۸ کیلومتر افزایش یافت.<sup>۳</sup> در طی همین سالها صنعت روسیه - البته به طور یک جانبه و ناهمگونی - توسعه یافت. بخش صنایع مصرف به نفع بخش صنایع تولید وسایل تولید مورد کمترین حمایت دولت بود. با توجه به اینکه دولت تزاری خود عمده‌ترین سرمایه‌گذار برای توسعه صنایع روسیه حساب می‌آمد، لذا رشد ناهنجار صنعت روسیه در طی دوره ۱۸۶۶ تا ۱۸۸۵ را با استفاده از آماري که چگونگی تخصیص بودجه را برای این دوره بیست ساله نشان میدهد، بهتر میتوان مشخص گرداند. در بین این سالها نیروی زمینی و نیروی دریایی روسیه ۳۲ درصد از هزینه‌های دولتی را در مجموع به خود اختصاص داده بودند. هزینه مخارج دستگاه اداری دولتی بالغ بر ۲۸ درصد کل میزان بودجه کشور میشد و اگر مخارج مربوط به توسعه خطوط راه آهن هم را به این ارقام اضافه کنیم، در مجموع ۷۰ درصد از کل بودجه کشور در طی این سالها برای تقویت و تحکیم دستگاه نظامی-اداری تزار و رشد صنایع وابسته به آن صرف گردیده بود. در نتیجه کمتر از یک چهارم کل بودجه کشور برای مصارف تولیدی جامعه و از جمله گسترش صنایع مصرفی اختصاص یافته بود.<sup>۴</sup>

## ۲ - سرگئی ویتِه (Sergei Witte) و رشد سریع صنعت روسیه

پروسه صنعتی شدن روسیه با روی کار آمدن سرگئی ویتِه وزیر مالی تزار در سال ۱۸۹۲ به اوج خود رسید. استراتژی عمومی او برای صنعتی کردن روسیه از آنچه پیشتر تعقیب میشد متفاوت نبود. سرمایه‌داری شدن جامعه روسیه همانطور که بالاتر نشان دادیم بدو برای رفع نیازهای دولت تزاری صورت گرفته بود، او نیز تحقق خواستها و نیازهای نظامی دولت در زمینه صنعتی شدن روسیه را دنبال میکرد. وی حتی این روند صنعتی کردن کشور را در حد یک الگوی کامل برای چگونگی توسعه مناسبات سرمایه‌داری در کشور روسیه تدوین کرد. او بر این اعتقاد بود که اولاً منابع مالی اولیه برای صنعتی کردن جامعه روسیه میبایست به طور متمرکز و نقشه مندی از بودجه دولت یا از طریق وامهایی که دولت از بانکهای خارجی به دست می‌آورد، تامین گردد. خود او این مسئله را چنین مورد تأکید قرار میداد:

"برای پیشرفت و توسعه موفقیت آمیز صنعت ما مجبوریم به اقداماتی مبادرت ورزیم که بطور اجتناب ناپذیری به هزینه های دولت خواهند افزود، چه این هزینه‌ها به صورت پرداخت یک مساعده مالی یک جا به دولت تحمیل شده باشند چه از طریق پرداخت سوبسیدهای منظم."<sup>۵</sup>

ثانیاً به نظر او دولت در تخصیص منابع مالی خود میبایست نهایت احتیاط را رعایت میکرد و در وهله اول ذخایر مالی خود را در بخش خدمات عمومی به ویژه برای گسترش خطوط راه آهن سرمایه گذاری میکرد سرگئی ویتیه معتقد بود که با در دست گرفتن این حلقه، توسعه عرصه‌های دیگر صنعت زنجیره وار به دنبال می‌آمد. الگویی که او در سر داشت را چنین میشود خلاصه کرد: گسترش وسیع شبکه راه آهن رشد صنایع سوخت و فلز که مصالح اولیه و ضروری برای گسترش و حفظ خطوط راه آهن بودند، را موجب میشد؛ در نتیجه این گسترش صنایع سنگین، شرایط مساعدی هم برای توسعه صنایع سبک به وجود می‌آمد؛ در پایان این پروسه صنعتی شدن، انرژی وسیع جمعیت شهرنشین و بخشهای صنعتی کشور به تحرک در می‌آمد، منابع طبیعی و استفاده نشده روسیه توسط بنگاههای خصوصی به کار گرفته میشد و در نتیجه رونق و توسعه اقتصادی برای جامعه روسیه حاصل میگشت. بنابراین، اگرچه برای شروع به خاطر حجم وسیع سرمایه‌گذاری‌های دولت در بخش صنایع سنگین و همینطور به علت افزایش تصاعدی مالیاتهای مستقیم و غیر مستقیم قدرت خرید و سطح معیشت توده‌های مردم تنزل می‌یافت. ولی بزعم او پاداش این ریاضت موقت به زودی به آنها برگردانده میشد. از اینرو برای ویتیه چشم انداز صنعت روسیه چشم اندازی موفق و پر رونق بود.

آمار موجود نشان میدهد که او در این خوش باوری خود چندان مبالغه نمیکرده است. به عنوان مثال در طی دهه ۱۹۰۰ - ۱۸۹۱ تولیدات صنعتی در روسیه دو برابر شد و بخش صنایع سنگین پیشرفت قابل ملاحظه‌ای را از سر گذراند. در طی همین دوره تولیدات آهن روسیه سه برابر شد حال آنکه تولیدات آهن در آلمان فقط ۱/۶ برابر افزایش یافت. حجم نفت استخراج شده در طی این دهه در روسیه به پای حجم تولیدات نفتی آمریکا رسید - در حقیقت در سال ۱۹۰۰ حجم تولیدات نفتی روسیه بالاترین رقم را در بین کشورهای تولید کننده نفت به خود اختصاص داد. طول خطوط راه آهن در این دهه از افزایش چشمگیری برخوردار شد. کل طول خطوط راه آهن ۷۳/۵ درصد نسبت به ابتدای دهه ۱۸۹۰ افزایش یافت.<sup>۶</sup> حجم تولیدات ذغال سنگ مشابهاً افزایش یافته بود به نحوی که در طی سالهای ۱۹۰۲ - ۱۸۹۲ میزان آن دو برابر گردید. صنایع سرامیک که برای توسعه خطوط راه آهن و صنایع سنگین، آجر و سیمان لازم را تولید میکردند، در فاصله بین سالهای ۱۸۸۷ تا ۱۸۹۸ حجم تولیدات خود را ۱۸۴ درصد افزایش دادند. در صنایع شیمیایی نیز حجم تولیدات در طی این دوره ۱۷۷ درصد افزایش یافت. تعداد صنایع تولید کننده ابزار فلزی در طی دهه ۹۷-۱۸۸۷ از رقم ۱۷۰۰ به بیش از ۲۷۰۰ رسیده بود و حجم تولیدات این بخش از صنعت در طی همین دوره ۱۷۵ درصد افزایش یافت.<sup>۷</sup> در ۱۸۹۳، ۶۴۸ شرکت سهامی در روسیه به



ثبت رسیده بود، در ۱۹۰۰ این رقم به ۱۳۶۹ یعنی حدوداً دو برابر تعداد سابق افزایش یافت. و اگرچه کل حجم سرمایه‌های جدیدی که شرکت‌های سهامی در ۱۸۹۳ در عرض یکسال به دست آورده بودند از رقم ۶۰ میلیون روبل فراتر نمی‌رفت، این رقم برای سال ۱۸۹۵ بالغ بر ۱۳۰ میلیون روبل شده بود و در عرض سه سال بعد بین رقم ۲۳۰ تا ۲۵۶ میلیون روبل نوسان میکرد این رقم در سال ۱۸۹۹ به بالاترین حد خود در طی این دوره رسیده بود و بالغ بر ۴۳۰ میلیون روبل میشد.<sup>۸</sup>

گسترش سریع صنعت روسیه در طی این دهه را شاید بتوان با ارائه آمار مقایسه‌ای زیر بهتر مشخص گرداند. اگر کل تولیدات صنعتی روسیه در سال ۱۹۱۳ را معادل رقم صد در نظر بگیریم، آن وقت در مقایسه با آن حجم تولیدات صنعتی روسیه که در سال ۱۸۹۲ بالغ بر ۳۱ میشد، در سال ۱۹۰۳ به ۶۴ رسیده بود. به عبارت دیگر حجم تولیدات صنعتی روسیه در عرض یک دهه دو برابر شده بود. همینطور اگرچه حجم تولیدات صنعتی انگلستان در ۸،۱۸۷۰ برابر کل تولیدات صنعتی روسیه بود، ولی به دلیل توسعه سریع صنعت روسیه در طی دهه آخر قرن نوزدهم، این اختلاف نسبی به نصف تقلیل یافته بود.<sup>۹</sup>

ده سال موفقیت چشمگیر برای سیاست صنعتی وینته، آن را از بن‌بستی که در انتظارش بود در امان نگذاشت. وینته بالاخره به بن‌بستی رسیده بود که وزیران مالی قبل از او نتوانسته بودند خود را از آن خلاص کنند. قدرت پرداخت مردم به خزانه دولت برای این توسعه عظیم صنعت در طی این دهه رو به تحلیل رفته بود. آنان دیگر استطاعت پرداخت مالیاتهای تصاعدی و دیون گزاف به صندوق دولت را نداشتند. توسعه صنعت در طی این دوره برای آنان - به ویژه دهقانان روسیه - فقر و فلاکت بی‌سابقه‌ای را به همراه آورده بود. برای رهایی از این بن‌بست وینته یا میبایست به اعتراضات توده‌های محروم روستا پاسخی مجاب‌کننده میداد و یا اینکه سیاست صنعتی کردن او محکوم به شکست بود. حوادث بعدی مبین آلترناتیو دوم بود.

بحران اقتصادی ۱۹۰۵-۱۹۰۰ شورش‌های وسیع دهقانی سالهای ۳- ۱۹۰۲، و بالاخره انقلاب ۱۹۰۵، رژیم تزاری را مجبور کردند که برای رهایی از بن‌بستی که سرگئی وینته در آن گیر کرده بود دست به یک رشته اصلاحات جدید بزند. این رفرمها توسط وزیرکشور تزار، استولپین، در بین سالهای ۱۱-۱۹۰۶ صورت گرفت. به موجب این اصلاحات دیون دهقانان به دولت ملغی اعلام گردید، و هر کدام از اعضاء کمونهای روستایی مجاز شدند که مستقل از کمون برای خود زمین داشته باشند؛ بتوانند املاک خود را گسترش دهند؛ کمون زراعی خویش را ترک گفته به شهر روند؛ و حتی از یک منطقه به منطقه

دیگری مهاجرت کنند. از اتخاذ این اصلاحات جدید، دو نیت تعقیب میشد. اول آنکه رژیم تزار امیدوار بود که در اثر رقابت بین دهقانان تولید خرد و تکنیک عقب افتاده زراعی به نفع تولید بزرگ و تکنیک‌های پیشرفته‌تر کشاورزی به پس رانده میشدند و کشاورزی روسیه میتوانست با اتکاء به درآمد حاصله به سطحی پیشرفته و متکی به تولید بزرگ نایل آید. فقدان تولید بزرگ و پیشرفته در بخش کشاورزی، دلیل عمده عقب ماندن توسعه این بخش به نسبت بخش صنعت در روسیه را تشکیل میداد. حکومت تزار در صدد بود که به این اختلاف فائق آید. دوم آنکه در اثر تفکیک و پلاریزاسیون طبقاتی در روستا، حکومت تزار امیدوار بود یک طبقه جدید و قوی بورژوازی ده شکل گیرد که به عنوان پشتوانه سیاسی آن بر علیه دهقانان فقیر و متوسط عمل نماید. تا سال ۱۹۱۶ از ۲/۷ میلیون خانواری که تمایل خود را برای ترک کمونهای زراعی اعلام کرده بودند دو میلیون خانوار کمونها را ترک گفته بودند. این رقم ۲۴ درصد کل خانوارهای ۴۰ ایالت اروپایی روسیه را تشکیل میداد.<sup>۱۰</sup> این پروسه با وقوع جنگ جهانی اول در ۱۹۱۴ تخفیف یافت. در اثر این اصلاحات، حجم محصولات زراعی بطور چشمگیری افزایش یافت. به عنوان مثال درآمد خالص کشاورزی در بین سالهای ۱۹۱۳ - ۱۹۰۰، ۸۸/۶ درصد افزایش یافت. این رقم به فرض ثابت ماندن قیمت‌های محصولات کشاورزی، بیانگر یک افزایش ۳۳/۸ درصد واقعی در حجم تولیدات کشاورزی بود. همینطور حجم صادرات کشاورزی در طی سالهای ۱۳ - ۱۹۱۱، ۵۰ درصد بیشتر از حجم متوسط صادرات کشاورزی طی سالهای ۵ - ۱۹۰۱ شده بود.<sup>۱۱</sup>

### ۳ - ویژگیهای صنعتی شدن روسیه

ما در اینجا سیر صنعتی شدن روسیه را - هرچند اجمالی و سریع - قرار دادیم. اینک بی مناسبت نیست که در اینجا آن ویژه گیهای اساسی این روند را که در مباحثات دهه ۲۰ مکرراً مورد اشاره قرار میگرفت، برای رجوع بعدی مورد تاکید قرار دهیم. این ویژه گیها به قرار زیر بودند:

۱ - توسعه صنایع سنگین و همینطور شبکه خطوط راه آهن روسیه تقریباً از همان بدو امر به نیازهای نظامی حکومت تزاری گره خورده بود تا اینکه به نیازمندیهای یک بازار مصرف وابسته باشد. بعلاوه بخش وسیعی از جمعیت روسیه را خانواده‌های دهقانی‌ای تشکیل میدادند که چه به دلیل آنکه در رفع نیازمندیهای مصرفی‌شان خودکفا بودند و چه به دلیل اینکه به خاطر پائین بودن سطح معیشت‌شان از قدرت خرید بسیار نازلی برخوردار بودند، نمیتوانستند در زمره خریداران بازار مصرف تولیدات صنعتی درآیند. بنابراین رشد سریع صنعت روسیه همزمان به انکشاف یک بازار مصرف وسیع منجر نشد. از

اینرو ذخایر مالی برای توسعه صنعت روسیه هم متقابلاً از فروش فراورده های صنعتی در بازار تامین نمیشد بلکه وابسته به کمکهای دولت تزاری بود. این امر باعث شد که توسعه صنعت روسیه عمدتاً مطابق برنامه باشد. بدین معنا که برای توسعه خود به سفارشات از پیش تعیین شده دولت متکی باشد تا به نیازهای نوسان کننده بازار. همینطور ذخایر مالی ضروری برای گسترش صنایع که عمدتاً از طریق وامهای دولتی تامین میشد، به منظور برآورده کردن اهداف سیاسی معینی به بخشهای مختلف تخصیص می یافت. از اینرو در روسیه برخلاف اروپا سرمایه داری بدواً برای تحصیل سود بیشتر توسط سرمایه داران خصوصی رشد و تکوین نیافت.

۲- رشد سریع - ولی در عین حال به تاخیر افتاده - صنعت در روسیه باعث شد که مراحل مقدماتی صنعتی شدن آنطور که در اروپای غربی طی شده بود، در روسیه رخ ندهد. اروپای غربی در طی چند قرن شاهد گذار تدریجی تولید صنعت گران منفرد به کارگاههای کوچک و از آنجا گذار تولید فابریکی به تراست های غول آسای که صدها و هزاران نفر را در استخدام خود داشتند، بود. اما این سیر در روسیه طی نشد. از اینرو در عین اینکه در روسیه مراکز صنعتی بسیار بزرگ و مدرنی ایجاد شده بود ولی کماکان تولید خرد در آنجا نقش قابل ملاحظه ای ایفا میکرد. اهمیت نسبی تولید خرد توسط کارگاههای کوچک و صنعتگران در کل اقتصاد روسیه را ارقام زیر بهتر نشان میدهند. در ۱۹۱۵، ۶۷ درصد کل نیروی انسانی شاغل در صنعت یعنی ۵/۲ میلیون نفر در بخش تولید خرد شاغل بودند. تولید خرد در همان سال ۳۳ درصد کل محصولات صنعتی را به خود اختصاص میداد.<sup>12</sup>

۳- اگرچه در روابط ارضی اصلاحاتی صورت گرفته بود ولی به خاطر سیستم کمونهای زراعی تفکیک طبقاتی در روستا به فرجام نرسیده بود. پروسه شکل گیری پرولتاریای روستا مراحل آغازین خود را می گذارند و تا پیش از انقلاب اکتبر دهقان متوسط اکثریت جمعیت روستانشین روسیه را تشکیل میداد. توسعه صنعت نیز به سختی به مدرنیزه کردن کشاورزی روسیه کمک کرده بود و از اینرو بخش کشاورزی در روسیه از نظر تکنولوژیک و سطح تولید در مقایسه با اروپا از حد بسیارنازلی برخوردار بود و جمعیت روستایی نسبت به حجم محصولات کشاورزی در مقایسه با اروپا رقم بسیار بالایی را تشکیل میداد.

#### **۴- صنعت روسیه در مقایسه با سایر جوامع پیشرفته سرمایه داری آن زمان**

علیرغم ویژگیهای فوق، نرخ رشد صنعت روسیه در مقایسه با سایر جوامع صنعتی اروپا، از نرخ بسیار چشمگیر و قابل ملاحظه ای برخوردار بود. روسیه در عرض ۵۳ سال فاصله بین لغو روابط سرواژ

تا وقوع جنگ جهانی اول، از یک کشور عقب افتاده کشاورزی به دهمین کشور پیشرفته صنعتی جهان آن روز تبدیل شده بود. جدول زیر نرخ رشد صنعت روسیه را در بین سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۳ به طور موجز ارا نه میکند:<sup>13</sup>

جدول ۱ بازدهی صنعتی در روسیه در فاصله بین سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۹۱۳ (بازدهی صنعتی سال ۱۹۰۰ معادل ۱۰۰ گرفته شده است)

سال	بازدهی صنعتی	سال	بازدهی صنعتی	سال	بازدهی صنعتی
۱۸۶۰	۱۳/۹	۱۸۹۶	۷۲/۹	۱۹۰۵	۹۸/۲
۱۸۷۰	۱۷/۱	۱۸۹۷	۷۷/۸	۱۹۰۶	۱۱۱/۷
۱۸۸۰	۲۸/۲	۱۸۹۸	۸۵/۵	۱۹۰۷	۱۱۶/۹
۱۸۹۰	۵۰/۷	۱۸۹۹	۹۵/۳	۱۹۰۸	۱۱۹/۵
۱۸۹۱	۵۳/۴	۱۹۰۰	۱۰۰	۱۹۰۹	۱۲۲/۵
۱۸۹۲	۵۵/۶	۱۹۰۱	۱۰۳/۱	۱۹۱۰	۱۴۱/۴
۱۸۹۳	۶۳/۳	۱۹۰۲	۱۰۳/۸	۱۹۱۱	۱۴۹/۷
۱۸۹۴	۶۳/۳	۱۹۰۳	۱۰۶/۵	۱۹۱۲	۱۵۳/۲
۱۸۹۵	۷۰/۴	۱۹۰۴	۱۰۹/۵	۱۹۱۳	۱۶۳/۶

همانطور که از جدول فوق میتوان مشاهده کرد، نرخ رشد سالانه صنعت در روسیه در بین سالهای ۱۸۸۸-۱۹۱۳ بطور متوسط ۵ درصد بوده است. این نرخ رشد علیرغم قلت سرمایه‌های موجود در روسیه رقمی بالاتر از نرخ رشد صنعت در آلمان یا آمریکای آن زمان را تشکیل میداد. همینطور طبق آمار موجود، در فاصله بین سالهای ۱۹۱۰-۱۸۶۰ حجم تولیدات صنعتی در سراسر جهان ۶ برابر افزایش یافته بود، در همان دوره این افزایش برای انگلستان ۲/۵ برابر برای آلمان ۶ برابر و برای روسیه ۱۰/۵ برابر بود.<sup>14</sup> علیرغم این رشد سریع صنعت، توسعه عمومی اقتصاد روسیه به دلیل رشد بسیار آرام بارآوری کشاورزی - که در هر حال حجم بزرگی از نیروی شاغل و درآمد ملی روسیه را به خود اختصاص میداد- کماکان در مقایسه با وضعیت عمومی اقتصاد سایر جوامع کاپیتالیستی پیشرفته آن زمان، در بهترین حالت از موقعیتی متوسط برخوردار بود.

جدول زیر وضعیت عمومی اقتصاد روسیه را در مقایسه با اقتصاد آمریکا و انگلستان قبل از شروع جنگ جهانی اول بهتر نشان میدهد: 15

جدول ۲: مقایسه برخی از تولیدات صنعتی روسیه با آمریکا و انگلیس در ۱۹۱۳

انگلستان	آمریکا	روسیه	ارقام تولید شده
۲/۷	۲۵/۸	۲/۰	الکتریسیته (به میلیارد کیلووات)
۲۹۲/۰	۵۱۷/۸	۲۹/۲	ذغال سنگ (به میلیون تن)
-	۳۴/۰	۱۰/۳	نفت (به میلیون تن)
۱۰/۴	۳۱/۵	۴/۲	آهن (به میلیون تن)
۷/۸	۳۱/۸	۴/۳	فولاد (به میلیون تن)
۷/۴	۵/۷	۱/۹	الیاف پنبه‌ای (به میلیارد متر)

### ۵- رشد کمی طبقه کارگر روسیه

رشد سریع صنعت در روسیه، رشد سریع طبقه کارگر را به همراه داشت. جامعه روسیه ابعاد اجتماعی قدرت این طبقه جدید را تا قبل از انقلاب اکتبر در اعتصابات سالهای ۹۶-۱۸۹۵، انقلاب ۱۹۰۵ و انقلاب فوریه ۱۹۱۷ شاهد بود. کم و کیف طبقه مزد بگیر روسیه در اوان انقلاب اکتبر به مقیاسی قابل ملاحظه رسیده بود. تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران و تثبیت حاکمیت سیاسی‌شان توان و قدرت اجتماعی آنان را در بعدی نوین در برابر طبقه بورژوازی روسیه و جهان به عرصه نمایش گذاشت. جدول ۳ که حاوی ارقام مربوط به کمیت بخشهای مختلف طبقه کارگر روسیه میباشد برای آشنایی با کم و کیف این طبقه درخور توجه است.<sup>16</sup>

همانطور که ارقام جدول نشان میدهند کارگران صنایع سنگین کمی بیشتر از ۱۸ درصد از کل تعداد کارگران روسی را در ۱۹۱۷ در بر میگرفتند. این بخش از کارگران با احتساب کارگران راه آهن که بخش قدیمی‌تر و متشکل‌تری در روسیه محسوب میشد، در مجموع به  $\frac{1}{4}$  کل جمعیت مزد بگیران روسیه بالغ میشدند. بعلاوه رقم ۵ میلیون برای کارگران کشاورزی روسیه نشانگر این است که علیرغم اینکه پروسه تفکیک طبقاتی در روستاها به فرجام نرسیده بود ولی تا قبل از انقلاب اکتبر پرولتاریای روستا به یک نیروی مادی قابل ملاحظه ای بدل شده بود.

جدول ۳: وضعیت کمی طبقه کارگر روسیه در ۱۹۱۷ بر حسب حرفه

نوع حرفه	تعداد	درصد از تعداد کل
۱- کارگران شاغل در صنایع سنگین، تولیدات فلزی و معادن	۳,۹۶۴,۳۰۰	۱۸/۴ درصد
۲- کارگران شاغل در کار خانگی و در کارگاههای موجود در شهر و روستا	۳,۵۰۰,۰۰۰	۱۷/۶ درصد
۳- کارگران فصلی و غیر ماهر	۱,۵۰۰,۰۰۰	۷/۵ درصد
۴- کارگران ساختمانی	۱,۵۰۰,۰۰۰	۷/۵ درصد
۵- کارگران و کارکنان خطوط راه آهن	۱,۲۶۵,۷۰۰	۶/۳ درصد
۶- کارگران و کارکنان خطوط آبی	۵۰۰,۰۰۰	۲/۵ درصد
۷- کارگران پست و تلگراف	۹۱,۰۰۰	۰/۵ درصد
۸- کارگران کشاورزی	۵,۰۰۰,۰۰۰	۲۴/۹ درصد
۹- کارگران شاغل در مؤسسات تجاری و در مؤسسات خدمات خصوصی	۸۶۵,۰۰۰	۴/۲ درصد
۱۰- خدمتکاران خانگی، نظافت‌چیان و غیره	۲,۱۰۰,۰۰۰	۱۰/۶ درصد
تعداد کل	۱۹,۹۶۵,۰۰۰	۱۰۰/۰ درصد

در طی این سالها تمرکز کارگران صنعتی در روسیه چگونه صورت گرفته بود؟ در پاسخ به این سؤال جدول ۱۷۴ اگرچه کامل نبوده و از کمبودهای آماری معینی رنج میبرد ولی کماکان در ارائه یک تصویر نسبی موفق است.

با توجه به جدول ۴ به عنوان مثال میتوان مشاهده کرد که تا اول ژانویه ۱۹۱۷ کمی بیشتر از ۲ میلیون کارگر صنعتی در ۱۲۴۳۲ واحد تولیدی به کار مشغول بوده اند(این جدول آمار مربوط به سیبری و ترکستان را در بر ندارد). به عبارت دیگر در روسیه ۱۹۱۷ بیشتر از ۱۲ هزار بنگاه تولیدی وجود داشتند که در هرکدام به طور متوسط ۱۷۰ کارگر صنعتی به کار مشغول بوده اند<sup>۱۸</sup>؛ این البته یک رقم فرضی است که با استفاده از ارقام جدول فوق و برای دادن یک تصویر ساده به خواننده از چگونگی تمرکز کارگران صنعتی محاسبه شده است. وگرنه همانطور که مشاهده میشود، در شهرهای مسکو و پتروگراد

تمرکز کارگران صنعتی از این رقم تخمینی بیشتر است. این دو شهر بالاترین درجه تمرکز کارگران صنعتی روسیه را در بر داشتند. با توجه به جدول میتوان مشاهده کرد که در این دو شهر به ترتیب ۴۰۵۵ واحد تولیدی با تراکم متوسط ۲۵۰ کارگر و ۱۶۱۷ واحد تولیدی با تراکم متوسط ۲۱۴ کارگر وجود داشتند.

جدول ۴: چگونگی توزیع کارگران صنعتی روسیه در ژانویه ۱۹۱۷

نام منطقه	تعداد بنگاه‌های تولیدی	تعداد کارگران شاغل	نسبت کارگران به مثابه درصدی از کل کارگران
پتروگراد	۱,۶۱۷	۳۴۵,۴۳۸	۱۶/۴
مسکو	۴,۰۵۵	۱,۰۰۰,۱۱۴	۴۷/۶
کیف	۲,۳۲۹	۲۶۹,۹۹۷	۱۲/۹
خارکوف-اکاترینیوسلاف*	۱,۲۲۴	۱۸۸,۴۲۱	۹/۰
ولگا	۱,۱۷۷	۱۱۴,۲۵۰	۵/۴
کاسپین	۷۱۱	۶۳,۷۷۶	۳/۱
روستوف**	۵۲۰	۵۱,۲۴۱	۲/۵
اورال	۴۳۸	۴۵,۰۶۳	۲/۲
قفقاز	۳۶۱	۱۵,۶۹۱	۰/۹
تعداد کل	۱۲,۴۳۲	۲,۰۹۳,۹۹۲	۱۰۰,۰

با توجه به آنچه رفت، میتوان نتیجه گرفت که اگرچه توسعه مناسبات سرمایه داری در جامعه روسیه پیش از انقلاب اکتبر و درجه تمرکز صنعت و طبقه کارگر روسیه در مقایسه با وضعیت همین مؤلفه‌ها برای جوامع پیشرفته اروپای غربی (آلمان، انگلستان...) و آمریکا از حد نازل تری برخوردار بودند ولی علیرغم آن، نیروی محرکه انقلاب سوسیالیستی، یعنی کارگران مزدبگیر، به هیچوجه در روسیه یک کمیت قلیل را تشکیل نمیدادند. در حقیقت از کل جمعیت ۱۶۵ میلیون نفری روسیه در ۱۹۱۷، ۲۰ میلیون آن را کارگران مزدبگیر تشکیل میدادند و این یک کمیت قابل توجه بود.

\*Kharkov-Ekaterionslav

\*\* Rostov

## فصل دوم

### گرایش‌های اجتماعی برای تحول جامعه روسیه تزاری

از اوایل قرن نوزدهم عقب افتادگی اقتصادی-سیاسی جامعه روسیه در قیاس با جوامع اروپای غربی خود را مشهود ساخته بود. از ربع آخر قرن هجدهم به بعد انگلیس شاهد یک رشد بی‌سابقه صنعتی بود و فرانسه پس از انقلاب کبیر چنین سیری را مشابهاً از سر می‌گذازند. صنعت در این دوران در روسیه رشدی کاملاً معکوس داشت. سیر صنعتی شدن روسیه تا اوایل قرن نوزدهم آن را در وضعیتی قابل مقایسه با جوامع اروپای غربی قرار میداد. به عنوان مثال حجم تولیدات فلزی روسیه در ۱۸۰۰ هم سطح حجم تولید در همین عرصه در انگلستان آن زمان بود.<sup>۱</sup> ولی در طی نیمه اول قرن نوزدهم نه تنها مناسبات سرمایه داری و به تبع آن صنعت رشد قبلی خود را طی نکردند که کاملاً برعکس در طی این دوران پایه های نظام سرواژ و فئودالی در روستا حتی تقویت گردید. از نقطه نظر اجتماعی - سیاسی جامعه روسیه آن زمان یک دوره عقب گرد را از سر می‌گذراند. قیام ناموفق افسران جوان ارتش در ۱۸۲۵ (موسوم به قیام دسامبريست‌ها یا دکابريست‌ها) که عمدتاً با الهام از تحولات انقلاب کبیر فرانسه و با هدف سرنوشتی رژیم تزار صورت گرفته بود، رژیم تزاری را برآن داشت تا به هر شکل ممکن از تسری و نفوذ افکار و آراء اروپایی به جامعه روسیه جلوگیری به عمل آورد. به عنوان مثال سفر به اروپا برای شهروندان روسی ممنوع شد و همینطور متقابلاً از مسافرت اروپائیان به روسیه شدیداً جلوگیری میشد. سانسور بسیار سفت و سختی وضع شد و امکان تحصیل در دبیرستانها و مدارس عالییه صرفاً برای فرزندان کارگزاران مورد اعتماد دولتی و اشراف مجاز شناخته شد. آموزش تا ریخ فلسفه و متافیزیک و قانون اساسی در دانشگاهها معلق گردید و تدریس منطق فقط برای مدرسین مذهبی مجاز اعلام شد و قس علیهذا.

علیرغم ارتجاع مطلق سیاسی و فرهنگی و ایستایی اقتصاد روسیه در این دوران نسلی پرمایه از متفکران و نویسندگان منتقد وضع موجود در روسیه پدید آمد. اینان البته صرفاً نقد نظام موجود را وظیفه خود قرار ندادند بلکه راه برون رفت از آن و سیر مطلوب تحولاتی که روسیه میبایست از نقطه نظر آنان برای پیشرفت آتی خویش از سر می‌گذراند را نیز مورد مذاقه قرار داده بودند. روسیه چه مسیری را



در آینده میبایست طی میکرد؟ در پاسخ به این سؤال دو مکتب فکری متفاوت شکل گرفتند: اسلاو دوست‌ها و غرب‌گرایان.

## ۱ - دو مکتب فکری برای تحول اجتماعی روسیه: اسلاو دوست‌ها و غرب‌گرایان

غرب‌گرایان بر این باور بودند که سرنوشت روسیه به عنوان یک کشور عقب افتاده به این مسئله بستگی دارد که تا چه اندازه روسیه از غرب بیاموزد یعنی بتواند همان مراحل و طرق پیشرفتی را از سر بگذارند که در غرب به پیشرفت و ترقی منجر شده بودند. از اینرو تمام غرب‌گرایان مخالف نظام استبداد و فئودالیسم بودند و تمام فعالیتهای اجتماعی، آکادمیک و ادبی‌شان را متوجه چگونگی تسریع و تسهیل رشد مناسبات سرمایه‌داری در جامعه روسیه کرده بودند. بدین لحاظ آنان در زمینه سیاسی خواهان آن بودند که نظام استبداد تزاری برچیده شود و با یک نظام پارلمانی بورژوائی یعنی چیزی شبیه آنچه که در جوامع مشروطه سلطنتی از جمله انگلیس وجود داشت، جایگزین گردد. در زمینه اقتصادی آنان خواهان برچیده شدن نظام ارباب - رعیتی از طریق یک رفرم ارضی که با مشارکت دولت و اشراف صورت گیرد، بودند. بزعم آنان روابط بین روسیه و کشورهای بورژوائی غرب میبایست هر چه نزدیکتر میگردد تا زمینه توسعه سریع صنعت، تجارت و وسایل جدید حمل و نقل بویژه استفاده از خطوط آهن، ممکن میگردد. آنان همچنین مدافع سرسخت توسعه آزاد صنعت و تجارت به دور از هرگونه دخالت دولت بودند. غرب‌گرایان بر این اعتقاد بودند که سیر مسیری که اروپا برای پیشرفت خود طی نموده بود برای روسیه در حکم نه یک انتخاب که تابعیت از یک قانون طبیعی بود و بنابراین بزعم آنان روسیه مجبور بود که برای پیشرفت آتی خود چنین مسیری را دیر یا زود طی نماید. پیسارف یکی از منادین این مکتب چنین میگوید:

"انقلابات زیادی در طول تاریخ به وقوع پیوسته اند؛ نهادهای سیاسی و نهادهای مذهبی [متعددی] از بین رفتند، ولی از بطن تمام این انقلابات، این سلطه سرمایه برکار بود که بی هیچ خدشه‌ای عروج کرد..... زمان آن فرا خواهد رسید - و از آن چندان به دور نیستیم - زمانیکه ... صاحب جوان یک ملک سرانجام بخواهد ملک اش را به شیوه‌ای اروپایی سازمان دهد. پس از آن سرمایه دار جوان [ما] اقدام به تأسیس کارخانجاتی خواهد کرد که ما به آنان محتاجیم و آنان را چنان سازمان خواهد داد که هم برای صاحب این کارخانجات و هم برای کارگران شاغل در آنان مفید باشد؛ و این تمام آن چیزی است که ما

بدان نیاز داریم. یک مزرعه خوب و یک کارخانه خوب بهترین و تنها کانون ممکن برای آموزش مردم است.<sup>2</sup>

اسلاودوستها بر عکس غرب گرایان مخالف آن بودند که روسیه برای پیشرفت آتی خود سیری را سپری نماید که غرب پیشتر از سر گذرانده بود. دو فاکتور آنان را در این مخالفت شان مصر میکرد. اول آنکه آنها مدعی بودند که تا ریخ تا آن زمانی روسیه سیری متفاوت و مستقل از سیر تکامل جوامع اروپای غربی طی کرده بود این تمایز به روسیه ویژگیها و مشخصاتی میداد که جوامع اروپایی از آن بی- بهره بودند. بزعم اسلاودوستها خود ویژگی روسیه در مقایسه با اروپا در این بود که در طول تاریخ تکوین آن اثری از مبارزه طبقاتی دیده نمیشد از کمونها و آرتهای کشاورزی برخوردار بود، و مذهب رسمی آن شاخه ارتدکس مسیحیت بود که از شاخه کاتولیک مسیحیت که در جوامع اروپایی غالب بود، متفاوت است. این ویژگیهای روسیه تا آن هنگام، آنان را مجاب میساخت که توسعه آتی روسیه درگرو پیمودن راهی متفاوت از راه طی شده جوامع اروپایی است. الکساندر هرترزن سخنگوی صاحب نام این مکتب چنین میگفت:

"هیچ چیز در روسیه... برخود مهر آن یک نواختی، رکود و قطعیتی را حمل نمیکند که ما هم کنون در مللی شاهدیم که از طریق زحمات طولانی اشکالی از زندگی برای خود فراهم آورده اند که بخشاً با آرمانهایشان همخوانی دارند.

افزون برآن، بایست بخاطر داشت که جامعه روسیه مصون از آن سه بلایی ماند که رشد غرب را به خمود کشاندند: کاتولیک گرایی، قوانین رومی و حاکمیت بورژوازی. همین تمایز قضیه را [برای ما] ساده میسازد. ما برای انقلاب آتی در کنار شما [غرب] خواهیم بود. ولی برای چنین اقدامی ضرورتی ندارد که ما لزوماً پا در همان باتلاقهایی بگذاریم که شما گذاشته اید؛ لزومی ندارد که ما توان خویش را بر سر حضيض اشکال سیاسی [حیات تان] به تباهی کشانیم.... ما دلیلی نمی بینم که داستان حماسه آفرین رهایی شما را تکرار کنیم، همان حماسه ای که در طی آن مسیر شما چنان مملو از یادگارهای گذشته شده است که شما خود دیگر حتی به سختی نمیتوانید یک قدم پیشتر در آن بردارید. زحمات و سختی های شما سر مشق های ما هستند. تاریخ بسیار نامنصف است. آنان که دیرتر پا به عرصه ظهور می گذارند بجای آنکه استخوانهای جویده شده نصیب شان گردد، به دلیل تاخیرشان از برکات سفره تجربه برخوردار میشوند. تمام پیشرفت بشریت چیزی نیست مگر تجلی این قدرشناسی تاریخی.<sup>3</sup>

فاکتور دومی که اسلاودوست‌ها را در عقایدشان راسخ میساخت تجربه سرمایه داری شدن اروپا بود. هر چند سیر کاپیتالیستی شدن جوامع اروپایی در اواسط قرن هجدهم موجب رشد و ارتقاء تکنولوژیک این جوامع گشته و ثروت آنان را دهها برابر افزون ساخته بود. این جوامع را از قیود نظام فئودالی رها ساخته بود و دمکراتیزه شدن نظام سیاسی آنها را به همراه داشت؛ ولی در عین حال سرمایه داری شدن جوامع اروپای غربی برای میلیون‌ها توده‌کارگر و زحمت‌کش این جوامع تنها موجب فقر و فلاکت روز افزون و تعمیق شکاف بین آنان و طبقات دارا گشته بود. اسلاودوست‌ها که بر متن سالهای ۱۸۴۰ پا به میدان گذاشته بودند و این عواقب سرمایه داری شدن جوامع غرب را به چشم میدیدند از این چشم انداز که پیشرفت آتی روسیه با کاپیتالیستی شدن آن گره بخورد، هر چه بیشتر دوری می‌گزیدند. از اینرو هر چند آنان بر بهره‌گیری از دستاوردها و پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک اروپا تاکید میکردند، ولی استفاده از این دستاوردها را تا آنجا که به تحولی خود ویژه برای روسیه منجر میگردید مجاز میشمردند.

اسلاودوست‌ها یک مکتب فکری همگون را تشکیل نمیدادند. در طیف محافظه‌کار این‌گرایش، بودند کسانی که خواهان الغاء مناسبات ارباب رعیتی "از بالا" - یعنی توسط خود تزار - بودند، البته بی‌آنکه چنین اصلاحاتی به امحاء کمونهای کشاورزی در روستاها منجر گردد. اینان در عین حال مدافع توسعه صنعت و تجارت، گسترش شرکتهای سهامی و بانکی، ایجاد خطوط راه آهن و استفاده از ماشین‌آلات سنگین در کشاورزی بودند. در عرصه سیاست این دسته از اسلاودوست‌ها اگرچه خواهان دخالت هر چه بیشتر نمایندگان سیاسی طبقات دارا در حکومت بودند ولی به هیچوجه خواستار الغاء نظام تزاری و یا محدود کردن اختیارات حقوقی تزار نبودند. در طیف انقلابی اسلاودوست‌ها، شخصیت‌هایی چون هرترزن قرار داشتند که خواهان سرنگونی رژیم تزاری و برپایی سوسیالیسم - هر چند سوسیالیسمی ویژه روسیه - بودند. اتخاذ چنین موضعی برای این انقلابیون چند دلیل داشت. آنها شاهد شکست انقلابات ۱۸۴۸ و خیانت بورژوازی در این انقلابات بودند. از سوی دیگر آنها شاهد بودند که چگونه در پیامد این انقلابات به خاطر رشد سریع اقتصاد کاپیتالیستی در نیمه دوم قرن نوزدهم کارگران انقلابی اروپا به بی‌تفاوتی سیاسی و انفعال کشانده شده بودند. این مشاهدات آنان را مجاب میکرد که در روسیه میبایست به دنبال نیروی محرکه انقلابی متفاوت از بورژوازی و پرولتاریا گشت. از اینرو اسلاودوست‌های انقلابی چون هرترزن، در روسیه این خود ویژگی را میدیدند که میتواند با اتکا به نیروی دهقانان روستا و با استفاده از کمونهای کشا-ورزی‌شان، مستقیماً به سوسیالیسم - هر چند سوسیالیسمی ویژه روسیه - و جامعه‌ای بری از ستم و استثمار

طبقات دارا رهسپار شود، بدون آنکه ناگزیر باشد بدو مرحله کاپیتالیستی شدن را از سر بگذراند. هر تزن، پدر سوسیالیسم دهقانی روسیه، این اعتقاد خود را چنین بیان میکند:

"کمون [منظور کمونهای زراعی روستاهای روسیه است] مردم روسیه را از بربریت مغولها و تمدن شاهانه، از مالکین اروپایی شده و بروکراسی آلمان مصون نگه داشته است. سیستم کمونی، هر چند مختل شده، ولی توانسته است مداخله‌های مقامات دولتی را از سر بگذارند؛ این سیستم با موفقیت خود را زنده نگه داشته تا انکشاف سوسیالیسم در اروپا را شاهد باشد. این وضعیت از اهمیت فوق‌العاده‌ای برای روسیه برخوردار است...

از مشاهده تمام این وضعیت میتوان به درستی دریافت که تا چه اندازه روسیه خوشبخت بوده است که کمون روستا جلوی تلاشی مالکیت کمونی را گرفته است؛ چقدر مردم روسیه خوشبخت هستند که در خارج تمام جنبش‌های سیاسی قرار گرفته‌اند، [یعنی] در خارج تمام آن تمدن اروپایی قرار گرفته اند [که هر آینه به روسیه تسری مییافت] بدون شک به تخریب کمون منجر میشد - همان تمدنی که امروزه در سوسیالیسم به نفی خود رسیده است".<sup>4</sup>

نظریه پردازان و مدافعان گرایشات اسلاودوستی و غرب گرائی عمدتاً اهل ادب، علم و فلسفه بودند تا سیاستمدار و یا سازمانده جنبش‌های اعتراضی. لذا هر چند روندهای فکری که آنان در نیمه اول قرن نوزدهم بنیان گذاشتند شدیداً جنبش‌های اعتراضی اجتماعی اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم روسیه را از خود متأثر ساختند ولی در دوران حیات خویش هیچکدام نتوانستند به ایجاد یک جنبش اجتماعی نیرومند که یا رژیم تزار را سرنگون سازد و یا به عنوان اهرم فشار بر روی آن عمل کند و تغییرات و اصلاحات اساسی را که آنان طلب میکردند به وجود آورد. چنین فشاری برای اولین بار از خارج از مرزهای روسیه از طریق شکست ارتش تزاری در جنگ کریمه به نظام موجود و دولتمردان آن تحمیل شد. آنگاه که تزار ضرورت یک تحول اساسی اجتماعی را در روسیه به رسمیت شناخت، این مهر ایده‌ها و آرمانهای اسلاودوست‌های محافظه‌کار بود که راهنمای عمل تزار قرار گرفتند. به همان صورت که ایده‌ها و آرمانهای اسلاودوست‌های انقلابی پرچم عمل اولین تشکلهای سازمانهای انقلابی روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم یعنی نارودنیک‌ها گردیدند. این دو برداشت از گرایش اسلاودوستی برای مدت‌های مدیدی بیان‌کنش طبقات اجتماعی مختلف روسیه بودند. اتخاذ آرمانهای اسلاودوست‌ها توسط تزار از یکسو و مخالفان حکومت تزار از سوی دیگر تنها شروع پروسه‌ای بود که تا سالهای پس از انقلاب اکتبر تداوم یافت.

## ۲- روندهای اجتماعی برای تحول جامعه روسیه پس از اصلاحات ۱۸۶۱

اصلاحات سالهای ۱۸۶۰ و توسعه سریع مناسبات سرمایه‌داری که متعاقب این اصلاحات در روسیه به وقوع می‌پیوست، بخش وسیعی از بورژوازی، بزرگ مالکین و اشراف قبلاً معترض را نسبت به حکومت تزاری خوشبین کرده بود. دیگر بسیاری از روشنفکران طبقات دارا بر خلاف نیمه اول قرن نوزدهم در جرگه منتقدین سرسخت تزار به شمار نمی‌رفتند. این امتنان آنان فقط به این دلیل نبود که اصلاحات دهفانی نیمه دوم قرن نوزدهم خواست اقتصادی دیرینه آنان را متحقق می‌ساخت و زمینه‌های لازم برای ایجاد یک روسیه صنعتی و هم‌تراز با غرب را فراهم می‌آورد، بلکه به این علت نیز بود که حکومت تزاری علاوه بر این اصلاحات اقتصادی اصلاحات مدنی و سیاسی قابل ملاحظه دیگری را نیز در دستور کار خود قرار داده بود که با منویات لیبرالی آنان برای دخالت بیشتر در حکومت همساز بود. از جمله این اصلاحات تصویب منشور جدید دانشگاهها در ۱۸۶۳ بود. به موجب این منشور استقلال دانشگاهها به رسمیت شناخته میشد و هیئت امنای دانشگاهها از قید محدودیت‌ها و مقررات اداری دست و پاگیر سابق در تعیین مواد درسی و غیره آزاد میشدند. همینطور در سال ۱۸۶۴ قانون زمستو (Zemstvo) به تصویب رسید که به موجب آن تشکیل نهادهای خودگردان روستایی (زمستوها) مجاز شناخته میشد. این نهادهای خودگردان در محدوده منطقه تحت نظارتشان از حق نظارت و کنترل مدارس، بهداشت عمومی، تامین مواد غذایی، ارتباطات، بیمه، مساعدت به فقرا، حفاظت از زندانها و همینطور سایر نیازمندیهای اداری محلی برخوردار بودند. در همان سال ۱۸۶۴ یک لایحه جدید قضایی به تصویب دولت رسید که برای اولین بار قوه قضایی را از قوه اجرایی و مقننه مستقل می‌ساخت و وجود هیئت منصفه و حق دفاع حضوری در دادگاه را به رسمیت می‌شناخت. در سال ۱۸۶۵ فرمان جدیدی در مورد محدود ساختن حدود سانسور اعلام گردید که به موجب آن دست ناشرین به طور قابل ملاحظه‌ای در چاپ و نشر کتب، مجلات و جراید باز گذاشته شد. لایحه دولتهای محلی (شهرداریها) در ۱۸۷۰ وضع گردید که امکان تبدیل شهرهای امپراطوری روسیه به مراکز اقتصادی و تجاری جدید را فراهم آورد و غیره. اگرچه همه این تحولات مدنی در جامعه روسیه هنوز آن را به یک حکومت مشروطه سلطنتی از نوع انگلیس در نیاورده بود ولی امید به تحول تدریجی حکومت تزار به سمت چنین حکومتی را در دل بسیاری از روشنفکران بورژوازنده نگه میداشت.

ترور تزار الکساندر سوم در ۱۸۸۱ و روی کار آمدن تزار جدید به نحو غریبی تمام تحولات چند دهه گذشته را در هم پیچید. حکومت جدید با تمام توحش اسلافش و با لغو همه حقوق‌های مدنی قبلاً وضع

شده به میدان آمد. این وضعیت بورژوازی نوحاسته روسیه را در این موضع قرارداد که با زبان ملایم و توکل به ساخت و پاخت از بالا صرفاً نمیتواند حکومت تزاری را به طرف نظام مطلوب خود یعنی حکومت پارلمانی از نوع آنچه در جوامع اروپایی وجود داشت، سوق دهد. برای اینکار بسیج از پائین هم لازم بود. بورژوازی روسیه بر آن شد تا علاوه بر حامیان سنتی اش - روشنفکران بورژوا، متخصصین و پروفیسورهای دانشگاه، وکلاً، و.... - توده‌های دهقان و کارگر را نیز به زیر پرچم خود بسیج کند. برای اینکار بورژوازی اپوزیسیون به دو چیز نیاز داشت. اول آنکه خود را رادیکال جلوه دهد و دوم آنکه بتواند حریف اصلی خود در اپوزیسیون یعنی ناردونیک‌ها را که تجلی اصلی رادیکالیسم آن زمان روسیه به حساب می‌آمدند، از نظر ایدئولوژیک شکست داده و آرمانها و آمال خود را به عنوان خواستهایی رادیکال، مترقی و درعین حال عملی در اذهان توده‌های وسیع مردم روسیه بنشانند. این جدالی بود که بورژوازی روسیه از آن موفق بیرون آمد.

اصلاحات دهقانی سالهای ۱۸۶۰ زمینه‌های نارضایتی دهقانان را تخفیف نداده بود. اولاً از آنجا که اراضی بزرگ مالکان تنها به کمونهای کشاورزی فروخته میشد، و تنها به این اعتبار دهقانان بی‌زمین میتوانستند صاحب زمین شوند، از اینرو بخش وسیعی از دهقانانی که به کمونهای زراعی تعلق نداشتند از حق هر گونه خرید زمینهای کشاورزی بی‌نصیب میماندند. با این حساب اصلاحات ارضی ۱۸۶۱ مشکل بی‌زمین بودن توده‌های وسیع دهقانان روسیه را بلا جواب باقی گذاشته بود. بی‌زمین بودن و درعین حال بیکاری مشقات و فشارهای مالی و اقتصادی بیحدی به این توده وسیع دهقانان وارد می‌آورد و از اینرو آنان را رابه طیف معترضی رانده بود که نسبت به تغییرات صورت گرفته نظر مساعدی نداشتند. وجود چنین طیف معترضی زمینه ایجاد گرایشات و جریانات رادیکال ضد تزاری را بارور میساخت. ثانیاً آن دسته از دهقانانی که به لطف عضویت شان در کمونهای زراعی از حق کشت آزاد بهره‌مند شده بودند، در وضعیت چندان مساعدی قرار نداشتند. در شرایطی که به دلیل تراکم جمعیت روستا، عقب ماندگی روشهای کشت و کمبود سرمایه برای توسعه امکانات کشت و بهره برداری در مضیقه مالی قرار داشتند و از درآمد بسیار ناچیزی برخوردار میشدند، در عین حال آنان مجبور بودند که سالانه مالیاتهای بسیار گزاف و دیون کمرشکنی را به دولت تزاری پرداخت کنند. این وضعیت باعث شده بود که توده وسیع دهقانان به اصلاحات ارضی ۱۸۶۱ و تحولات بعدی آن برخلاف بخش وسیعی از بورژوازی روسیه اصلاً امیدی نبستند. برای آنان سرمایه داری شدن روسیه، با فقر و فلاکت روزافزون و نه چیزی بیشتر توأمان بود. ناردونیک‌ها نمایندگان سیاسی این اعتراض و نارضایتی عمومی دهقانان روسیه بودند. بدین لحاظ آنان رادیکال و

مخالف تحولات تاکنونی بودند. اعتقاد در الازف یکی از رهبران معروف جنبش ناردونیکي نیمه دوم قرن نوزدهم چنین بیان میکند:

ما نه تنها در حال سپری کردن تحول اقتصاد پیش از الغاء ارباب رعیتی به اقتصاد بورژوائی هستیم - که در خود تحول چندان بدی نیست - بلکه همراه با تمام دنیای متمدن در حال گذار به بالاترین یعنی شنیع ترین فرم اقتصاد بورژوائی هستیم. یعنی در دوره‌ای به سر می‌بریم که دیگر سرمایه‌داران به متخصصین مالی بزرگی بدل شده‌اند؛ بعضی در دوره‌ای که پادشاهان کوچک بازار بورس دیگر حاکمان حیات اقتصادی ملل گشته‌اند؛ بعضی در دوره‌ای که بورژوازی به یک اشرافیت مالی تحول یافته است. این گذار تاثیرات فاجعه باری را در حیات اقتصادی توده‌ها موجب شده است - و دقیقاً همین تحول است که به عروج سوسیالیسم اروپای غربی منجر شده است. ولی آنچه بر ما گذشته بسیار بدتر از آنیست که بر سر ملل اروپایی آمده است. در غرب، اقتصاد بورژوائی به تدریج، گام به گام، و همزمان با یک پروسه از اکتشافات و اختراعات توسعه یافت. از برخی جهات حتی میتوان گفت که توسعه اقتصاد بورژوائی غرب مفید به حال توده‌های وسیع مردم بود... تنها به مرور زمان بود که روشن شد اقتصاد بورژوائی پس از طی مراحل چندی به مرحله فعلی‌اش تحول می‌یابد، یعنی همان مرحله‌ای که ناسازگاری و آشتی ناپذیری منافع کار و سرمایه به شکل بیرحمانه‌ای عریان گشته است ...

[ولی تا آنجا که به روسیه برمیگردد] دهقانان زمانی آزاد شدند - و همزمان با این تحول اقتصاد بورژوائی زمانی ممکن گردید - که دیگر این اقتصاد در غرب به آخرین مراحل تکوین خود رسیده بود. اما با گذشت دوران قانون جاودانه رقابت اقتصاد بورژوائی، اقتصاد هر ملتی که به جرگه اقتصاد سرمایه‌داری بپیوندد. ناگزیر عالیترین و پیشرفته ترین فرم عملکرد این اقتصاد را به خود میگیرد. از اینرو بی‌آنکه هیچیک از مراحل بینابینی پس از اقتصاد فئودالی را از سر گذرانده باشیم، به یکباره به اقتصاد پادشاهان بازار بورس صاحبان امتیاز و دلالان مشکوک و امثالهم وارد شدیم. به راحتی میتوان فهمید که چرا این وضعیت به سرعت خود را کاملاً مغایر منافع توده مردم قراردادده است؛ یعنی اینکه مضر به حال زمین‌داران ما، خرده بورژوازی ما و توده‌های مردم شده است. تنها تعداد اندکی از کلاشان و حقه بازان از برکت وجود این وضعیت درآمدهای هنگفتی را با اتکاء به فقر و ورشکستگی عمومی انباشت کرده‌اند.<sup>5</sup>

مخالفت ناردونیکها بر علیه سرمایه‌داری شدن جامعه روسیه از حد یک مخالفت اخلاقی یا تهییجی فراتر میرفت. نارودنیکها در طی چند دهه‌ای که از زمان شکل‌گیری‌شان میگذشت، موفق شده بودند تا نقطه نظراتشان بر علیه سرمایه‌داری شدن روسیه را تا حد یک مجموعه نظرات تئوریک ارتقاء دهند.

برای بورژوازی روسیه، مبارزه بر علیه این سیستم نظرات تئوریزه شده تنها با در دست داشتن ابزار تئوریک برتری میتوانست ممکن گردد. سیر عمومی استدلال ناردونیکها بر علیه روند سرمایه‌داری شدن روسیه چنین بود. به نظر آنان تولید سرمایه‌داری نظامی بود وابسته به و مبتنی بر اقتصاد بازار. با حرکت از این نقطه شروع آنان استدلال میکردند که توسعه و رونق سرمایه‌داری در یک جامعه معین مشروط بدان است که سرمایه‌داری بتواند بازار فروش خود را توسعه دهد. بزعم آنان چنین امکانی برای سرمایه‌داری روسیه از همان بدو امر غیرممکن گردیده بود. چرا؟ زیرا آنان در ادامه سیر استدلالات خود بر این باور بودند که سرمایه‌های روسی از قدرت رقابت با سرمایه‌های اروپایی در بازار جهانی برخوردار نبودند و صنعت روسیه به دلیل تکنیک و بارآوری نازلش نمیتوانست چنین موفقیتی را در آینده نیز احراز کند.

تنها امکان باقیمانده برای توسعه سرمایه‌داری روسیه لاجرم اتکاء به گسترش بازار مصرف داخلی بود. ولی در این زمینه نیز آنان برای سرمایه‌داری روسیه روزنه‌امیدی نمیدیدند. زیرا بزعم آنان مصرف‌کننده عمده روسیه دهقانان بودند که از یکسو در واحدهای خودکفا زندگی میکردند و از سوی دیگر به خاطر پرداخت مالیاتها و دیون گزافی که به دولت تزاری می‌پرداختند چنان قدرت خریدشان تنزل یافته بود که برایشان هیچ امکانی وجود نداشت مصرف‌کننده عمده‌ای برای سرمایه‌های روسی گردند. هر چند انتقال بخشی از توده دهقانان و ورود آنان به بازار کار میتوانست چنین بازار مصرفی را برای سرمایه‌های روسی فراهم آورد ولی بزعم آنان بر روی چنین امکانی نیز نمیشد حساب کرد زیرا برای همین انتقال اولیه دهقانان به شهرها ضروری بود که برای صنعت روسیه حداقلی از بازار مصرف وجود داشته باشد تا بتواند از قبل تولیدی که برای این بازار مصرف انجام میدهد مازاد جمعیت روستا را که به شهرها می‌آمد در اشتغال نگه دارد. با طی این سیر استدلالات آنان نتیجه میگرفتند که سرمایه‌داری روسیه در یک دور باطل قرار گرفته است. سرمایه‌داری روسیه برای رشد خود به یک بازار مصرف احتیاج داشت و پیدایش این بازار خود مستلزم درجه‌معینی از رشد این نظام بود.

نقطه نظرات اسلاودوست‌ها در زمینه تدوین یک استراتژی اقتصادی برای توسعه‌آتی جامعه روسیه سنگ بنای فکری ناردونیکها گردیده بود. زیرا آنان نیز همانند اسلاودوست‌های سالهای ۴۰ به این نتیجه رسیده بودند که توسعه اقتصادی و پیشرفت شهروند روسی در این نهفته نبود که جامعه روسیه با تاخیر مدلی را تعقیب نماید که اولاً بی‌اعتباری آن در خود غرب به نمایش گذاشته شده بود و ثانیاً شرایط مشخص جامعه روسیه حتی امکان توسعه و گسترش چنین مدلی را ممکن نمیساخت. برای توسعه روسیه



بزعم آنان میبایست از روشی متفاوت استفاده میشد که با مصالح و امکانات موجود در خود جامعه روسیه همساز باشد. در این جستجو خود برای دست یافتن به یک استراتژی متفاوت برای توسعه اقتصادی جامعه روسیه، رهنمود قدیم هر تزن سرمشق آنان قرار گرفت: توسعه جامعه روسیه با اتکاء به کمون‌های زراعی و با نیروی محرکه دهقانان میبایست صورت گیرد. آنان بر این باور بودند که ارتقاء بارآوری کمونهای زراعی قدرت خرید توده دهقانان را افزایش میداد و این به نوبه خود زمینه ضروری برای ایجاد یک صنعت سالم و قوی در روسیه را ممکن میساخت. بنابراین به نظر آنان صنعتی شدن روسیه نه درگرو تخریب کمونهای زراعی بلکه کاملاً بر عکس رمز موفقیت صنعت روسیه میبایست در تقویت این کمونها جستجو میشد. براساس چنین روند استدلالی بود که میخانوفسکی ستاره مشهور ناردونیک‌ها در اوج شهرت بلامنازع اش در اوان قرن بیستم با اعتماد به نفس چنین میگفت:

"معضل کارگران در اروپا یک معضل انقلابی است، زیرا در آنجا مسئله بر سر انتقال وسایل تولید به دست کارگران و سلب مالکیت از صاحبان فعلی این وسایل میباشد. معضل کارگران در روسیه یک معضل محافظه کارانه است، زیرا در اینجا مسئله بر سر حفظ... این وسایل توسط مالکین آنان است. در نزدیکی خود پتروگراد... در همان منطقه ای که مملو از کارخانه، صنایع، پارک و خانه های تفریحی است، روستاهایی وجود دارند که اهالی مقیم آن معیشت شان را از زمین خودشان بدست می‌آورند، برای گرمایشان چوبهای خودشان را می‌سوزانند، نان پخته شده خودشان را صرف میکنند و پارچه و کت‌های چرمی حاصل از کار خودشان و احشام خودشان را می‌پوشند. هر آینه تعلق هر چه از آنان است قاطعانه برایشان تضمین گردد، معضل کارگران روسیه حل خواهد شد... برخی میگویند: غیر ممکن است که تا ابد آدم بتواند با استفاده از شخم چوبی و سیستم آیشی، و با اتکاء به تکنیک در زندگی عصر حجر دوام آورد. چنین امری البته غیر ممکن است برای خلاصی از این وضعیت دو راه وجود دارد. یک راه حل که از نقطه نظر عملی صلاح دانسته نمیشود بسیار ساده و بدون دردسر است: تعرفه‌های گمرکی را افزایش دهید، سیستم کمونها را در هم بشکنید؛ همین دو اقدام کافی است. زیرا صناعی شبیه آنچه در انگلستان وجود دارد مانند قارچ از زمین خواهد روئید. ولی توسل به چنین روشی کارگران را نابود کرده و از آنان سلب مالکیت خواهد کرد... راه دیگری که در مقابل ما قرار دارد این است که همان روابط کار و مالکیتی که هم اکنون وجود دارد را توسعه دهیم، هر چند این روابط در حال حاضر به شکلی خام و بدوی وجود دارند. واضح است که دستیابی به چنین هدفی بدون دخالت گسترده دولت قابل تحقق نیست که اولین اقدام آن در این راستا میبایست تحکیم حقوقی نهاد کمونهای روستا باشد."<sup>6</sup>

ناردونیک ها توانسته بودند در عرض چند دهه پایگاه و نفوذ قابل ملاحظه ای در بین روشنفکران تحصیل کرده شهرها بدست آورند، نفوذی که بسیار فراتر از نفوذ آنان در میان دهقانان و کارگران شهری بود. مبارزه بر علیه چنین رقیب رادیکال منسجم و محبوبی، تجهیز بورژوازی روس به ابزاری عالیتز از آنچه در دست از رقیب بود را می‌طلبید. روی آوری بخشی از روشنفکران بورژوازی روسیه " مارکسیم" در متن چنین فضا صورت گرفت.

### ۳- توکل بورژوازی روسیه به غرب: ظهور مارکسیسم علنی

بورژوازی روسیه مقلد بورژوازی اروپا بود. به هر حال سرمایه داری و نظام پارلمانی هر دو پدیده‌هایی اروپایی بودند. بنابراین منطقی بود که آنجا که مبارزه بر علیه مدافعان اقتصاد دهقانی به عنوان یک ضرورت در مقابل بورژوازی روسیه قرار گرفته بود، او به غرب بنگرد و سلاح ایدئولوژیک خود را در زرادخانه سلاحهایی که تا آن زمان بورژوازی اروپا در مبارزه بر علیه چنین رقیبانی حدادی کرده بود، جستجو نماید. از میان مکاتبه بورژوایی موجود، بورژوازی روسیه نمیتوانست به هیچکدام از این مکاتب کلاسیک رجوع نماید. زیرا این مکاتب که در قرن هفدهم و هجدهم تدوین گشته بودند، همگی در مدح و دفاع از نظامی بودند که دیگر تناقضات آن در قرن نوزدهم از جذابیت قبلی‌اش کاسته بود. اتکاء به این مکاتب، آن رادیکالیسم ضروری را که بورژوازی روسیه در مبارزه بر علیه نارودنیکها شدیداً نیاز داشت در اختیارش قرار نمیداد. از اینرو بورژوازی روسیه همانند لشکر عظیمی از جریانات بورژوا - رفرمیست و خرده بورژوا - ناسیونالیست عصر حاضر که برای رادیکال نشان دادن خود به مارکسیسم روی می‌آورند، به آن پناه آورد. البته برای چنین منظوری ضروری بود که مضمون انقلابی و ضد سرمایه‌داری مارکسیسم از آن تهی میشد و مارکسیسم تا حد یک سلسله احکام علمی منسجم در مورد چگونگی تکامل تاریخی جوامع پیش از سرمایه‌داری تقلیل مییافت. از اینرو تعجب آور نیست که مارکسیست‌های علنی روسیه یعنی جریانی از روشنفکران بورژوای روسی که از اواسط دهه نود قرن نوزدهم به طور علنی اجازه فعالیت یافته بودند، از همان آغاز کار مرجع و ملجاء خویش را در برنشتین می‌یافتند تا در مارکس و انگلس. در پاسخ به این سؤال که "کدام روندهای اقتصادی کدام روابط و نیروهای اجتماع سرنگونی حکومت استبدادی، کسب آزادیهای مدنی و سیاسی، و استقرار یک رژیم مشروطه را تعیین خواهند کرد؟"<sup>7</sup> استروه یکی از نظریه پردازان مارکسیسم علنی معضل را در این میدید که بدو سراسر کشور بدان احتیاج داشت که به یک مرحله عالیتر توسعه اقتصادی<sup>8</sup> دست یابد. با حرکت از این نقطه شروع او نتیجه می‌گرفت که:

"ما کاملاً آن ایده ای را که مارکس یک بار قبلاً در مورد آلمان به کار بسته بود پذیرفته بودیم، یعنی اینکه جامعه روسیه نیز همانند جامعه آلمان نه از توسعه سرمایه‌داری که از توسعه ناکافی آن رنج میبرد."

از اینرو مارکسیست‌های علنی در تخالف با ناردونیک‌ها بحث میکردند که راه فائق آمدن به نواقص و کمبودهای سرمایه‌داری روسیه در ترک آنچه که تا آن زمان طی شده بود و یا در بازگشت به تولید عقب افتاده کمونهای زراعی قرار نداشت. به نظر آنان سرمایه‌داری شدن روسیه سیری بود که عدول از آنچه برای روسیه و چه برای هر جامعه دیگری غیرقابل اجتناب بود. آنان برای اثبات این ادعای خویش هر چه را از سیستم منسجم استدلال‌ات مارکسیستی لازم بود به عاریت میگرفتند. به نظر آنان راه برون رفت از معضل آن زمانی روسیه، در گرو ارتقاء بیشتر بارآوری، کار، مدرنیزه کردن بیشتر صنعت و بالاخره پذیرش نظام سیاسی - حکومت پارلمانی - بود که اتخاذ آن در غرب در ارتقاء و بهبود کارایی سرمایه‌داری نقش حیاتی ایفاء کرده بود. در دفاع از این سیر استدلال‌ات، استرووه با اتکاء به کوه مارهایی که در دست داشت اعلام میداشت که:

"...وجود سطح بالایی از تکنولوژی در کشورهای همچون انگلستان و آلمان به همراه خود سطح معیشت بالایی را برای طبقات زحمتکش به دنبال داشته، و نه فقط این، بلکه هر بهبود تکنیکی در این جوامع با خود دستمزدهای بالاتر قیمت‌های کمتر و ساعات کار کوتاهتر به همراه داشته است."<sup>10</sup>

البته تناقضات و نابرابری‌های جامعه سرمایه‌داری چیزی نبود که مارکسیست‌های علنی روسیه از اقرار به آن ابایی داشته باشند. آنان این "نواقص" را میپذیرفتند ولی بزعم آنان اولاً ... صرف وجود مالکیت خصوصی و همینطور رشد معجزه‌آسای ثروت ملی که از برکت کاپیتالیزم بدست آمده بود این را به ثبوت می‌رساند که جوانب مثبت این نظام انتقالی کماکان بر جوانب منفی آن می‌چربد.<sup>11</sup> ثانیاً اینکه بزعم آنان... "این نابرابری محصول خود سرمایه‌داری نبود بلکه از نظام اقتصادی پیشین به آن ارث رسیده بود."<sup>12</sup> از اینرو آنان ضمن قبول "نواقص" موجود در نظام سرمایه‌داری، خود نظام را از گزند هرگونه انتقادی نگه میداشتند و این ایده که سرمایه‌داری شدن بیشتر روسیه راه حل رفع همین "نواقص" و "کمبودهای" موجود این نظام است را اشاعه میدادند. با چنین دفاعی از سرمایه‌داری واضح بود که آنان به این نتیجه نیز برسند که هدف آتی جامعه روسیه میبایست این باشد که "از یک کشور فقیر سرمایه‌داری به یک کشور ثروتمند سرمایه‌داری"<sup>13</sup> تحول یابد. بدین منظور آنان برای جامعه روسیه تنها یک راه عملی میدانستند: "عبور از گذرگاه شرق به غرب."<sup>14</sup> بدین سان برای مارکسیست‌های علنی حفظ کمونهای زراعی

و تعقیب مسیری خود ویژه برای تحول جامعه روسیه صرفاً یک اتوپی قلمداد میشد که میبایست بطور جدی بر علیه آن به مبارزه برخاست. زیرا برخلاف ناردونیک‌ها آنان معتقد بودند که در هم شکسته شدن سیستم کمونهای زراعی، تفکیک طبقاتی در روستاها و رشد جمعیت شهری همه و همه "اهرمهای قدرتمندی برای توسعه فرهنگ روسیه" به شمار می‌روند که تنها با توسل به آنان است که "روسیه میتواند به سرعت به پای [فرهنگ] اروپای غربی برسد و خصوصیات قبلی‌اش را که مولود جامعه‌ای فوق العاده دهقانی و عقب مانده است از دست بدهد... [زیرا] هر کارخانه جدید، هر بنگاه صنعتی نوین جامعه روسیه را به جلو میبرد و بر کثرت کسانی که از توانایی پذیرش فرهنگ اروپایی برخوردارند می‌افزاید."<sup>15</sup>

بنابراین مارکسیست‌های علنی به سیاق مکتب غرب گرایان سابق صریحاً بر این اعتقاد پای می‌فشرده‌اند که توسعه آتیه جامعه روسیه نه با تقبیح فرهنگ و تمدن اروپا که کاملاً بر عکس در صورت اخذ و پذیرش این تمدن بود که میتواند صورت گیرد. اتکاء مارکسیسم علنی روسیه به چنین مجموعه منسجم نظری و در متن شرایطی که جنبش دهقانی روسیه در اواخر قرن نوزدهم دوران حسیض خود را می‌گذارد، موفقیت بورژوازی نخواستار روسیه در شکست عقاید ناردونیک‌ی را به آسانی فراهم آورد. با تعوق مارکسیسم علنی برناردونیسیم نفوذ آراء و عقاید پایه‌ای این جریان به سرعت در بین اقشار مختلف جامعه روسیه رواج یافت. صنعت گرایی و آرمان جمهوری دو خواست اصلی مارکسیست‌های علنی بودند که جای خود را در اذهان عمومی باز میکردند. با احراز این موفقیت نمایندگان فکری بورژوازی روسیه زمان را برای خلاصی خود از پوشش مارکسیسم مناسب دیدند، به ویژه آنکه در طی همان سالها با ورود جنبش سوسیال دموکراسی به جامعه روسیه به ویژه در بین کارگران روسی مارکسیسم صرفاً با ایده‌های لیبرالی و قانونگرایی مارکسیست‌های علنی تداعی نمیشد. از اینرو مارکسیست‌های علنی روسیه در اوایل قرن بیستم تصمیم گرفتند که "مارکسیسم"شان را به نفع قانونگرایی و لیبرالیسمشان به کنار بگذارند و اعلام کنند که تئوری ماتریالیسم تاریخی مارکس هم احتیاج به تصحیح دارد و حقانیت تاریخی پیشین‌اش را از دست داده است. این نکته را آقای استروه ایدئولوگ اصلی مارکسیست‌های علنی در بیوگرافی خویش بروشنی چنین اظهار میکند:

"قبل از آنکه معضل سوسیالیسم برای ذهن من مطرح شده باشد من یک مشروطه طلب و یک لیبرال سیاسی بودم... همانطور که از سر شور و ایمان و بطور خود بخودی در سال ۱۸۸۵ من لیبرال و مشروطه طلب شده بودم، سه سال بعد به همان سان منتها این بار صرفاً از سر ایمان من یک سوسیال دموکرات شده بودم. میگویم صرفاً از سر ایمان، زیرا سوسیالیسم به هر رو مستقل از آنکه از آنچه استنباطی

شود، هیچوقت در من احساس به وجود نیامد چه رسد به اینکه در من شوری را دامن زند... سوسیالیسم برای من یک ایده‌آل انتزاعی و دور تلقی می‌شد حال آنکه مبارزه برای آزادیهای مدنی و سیاسی یک وظیفه حیاتی بود... علاقه من به سوسیالیسم عمدتاً بخاطر نیروی ایدئولوژیک آن بود، نیروئی که میتوانست بسته به آنکه کدام ادراک جامعه شناسانه معین از توسعه روسیه مستفاد میشد برله یا بر علیه تحصیل آزادیهای مدنی و سیاسی بکار گرفته شود.<sup>16</sup>

#### ۴- نفوذ آرمانهای بورژوازی روسیه در فاصله بین ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷

استروه، "مارکسیست" سابق، در سال ۱۹۰۲ سردبیری نشریه پرتیراژ بورژوا لیبرالهای روسیه، آسوبا ژدنیه را به عهده گرفت و یک سال بعد تشکل بورژوا لیبرالهای روسیه بنام "اتحادیه آزادی" را بنیاد گذاشت. از ادغام "اتحادیه آزادی" و "اتحادیه مشروطه طلبان زمستو" هسته اول حزب بورژوا - لیبرال روسیه ایجاد گردید که در سال ۱۹۰۵ حزب معروف کادت را تاسیس نمود. تعداد اعضاء این حزب در ۱۹۰۶ یعنی یکسال پس از تشکیل آن نشانگر نفوذ اجتماعی‌ای است که آرمانها و عقاید بورژوازی اپوزیسیون روسیه در طی اولین سالهای قرن بیستم بدست آورده بود. تعداد اعضاء این حزب در ۱۹۰۶ رقمی بین ۷۰ تا ۱۰۰ هزار نفر بود<sup>17</sup> و در انتخابات دومای اول از ۴۷۸ کرسی، ۱۷۹ کرسی را بدست آورد.<sup>18</sup>

در فاصله بین سالهای ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۳ یعنی دوران حاکمیت ارتجاع استولپین، این حزب و انشعابات آن (اکتبريست‌ها و غیره) همانند سایر احزاب سیاسی اپوزیسیون از نظر سازمانی متحمل لطماتی شدند. بعلاوه افت مبارزات توده‌ای در طی سالهای حاکمیت ارتجاع، به بورژوازی روسیه اجازه داد که با حکومت تزاری بنیای سازش جدیدی را بگذارد. ولی با رادیکالیزه شدن روحیه مردم در اواخر سالهای ۱۹۱۳، بورژوازی روسیه بویژه حزب کادت آن خود را در موضع رادیکالی بر علیه حکومت تزار قرار داد، هرچند با شروع جنگ جهانی اول بورژوازی روسیه با حرکت از غریزه ناسیونالیستی‌اش توده‌های مردم را به حمایت از دولت و کنار گذاشتن موقت اختلافات و اعتراضات شان بر علیه آن فراخواند. خلاصه کرده باشیم، بورژوازی روسیه در فاصله دو انقلاب ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ از سازمانهای سیاسی خود عمل برخوردار بود و وجود این سازمانها - که به لطف قانونگرایی‌شان از آزادی عمل بیشتری نسبت به احزاب انقلابی برخوردار بودند - باعث میشد که آرمانهای دیرینه بورژوازی روسیه یعنی خواست جمهوری و مدرنیزه کردن جامعه روسیه علیرغم پیشرفت عقاید رادیکال سوسیال دمکراسی به قدرت خود در اذهان

و افکار عمومی مردم زنده نگه داشته شوند. مهمتر اینکه اگرچه بورژوازی روسیه از مدتها قبل خود را برای ایجاد تحولات اقتصادی و سیاسی اساسی در جامعه روسیه آماده کرده بود و بدین معنا خود را بدون هرگونه تزلزلی وارث حکومت تزاری و تشکیل دهنده دولت جدید میدانست ولی هیچکدام از احزاب دیگر، حداقل به این دلیل که مرحله انقلاب را برای قدرت گیری مستقل خویش مناسب نمیدانستند - و این شامل منشویکها و بخش غالبی از بلشویکها میشد - از چنین آمادگی برخوردار نبودند:

البته پس از ورود لنین به روسیه و طرح تزه‌های آوریل‌اش که کارگران روسیه را به مبارزه بر علیه حکومت موقت بورژوازی فرا می‌خواندند، و در اثر کار آگاه گرانه بلشویکها که در متن ورشکستگی سیاستهای دولت بورژوازی در قبال مسئله جنگ، مسئله ارضی، برقراری مجلس مؤسسان و مطالبات ملی ملت‌های تحت ستم روسیه، با موفقیت به جلو می‌رفتند، نقشه دیرینه بورژوازی روس برای ایجاد یک حکومت پارلمانی جدید در اروپا نقش بر آب شد.

#### ۵- تداوم آرمانهای بورژوازی روسیه در فردای انقلاب اکتبر

بورژوازی روسیه در انقلاب اکتبر علیرغم کمک دول امپریالیستی آن زمان مغلوب گردید. بدین معنا که بورژوازی روسیه از حاکمیت سیاسی برکنار شد و تلاشهایش برای آنکه در دوران جنگ داخلی مجدداً بر مسند قدرت قرارگیرد ناموفق از آب درآید. انقلاب اکتبر نقطه عطف مهمی در تداوم مبارزه دو طبقه اصلی جامعه روسیه یعنی پرولتاریا و بورژوازی برای اعمال حاکمیت خود به جای حکومت تزاری بود. هر چند که انقلاب اکتبر بورژوازی روسیه را از اریکه قدرت به پائین کشاند ولی با پایان یافتن جنگ داخلی نفوذ عقاید جا افتاده بورژوازی روسیه برای ایجاد جامعه‌ای صنعتی و همپراز با جوامع غربی به انتها نرسید. دستیابی به این امر مهم اقدامی بود که میبایست پس از شکست نظامی بورژوازی در عرصه اقتصاد، سیاست و کل روبنای ایدئولوژیک فرهنگی جامعه بعد از انقلاب توسط پرولتاریای پیروزمند تعقیب میشد. حداقل بخش معینی از بورژوازی روسیه علیرغم شکست نظامی که در جنگ بر علیه حکومت کارگران متحمل شده بود تمام امید خود را از دست نداده بود و برای پیروزی‌های جدید در عرصه‌های غیرنظامی خود را آماده میساخت.

از اینرو شروع نپ<sup>19</sup> در ۱۹۲۱ برای بسیاری از بورژواهای روسیه به مثابه یک نقطه عطف اساسی در انقلاب روسیه تلقی گردید. از یکسو ایده‌های اولیه کمونیسم جنگی - الغاء پول، توزیع براساس نیاز ضبط اجباری محصولات مازاد کشاورزان...- پس رانده شده بودند و از سوی دیگر با فرونشستن

موج انقلابی در اروپا سازش‌هایی به دولت نوپای کارگران روسیه از جانب دول امپریالیستی غرب تحمیل شده بود. این وقایع همه برای بورژوازی شکست خورده روسیه بدین معنا تلقی می‌شد که حکومت بلشویکی بالاخره با نیروی برتر سرمایه‌داری چه در سطح جهانی و چه در سطح داخلی مجبور به سازش شده است و دیگر از وثیقه قرار دادن انقلاب روسیه برای انقلاب اروپا و یا ایجاد نظامی غیر سرمایه‌دارانه در روسیه منصرف شده است. البته در دوران نپ علی‌رغم آزادی نسبی که به مکانیسم بازار داده شده بود و علی‌رغم آزادی عملی که نپ من‌ها، شرکت‌های خصوصی و همین‌طور دهقانان از آن بهره‌مند شده بودند، کماکان عرصه‌های کلیدی اقتصاد - بانکها، حمل و نقل، تجارت خارجی - همگی در تملک دولت قرار داشتند. ولی بورژوازی روسیه در دوران حاکمیت تزار هم دیده بود که چگونه علی‌رغم دولتی بودن بسیاری از عرصه‌های مهم اقتصاد، مکانیسم سرمایه‌داری روال عادی خود را طی می‌کرد. لذا از این بابت بورژوازی روسیه برای آتیه سرمایه‌داری روسیه مانعی نمی‌دید.

این وضعیت بخشی از بورژوازی شکست خورده روسیه را مجاب کرده بود که به جای خصومت ورزی بر علیه حکومت جدید، با آن از سر مماشات وارد شود و آن را در پیمودن راهی که بزعم آنان چیزی به جز ساختن جامعه روسیه براساس مدلی سرمایه‌دارانه - هرچند متفاوت از نظام متعارف سرمایه‌داری اروپا و آمریکا - نبود کمک رساند. روشنفکران و آحاد بورژوا در عین حال افراد اهل فن، متخصصین و مدیران واردی بودند، از اینرو آنان در نزدیکی با دولت بلشویکی راه یافتن به مشاغل و نقاط کلیدی در جامعه روسیه را نیز در نظر داشتند. با این حساب، این بخش از بورژوازی روسیه انقلاب اکتبر را صرفاً وقفه‌ای در رشد جامعه روسیه و تبدیل آن به یک قدرت صنعتی هم‌تراز با جوامع اروپایی می‌دید. نپ و اقدامات ناشی از آن برای آنان در حکم تعقیب مسیری بود که جامعه روسیه پس از یک وقفه چند ساله دوباره از سر گرفته بود. آنان حزب بلشویک و دولت شوروی را مجری رسالت تاریخی میدانستند که پیشتر حکومت تزار و بورژوازی روسیه (در قاموس حزب کادت و دولت موقت) انجام آن را برای خود قائل شده بودند.

این ادراکات بروشنی توسط یکی از نویسندگان بورژوا آن دوران چنین عنوان شده‌اند:

"من یک کمونیست نیستم و لذا بر این باور نیستم که میبایست یک کمونیست باشم یا به مثابه یک کمونیست بنویسم. من بر این باورم که قدرت کمونیستی در روسیه نه توسط اراده کمونیست‌ها که براساس سرنوشت تاریخی روسیه تعیین می‌گردد؛ و لذا تا آنجا که من بخواهم - مطابق آنچه توأم به من اجازه می‌دهد و وجدان و و عقلم به من حکم میکنند - این سرنوشت تاریخی روسیه را تعقیب کنم، من در کنار کمونیست‌ها

قرار میگیرم به عبارت دیگر تا آنجا که کمونیست‌ها در کنار روسیه بایستند من در کنار آنان خواهم ایستاد... من اذعان میکنم که به سرنوشت حزب کمونیست شوروی بسیار کمتر از سرنوشت روسیه علاقمند هستم.<sup>20</sup>

این روند سیاسی که مملو از تعلقات ناسیونالیستی روسی بود، سنن فکری اسلاودوست‌های سابق روسی را مجدداً زنده میکرد. در طی سالهای بعد از جنگ داخلی چند جریان سیاسی خود را حول این عقاید متشکل کردند. مهمترین این جریانات گرایش بود که در ژوئیه ۱۹۲۱ توسط گروهی از مهاجران روسی مقیم پراگ حول نشریه اسمنا خوف (Smenavekh) گردآمده بودند. مجموعه مقالاتی که در این نشریه منتشر میشد بزودی بیانیه و پلاتفرم فکری هزاران و صدها هزار بورژوا و بوروکراتی گردید که با شروع نپ در گرداندن اقتصاد روسیه شرکت داشتند. مضمون مقالات این نشریه عمدتاً بر لزوم سازش مهاجران روسی و دولت شوروی تاکید داشت و خصلت روسی - بجای خصلت کارگری - انقلاب اکتبر را برجسته میکرد. رهبر این جریان سیاسی، استروویالف، این نکته را به طور صریح و روشن چنین بیان کرده بود:

"نه ما و نه مردم هیچکدام نمی‌توانیم از پذیرش مسئولیت مستقیم مان برای بوجود آمدن بحران فعلی طفره رویم - چه آنجا که جوانب سیاه و چه آنجا که جوانب روشن آن مدنظر است. این [بحران] تماماً به ما تعلق دارد، واقعاً روسی است و در روانشناسی مان ریشه دارد، و هیچ چیز شبیه به آن در غرب نمیتواند و نخواهد روی دهد، حتی در صورتیکه در آنجا انقلاب اجتماعی ای به وقوع بپیوندد که از لحاظ ظواهر خارجی از این یک تقلید شده باشد. و اگر از طریق محاسبه ریاضی بتوان نشان داد - و اقدامات تاکتونی برای اثبات این نکته چندان موفق نبوده‌اند - که حتی ۹۰ درصد از انقلابیون روسیه غیر روسی هستند، یا عمدتاً بایستی یهودی به حساب آورده شوند این مسئله ذره‌ای خصلت تماماً روسی این جنبش را نمیتواند انکار نماید. حتی اگر دستهای بیگانه در آن دخیل باشند، نفس آن، جوهر درونی‌اش کماکان - چه خوب باشد چه بد - حقیقتاً روسی است؛ جنبش روشنفکرانی است که از طریق روانشناسی توده‌ها استحاله یافته است.

این انقلابیون غیر روسی نیستند که برانقلاب روسیه حاکمند، بلکه این انقلاب روسیه است که بر این انقلابیون حکم میراند، انقلابیونی که در ظاهر و در باطن خود را در "روح روسیه" در وضعیت کنونی‌اش مستحیل گردانده اند.<sup>21</sup>



برای استروویالف نپ بدین معنا بود که انقلاب روسیه یک پروسه تکاملی را از طریق "متحول شدن ذهن و قلب مجریانش" از سر می‌گذارند. از اینرو استروویالف با سمپاتی به تحولات جاری روسیه آن زمان اشاره می‌کرد و محتاطانه آن دسته از روشنفکرانی را که یا به حزب پیوسته بودند و یا در خدمات دولتی وارد شده بودند مورد ستایش خویش قرار میداد. اسمنا خونفیس‌ها بین بلشویسم و کمونیسم تمایز بارزی قائل بودند و براین باور بودند که مستقل از نیت بلشویکها نیروهای محرکه تاریخ روسیه، دولتمردان جدید روسیه را به زیر یوغ خود خواهند کشاند.

مجموعه مقالات نشریه اسمنا خوف در ۱۹۲۱ در یک جلد کامل در خود روسیه باز تکثیر شدند و دو جلد دیگر از مجموعه مقالاتی که پیرامون این مقالات نشریه اسمناخوف نوشته شده بودند در سال بعد در روسیه به چاپ رسیدند. این ایده که جامعه روسیه مجدداً در حال سپری نمودن مسیری خود ویژه و کاملاً روسی در روند تکامل و توسعه خود بود به ایده‌ای نافذ و گسترش‌یابنده بدل میشد. بار این جنبش چنان سنگین شده بود که لنین در ۱۹۲۲ اعلام کرد که جنبش اسمناخوفی "بیانگر تمایلات هزاران و دهها هزار نفر از رده‌های مختلف بورژوازی و متصدیان مشاغل دولتی است که در سیاست جدید اقتصادی دست اندکاراند." <sup>22</sup> همینطور در سال بعد، استالین در کنگره دوازدهم حزب بلشویک تاکید نمود که این جنبش "در بین متصدیان دولتی شوروی از نفوذ توده‌ای برخوردار شده است." <sup>23</sup>

با گذشت زمان اسمناخویست‌ها که از دید خود ویژگی انقلاب روسیه را در روسی بودن آن میدیدند تا در سوسیالیستی بودن یا ضد سرمایه‌داری بودنش یک به یک خود را قانع کردند تا به شوروی برگردند. خود استریالف رهبر این نهضت فکری به روسیه برگشت و در هاربین در شعبه آموزش و تعلیم خطوط راه‌آهن چین شرقی به کار پرداخت. <sup>24</sup> البته روشنفکران و متخصصین بورژوازی که با نیت تغییر حکومت شوروی به روسیه برگشتند - و تعداد آنان سر به صدها هزار می‌زد - فقط جای خود را در دستگاه دولتی باز نکردند، بسیاری از آنان به رده‌های مختلف و بالای حزب بلشویک نیز راه یافتند. ابعاد این قضیه، با توجه به اطلاعاتی که مثلاً ترتسکی در مورد برخی چهره‌های معروف دولت شوروی و حزب کمونیست شوروی اواخر دهه ۲۰ و سالهای ۳۰ در یکی از مقالاتش جمع آوری کرده، بسیار تکان دهنده است:

"مایسکی، سفیر شوروی در لندن... چه کسی است؟ او منشویک دست راستی بود که در سال ۱۹۱۸ با حزب خودش قطع رابطه کرد تا بتواند با گردش بیشتر به راست خود را برای شغل وزارت در

حکومت [روسهای] سفید ترانس - اورال تحت حمایت کولچاک<sup>25</sup> آماده کند. تنها پس از نابودی کولچاک بود که مایسکی موقعیت خود را برای روکردن به سوی شوراهای مناسب دید...

ترویانسکی سفیر کنونی شوروی در ایالات متحده در جوانی به بلشویکها پیوست، چندی نگذشت که حزب را ترک کرد، در خلال جنگ وطن پرست بود و در سال ۱۹۱۷ یک منشویک در انقلاب اکتبر او عضو کمیته مرکزی منشویکها بود و در خلال چند سال بعد نیز ترویانسکی به مبارزه غیر قانونی علیه دیکتاتوری پرولتاریا ادامه داد... پتمگین، سفیر شوروی در پاریس، در دوران انقلاب اکتبر یک پروفیسور بورژوا در رشته تاریخ بود؛ او پس از پیروزی به بلشویکها پیوست. خنچوک، سفیر قبلی در برلین، در روزهای براندازی اکتبر به عنوان یک منشویک همراه با گرنیکو، کمیسر کنونی دارائی خلق، یک سوسیال رولوسیونر دست راستی، در سازمان ضدانقلابی "کمیته مسکو برای نجات سرزمین پدری و انقلاب" شرکت کردند...

...زاسلاف یکی از گردانندگان پراودای کنونی کیست؟ در گذشته تاریخ یک بوندیست دست راستی [منشویک بوند یهود] و بعدها یک روزنامه نگار بورژوا که در سال ۱۹۱۷ یکی از پست ترین مبارزات را علیه لنین و تروتسکی به عنوان جاسوسین آلمان به راه انداخت.... طی دوران جنگ داخلی در حالیکه در شهر کیف مخفی شده بود برای نشریات گاردهای سفید روزنامه نگاری میکرد. فقط بعد از سال ۱۹۲۳ بود که به طرف قدرت شوراهای رفت... " 26

با توجه به آنچه رفت، روشن است که پس از انقلاب اکتبر و پیروزی کارگران روسیه در جنگ داخلی بر علیه بورژوازی نه تنها این بورژوازی و حاملین انسانی عقاید و آرمانهای دیرینه و جا افتاده آن از صحنه مبارزه طبقاتی در جامعه روسیه محو نشدند بلکه گروه گروه جای خود را در سازمانهای دولتی و حزبی - آن هم در مشاغل و پستهای بالایی - باز یافتند. از اینرو عرصه مبارزه طبقاتی در روسیه پس از انقلاب اکتبر عرصه‌ای نبود که در یک طرف پرولتاریا و دهقانان فقیر قرار داشتند و در طرف دیگر تولید کنندگان خرد و کولاکها (دهقانان مرفه). این تمام تصویر نیست. در قطب دیگر این صحنه مبارزاتی، بورژوازی بزرگ روسیه قرار داشت که صریح و روشن اعلام کرده بود آماده است تا انقلاب روسیه را روسی کند و برای اینکار این بورژوازی تمام نیروی خود را برای زنده نگه داشتن عقاید و سنن فکری اش و متاثر ساختن توده‌های مختلف مردم روسیه بسیج کرده بود. آیا امیدهای این بورژوازی برکنار از قدرت سیاسی ولی مجدداً به عرصه مبارزه روی آورده در طی سالهای تعیین کننده ۲۸-۱۹۲۴ و پس از آن بر باد رفت؟ در طی آن سالها عقاید و آرمانهای بورژوازی بزرگ روسیه به هیئت نیروی مادی کدام طرف

مجادلات حاد آن دوره درآمد؟ ما به این سوالات در فصول بعد پاسخ خواهیم داد. آنچه در خاتمه بایستی مورد تاکید قرارگیرد این است که بورژوازی بزرگ روسیه در عرصه مناظرات درون حزبی دوران نپ نیز در قاموس نمایندگان فکری برخی از متصدیان دولتی و حزبی آن زمان شرکت داشت و برای غالب کردن عقاید و آرمانهای خود برای تحول اقتصادی جامعه روسیه از هیچ کوششی دریغ نکرد.

## فصل سوم

### سوسیال اولوسیونیسیم و سوسیال دمکراسی روسیه

ظهور و پاگیری مارکسیسم در اروپای غربی فقط توجه روشنفکران بورژوازی روسیه را که در خلاء یک سنت فکری و جا افتاده بورژوازی در روسیه در مبارزه بر علیه اپوزیسیون ناردونیک ها به دنبال یک چهارچوب منسجم نظری و در عین حال می‌گشتند، به خود جلب نکرد. هر چند که توجه اینان به مارکسیسم بسیار گذرا و موقت بود. مارکسیسم در عین حال توجه آن دسته از انقلابیون روسی را هم به خود جلب کرد که دیگر توده دهقانان روسیه را فاقد ابتکار عمل و آن توانایی میدیدند که برای تحول اساسی مناسبات روبه اعتلاء سرمایه‌داری در روسیه و برقراری جامعه مدرن سوسیالیستی ضروری به شمار می‌رفتند.

تا دهه ۷۰ ناردونیسیم نیروی غالب و بلامنازع در اپوزیسیون رادیکال ضد تزاری محسوب میشد، مبنای سیاسی این جریان بر این باور استوار بود که نیروی محرکه انقلاب آتی روسیه را توده‌های وسیع دهقانان تشکیل می‌دهند. بزعم ناردونیک ها اینکه این هیولای خفته خود را هنوز به حرکت در نیاورده بود از این ناشی میشد که توده دهقانان نسبت به آمال و آرمانهای انقلابی خویش کماکان به اندازه کافی آگاهی نداشتند. از اینرو در تصور آنان کافی بود، تا افکار انقلابی روشنفکران روسیه با این نیروی عظیم پیوند بخورد تا انقلاب آتی روسیه متحقق شود. دقیقاً بدین منظور، در سال ۱۸۷۴ هزاران زن و مرد جوان روسی که خود را ملبس به لباس دهقانی کرده بودند روانه روستاهای روسیه شدند. تصور آنان این بود که از طریق همکاری و زندگی مشترک با دهقانان خواهند توانست اعتماد و علاقه آنان را به خود جلب کرده و بدین طریق عقایدشان را به آنان بقبولانند. اما چنین توفیقی نصیب آنان نشد. از یکسو دهقانان به روشنفکران - که از شهرها آمدند - اطمینان نداشتند و به آنان مظنون بودند. شاید به این دلیل که فکر میکردند تزار این روشنفکران را به روستاها فرستاده است تا در کارهای آنان جاسوسی کنند. و از سوی دیگر پلیس تزاری با کارایی کامل نسبت به این حرکت روشنفکران عکس‌العمل به خرج داده و گروه وسیعی از آنان را دستگیر کرد. آنچه از این جنبش حاصل شد این بود که بخشی از روشنفکران روسی تصورات قبلی خود در مورد دهقانان را از دست دادند. گروهی به روستاهای تروریستی کشانده شدند و

گروه دیگری که کماکان به ایده پیروزی انقلاب از طریق بسیج توده‌های مردم وفادار مانده بود، به جستجوی نیروی محرکه و طریقه دیگری برای رسیدن به سوسیالیسم پرداخت. پرولتاریا و مارکسیسم پاسخ به این تجسس بودند.

پلخانف و آکسلرود که از بنیانگذاران جنبش سوسیال دموکراسی روسیه در دهه ۸۰ قرن نوزدهم به حساب می‌آیند هر دو خود از جمله رهبران ناردونیکی بودند که چنین تحولی را در مبانی عقیدتی‌شان از سر گذرانده بودند<sup>۱</sup>. بدین سان مارکسیسم برای جوانان رادیکال و خورده از سوسیالیسم دهقانی به یک جهان بینی و نقطه امید جدیدی درآمد.

پذیرش مارکسیسم برای این دسته از انقلابیون روسی بدین معنا بود که آنان نیروی محرکه انقلاب اجتماعی آنی روسیه را پرولتاریا میدانند. برای روسیه‌ای که مراحل اولیه سرمایه‌داری شدن خویش را در آن سالها طی میکرد این بدان معنی بود که همان مسیری را طی کند که در اروپا به ایجاد مراکز وسیع و عظیم جنبش کارگری منجر شده بود. به عبارت دیگر این مارکسیست‌های جوان روسی دیگر کاملاً بر این باور بودند که فروپاشی کمونهای زراعی تفکیک طبقاتی در روستاها و بالنتیجه رسد و تکوین جنبش کارگری همه و همه برای جامعه روسیه غیر قابل اجتناب اند.

هرچند پرولتاریای روسیه در آن زمان هنوز در حال شکل‌گیری بود و از توان و قدرت اجتماعی جنبش کارگری اروپا برخوردار نبود ولی در عین حال سوسیال دموکراسی جوان روسیه تفوق اجتماعی آن را در یک بعد تاریخی ممکن میدانست و از این بابت یاس به خود راه نمیداد. پلخانف این معضل را خود چنین ابراز میکند "آنان [یعنی کارگران] البته این موضع را به سرعت به دست نخواهد آورد. تنها به تدریج است که آنان یک نیروی تهدید کننده خواهند گردید و از اذهان مخالفین شان هرگونه اندیشه مخالفی را به در خواهند کرد. برای مدت مدیدی آنان، صرفاً یک رشته امتیازات به دست خواهند آورد و خواستار تحقق رفرفرم‌هایی خواهند شد که به تفوق‌شان منجر نمیشود هر چند این اصلاحات امکان رشد و بلوغ آنان به سوی تفوق‌آتی‌شان را فراهم می‌آوردند ولی به هر رو اصلاحاتی هستند که صرفاً خواستهای بسیار فوری و حیاتی آنان را برآورده می‌سازند و در بهترین حالت فقط به طور جزئی حیطة نفوذشان به عملکرد حیات اجتماعی جامعه را توسعه میدهند."<sup>۲</sup>

چنین توکلی به جنبش کارگری و توان بالقوه آن باعث شد که سوسیال دموکراتهای جوان روسی آموزش از پیشرفت‌های جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی اروپا را جزء لاینفک وظایف خود قرار دهند و از آنجا که قانع شده بودند که "در تاریخ روسیه هیچ نقطه تمایز اساسی با تاریخ اروپای غربی وجود ندارد."<sup>۳</sup>

ضروری میدیدند که نهضت فکری رادیکال روسیه و جنبش نوپای کارگری آن را تماماً متأثر از سنن غالب اروپایی نمایند. در آن دوره، روشها، سنن و مبانی فکری سوسیال دمکراسی آلمان مدل جهان شمولی برای جنبش سوسیال دمکراسی اروپا به حساب آمد. از اینرو روشن بود که سوسیال دمکراتهای جوان روسی تقلید از این روشها و سنن را وظیفه خود قائل شوند و از رهنمودها و مبانی فکری آن تبعیت نمایند. ولی مشکل این بود که آنان در همان بدو امر از آموزشهایی متأثر شدند که در طی چند دهه آتی نتایج مخرب آنچه در روسیه و چه در سراسر اروپا نمودار شد.

### ۱- عروج سوسیال اولوسیونیزم در جنبش سوسیال دمکراسی اروپا

ظهور سوسیال دمکراسی در روسیه با غلبه رفرمیسم بر جنبش کارگری اروپا و دست شویی آن از اتخاذ روشهای انقلابی برای تحول مناسبات جامعه سرمایه‌داری همراه بود. این تغییرات صرفاً از خبط تئوریسین‌های توانا و مبرز انترناسیونال ناشی نمی‌شدند بلکه بازتاب تغییراتی بودند که در جامعه و در جنبش کارگری آلمان و اروپا در شرف تکوین بودند.

اواخر دهه ۷۰ شاهد پایان یافتن مقررات اضطراری ضد سوسیالیستها در آلمان بود. با لغو این مقررات، شرکت حزب سوسیال دمکرات در انتخابات پارلمانی به رسمیت شناخته شد و تشکل کارگری و ایجاد اتحادیه کارگری قانونی اعلام گردید.

همزمان با این تغییرات سیاسی سرمایه داری آلمان یک دوره رشد و شکوفایی را از سر می‌گذراند که از توانایی مادی پاسخگویی به خواست جنبش کارگری برای کاهش ساعات کار افزایش دستمزدها و بهبود وضعیت عمومی زیست و معیشت کارگران برخوردار بود. آراء حزب سوسیال دمکرات پس از اعلام آزادی آن در انتخابات پارلمانی به طور چشمگیری پس از سال ۱۸۸۱ به بعد رو به افزایش گذاشت. به عنوان مثال آراء سوسیال دمکراتها از (۹/۷) ۵۵۰'۰۰۰ در ۱۸۸۴ به (۱/۷٪) ۷۶۳,۰۰۰ در ۱۸۸۷ و بالاخره به (۱۹/۷٪) ۱,۴۲۷,۰۰۰ در ۱۸۹۰ افزایش یافته بود.<sup>۴</sup> این تحولات سیاسی و اقتصادی در وضعیت جنبش کارگری آن زمان آلمان هم زمان با افزایش شمار کارگران آلمان در نتیجه ورود خرده بورژواهای به تازگی ورشکست شده به صفوف آن (عاملی که در عین حال جنبش کارگری را از محافظه کاری و کوتاه بینی این اقشار خرده بورژوا متأثر میساخت) از یک سو این اعتماد به نفس را در این جنبش بوجود می‌آورد که در مقابل قدرت اجتماعی آنان هیچ نیروی فهریه‌ای نمیتوانست مقاومت کند، و از سوی دیگر به این توهم دامن میزد که طبقه کارگر برای رسیدن به سوسیالیسم و تحقق آمال طبقاتی‌اش نیازی به

اتخاذ روشهای انقلابی بر علیه نظام موجود ندارد. اینکه حکومت بیسمارک که برای دوره طولانی توانسته بود یک خفقان بی‌سابقه بر جنبش کارگری تحمیل کند. بدون هرگونه انقلابی و در اثر موج تکان دهنده اعتصابات دهه ۷۰ کارگران به زانو درآمده بود موید چنین تصویری در بین طیف وسیعی از کارگران آلمان شده بود. این پیشرفته‌ها سؤالات جدیدی را در اذهان کارگران آلمان به وجود می‌آورد. آیا پیشرفت هم زمان اقتصاد سرمایه‌داری و بهبود نسبی که در وضعیت کار و معیشت کارگران به وجود آمده نشانگر این نیست که رشد سرمایه‌داری هر آینه با محاسبه و دقت صورت گیرد لزوماً به بحران اقتصادی و فقر و فلاکت بیشتر کارگران منجر نمیشود؟ آیا اکنون که کارگران از حق رای و انتخاب نمایندگان خود برای پارلمان برخوردار شده‌اند و در عرض چند سال توانسته‌اند آراء انتخاباتی خود را دو برابر نمایند. این امکان وجود ندارد که آنان بتوانند بدون آنکه لزومی به اعمال قهر و انقلاب باشد به طور مسالمت آمیز و به شیوه‌ای پارلمانی دولت مطلوب خویش را به قدرت برسانند و تحولات اساسی را که طالب هستند متحقق نمایند؟ این سؤالات اذهان کارگران آلمانی را به خود مشغول میکرد. کارگرانی که در طی کمتر از ۲ دهه و صرفاً با استفاده از روشهای قانونی به این دستاوردها نائل شده بودند دیگر از دست زدن به روشهای انقلابی که سالها پیش توسط مارکس و انگلس اعلام شده و توسط کارگران در کمون پاریس به کار گرفته شده بودند، ابا داشتند. آنان دیگر مصر بودند تا از روشهای آزمایش شده مسالمت‌آمیز و قانونی استفاده کنند به جای اینکه به روشهایی متوسل شوند که کمتر از یک دهه قبل توسط بخش‌های وسیعی از جنبش کارگری اروپا اتخاذ میشد.

این تحولات سیاسی و اجتماعی که هم زمان با اکتشافات و اختراعات عظیم و نوینی در زمینه علوم و تکنیک همراه بود، دیگر بخش وسیعی از جنبش کارگری آلمان و اروپا را مجاب کرده بود که مارکسیسم دوران مارکس به گذشته تعلق دارد و ضروری است تا تئوریهایی این جنبش با واقعیات موجود تطبیق داده شوند. برای این کار جنبش جدید کارگری اروپا، جنبشی که حول خواستها و اشکال مبارزاتی این دوران پا گرفته بود، مثل هر جنبش اجتماعی دیگری به زودی آرمانهای خود را تئوریزه کرد و رهبران و متفکرینی که رسالت انجام این وظیفه را به عهده گیرند از بین خود بیرون داد.

ماتریالیسم تاریخی مارکس به تدریج توسط تئوریسین‌های انترناسیونال ۲ به مجموعه‌ای از قوانین طبیعی تنزل یافت که یکدیگر را در یک رابطه ساده علت و معلول متأثر میساختند. در این مارکسیسم تجدید نظر شده تحول ماده از شکل بیجان ← موجودات جاندار ← انسان اولیه ← جامعه مدنی ← سرمایه‌داری ← سوسیالیسم حرکت یک طرفه‌ای تلقی میشد که نقش انسانها در طی این پروسه صرفاً تا

حد مجریان بی چون و چرای آن تقلیل می‌یافت. تحول ماده چه در شکل طبیعی آن، چه در قاموس روابط اقتصادی و چه در عرصه سیاست و ایدئولوژی همه و همه ناشی از مجموعه‌ای از قوانین عمومی تلقی میشدند که ناظر بر این تحول تدریجی اشکال مختلف ماده به یکدیگر بودند. در چنین جهان بینی دترمینیستی دیگر جایی برای پراتیک آگاهانه و انقلابی انسانها برای تحول و تغییر مناسبات اجتماعی یک جامعه معین باقی نمی‌ماند.<sup>5</sup> چنین مبانی نظری تمام وکمال به بی‌عملی و اجتناب احزاب سوسیال دمکرات اروپا برای توسل به روشهای انقلابی جهت تخریب مناسبات سرمایه‌داری این جوامع مشروعیت میداد و به پایه‌های مدون ایدئولوژیک روشهای پارلمنتاریستی و مماشات جویانه این احزاب بدل میشد.

اولوسیونیسیم طبیعی داروین چهارچوب و پوشش قابل احترام و علمی به این جهان بینی جدید رفرمیسم جنبش کارگری میداد و مبانی نظری آن در تئوریزه کردن این جهان‌بینی از کارآیی لازم برخوردار بودند. بدین سان دارونیسم به مثابه مکتب علمی که تکامل تدریجی انسان از حیوانات را تبیین کرده بود به زودی در بین روشنفکران و متفکرین سوسیال دمکرات آن دوران تا حد یک جهان‌بینی اجتماعی تعمیم یافت.<sup>6</sup> از جمله میتوان به این اظهار نظر خصلت نمای کا ئوتسکی اشاره کرد :

"در ذهن یک سوسیالیست، دارونیسم بیانگر شناخت شرایط زندگی اجتماعی است - شناختی که به این آگاهی معترف است که سوسیالیسم به عنوان یک مرحله ضروری در تکامل انسان مرحله‌ای شکست ناپذیر است."، "که نه زندان، نه گلوله و نه سرنیزه هیچ کدام نمیتوانند سوسیالیسم را از بین ببرند."<sup>7</sup>

همینطور میتوان به پلمیک کا ئوتسکی در مقابل ولتمن اشاره کرد که در پاسخ به این ادعای او که "ماتریالیسم اقتصادی رشد کرده و مبدل به ماتریالیسم بیولوژیکی در معنای دکترین داروینی میگردد" جواب میدهد که "این بررسی صحیح است با این توجه که باید آنچه را که ولتمن دکترین داروینی تکامل می‌خواند، به مثابه دکترین تکامل به طور کلی ادراک نمود."<sup>8</sup>

نفوذ و اعتبار این مکتب جدید در میان رهبران سوسیال دمکرات آن زمان چنان بود که کا ئوتسکی در بیان چگونگی شکل‌گیری اولیه افکار سیاسی‌اش می‌گوید: "آنها [منظور مارکس و انگلس است] از هگل شروع کردند و من از داروین"<sup>9</sup> و ادامه میدهد که نوشتجات او در زمینه ماتریالیسم تاریخی درحقیقت چیزی بیشتر از کار بست دارونیسم به عرصه تکامل اجتماعی نبوده است و از بابت مدیون این تئوری است.<sup>10</sup>



پذیرش این حکم که مارکسیسم به عنوان یک "تئوری شناخت تا ریخ" در حقیقت جبری بیشتر از کاربرد مشخص دارونیسیم در عرصه تکامل اجتماعی نبوده است. ضمن آنکه از هم پاشی جامعه بورژوازی و اجتناب ناپذیری و شکست ناپذیری سوسیالیسم را تا حد یک قانون طبیعی تخطی ناپذیر ارتقاء میداد ولی در عین حال نقش و پراتیک انقلابی و تحول بخش طبقه کارگر در این رابطه را غیر ضروری می‌شمرد. با حرکت از چنین نقطه شروعی بود که کا ئوتسکی در تقابل با ایدئولوژیهای محافظه کار بورژوا اعلام میکرد که:

"تصور قدیم از جهان، براساس آموزه دارونیسیم به گونه مقاومت ناپذیری جای خود را به برداشت نوینی میدهد،" و از اینرو "آن نهادهای سنتی که براساس نیازهای عصر گذشته شکل گرفته بودند هم زمان با جایگزینی شان توسط نهادهای جدید، فروپاشیده خواهند شد."<sup>11</sup> و به آنان هشدار میداد که مبارزه سرمایه داری بر علیه سوسیالیسم، مبارزه یک نظام پست در مقابل یک نظام برتر برای بقاء است و در این مبارزه برای تنازع بقاء، نیرویی پیروز خواهد شد که تاریخاً در موقعیت برتری قرار دارد:

"[در این شکی نیست] که خود سیر تکامل اجتماعی به انحلال و لذا پایان یافتن این مبارزه به مثابه جدال بین ضعیف و قوی، تحت سلطه و سلطه‌گر منجر خواهد شد. ارتقاء تمدن تمامیت خود را در سوسیالیسم خواهد یافت به همان سان که پیدایش علم تأییدی بود بر به کنترل درآمد طبیعت [توسط انسان]. آن زمان که [این] مبارزه برای بقاء به پایان رسد دقیقاً زمانی است که سوسیالیسم فرار رسیده است."<sup>12</sup> در چنین درک مکانیکی و دترمینیستی از تحول جامعه سرمایه داری به سوسیالیسم وظیفه و نقشی تحول بخش دیگر برای کارگران وجود نداشت. پرولتاریا نیز همانند بورژوازی به عنوان مجری قوانین تکامل طبیعی جامعه به حساب آورده میشد. خوشبخت پرولتاریا که در این مبارزه مناسبات کهن و نوین جامعه بشری در کنار مناسبات نوین قرار گرفته بود! چنین بینشی البته جا را برای توجیه پاسیفیسم و سیاست‌های مامشات جویانه احزاب سوسیال دمکرات باز می‌گذاشت. درحقیقت خود کا ئوتسکی مسئله را چنین تئوریزه می‌نماید :

"سمت و سوی تحول اجتماعی به استفاده از روشهای مسالمت آمیز یا مبارزات قهرآمیز بستگی ندارد. این سمت و سوی صرفاً توسط پیشرفت و نیازهای شیوه‌های تولیدی تعیین میگردد. اگر ما حاصل مبارزات انقلابی و قهرآمیز با نیت مبارزان انقلابی همخوانی ندارد، این عدم تطابق صرفاً این نکته را بیان میکند که نیت آنان در تخالف با سیر پیشرفت نیازهای تولید قرار گرفته است.

مبارزات انقلابی و قهرآمیز هیچگاه نمیتوانند سمت و سوی تحول اجتماعی را تعیین نمایند. این مبارزات صرفاً میتوانند سرعت آن را - آن هم در شرایط معینی فقط تسریع کنند.<sup>13</sup>

در چهارچوب چنین بینشی آنچه که برای کارگران باقی می‌ماند این پشتوانه فکری بود که آنان به هر رو پیروز خواهند شد. حتی اگر حزب آنان مماشات کند، دست به سازش زند و به جای آنکه در مقابل ارتجاع بورژوازی روی به مبارزه انقلابی آورد سکوت اختیار نکند؛ زیرا که به هر رو علیرغم همه این معضلات سیر تحول منطقی تکامل جامعه بشری به سمت مرحله‌ی عالیتر تمدن به حرکت خود ادامه میداد.

پلخانف و نسل اول سوسیال دمکراتهای روسیه در چنین مکتبی مارکسیسم آموخته و به طریق اولی یک نسل از انقلابیون روسیه را با این آموزش‌ها پرورش داده بودند. هر چند پلخانف در جناح چپ سوسیال دمکراسی آن زمان اروپا قرار می‌گرفت و به سهم خود بر علیه استنتاجات راستی که در عرصه سیاست و فلسفه از این جهان بینی دترمینیستی گرفته میشد به سهم خود مبارزات نظری در خوری را انجام داده بود ولی او نیز کماکان در مبانی نظری و متدولوژیک همانند سایر رهبران سوسیال دمکراسی آن زمان اروپا از سوسیال اولوسیونیسیم متأثر بود. به عنوان مثال در رساله معروفش بر علیه میخائیلوفسکی تحت عنوان "تکامل نظریه مونیستی تاریخ" پلخانف در دفاع از ماتریالیسم تاریخی چنین اظهار نظر میکند:

" پس از آنچه گفته شد امیدواریم روشن شده باشد که چه رابطه‌ای بین آموزش مارکس و آموزش داروین وجود دارد. داروین موفق شد مسئله چگونگی به وجود آمدن انواع گیاهان و حیوانات را در تنازع بقاء حل کند. مارکس موفق شد مسئله چگونگی به وجود آمدن انواع گوناگون سازمانهای اجتماعی را در مبارزه انسانها برای بقاء حل کند. منطقاً پژوهش مارکس دقیقاً از جایی شروع میشود که پژوهش داروین پایان می‌گیرد. حیوانات و گیاهان زیر تاثیر محیط فیزیکی خود قرار دارند. تاثیر محیط فیزیکی بر انسان اجتماعی از طریق آن مناسبات اجتماعی صورت می‌گیرد که بر اساس نیروهای تولیدی به وجود می‌آیند که در ابتدا طبق خصایص محیط فیزیکی، تکامل کم و بیش سریعی دارند. داروین منشاء انواع را نه مانند لامارک با گرایش بی پایه و اساس ذاتی برای تکامل در ارگانیسیم حیوانات، بلکه به کمک انطباق با اوضاع موجود در خارج از آن توضیح میدهد: نه به وسیله طبیعت ارگانیسیم بلکه به وسیله تاثیر طبیعت خارجی.

مارکس تکامل تاریخی انسان را نه به وسیله طبیعت انسان، بلکه به وسیله خصایص آن مناسبات اجتماعی توضیح میدهد که به هنگام عمل انسان اجتماعی بر روی طبیعت خارجی بین آنها به وجود می‌آید. روح پژوهش در هر دو متفکر قطعاً یکسان است. به این دلیل است که میتوان گفت مارکسیسم همان

داروینیسیم است در کار بستش در علوم اجتماعی (ما میدانیم که به لحاظ ترتیب تاریخی چنین نیست، اما این مسئله اهمیتی ندارد)<sup>14</sup> (تاکیدات دو خطی از ماست). این بینش ایستا از چگونگی وقوع تحولات تاریخی، آنگاه که از حیطه فلسفه به دنیای حاکی سیاست تعمیم می‌یافت دیگر نمیتوانست ماهیت ارتجاعی و بورژوایی منطق خویش را پنهان نگه دارد. مبارزه بر علیه سوسیال اولوسیونیسیم از همان بدو پیدایش حزب سوسیال دمکرات روسیه در ۱۹۰۳ آغاز شد، هر چند که این مبارزه در ابعادی تشکیلاتی - سیاسی و نه در عرصه فلسفه و متدولوژی درگرفت.

نیروی کوچک و جزئی - در مقایسه با نیروی عظیم سوسیال دمکراسی اروپا - انقلابیونی که جسورانه در این مبارزه شرکت جستند در کمتر از دو دهه به نیروی عظیمی تبدیل شدند که سیطره بلامنازع سوسیال اولوسیونیسیم بر جنبش کارگری را به طور تعیین کننده‌ای برهم زدند. مارکسیسم انقلابی در این مبارزه خود را از سوسیال دمکراسی تفکیک میکرد. بی‌شک دستاوردهای این مبارزه غیر قابل انکار است ولی همانطور که پائین تر خواهیم دید این مبارزه به تفکیک همه جانبه جریان مارکسیسم انقلابی از جریان غالب بر سوسیال دمکراسی به ویژه در زمینه مهم چگونگی تحول جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم منتهی نگشت.

## ۲- بلشویسم بر علیه سوسیال اولوسیونیسیم انترناسیونال ۲

بلشویکها، جناح مارکسیسم انقلابی حزب سوسیال دمکرات روسیه را نمایندگی میکردند که بر علیه نظریات سوسیال - اولوسیونستی جناح دیگر یعنی منشویکها که از پشتیبانی سوسیال دمکراسی اروپا هم برخوردار بودند، دست به مبارزه زدند. تاریخ جنبش کارگری روسیه از ۱۹۰۳ به بعد، تاریخ تفکیک ایده‌های انقلابی مارکسیسم از نظریات دترمینیستی سوسیال دمکراسی است. مقاطع تعیین کننده ای که نقاط عطف چنین جدالی را در این تاریخ رقم زده‌اند، به طور خلاصه مرور میکنیم:

آگاهی طبقاتی و تشکل پرولتاریا: اولین جدال این دو جناح بر سر یک مسئله تشکیلاتی درگرفت. چگونگی تدوین بند اول اساسنامه حزب سوسیال دمکرات ظاهراً بانی این اختلاف بود. منشویکها با حرکت از این نقطه شروع که "همزمان با توسعه نیروهای مولده و سازمان [اجتماعی] تولید منطبق با آن، آمادگی ذهنی پرولتاریا برای انقلاب اجتماعی بارور میشود."<sup>15</sup> ایده ایجاد سازمانی متشکل از انقلابیون حرفه‌ای را مردود می‌شمردند. زیرا بزعم آنان ایجاد چنین سازمانی برای سازماندهی انقلاب اجتماعی کارگران آن هم در شرایطی که هنوز نیروهای مولده در روسیه به اندازه کافی رشد نکرده بود تا به تبع آن پرولتاریا از آمادگی ذهنی لازم برای انقلاب اجتماعی‌اش برخوردار نشود اقدامی ولونتاریستی بود و از سازماندهی

پرولتاریا متناسب با شرایطی که سطح رشد نیروهای مولده و تکامل جامعه روسیه آن را مجاز میداشت، سرباز می‌زد. <sup>16</sup> از اینرو منشویکها معتقد بودند که حزب سوسیال دمکرات آن دوران روسیه نمیتوانست حزبی آن چنان منضبط و با دیسپلین محکم باشد که محدود به انقلابیون سوسیال دمکرات بماند و در عوض خواستار وجود چنان انعطافی در حزب بودند که بتواند گرایشهای مختلفی را که طبعاً به درجات مختلفی به انضباط و دیسپلین متعهد بودند در خود جای دهد.

بر خلاف منشویکها برای بلشویکها درجه تشکل و آگاهی کارگران فاکتوری نبود که به طور خود بخود و متأثر از درجه رشد نیروهای مولده در جامعه سرمایه‌داری روسیه حاصل گردد. برای آنان پختگی عنصر فعال انقلاب اجتماعی یعنی درجه تشکل و آگاهی کارگران فاکتوری بود که حزب سوسیال دمکرات میبایست به طور هدفمند و سازمان یافته برای تحقق آن تلاش می‌ورزید. از اینرو لنین ضمن آنکه به درستی درک اولوسیونیستی منشویکها را در این زمینه مورد شماتت قرار داده و آنان را به این دلیل که انقلاب را به جای آنکه به مثابه اقدامی که میبایست به طور آگاهانه و براساس یک نقشه دقیق سازمان یابد صرفاً به یک پروسه تکامل تاریخی "تنزل میدهند." <sup>17</sup> مورد انتقاد قرار میدهد بر روی لزوم فراهم آوردن ملزومات ذهنی انقلاب اجتماعی و ایجاد سازمانی که بتواند به طور نقشه‌مند و دقیق این ملزومات را فراهم آورد پای میفشارد. خود او این مسئله را چنین طرح میکند :

"ما میتوانیم سازمانی را به وجود آوریم که به مثابه خمیر مایه وحدت دهنده عمل کند، و در مقطع انقلاب به حول خود صدها هزار نفر را گرد آورد. ما میبایست محافل کارگری را سازمان دهیم که این وظایف به روشنی تعریف شده در دستور کارشان قرار دارد: توده‌ها را برای قیام آماده سازید، در زمان قیام آنان را به حول ما گرد آورید، و زمانیکه فرمان قیام صادر شد آن را آغاز نمایند." <sup>18</sup>

شیوه برخورد به دهقانان: برای منشویکها، دهقانان یک توده اجتماعی از نظرتاریخی فانی را تشکیل میدادند. از آنجا که تکامل جامعه سرمایه‌داری در چهار چوبی تاریخی به فروپاشی این توده اجتماعی حکم میکند، منشویکها بر این اعتقاد بودند که نمیتوان دهقانان را عنصری قابل اتکاء و متحد پرولتاریا به حساب آورد بلکه بر عکس برای آنان از آنجا که توده دهقانی، تاریخاً مخالف تکوین و تکامل جامعه سرمایه‌داری محسوب میشد به طور بالقوه از ظرفیت ضد انقلابی نیز برخوردار بود. از اینرو اتکاء به توده دهقانی، حتی به عنوان متحد موقت کارگران در براندازی حکومت مطلقه تزاری، برای منشویکها در حکم ارتداد از "مارکسیسم" و بازگشت به سمت فکری ناردونیکی تلقی میشد.

در مقابل، بلشویکها گرچه بر خلاف ناردونیکها دهقانان را به هیچوجه قشر اجتماعی‌ای که یک دست بر علیه مالکیت کاپیتالیستی باشد قلمداد نمی‌کردند ولی در عین حال از مطالعه قوانین عام تکامل جامعه سرمایه‌داری روسیه هم هیچگاه به استنتاجات دگم و یک جانبه منشویکها در نغلطیدند. بزعم آنان البته تکامل تاریخی جامعه روسیه مانند هر جامعه سرمایه‌داری دیگری به تفکیک طبقاتی در روستاها و کنار رفتن تولید خرد به نفع تولید بزرگ در کشاورزی منجر میشد. ولی این وسعت نظر تاریخی، دید آنان را در ارزیابی دقیق نقش دهقانان در روسیه اوایل قرن بیستم کدر نمیکرد زیرا بلشویکها دهقانان را در آن مقطع نیروی میدیدند که: "در شرایط حاضر بسیار کمتر از آنچه مدافع بی‌قید و شرط مالکیت خصوصی باشد خواهان ضبط اراضی بزرگ مالکان است که خود یکی از اشکال اصلی مالکیت را دربر میگیرد.<sup>19</sup> از اینرو بلشویکها برخلاف منشویکها توده وسیع دهقانان را کماکان نیرویی ارزیابی میکردند که پرولتاریا میتواند آن را به زیر پرچم خود در مبارزه علیه حکومت تزاری و بورژوازی لیبرال بسیج کند. در صورت تحقق چنین امری سرنگونی حکومت تزار از موضع کارگران تسهیل میشد و این با خود شرایطی را فراهم می‌آورد که انقلاب توده دهقانی و به تبع آن سمت‌گیری اقشار فقیر آن به سمت اردوی انقلاب سوسیالیستی تسریع میشد و آنچه که قرار بود بزعم منشویکها آن را تکامل تدریجی جامعه روسیه مهیا گرداند، فراهم میشد.

انقلاب ۱۹۰۵: منشویکها با حرکت از این حکم عام درست که هر دوره تاریخی نیروی محرکه انقلابی خود را دارد به این استنتاج نادرست میرسیدند که پرولتاریای روسیه در ۱۹۰۵ نه میتواند رسالت رهبری و هدایت انقلابی را که در جریان بود به عهده گیرد و نه میتواند بر متن چنین دخالتی، زمینه‌های تحول بی‌وقفه این انقلاب به انقلاب اجتماعی خویش را فراهم آورد. زیرا تصور کلیشه‌ای منشویکها از قوانین تکامل جامعه بشری آنان را به این برداشت افراطی رسانده بود که نیروی فعال - مایه‌انقلاب همگانی ۱۹۰۵ را بورژوازی روسیه بدانند و در عوض به پرولتاریا توصیه کنید که تا فرا رسیدن آن موعد تاریخی که زمینه‌های لازم برای انقلاب اجتماعی‌اش فراهم میشود و او از رسالت رهبری آن برخوردار خواهد شد، به قبول موضع اپوزیسیون بورژوازی روسیه تمکین نماید، آنان بر این باور خود پای می‌فشردند زیرا بزعم آنان "ملزومات اقتصادی بازسازی سوسیالیستی چیزی نیست مگر وجود یک سیستم بسیار پیشرفته صنعتی کاپیتالیستی [لذا] آن اقتصادی برای تحول سوسیالیستی آماده است که [مقدمتاً] از کمیت بسیار عظیمی از نیروهای مولده‌ای که به صورت بنگاههای به هم وابسته و بزرگ سازمان یافته- اند برخوردار باشد، یعنی توانسته باشد از اجتماعی شدن تولید و کار در مقیاس بزرگ بهره‌مند شده

باشد.<sup>20</sup> ولی جامعه روسیه چنین جامعه‌ای نبود، هر چند روسیه کشوری سرمایه‌داری بود ولی تولید خرد کماکان در آن غالب به حساب می‌آمد. از اینرو به دید منشویکها "رهایی اقتصادی توده‌ها میبایست تا زمانی که اقشار کثیر تولید کنندگان خرد توسط دو طبقه و اصلاً متمایز و متضاد جایگزین نشده اند، معطل بماند."<sup>21</sup> و البته در صورتیکه در این میان انقلابی در روسیه پیش می‌آمد، به گمان منشویکها "نیروی محرکه تاریخ، کارگران و انقلابیون را به جای آنکه به سمت آن انقلابیگری سوق دهد که در اصول خود سوسیالیستی است و از نقطه نظر تاکتیکی و تشکیلاتی پرولتاریا را برای سلطه سیاسی‌اش آماده میسازد، آنان را با نیروی هر چه بیشتری به سمت انقلابیگری بورژوائی سوق میدهد که در نتیجه هم کارگران و هم انقلابیون را به صورت کارگزاران بی اراده بورژوازی در می‌آورد."<sup>22</sup> بنابراین آنچه دیگر از دید منشویکها برای حزب کارگران روسیه در قبال انقلاب ۱۹۰۵ باقی میماند. این بود که "دمکراسی بورژوائی را به عرصه حیات سیاسی بکشاند، این دمکراسی را به جلو سوق دهد و جامعه بورژوازی را رادیکالیزه کن."<sup>23</sup>

روش برخورد بلشویکها اساساً با منشویکها متفاوت بود و منشویکها را به خاطر چنین درک خطی از چگونگی تکامل تاریخ جوامع سرمایه‌داری مورد شماتت قرار میدادند. به قول لنین:

"انسان باید درکش از تاریخ درک بچه مدرسه باشد که [قضیه] را بدون "جهش" در نظر مجسم کند، که آن را به صورت یک خط مستقیم که آهسته و پیوسته به طرف بالا در حرکت است نبیند؛ به این نحو که: ابتدا نوبت بورژوازی بزرگ لیبرال خواهد بود: کسب امتیازات جزئی از استبداد؛ سپس نوبت خرده بورژوازی انقلابی جمهوری دمکراتیک؛ و سرانجام نوبت پرولتاریا: انقلاب سوسیالیستی این تصویر تا حدود زیادی تصویر درستی است. درست به قول فرانسوی‌ها در دراز مدت یعنی در طول یک قرن یا چیزی در این حدود (مثلاً در فرانسه از ۱۷۸۹ تا ۱۹۰۵)؛ اما انسان باید در بی‌مایگی اعجوبه باشد تا این را در یک دوره انقلابی برنامه عمل خویش قرار دهد."<sup>24</sup>

بلشویکها در متن انقلاب ۱۹۰۵ علاوه بر حکومت تزاری و بورژوازی لیبرال نیروی سومی - یعنی پرولتاریای روسیه - را میدیدند که به دور از مرحله بندیهای مکانیکی و تاریخ نگارانه منشویکها خود را در پیشاپیش مبارزه انقلابی ضد تزاری قرار داده بود. این نکته را لنین چنین مورد تاکید قرار میدهد:

"پرولتاریا نشان داده است که ... او نیرویی است که نه فقط به در هم شکستن حکومت مطلقه ذی‌علاقه است، بلکه آماده است تا برای در هم شکستن واقعی آن عمل نماید. از نهم ژانویه [امسال] جنبش کارگری ما در مقابل چشمانمان به یک جنبش سراسری رشد یافته است."<sup>25</sup>

بنابراین بلشویکها برخلاف منشویکها رسالت تاریخی پرولتاریا در قبال انقلاب ۱۹۰۵ را رادیکالیزه کردن جامعه بورژوازی و پر و بال دادن به دمکراسی بورژوازی نمودند. به باور آنان وظیفه کارگران انقلابی روسیه در مقطع انقلاب، ۱۹۰۵ این بود که برخلاف مماشات اپوزیسیون بورژوازی انقلاب را با کمک دهقانان به پیروزی برسانند و آنگاه بلافاصله با توجه به میزان توان و آمادگی‌شان مارش خود را به سوی انقلاب اجتماعی‌شان از سرگیرند:

"پرولتاریا میبایست به منظور در هم شکستن قهرآمیز مقاومت حکومت مطلقه و خنثی ساختن بی‌ثباتی بورژوازی، توده دهقانان را برای فرجام یافتن انقلاب دمکراتیک به گرد خود متحد نماید، و برای آنکه انقلاب سوسیالیستی‌اش را بتواند به سرانجام رساند او میبایست به منظور در هم شکستن قهرآمیز مقاومت بورژوازی و خنثی نمودن بی‌ثباتی دهقانان و خرده بورژوازی توده عناصر نیمه پرولتر را به گرد خود متحد سازد."<sup>26</sup>

• جنگ و امپریالیسم: وقوع جنگ جهانی اول بلشویکها و منشویکها (به جز جناح چپ آن)<sup>27</sup> را در دو قطب متضاد قرارداد. پلخائف دفاع از حاکمیت ملی را ضروری برای شروع اصلاحات سیاسی در روسیه قلمداد کرد و بدین سان با سایر احزاب سوسیال دمکرات اروپا همسو گردید. مبارزه بلشویکها در دوره جنگ جهانی نیز نه صرفاً بر علیه منشویکها که بر علیه غول عظیم سوسیال دمکراسی اروپا صورت میگرفت. در این مبارزه سوسیال اولوسیونیسیم که این بار در عرصه سیاست به حمایت از ارتجاع بورژوازی کشانده شده بود و در مقابل مارکسیسم انقلابی که از شرایط ناشی از جنگ چگونگی قدرت گیری پرولتاریا و در هم کوبیدن ارتجاع بورژوازی را تعقیب می‌نمود، قرار گرفت.

تفاوت نظری این دو خط در چگونگی تبیین شان از وضعیت تاریخی سرمایه‌داری معاصر قرار داشت. هر دو ظهور سرمایه مالی را به عنوان یک پدیده آشکارا جدید در سرمایه‌داری معاصر به رسمیت می‌شناختند. مشابهاً هر دو ادغام سرمایه مالی و صنعتی را که به تفوق سرمایه مالی و به انقیاد در آمدن دومی توسط اولی بود به رسمیت می‌شناختند. از اینرو در مقطع وقوع جنگ جهانی اول کائوتسکی نیز معتقد بود که ظهور سرمایه مالی سبب جنگ بوده است. زیرا با تفوق یافتن آن بر سرمایه صنعتی گرایشات

ناشی از این سرمایه نیز که مشوق "صلح ملل، تمدید قدرت مطلقه دولت از طریق اتکاء به نهادهای پارلمانی و دموکراتیک و اتخاذ یک سیاست صرفه‌جویی در بودجه دولتی می‌باشد و بر علیه بسته شدن تعرفه‌های گمرکی به محصولات غذایی و محصولات جدید عمل میکند." ۲۸ موقتاً از حیطة سیاست برکنار رانده شده- اند. برای کائوتسکی سرمایه صنعتی و گرایش‌های ناشی از آن، شکل تاریخی و ادامه کار سرمایه داری را نمایندگی میکرد که به هیچوجه عمر و حقانیت تاریخی خود را از دست نداده بود و کماکان میتوانست از رشد و توسعه بیشتری برخوردار شود. در عوض برای او سرمایه مالی که مشوق سیاست امپریالیستی تهاجم و جنگ بود صرفاً یک گرایش دیگر - هر چند موقتاً غالب - سرمایه‌داری جهانی را نمایندگی می‌کرد که موجب میلیتاریسم و جنگ جهانی اول شده بود :

"[پدیده] امپریالیسم می‌تواند یک توضیح علمی برای جنگ حاضر فراهم آورد هر آینه آن به عنوان محصول عرضی یک نوع ویژه سرمایه‌داری یعنی "سرمایه مالی" در نظر گرفته شود... در دوره پیشین سرمایه‌داری یعنی در دوره‌ای که سرمایه صنعتی از طریق اشکال ساده‌تری حاکم بود، بورژوازی متأثر از یک تمایل لیبرالی بود و صرفاً مدافع دولتی ملی بود. در دوره امپریالیسم بورژوازی لیبرالیسم گذشته خودش را به دورافکنده است و خواهان آن است که سیطره نفوذش را از طریق الحاق سرزمین‌هایی که مردم آن از حقوق حاکمیت خود محروم شده‌اند و یا در شرایط تحت سلطه‌ای واقع شده‌اند (همانند مستعمرات و کشورهای تحت الحمایه) به خارج از مرزهای دولت ملی‌اش توسعه دهد. وقتی دول دو کشور بسیار پیشرفته سرمایه داری بر سر الحاق یک سرزمین معین با یکدیگر درگیر می‌شوند، آن وقت مجازیم که صحبت از وقوع یک جنگ تماماً امپریالیستی بکنیم." ۲۹

از اینرو کائوتسکی ضمن تقبیح جنگ، سرمایه‌داران را فرا می‌خواند که سرای توسعه آنی سرمایه‌داری هم که شده به جای تمکین به سیاست امپریالیستی سرمایه مالی همان سیاستی را تعقیب کنند که تا آن زمان بزعم و مسبب توسعه و پیشرفت سرمایه‌داری شده بود. البته او این نکته را نیز متذکر میشد که رجعت سرمایه‌داران به اتخاذ سیاست‌های صنعتی در عین حال شرایط مطلوبی را هم برای رشد و توسعه فعالیت‌های سیاسی جنبش کارگری در جهت برقراری سوسیالیسم فراهم آورد:

"آن مسیری که سرمایه‌داری می‌تواند به مؤثرترین وجهی آن را تعقیب کند... توسل به کشورگشایی نظامی نیست بلکه استفاده از توسعه منظم و مورد توافقی است که با اتکاء به آزادی تجارت و تقسیم جهانی کار صورت گرفته باشد... درآئیه، بهترین و ثمربخش‌ترین وسیله برای توسعه بازار داخلی توسعه دول ملی تا سرحد ایجاد دولتهای چند ملیتی نیست بلکه اتحاد دول ملی مختلف با حقوق برابر در یک اتحادیه



ملل است. این اتحادیه ملل و نه دول ملی یا دول مستعمراتی است که چهارچوب آن امپراطوری‌های بزرگی را فراهم می‌آورد که سرمایه‌داری برای تحقق عالیترین و غائی‌ترین فرم عمل کرد خود بدان نیاز دارد و در عین حال در متن آن پرولتاریا می‌تواند قدرت سیاسی را به کف آورد.<sup>30</sup>

بر خلاف کائوتسکی، لنین سرمایه‌مالی را نه صرفاً یک گرایش معین در سرمایه‌داری جهانی، که گرایش تاریخی و اجتناب‌ناپذیر آن ارزیابی می‌کرد. بنابراین برای وی وقوع جنگ جهانی اول صرفاً نشانگر بی‌ثمری سیاست امپریالیستی سرمایه‌مالی نبود بلکه بیانگر سیری بود که تاریخ آتی جامعه بشری در صورت ابقاء سرمایه‌داری در پیشروی خود داشت. در متن چنین دوره تاریخی انقلاب وظیفه اساسی بود که در دستور کار پرولتاریای روسیه و سایر دول در حال جنگ قرار می‌گرفت. از اینرو لنین بر خلاف کائوتسکی که سرمایه‌داران را به آشتی و مسالمت با یکدیگر و کارگران را به حمایت از بورژوازی خودی دعوت می‌کرد، پرولتاریا روسیه و سایر کشورهای در حال جنگ را به انقلاب بر علیه دول بورژوازی‌شان فرا می‌خواند.

روش برخورد پرولتاریا به ماشین دولتی بورژوازی: ارزیابی کائوتسکی از سرمایه‌داری معاصر، وی را به این باور رسانده بود که تفوق گرایش "معتدل" سرمایه‌صنعتی به گرایش جنگ طلبانه سرمایه‌مالی، روندی است که تاریخاً پیروز خواهد شد. چنین باوری، اعتقادات قبلی‌اش درباره لزوم استفاده از نهادهای پارلمانی برای تسخیر قدرت به طور کامل تئوریزه و ایده‌الیزه می‌کرد. از اینرو او دیگر به این نتیجه رسیده بود که تداوم کارکرد سرمایه‌داری در خود امری نیست که رو به زوال بگذارد و به طریق اولی بزعم او سوسیالیسم هم دیگر نه یک ضرورت تاریخی برای پاسخگویی به تناقضات جامعه سرمایه‌داری، بلکه صرفاً بیانگر یک امکان متفاوت از سرمایه‌داری برای تکامل جامعه بشری است. بدین اعتبار از نقطه نظر کائوتسکی پرولتاریا نیز میبایست برای غالب نمودن آلترناتیو خود به جامعه، فعالیت سیاسی خود را در چهارچوب جامعه سرمایه‌داری مفید سازد و از ابزارها و نهادهایی بهره جوید که بورژوازی هم استفاده کرده و می‌کند. بزعم کائوتسکی یک حزب پرولتری نیز میبایست مانند احزاب بورژوازی برای تسخیر ماشین دولتی و نه در هم شکستن آن مبارزه می‌کرد. به نظر وی این نهاد صرفاً ابزاری تکنیکی بود که می‌شد آن را از طریق کنترل دمکراتیک برای پیشبرد اهداف جدیدی نیز به کار گرفت. نتایج انتخابات پارلمانی، برای کائوتسکی بیانگر توازن واقعی قوای طبقات در یک جامعه معین تصور می‌شد، لاجرم به نظر او پرولتاریا تنها با سنگین نمودن وزنه خود در یک انتخابات پارلمانی می‌توانست بر بورژوازی فایز آید.

دولت و انقلاب لنین بر علیه این لات و الات پارلمانی نوشته شد. لنین به شیوه‌ای مستدل در این نوشته خود نشان داد که اولاً دولت نه یک ابزار تکنیکی که محصول تناقضات طبقاتی جوامع مدنی و لذا ابزاری برای سیادت طبقاتی است و از اینرو این نهاد تنها با از بین رفتن طبقات است که رو به زوال می‌گذارد. ثانیاً او نشان داد که هدف فوری کارگران نه تصرف ماشین دولتی بورژوازی بلکه در هم کوبیدن و جایگزین نمودنش با دیکتاتوری پرولتاریاست تا راه را برای زوال نهایی طبقات و دولت هموار نماید. لنین این تمایز مارکسیسم و سوسیال دموکراسی را خود با تاکید چنین بیان می‌کند:

"مارکسیسم در این نکته از "سوسیال دموکراسی" اپورتونیستی خرده بورژوا مآبانه حضرات پلخانیف کانتوسکی و شرکاء متمایز می‌شود که آن [برخلاف این اپورتونیسم] ضرورت وجود یک دولت در دوره مذکور را [منظور دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم است] و آن هم نه دولتی از نوع جمهوریهای پارلمانی متعارف بلکه از نوع کمون پاریس را به رسمیت می‌شناسد." <sup>31</sup>

### ۳- بلشویسم و استراتژی اقتصادی پرولتاریای روسیه تا مقطع انقلاب اکتبر

تا اینجا سیر مبارزه مداوم بلشویکها بر علیه سوسیال اولوسیونیسیم انترناسیونال ۲ را مرور کردیم. دیدیم که چگونه بلشویکها در شناخت و ارزیابی از "درجه تکامل نیروهای مولده ی" جامعه روسیه به سیاست انتظار و صبر در نغلطیدند. بلکه دخالت انقلابی کارگران برای تسخیر قدرت سیاسی و بدین سان دگرگون ساختن مناسبات تولیدی حاکم بر جامعه را آن فاکتور اساسی می‌دانستند که می‌توانست در ارتقاء و توسعه "درجه تکامل نیروهای مولده" جامعه روسیه نقش غیر قابل انکاری ایفا نماید. از اینرو آنان برخلاف منشویکها در برخورد به مسئله دهقانان یا انقلاب ۱۹۰۵ موضعی پاسیو و انفعالی اختیار نکردند بلکه بر عکس برای خود و کارگران روسیه وظیفه جلب همکاری دهقانان و شرکت فعال در انقلاب را قائل شدند. همینطور دیدیم که چگونه وقوع جنگ جهانی اول آنان را به شونیسم و سیاست صبر و انتظار برای تقدم یافتن "گرایش معتدل سرمایه‌داری" نکشاند بلکه وقوع جنگ بدرستی برای آنان بیانگر گنبدیگی سرمایه‌داری بود و آنان تمام انرژی و توان خویش را متوجه به قدرت رسیدن پرولتاریا - آنهم از طریق در هم شکستن و نه تصرف ماشین دولتی بورژوازی - در متن شرایط ناشی از جنگ گرداندند.

یک تمایز اساسی دیگر منشویکها و بلشویکها در چگونگی ارزیابی آنان از رابطه و تاثیر متقابل انقلاب روسیه و انقلاب کارگران در اروپا بود. برای منشویکها تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران روسیه تا آن هنگام که انقلاب کارگران اروپا به فرجام نرسیده باشد اقدامی غیر مجاز قلمداد می‌شد. آنان به

این اعتقاد خود تا به آخر وفادار ماندند. تنها در یک صورت منشویکها خود را مجاز به نقض این حکم تاریخی میدانستند و آنهم در شرایطی بود که همزمان با تسخیر قدرت توسط سوسیال دموکراسی روسیه، انقلاب در اروپا در شرف وقوع باشد. قطعنامه کنفرانس ۱۹۰۵ این نکته را چنین تصریح می‌کند:

"تنها در یک صورت سوسیال دموکراسی باید پیش قدم شده و تلاشهای خود را برای تسخیر قدرت و حفظ آن تا سرحد امکان به کارگیرد و آن در صورتی است که انقلاب به کشورهای پیشرفته اروپای غربی، که شرایط برای تحقق سوسیالیسم در آنجا تا حد معینی آماده شده است، گسترش یابد. در چنین حالتی دامنه تاریخی محدود انقلاب روسیه ممکن است به طور قابل توجهی وسعت یابد و آغاز اصلاحات سوسیالیستی امکان پذیر می‌شود".<sup>32</sup>

برخلاف منشویکها، بلشویکها در رابطه بین انقلاب روسیه و انقلاب اروپا چنین وابستگی یک جانبه‌ای نمی‌دیدند. به نظر آنان هر آینه انقلاب روسیه می‌توانست پیروز شود و در این پیروزی سوسیال دموکراسی نقش فعالی هم ایفا می‌کرد. آن وقت این انقلاب "می‌توانست شعله‌های انقلاب را به اروپا سرایت دهد" و ملزومات وقوع انقلاب کارگران اروپا را مهیا سازد. بنابراین در اینجا نیز برخلاف منشویکها، بلشویکها برای کارگر روسی نقش فعال و دخالتگرانه‌ای قائل بودند. به جای آنکه کارگران روسیه منتظر بمانند تا رفقای کارگیشان در اروپا دست به انقلاب زنند و آنگاه آنان متأثر از این پیروزی به انقلاب روی آورند، آنان خود می‌توانستند به روشن کننده شعله انقلاب اروپا تبدیل شوند.

گرچه سطح تکامل سرمایه‌داری در روسیه به هیچوجه بلشویکها را از تلاش برای سازماندهی انقلاب اجتماعی کارگران و بدین منظور بهره‌گیری فعال از هر نیرو و وضعیت تسهیل کننده این مهم منصرف نمی‌ساخت ولی آیا می‌توان ادعا نمود که آنان به اتکاء "درجه رشد نیروهای مولده" در جامعه روسیه بر این باور بودند که پرولتاریای روسیه می‌تواند پس از انقلاب خویش و تسخیر قدرت سیاسی به الغاء مناسبات سرمایه‌داری و برقراری سوسیالیسم به مثابه یک نظام تولیدی نوین دست یازد؟ تاریخ تحولات فکری حزب بلشویک به این سؤال، موکداً پاسخ منفی می‌دهد. از نقطه نظر بلشویکها کارگران روسیه "نه فقط در صورت بسط دامنه انقلاب به اروپا بلکه برای بسط دامنه آن به اروپا" می‌بایست قدرت سیاسی را به کف می‌آوردند ولی برقراری سوسیالیسم در روسیه اقدامی بود که تنها به کمک اروپا که در آن "شرایط برای سوسیالیسم ... به طور کلی نضج یافته است"<sup>33</sup> می‌توانست ممکن گردد. لنین این نکته را در "دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک" چنین عنوان می‌کند:

"ما نباید از پیروزی کامل سوسیال دموکراسی در انقلاب یعنی از دیکتاتوری انقلابی دموکراتیک پرولتاریا و دهقانان بترسیم (نظیر مارتینف) زیرا این پیروزی به ما امکان خواهد داد اروپا را برانگیزیم و پرولتاریای سوسیالیست اروپا هم پس از اینکه یوغ بورژوازی را از گردن خود به دور افکند به نوبه خود در انجام انقلاب سوسیالیستی به ما کمک خواهد کرد." <sup>34</sup> (تاکید از ماست)

وابسته بودن تحول سوسیالیستی جامعه روسیه به انقلاب اروپا را لنین در نوشته دیگری که در همان سال ۱۹۰۵ به رشته تحریر در آورده صریح‌تر بیان می‌کند. وقتی که می‌نویسد مبارزه کارگران روسی "برای حفظ پیروزی دموکراتیک شان در جهت منافع انقلاب سوسیالیستی... هر آینه پرولتاریای سوسیالیست اروپا به کمک پرولتاریای روسیه نباید بی‌ثمر خواهد بود... پرولتاریای اروپا به ما نشان خواهند داد "که چگونه این کار را می‌شود انجام داد"، و آن وقت ما به همراه آنان انقلاب سوسیالیستی را به سرانجام خواهیم رساند." <sup>۳۵</sup> اما از کدام زاویه پیروزی انقلاب در اروپا برای موفقیت انقلاب اجتماعی کارگران روسیه و ساختمان سوسیالیسم در آن جامعه مهم تلقی می‌شد؟ بزعم بلشویکها تنها و تنها در آن صورت بود که روسیه می‌توانست از سطح بالاتری از نیروهای مولده و تکنولوژی پیشرفته که برای ساختمان سوسیالیسم ضروری قلمداد می‌شد برخوردار شود؛ زیرا تنها در آن صورت بود که دیگر درجه رشد بارآوری و صنعت بزرگ در روسیه نمی‌توانست به عنوان مانعی برای کسب این پیروزی عمل کند. از اینرو اینکه بلشویکها پیروزی انقلاب کارگران روسیه را این چنین به انقلاب اروپا وابسته می‌دانستند صرفاً بیانگر تعلق انترناسیونالیستی آنان به آرمانها و آمال جهانی کارگران نبود بلکه در عین حال بازتاب مبانی فکری معینی بود که اصولاً الغاء مناسبات سرمایه‌داری روسیه کم توسعه یافته را، حتی در صورت کسب قدرت توسط پرولتاریای روسیه، بدون برخوردار شدن از تکنولوژی و صنعت پیشرفته آلمان و سایر جوامع اروپایی غیرممکن می‌دانست.

غالب بودن چنین نقطه نظری بود که بلشویکهای قدیمی را پس از انقلاب فوریه در قبال دولت موقت دچار تزلزل و نوسان کرد. "با افشاگری از دول موقت و بسیج کارگران، دهقانان و سربازان متشکل در شوراها می‌شود این دولت را سرنگون ساخت، ولی آیا ما خواهیم توانست در شرایطی که انقلاب در اروپا به سرانجام نرسیده است و به دلیل سلطه بلامنزاع سوسیال دموکراسی بر جنبش کارگری این کشورها هنوز چشم انداز نزدیکی هم برای انقلاب وجود ندارد سوسیالیسم را در روسیه برپا کنیم؟" این سوالی بود که در پاسخ به آن "بلشویکهای قدیمی" ترجیح می‌دادند که فکر سرنگونی دولت موقت را به ذهن خود راه ندهند. در برابر این بلشویکها لنین، در تزه‌های آوریل‌اش در عرصه سیاست ضرورت فراتر رفتن از مرحله

بورژوا - دمکراتیک انقلاب فوریه یعنی ضرورت سرنگونی دولت موقت را برای اولین بار طرح کرد. و او در این تزاها تا آنجا که به عرصه اقتصاد برمیگشت نیز خواستهای معینی (از جمله ملی کردن تمام اراضی، تغییر املاک بزرگ مالکین بـه مزارع نمونه‌ای که تحت کنترل شوراها در آمده باشند، ادغام بانکهای موجود در یک بانک سراسری و ...) به پیش کشید. ولی علیرغم اینکه لنین در این تزاها تاکید می نمود که "وظیفه مستقیم امروز ما" معمول داشتن "سوسیالیسم نیست بلکه فقط اقدام فوری به برقراری کنترل از طرف شوراهای نمایندگان کارگران بر تولید اجتماعی و توزیع محصولات است"<sup>36</sup>، با این حال این تزاها با مخالفت اکثریت بلشویکها و کلیه منشویکها مواجه گردید. این بار فقط با گدائف نبود که تزاها لنین را "هذیان، هذیان‌های یک مرد دیوانه"<sup>37</sup> خواند بلکه کامنف که در آن زمان یکی از گردانندگان پراودا نیز بود، پس از انتشار تزاها لنین در پراودا محترمانه اعلام کرد:

"تا آنجا که به طرح عمومی تزاها لنین بر می‌گردد این طرح به نظر ما غیرقابل قبول است زیرا نقطه عزیمت آن این است که انقلاب بورژوایی در روسیه به پایان رسیده ولذا خواهان تحول فوری این انقلاب به انقلاب سوسیالیستی است."<sup>38</sup>

مبارزه بی‌امان لنین و سیر تحولات جامعه روسیه بالاخره بلشویکها را قانع کرد که بایستی بر علیه حاکمیت دولت موقت و تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا دست به مبارزه زنند ولی تنها ما قبول این ارزیابی عمومی که انقلاب اروپا قطعاً به کمک آنان خواهد آمد.

قطعنامه کنفرانس آوریل ۱۹۱۷ که بیان اراده مشترک بلشویکها برای فراتر رفتن از مرحله بورژوا - دمکراتیک انقلاب و سرنگونی دولت موقت است این نکته را به روشنی در بردارد. این قطعنامه اعلام می‌کند که "شرایط عینی انقلاب سوسیالیستی که بدون شک تا پیش از جنگ در کشورهای بسیار پیشرفته وجود داشت [و البته این شامل روسیه نمی‌شود] هر چه بیشتر مهیا شده و در نتیجه جنگ نیز با سرعت فوق العاده ای در حال مهیا شدن است. قطعنامه چنین ادامه می‌دهد: که "انقلاب روسیه تنها مرحله اول اولین انقلاب پرولتاریایی است که به طور اجتناب ناپذیری در اثر جنگ به وقوع پیوسته." در پایان نیز این نتیجه گرفته می‌شود که این فعالیت مشترک کارگران کشورهای مختلف است که به راستی ضامن "بیشترین توسعه منظم و موفق‌ترین راه دستیابی به انقلاب جهانی سوسیالیستی است."<sup>۳۹</sup>

همینطور ملاحظه رایکف در همان کنفرانس که بدون هیچ گونه مخالفتی شده است این، ادعای ما را تائید می‌کند:

"آن زمان که خورشید انقلاب سوسیالیستی طلوع کند کی خواهد بود؟ من فکر می‌کنم با توجه به شرایط موجود، با توجه به سطح زندگی در جامعه روسیه، شروع انقلاب سوسیالیستی به ما متعلق نمی‌گردد. ما از توان و از شرایط عینی این کار برخوردار نیستیم." 40

علیرغم تصویب قطعنامه کنفرانس آوریل با ۷۱ رای موافق، در مقابل ۳۱ رای مخالف و ۸ رای ممتنع<sup>41</sup> بخش غالب کمیته مرکزی حزب بلشویک در فاصله بین آوریل (زمان انعقاد کنفرانس) تا اکتبر (زمان وقوع انقلاب) با کمال اصرار تهییج برای سرنگونی دولت موقت بورژوازی را به پیش می‌برد. در ۱۱ اکتبر ۱۹۱۷ کامنف وزینویف که بر علیه قطعنامه کمیته مرکزی برای قیام مسلحانه رای داده بودند. طی نامه‌ای اعتراض خود را به اطلاع همه سازمانهای اصلی حزب بلشویک رساندند. لنین برای مجاب کردن آنان در جلسه کمیته مرکزی حضور به هم رساند و این توضیح را ارائه نمود:

"معضل روشن است. یا دیکتاتوری کورنیلف روی کار خواهد آمد و یا دیکتاتوری پرولتاریا و فقیرترین اقشار دهقانان مستقر خواهد شد. ما نمی‌توانیم به روحیه توده‌ها توکل کنیم، این روحیه تغییر پذیر و غیرقابل محاسبه است. راهنمای عمل مان بایستی ارزیابی و بررسی عینی انقلاب باشد. توده‌ها به بلشویکها اعتماد کرده‌اند و در عوض از آنان نه حرف بلکه عمل می‌طلبند."

او ادامه داد:

"اگر اکنون ما دست به انقلاب بزنیم، تمام پرولتاریای اروپا را در کنار خودمان خواهیم داشت." 42

(تاکیدات از ماست)

استالین که در همان جلسه در پشتیبانی از لنین صحبت کرد همین نکته را تصریح کرد:

"در اینجا ما با دو خط مواجهیم: یکی آن خطی است که برله انقلاب است و به اروپا توکل می‌کند و دیگر خطی است که به انقلاب باور ندا رد و صرفاً می‌خواهد به عنوان اپوزیسیون [دولت موقت] بماند. شورای پتروگراد هم اکنون با امتناع از تصویب اجازه خروج ارتش از پادگان شهر موضع‌اش در قبال قیام را اتخاذ کرده است." 43 (تاکید از ماست)

این خطای فکری که جامعه روسیه را به دلیل آن که در مقایسه با جوامع پیشرفته اروپایی آن زمان از رشد مشابه صنعت بزرگ، بارآوری کار، و شمار پرولتاریا برخوردار نبود آماده تحول سوسیالیستی نمی‌دانست، و لذا ایجاد سوسیالیسم در آن کشور را بدون کمک مادی پرولتاریای غرب غیر ممکن می‌شمرد، را می‌توان به طور مستمر و غیرقابل انکاری در بسیاری از قطعنامه‌ها و نوشتجات، و سخنرانی‌هایی که

از طرف لنین و سایر رهبران حزب بلشویک در سالهای ۲۳ - ۱۹۱۷ تصویب شده، نوشته شده یا ایراد گشته پی گرفت.

از میان انبوه نقل قولهایی که برای تائید این ادعا می‌توان آورد ما به ذکر چند نمونه بسنده می‌کنیم. قطعنامه درباره قیام مسلحانه مصوب جلسه ۱۰ اکتبر ۱۹۱۷ کمیته مرکزی حزب بلشویک در توضیح ضرورت قیام چنین شروع می‌کند:

"کمیته مرکزی تصدیق می‌کند که خواه وضعیت بین‌المللی انقلاب روس (قیام در نیروی دریایی آلمان که بارزترین نشانه اوج گرفتن انقلاب سوسیالیستی جهانی در سراسر اروپاست و سپس خطر انعقاد صلح بین امپریالیستها به منظور اختناق انقلاب در روسیه) خواه وضعیت جنگ (تصمیم مسلم بورژوازی روس و کرنسکی و شرکا برای تسلیم پطروگراد به آلمانها)، - و خواه اکثریت بدست آوردن حزب پرولتاریا در شوراها - همه اینها توأم با قیام‌های دهقانی و متوجه شدن اعتماد مردم به حزب ما (انتخابات در مسکو) و بالاخره تدارک مسلم برای دومین غائل کورنیلفی (بیرون بردن سپاهیان از پطروگراد، احضار قزاقها به پطروگراد، محاصره مینسک با نیروی قزاق‌ها و غیره) - تمام اینها قیام مسلحانه را در دستور روز قرار می‌دهد." <sup>44</sup> (تاکیدا زماست)

لنین در کنگره هفتم حزب بلشویک که در تاریخ ۷ مارس ۱۹۱۸ برگزار شد آنچه که به بلشویکها این اطمینان خاطر را داده بود که به قیام مسلحانه دست زنند را چنین بیان می‌کند:

"اگر در مقیاس جهانی - تاریخی به قضایا بنگریم، آنگاه هیچ گونه شکی باقی نخواهد ماند که هر آینه جنبش انقلابی در سایر کشورها وجود نداشته باشد امیدی به پیروزی نهایی انقلاب ما نخواهد بود. اگر ما تنها با یک حزب بلشویک دست به کار شدیم بدین اطمینان بود که انقلاب در تمام کشورها در حال نضج است و لذا با وجود هر گونه دشواری که ما با آن روبرو شویم و هرگونه شکستی که در پیش داشته باشیم، باز عاقبت الامر - نه در بادی امر - انقلاب جهانی سوسیالیستی فرا خواهد رسید - زیرا درکار آمدن است؛ به نضج خواهد رسید - زیرا در کار نضج یافتن است و نضج نیز خواهد یافت. تکرار می‌کنم: نجات ما از کلیه این دشواریها در فرا رسیدن انقلاب سراسر اروپاست."<sup>45</sup>

کا منف در ارائه گزارش ویژه کمیته مرکزی حزب به کنگره دهم منعقد در مارس ۱۹۲۱ پیرامون موقعیت جمهوری شوروی در جهان سرمایه داری مسئله را چنین طرح می‌کند:

"ما هرگز درصدد ایجاد یک ساخت کمونیستی در یک کشور واحد و مجزا برنیامده‌ایم. اما در موقعیت فعلی لازم است که مبانی ساخت کمونیستی، مبانی دولت سوسیالیستی، و جمهوری شوروی

کارگری را، که از چهارطرف به وسیله روابط سرمایه‌داری احاطه شده است، حفظ کنیم. آیا می‌توانیم از عهده این وظیفه برآئیم؟ به نظر من این سؤال جنبه اسکولاستیک دارد. در چنین موقعیتی، به این سؤال هیچ پاسخی نباید داد. سؤال باید به این شکل مطرح شود: تحت روابط فعلی چگونه می‌توانیم حکومت شوروی را حفظ کنیم و آنقدر نگاهش بداریم تا پرولتاریای این یا آن کشور به کمک مان بشتابد؟"<sup>46</sup>

همین ملاحظه کامنف را لنین در ماه مه ۱۹۲۱ چنین مورد تاکید قرار می‌دهد:

"آیا در هیچ زمانی کسی از بلشویکها منکر آن بود که انقلاب فقط در صورتی می‌تواند به پیروزی نهایی برسد که همه کشورهای پیشرفته یا دستکم چندین کشور پیشرفته را دربرگرفته باشد."<sup>47</sup>

تنها با فرونشستن انقلاب در غرب بود که دشواری تحول بنیاد اقتصاد روسیه، که تا آن زمان انقلابیون بلشویک آنرا به یمن فرا رسیدن کمک مادی پرولتاریای اروپا به آینده واگذار کرده بودند، در مقابلشان قرار گرفت. انقلاب در اروپا قرار بود نیروهای مولده و ماتریال تکنیکی و صنعتی لازم برای ساختمان سوسیالیسم در روسیه را فراهم آورد. اکنون که چنین نشد یا می‌بایست وضعیت موجود را تا فرا رسیدن موج بعدی انقلاب در اروپا به هر نحو ممکن سرپا نگهداشت و یا با اتکایی به ماتریال موجود در خود روسیه صنعت و تکنیک لازم برای سوسیالیسم را فراهم آورد. این اختلافات امری میبود که حزب بلشویک را از ۱۹۲۳ به بعد به دو جناح متضاد درآورد. ما بعداً به این مجادلات خواهیم پرداخت. ولی آنچه که نقطه مشترک هر دو جناح در این مجادله را تشکیل می‌داد این بود: روسیه اگرچه کشوری سرمایه‌داری است اگرچه از پرولتاریایی برخوردار است که به آن اندازه کافی و متشکل بود که توانسته است کسب قدرت سیاسی از بورژوازی را سازمان داده و رهبری کند ولی معهداً به دلیل آنکه صنعت بزرگ، بارآوری کار و کمیت کارگران آن با اندازه مثلاً کشوری همچون آلمان نیست نمی‌تواند به جامعه ای تحول یابد که در آن سلطه کار مزدی الغاء شده و مناسبات سوسیالیستی برقرار شود. در این چهارچوب فکری نقش دخالت گر و پراتیک انقلابی کارگرانی که انقلاب را به سرانجام رسانده بودند به نفع فاکتورهایی از قبیل بارآوری کار، ماشین آلات و تکنولوژی پیشرفته... به موقعیت درجه دوم تنزل یافت برای انترناسیونال ۲ سوسیالیسم به مفهوم امتداد ارگانیک توانایی‌های فنی - تکنیکی نظام سرمایه‌داری بود تا تحول اساسی در سازمان اجتماعی کار. از آنجا که رسیدن به اولی بدون طی یک دوره تا ریخی ممکن نیست - زیرا دستیابی به اختراعات و اکتشافات جدیدی که توانایی‌های فنی - تکنیکی جامعه را افزایش دهند به زمان احتیاج دارد - از اینرو برای سوسیال دموکراسی اروپا فرا رسیدن سوسیالیسم به یک پروسه تدریجی تکامل "نیروهای مولده" جامعه تنزل یافته بود که تا رسیدن موعد مناسب کارگران می‌بایست منتظر می‌ماندند تا



این پروسه تاریخی به سرانجام رسد. بلشویک‌هایی که پس از تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران روسیه امکان تحول مناسب سرمایه‌داری در آن جامعه را تا زمان طی شدن پروسه تکامل صنعت بزرگ، ارتقاء بارآوری کار و کمیت کارگران روسیه (مثلاً در حد آنچه در آلمان آن زمان وجود داشت) محال می‌دانستند، به همین سان از این دترمنیسم انترناسیونال ۲ در قبال تحول سوسیالیستی یک جامعه سرمایه‌داری متأثر بودند.<sup>48</sup> برای آنان نیز ماشین‌آلات بیجان و پروسه تدریجی تکامل ابزار و ادوات صنعت بزرگ و تکنیک‌های بارآوری کار به طور یک جانبه‌ایی جایگزین ابتکار عمل و تحرك انقلابی کارگرانی شده بود که با دست خود این ماشین‌آلات را می‌توانستند بسازند - و بالاخره هم ساختند - و با پیروزی انقلاب سوسیالیستی شان در جامعه نه چندان پیشرفته روسیه نشان دادند که بر خلاف تصور سوسیال اولوسیونیستی انترناسیونال ۲ انسانهای زنده تا چه اندازه می‌توانند به سازنده تاریخ خویش بدل شوند، باشد که تحت شرایطی که خود تعیین نکرده اند.

در این چهارچوب معین می‌توان ادعا نمود که بلشویسم از میراث و سنن سوسیال اولوسیونیستی انترناسیونال دوم برش قطعی خویش را به سرانجام رسانده بود.

## فصل چهارم

### انقلاب اکتبر و سرمایه داری انحصاری دولتی

اغلب چنین ادعا می‌شود که بلشویکها نه تنها از همان بدو امر یک طرح اقتصادی معین برای تحول مناسبات سرمایه‌داری به سوسیالیسم در روسیه داشتند بلکه این برنامه پس از کاربردش در روسیه صحت و حقانیت خود را به عنوان یک برنامه جهانشمول به قدرت رسانده است. این طرح اقتصادی مورد ادعا چیست؟ سرمایه‌داری انحصاری دولتی است، یعنی اینکه گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم، تنها پس از طی مرحله‌ای به نام سرمایه‌داری انحصاری دولتی ممکن می‌گردد. بزعم مدعیان این نظر<sup>1</sup> این کشف افزوده لنین به نظرات اقتصادی مارکس بایستی تلقی گردد. زیرا این دوره یعنی سرمایه‌داری انحصاری دولتی چگونگی طی فاصله بین سرمایه‌داری و جامعه ایده آل سوسیالیستی (یعنی همان سوسیالیستی که مبتنی بر تولید کالائی نبوده و کارمزدی در آن الغاء گردیده است) را روشن می‌سازد و لذا بدون این کشف جدید تئوری نظری مارکس در زمینه تحول جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم نمی‌توانست از کارایی عملی برخوردار شود.

به این ادعا باید پرداخت نه صرفاً به این دلیل که اصولاً می‌بایست عدم حقانیت ادعای فوق را روشن ساخت بلکه به این دلیل که مبحث سرمایه‌داری انحصاری دولتی کانون یکی از حادثترین مجادلات اقتصادی حزب بلشویک در دوران قبل و بعد از انقلاب اکتبر بوده و لذا در بررسی این انقلاب و سیر تحولات نظری که متعاقب آن در حزب بلشویک روی داد، نمی‌توان محوری بودن آن را از نظر دور داشت.

#### ۱- سرمایه داری دولتی: مارکس و انگلس کجا می‌ایستند

برای مارکس سرمایه‌داری یک نظام تولیدی تاریخاً معین است. این بدان معنی است. که وی در عین اینکه در این نظام تولید، مبادله توزیع و مصرف را همانند سایر نظامهای پیشین تولیدی متکی بر یک سازمان اجتماعی کار می‌داند ولی چگونگی تحقق پروسه اجتماعی کار و چگونگی شرکت آحاد جامعه در این پروسه اجتماعی تولید را مبتنی بر قوانینی می‌داند که خود ویژه نظام سرمایه داری بوده و لذا این

نظام را از سایر نظامهای پیشین متمایز می‌سازد. این نکته را مارکس در نامه‌ای خطاب به گوگلمان چنین عنوان کرده است:

"هر کودکی این را می‌داند که اگر ملتی، من نمی‌گویم برای یک سال بلکه صرفاً چند هفته، دست از کار بکشد تلف خواهد شد. هر کودکی این را نیز می‌داند که برای [تولید] حجم محصولات [مختلفی] که نیازهای متفاوت جامعه را برآورده می‌سازند به مقادیر متفاوت و کمیتاً تعیین شده‌ای از میزان کل کار جامعه نیاز است. این حقیقت که ضرورت توزیع کار اجتماعی به نسبت‌های مشخص در هیچیک از اشکال معین تولید اجتماعی حذف نگردیده، بلکه صرفاً شیوه تظاهرش تغییر یافته، بیش از آن اندازه مبرهن است که بشود انکارش نمود. هیچیک از قوانین طبیعی را نمی‌توان لغو کرد. آنچه در شرایط متفاوت تاریخی می‌تواند تغییر یابد تنها شکل تعیین توزیع متناسب کار اجتماعی است، و در جامعه‌ای [اینجا جامعه سرمایه‌داری مد نظر مارکس می‌باشد.] که مرادده اجتماعی کار از طریق مبادله آزاد محصولات کار افراد آن خود را متجلی می‌سازد، شکل تعیین توزیع متناسب کار دقیقاً همان ارزش مبادله این محصولات می‌باشد."<sup>2</sup>

اینکه در این نظام محصولات کار افراد تنها به صورت ارزش مبادله با یکدیگر معاوضه می‌شوند به چه معناست؟ مارکس این نکته را از دو زاویه مورد تاکید قرار می‌دهد:

۱- از جنبه کمی. برای آنکه در جامعه مبادله محصولات کیفاً متفاوت ممکن گردد ضروری است که معیار سنجش ارزش این محصولات، معیاری کمی و جهانشمول باشد. همه محصولات، حاصل پروسه کار هستند ولی این زمان کار و نه نوع کار است که از خصلتی قابل شمارش برخوردار است. از اینرو بدو ضروری است که ارزش هر محصول برحسب میزان کار اجتماعاً لازم برای تولیدش تعیین شود.

۲- از جنبه کیفی. تبدیل محصول پروسه کار به کالا از یک سو بدین معناست که خریدار و فروشنده ای وجود دارند که هر یک از دو طرف مبادله در قبال محصولی که می‌خرد، محصولی برای فروش دارد و لذا طرفین خود مستقل از دیگری محصول معینی را تولید می‌کنند و از سوی دیگر بدین معناست که رابطه اجتماعی این تولید کنندگان تنها از طریق مبادله محصولات کارشان، یعنی از طریق اشیاء صورت می‌پذیرد.

در نظام سرمایه داری که تولید کالایی مسلط است، این امر کالایی شدن تمام اجزاء پروسه کار را به همراه دارد. بنابراین نه فقط عنصر عینی این پروسه (مواد خام، ابزارکار) بلکه عنصر ذهنی آن نیز (نیروی کار) می‌بایست از خصلت کالایی برخوردار باشند تا تملک و استفاده از آن نیز مانند حق تملک و

استفاده از هر کالای دیگری قابل خرید و فروش باشد. ویژگی تمام نظام‌های طبقاتی ما قبل سرمایه‌داری در این بود که عنصر ذهنی پروسه کار، یعنی نیروی کار، به دلایل مختلف شکل کالایی به خود نگرفته بود. این فقط نظام سرمایه‌داری است که کالا شدن این عنصر پروسه کار را ممکن می‌سازد. بنابراین وضعیت صاحب نیروی کار - کارگر - با وضعیت تولید کننده مستقیم در نظام برده‌داری متفاوت است. زیرا در این نظام برده تماماً به یک صاحب منفرد معین تعلق دارد و لذا چگونگی صرف توان تولیدی او با توافق یا به خواست صاحب برده صورت می‌پذیرد. همینطور صاحب نیروی کار در جامعه سرمایه‌داری از وضعیتی متفاوت از تولید کننده مستقیم در نظام فئودالی برخوردار است. زیرا در این نظام رعیت در خود چیزی بیشتر از اجزاء مالکیت بر زمین به حساب نمی‌آید و به زمین وابسته است. ولی علیرغم این تمایزات شرکت تولید کننده مستقیم در پروسه کار جامعه سرمایه‌داری همانند شرکت برده یا رعیت در تولید اجتماعی برده‌داری و فئودالی امری است مشروط (در نظام برده‌داری متعلق بودن به یک برده‌دار و در نظام فئودالی شاغل بودن بر روی زمین ارباب شرط شرکت در پروسه تولید اجتماعی محسوب می‌شدند). زیرا او نیز همانند برده و رعیت تنها بخشی از عناصر لازم برای جاری شدن پروسه کار را در دست دارد، مؤلفه‌های دیگر این پروسه در تملک سرمایه‌دار قرار دارند. کارگر آزاد است تا نیروی کارش را بفروشد - این امتیاز او نسبت به برده و رعیت محسوب می‌شود - ولی تنها می‌تواند نیروی کارش را به سرمایه‌دار بفروشد و تنها در صورت جلب رضایت سرمایه‌دار به خرید نیروی کار اوست که می‌تواند به پروسه تولید اجتماعی وارد شود. بنابراین رضایت سرمایه‌دار به عنوان طرف دیگر این مبادله به همان اندازه رضایت کارگر برای جاری شدن پروسه کار در نظام سرمایه‌داری ضروری است.

همانند هر مبادله کالایی دیگر، مبادله بین نیروی کار و سرمایه از طریق وساطت پول صورت می‌گیرد. ارزش مبادلاتی نیروی کار مانند هر محصولی دیگری بر اساس هزینه تولید آن - یعنی هزینه بازتولید کارگر - تعیین می‌گردد. وقوع این مبادله امکان شرکت کارگر در پروسه کار را فراهم می‌آورد ولی در عین حال شرکت تولید کننده مستقیم در پروسه کار در هر نظام طبقاتی به معنای استثمار او - یعنی تملک کار اضافی اش (کاری که برای بازتولید نیروی کارش ضروری نیست) توسط غیر خودی - نیز است. این مبادله امکان تملک کار اضافی کارگر را برای سرمایه‌دار ممکن می‌سازد.

هدف کارگر در این مبادله نابرابر این است که نیروی کارش را بفروشد زیرا تنها در چنین صورتی است که می‌تواند صاحب پول شود و از امکان خرید محصولات جامعه که همه نیز به صورت کالا موجود هستند برخوردار شود برای سرمایه شرکت در این مبادله هدف دیگری را تعقیب می‌کند. سرمایه که در

هیئت سرمایه‌دار در این مبادله شرکت می‌جوید از خرید نیروی کار امکان بازتولید خودش را دنبال می‌نماید. زیرا تنها با تصاحب کار اضافی کارگراست که بر مقدار و توان مادی و اجتماعی آن افزوده می‌شود. پروسه - که انباشت نامیده می‌شود - از طریق تبدیل مستمر ارزش‌های جدید تولید شده به سرمایه تحقق می‌پذیرد.

بنابراین در جامعه سرمایه‌داری امکان شرکت تولیدکننده مستقیم در پروسه کار مشروط به آن است که وی بدو کارش را بفروشد. ولی سرمایه‌دار تا آن اندازه به خرید این نیروی کار و به طریق اولی جاری شدن پروسه کار و تولید ارزشهای مصرف جامعه علاقمند است که امکان ارزش افزایی - انباشت - برای آن فراهم آید. به عبارت دیگر این چگونگی ارزش افزایی پروسه کار است که شرکت سرمایه در مبادله با نیروی کار را مشروط می‌گرداند. از اینرو در چهارچوب نظام سرمایه‌داری تولید اجتماعی هر چند از طریق تقابل کار و سرمایه صورت می‌گیرد ولی این باز تولید دومی است که امکان باز تولید اولی را ممکن می‌سازد، این چگونگی انباشت سرمایه است که چگونگی شرایط باز تولید صاحب نیروی کار را تعیین می‌نماید. آنچه در این جامعه برای تولید اجتماعی مفید و منطقی قلمداد می‌شود که مفید بودن و منطقی بودنش را برای ارزش افزایی و سودآوری سرمایه به ثبوت رسانده باشد.

به این دلایل روشن و ساده است که قبل از هر چیز آزادی واقعی اقتصادی تولید کنندگان مستقیم جامعه، یعنی کارگران از مناسبات سرمایه‌داری تنها در صورت برهم خوردن این نظم معین تولیدی ممکن می‌گردد. این نظام را به نفع کارگران نمی‌توان منطقی کرد، هر چند اصلاحاتی بر آن بتوان تحمیل نمود. زیرا منطقی شدن آن به نفع کارگران، مغایر با منطق ارزش افزایی و سودآوری سرمایه است. به همین علت مادام که کارگران برای شرکت در تولید اجتماعی مجبور باشند بدو نیروی کارشان را بفروشند و در قبال آن دستمزد دریافت دارند، سرمایه داری از بین نرفته است زیرا برای هر مبادله ای دو طرف وجود دارد، خریدار نیروی کار کارگران همواره سرمایه است و لذا فروش این نیروی کار به معنای غالب بودن نظم و منطق سرمایه بر جامعه است؛ به معنای آن است که مؤلفه‌های عینی پروسه کار اجتماعی (ابزار تولید، مواد خام) کماکان به مالکیت آنان در نیامده‌اند تا دیگر کارگران بدون آنکه لازم باشد نیروی کارشان را به صاحبان این وسایل بفروشند، از حق استفاده و کار با آنان برخوردار باشند. سرمایه‌داری از هر نوع آنکه باشد (کلاسیک دولتی - مختلط) و فرم مالکیت سرمایه به هر شکل که باشد (فردی، سهامی، دولتی، انحصاری) این نظم معین جامعه سرمایه‌داری را بر هم نمی‌زند، بلکه چگونگی عملکرد آن را متفاوت می‌سازد. این نکته را مارکس سالها پیش خطاب بر سوسیالیستهای زمان خودش چنین گوشزد کرد:

"خوب، سرمایه به خودی خود موجود و جدا از رابطه با کارگر مگر همان سرمایه دار نیست؟ با این همه بسیاری از سوسیالیست‌ها را می‌بینیم که می‌گویند به سرمایه احتیاج دارند و نه به سرمایه‌دار... البته می‌توان سرمایه را از این یا آن سرمایه‌دار جدا کرد و به دست دیگری داد اما سرمایه‌داری که سرمایه را از دست بدهد دیگر سرمایه‌دار نیست. پس می‌توان سرمایه را از فردی به نام سرمایه‌دار جدا کرد، اما نه از مقوله‌ای به نام سرمایه‌دار که مقوله ای است متضاد با کارگر." <sup>3</sup>

با حرکت از چنین نقطه عزیمتی بود که مارکس و انگلس هیچ وقت تغییرات حقوقی در فرم مالکیت یا شیوه عملکرد سرمایه‌داری را معادل الغاء مناسبات سرمایه‌داری نگرفتند. برای مارکس و انگلس سوسیالیسم یک شیوه تولیدی کاملاً متمایز از سرمایه‌داری بود نه تحول تدریجی سرمایه‌داری یا نوعی سرمایه‌داری تخفیف یافته و اصلاح شده. به همان شکل که نظام سرمایه‌داری فنودالیسم کش داده شده نیست و فنودالیسم هم نظام تولیدی است که اساساً با برده داری متفاوت است، سوسیالیسم نیز برای مارکس و انگلس نظامی کاملاً متمایز از سرمایه‌داری است. برای مارکس و انگلس تنها با الغاء کار مزدی است که بردگی انسان از قیود اقتصادی جامعه سرمایه‌داری به پایان می‌رسد و شرکت واقعاً آزادانه انسان در تولید اجتماعی ممکن می‌گردد.

نیروی کار خالق تمام محصولات جامعه سرمایه‌داری است؛ کالایی بودن آن، کالا شدن تمام این محصولات را به همراه دارد و بالعکس هر زمان که نیروی کار خصلت کالائی بودن خویش را از دست دهد، اقتصاد کالایی با همه مقولات آن (ارزش مبادلاتی، پول، قانون ارزش سرمایه، سود، بهره، اجاره ...) محو می‌شود. تمام آثار اقتصادی مارکس در زمینه نقد اقتصاد سیاسی سرمایه‌داری صرف اثبات این نکته و تدوین علمی آن شده است مارکس در تمام این آثار این نکته را به ثبوت می‌رساند که الغاء سرمایه‌داری یعنی الغاء تولید کالایی و این تنها زمانی ممکن می‌گردد که انسانها برای آنکه در پروسه کار شرکت ورزند مجبور نباشند بدو نیروی کار خویش را به فروش رسانند و تازه آن هم تحت شرایط و به شیوه‌ای که ارزش افزایی سرمایه به آنان حکم می‌کند:

"همین ضرورت که نخست فرآورده‌ها یا فعالیت‌های فردی به ارزش مبادله‌ای، به پول تبدیل شود تا نشان دهنده قدرت اجتماعی آنها در این شکل معین باشد دو چیز را ثابت می‌کند: (۱) اینکه افراد اکنون تنها برای جامعه و درجا معه تولید می‌کنند. (۲) اینکه تولید به طور مستقیم، اجتماعی یا محصول همکاری

نیست و کار به صورت جمعی توزیع نشده است. افراد تابع تولید اجتماعی‌اند در حالی که تولید اجتماعی به مثابه تقدیری خارج از آنان قرار دارد و آنان بر کار خود به عنوان ثروت عموم نظارت ندارند.<sup>4</sup>

حال آنکه "خصلت اشتراکی تولید از همان بدو امر به فراورده تولیدی خصلتی عام و جمعی می‌بخشد. پس مبادله‌ای که در آغاز تولید صورت می‌گیرد. ناظر بر ارزش‌ها نیست، ناظر بر فعالیت‌های معین و نیازها و هدف‌های جمعی است که سراپا مستلزم مشارکت فرد در دنیای جمعی فراورده هاست. در حالیکه در نظام ارزش‌های مبادله‌ای، مبادله است که به کار خصلت عام می‌بخشد. در نظام اشتراکی عام بودن کار مقدم بر مبادله است؛ یعنی مبادله فراورده‌ها به هیچ روی در حکم واسطه مشارکت فرد در تولید عمومی نیست. وساطت البته لازم است منتها در مورد اول مبنای وساطت، تولید مستقل افراد است که سپس به کمک روابط پیچیده تغییر می‌کند و تعینات دیگر می‌پذیرد: وساطت از راه مبادله کالاها ارزش پول و بسیاری مقولات دیگر که در واقع بیانگر یک رابطه واحد معین‌اند. در مورد دوم، اما، پیش فرض، خود عامل وساطت است و پیش فرض همان تولید جمعی است چرا که اشتراکی بودن بنیاد تولید است. کار فرد در اینجا یکسره کاری اجتماعی است. پس شکل مادی و خاص فراورده‌ای که فرد ایجاد می‌کند یا در ایجاد آن سهیم است هر چه باشد، آنچه وی با کارش می‌خرد این یا آن محصول معین نیست بلکه سهم ویژه‌ای از تولید جمعی است. بدین ترتیب فرد، فراورده‌ای ندارد که مبادله کند. فراورده‌اش یک ارزش مبادله‌ای نیست. لازم نیست فراورده فرد نخست به شکل خاصی در آید تا خصیصه عام کسب کند به جای تقسیم کاری که الزاماً با ارزش‌های مبادله‌ای ایجاد می‌شود، سازمانی از تقسیم کار خواهیم داشت که پیامد آن مشارکت فرد در مصرف جمعی است. در مورد اول خصلت اجتماعی تولید فقط در آخر و با تبدیل فراورده‌ها به ارزش مبادله‌ای و مبادله آنها حاصل می‌شود. در حالیکه در مورد دوم خصلت اجتماعی تولید مستقیماً تأمین است و برای مشارکت در امر تولید و مصرف نیازی به گذشتن از مجرای مبادله کالاها یا فراورده‌های کار که از هرگونه پیوند متقابلی عاری شده‌اند، نیست؛ این مشارکت بر اساس شرایط اجتماعی تولید که فرد در درون آنها فعال است خود به خود تأمین می‌شود.<sup>5</sup>

برای مارکس و انگلس تحقق این تحولات اساسی در مناسبات تولیدی هر جامعه سرمایه‌داری که کارگران از بورژوازی سلب حقوق سیاسی مالکیت خصوصی کرده باشند کاملاً ممکن و عملی به نظر می‌رسد. ممکن و عملی بود زیرا قرار نبود که در فردای انقلاب کارگران و تثبیت قدرت جامعه توقعات خارق العاده‌ای را برآورده سازد. مسئله بر سر این است که کارگران به قدرت رسیده یک سازمان کار متفاوتی را به وجود آورند که برای شروع از همان ابزار موجود در جامعه استفاده خواهد کرد و لذا همان

فرآورده‌ها و ثروتی که توسط این ابزار برای تولید اجتماعی این ابزار موجود تولید می‌شوند را به شیوه‌ای متفاوت از نظام سرمایه‌داری در بین تولید کنندگان جامعه توزیع خواهد کرد. اگر میزان فرآورده‌ها و ثروت یک جامعه سرمایه‌داری معین تا قبل از انقلاب کارگران می‌توانسته حیات و ممت آن جامعه را تامین نماید - البته به نفع عده قلیل و به ضرر اکثریت جامعه - در آن صورت همان میزان از فرآورده‌ها و ثروت جامعه برای سرپا نگه داشتن جامعه سوسیالیستی کارگران می‌بایست کفایت کند. جامعه ای که در آن اشتراک در کار اجتماع و بهره‌وری از آن البته به طور اساسی با نظام سرمایه‌داری متفاوت است. بر اساس همین ادراکات روشن و صریح بود که مارکس در بررسی کمون پاریس، بدون آنکه به سنجش "درجه رشد نیروهای مولده" بپردازد چشم انداز این تحول اساسی در مناسبات سرمایه دارانه جامعه فرانسه را می‌بیند.<sup>6</sup> وی در دفاع از کمون پاریس و در کوبیدن لات و آلات ایدئولوژیهای بورژوا معاصر خود در مورد این انقلاب چنین نوشت:

"آنها با تعجب اظهار می‌کنند که کمون می‌خواهد مالکیت، یعنی اساس هر تمدنی را الغاء نماید! بله حضرات کمون قصد داشت این مالکیت طبقاتی را که از کار اکثریت، برای اقلیتی ثروت می‌سازد را لغو کند. کمون می‌خواست از خلع ید کنندگان خلع ید کند. می‌خواست با تبدیل وسائل تولید، یعنی زمین و سرمایه‌ای که امروز به طور عمده وسایل انقیاد و استثمارکارند، به وسائلی که صرفاً در خدمت کار آزادند و اشتراکی هستند مالکیت فردی را به یک امر حقیقی مبدل نماید. ولی اینکه دیگر کمونیسم "غیر ممکن" شد! چرا آن عده از افراد طبقات مسلط که آن قدر هوش دارند که بفهمند ابدیت سیستم کنونی غیر ممکن است - و عده‌شان هم کم نیست - حالا مروجان دست و پا گیر و روده دراز تولید کثوپراتیوی شده‌اند. اگر قرار است تولید کثوپراتیوی یک خدعه و دام نباشد، اگر قرار است این تولید جانشین سیستم سرمایه‌داری شود، اگر اتحاد انجمن‌های کثوپراتیوی قرار است تولید ملی را برحسب یک نقشه مشترک تنظیم کند و بدین سان امر تولید را کنترل نماید و به هرج و مرج دائمی و تشنجات موسمی که در سرشت ذاتی تولید سرمایه‌داری است خاتمه دهد، پس حضرات این به جز کمونیسم، به جز کمونیسم بسیار "ممکن" چیست؟"<sup>7</sup>

تحولات و تغییراتی که در فرم عملکرد نظام سرمایه‌داری در طی دوران حیات خود ما رکس و انگلس روی داد در نظرات و تبیین آنان چه از مبانی نظام سرمایه‌داری و چه از آنتی تز این نظام یعنی سوسیالیسم هیچ تغییری به وجود نیاورد. هیچکدام از این تغییر و تحولات در این باور اساسی آنان که مرحله تولیدی بلافاصله بعد از سرمایه‌داری سوسیالیسم است خللی وارد نیاورد؛ هیچکدام از تحولات سرمایه‌داری آنان را به این نتیجه نرساند که تمرکز دولتی سرمایه - یعنی سرمایه‌داری مرحله ای است که



کارگران می‌بایست به عنوان یک قاعده آن را قبل از الغاء تمامیت سرمایه‌داری از سر بگذرانند. به عبارت دیگر هیچکدام از این تحولات این باور را در آنان به وجود نیاورد که هر آینه کارگران یک جامعه سرمایه‌داری معین توانستند توسط انقلاب موفقیت آمیز خود قدرت سیاسی را به کف آورده و از بورژوازی خلع ید نمایند می‌بایست تا زمانیکه نیروهای مولده از رشد "کافی" برخوردار نشده اند، از دست زدن به تحول اساسی مناسبات این نظام سر باز زده و در عوض سرمایه‌داری را، هر چند این بار در شکل دولتی‌اش حفظ کنند و بجای کنترل سرمایه داران بر سرمایه کنترل خود را بر آن اعمال نمایند. کاملاً برعکس، آنچه مارکس و انگلس هر دو در زمان حیات خویش از متحول شدن شکل عملکرد سرمایه‌داری و تمرکز مالکیت در آن استنتاج کردند خلاف این بود. مشاهده آنان از این تغییر و تحولات آنان را به این نتیجه رسانده بود که اشکال جدید عملکرد سرمایه‌داری و تمرکز بیشتر مالکیت در آن به همان اندازه فرم کلاسیک آن استثمارگرانه و طبقاتی هستند و لذا ضروری است که کارگران در انقلاب خویش کماکان امحاء تمامیت این نظام را تعقیب نمایند یعنی نه فقط امحاء فرم کلاسیک عملکرد آنرا بلکه امحاء تمامی اشکال جدیدی که در این نظام در اثر تناقضات درونی‌اش برخود می‌گیرد را تعقیب کنند. آگاهی ژرف مارکس از مکانیسم درونی و قوانین ذاتی نظام سرمایه‌داری او را حتی در موقعیتی قرار داده بود که می‌توانست برخی از این تغییرات و تحولات را از پیش تجسم نماید. به عنوان مثال این مارکس بود که توجه اقتصاد دانانی که رقابت را به عنوان یک مؤلفه دائمی نظام سرمایه‌داری تقدیس می‌کردند به ناپایدار بودن آن جلب کرد.<sup>8</sup> به همین سان این مارکس بود که با مشاهده شکل‌گیری شرکت‌های سهامی نوشت:

"سرمایه، که در خود به یک شیوه تولید اجتماعی متکی است و مستلزم یک تمرکز اجتماعی وسایل تولید و نیروی کار است، در اینجا مستقیماً از شکلی از سرمایه اجتماعی (سرمایه آحاد مستقیماً به یکدیگر همبسته) برخوردار شده که از فرم سرمایه خصوصی متمایز می‌باشد، و رتق و فتق آن به شکل رتق و فتق عمومی متمایز از رتق و فتق خصوصی درآمده‌اند. در اینجا ما با الغاء سرمایه به عنوان مالکیت خصوصی در چهارچوب خود تولید کاپیتالیستی مواجه ایم... و از اینرو با یک تناقض در خود حل شدنی مواجه‌ایم که قبل از هر چیز صرفاً بیانگر مرحله گذار به یک شیوه تولیدی نوین است. این تحول، تبعات این تناقض را به نمایش می‌گذارد. این تحول منجر به انحصاری شدن عرصه‌های معینی از تولید می‌شود و لاجرم دخالت دولت را می‌طلبد. [همینطور] این تحول به بازتولید یک اشرافیت جدید مالی منجر می‌شود، نوع جدیدی از انگل‌هایی را به وجود می‌آورد که در هیئت مؤسسين شرکت‌های سهامی، سفته‌بازان و مدیران

اسمی این شرکتها باز تولید می‌شوند. این تحول مولود یک سیستم کامل کلاشی و کلاهدرداری می‌شود که از طریق ایجاد سیستم شرکتهای کئوپراتیو، صدور سهام، و نوسانات قیمت سهام خود را بازتولید می‌نماید. این تولید خصوصی بدون کنترل مالکیت خصوصی بر آن است.<sup>9</sup> (تاکیدات از ماست)

برای مارکس این تحولات نظام سرمایه‌داری هر چند شرایط مساعدتری را برای امکان الغاء آن فراهم می‌آوردند ولی هیچگاه معادل الغاء کارمزدی و لذا رهایی کارگران از قیود سرمایه تلقی نمی‌شدند. زیرا برای او هرچند "شکل معینی از کارمزدی ممکن است بتواند سوء استفاده‌های شکل دیگری را تصحیح کند ولی هیچیک از اشکال کارمزدی قادر به اصلاح معایب ذاتی [نظام] کارمزدی نیستند."<sup>10</sup> از نقطه نظر مارکس تحولات جاری در نظام سرمایه‌داری مادامکه رابطه کارمزدی را در آن کماکان دست نخورده باقی گذاشته باشند، صرفاً تحولاتی هستند که در چگونگی رابطه اجزاء مختلف سرمایه اجتماعی با یکدیگر حادث شده‌اند. برای سرمایه، مسئله کسب ارزش اضافه بیشتر و بیشتر است. از اینرو به نظر مارکس تحولات رخ داده در نظام سرمایه‌داری صرفاً شرایط را برای ارزش افزایی این یکی آسانتر و برای آن دیگری سخت تر می‌سازند، یکی را متمرکزتر و قویتر و دیگری را از دور خارج می‌کنند. مارکس در مبحث تبدیل سود به سود متوسط در رابطه با چگونگی بهره‌مندی سرمایه‌های مختلف از کل ارزش اضافه تولید شده بر حسب توان هر یک چین متذکر می‌شود:

"تمام دشواری از اینجا ناشی می‌شود که کالاهای تولید شده صرفاً به مثابه کالا با یکدیگر مبادله نمی‌شوند بلکه به عنوان محصولات سرمایه‌های [مختلف] با یکدیگر مبادله می‌گردند که هر یک در تولید کل ارزش اضافه تولید شده دخیل‌اند و هر کدام به تناسب میزانش از آن بهره‌مند می‌شود و یا در صورتی که از میزان یکسانی برخوردار باشند به یکسان از آن بهره‌مند می‌گردند."<sup>11</sup>

از اینرو برای مارکس انحصاری شدن یک رشته معین تولیدی و یا قیمت گذاری انحصاری بر محصولات عرصه‌های معینی از تولید نیز چیزی بیشتر از تغییر چگونگی توزیع "کل مقدار ارزش اضافه" تولید شده در بین بخشهای مختلف کل سرمایه اجتماعی محسوب نمی‌شود:

"وجود قیمت‌های انحصاری برای برخی از کالاهای معین . . . صرفاً به انتقال بخشی از سود تولید-کنندگان کالاهای دیگر به کالاهایی که از قیمت انحصاری برخوردارند منجر می‌شود. در نتیجه یک به هم خوردگی موضعی در چگونگی توزیع ارزش اضافه تولید شده در بین عرصه‌های مختلف تولید به طور غیر مستقیم پدید می‌آید، ولی به هر رو حدود ارزش اضافه توزیع شده کماکان بلا تغییر می‌ماند."<sup>12</sup>

آنچه مارکس می‌گوید روشن است. هر چند در دست گرفتن نقاط کلیدی اقتصاد جامعه سرمایه‌داری توسط دولت یا تراستهای بزرگ، و همین‌طور تعیین انحصاری قیمت کالاهای معینی ممکن است بخش‌های غیر کلیدی اقتصادی و تولیدکنندگان غیرانحصاری را متضرر نماید ولی نه از حاکمیت کارمزدی و تابعیت عمومی اقتصاد جامعه از قوانین انباشت کل سرمایه اجتماعی می‌کاهد و نه از مشقت و بندگی که این تابعیت با خود برای تولیدکنندگان مستقیم جامعه به همراه دارد. براساس چنین بینشی بود که انگلیس در پاسخ به سوسیالیستهای آلمانی که دولتی شدن را معادل سوسیالیسم قلمداد می‌کردند نوشت:

"البته نه در آمدن نیروهای مولده به مالکیت شرکتهای سهامی و نه به مالکیت دولتی، هیچ‌یک ... خصلت آنان که سرمایه هستند را زایل نمی‌کند. در مورد شرکتهای سهامی این نکته به وضوح دیده می‌شود ... دولت مدرن به هر شکلی که باشد، عمدتاً یک دستگاه سرمایه‌داری است، دولت سرمایه‌داران است و در این ظرفیت ارگان ایده آل همه سرمایه‌داران است. این دستگاه هر چه بیشتر نیروهای مولده را تحت مالکیت خود در می‌آورد، به همان اندازه ارگان جمعی و واقعی تمام سرمایه‌داران می‌شود و به همان اندازه شهروندان خود را استثمار می‌کند. کارگران همچنان مزدبگیر یعنی پرولتر باقی می‌مانند. مناسبات کار-پیتالیستی الغاء نمی‌شوند، بلکه به نقطه اوج خود می‌رسند. ولی در این نقطه اوج این مناسبات دیگر بعکس خود بدل می‌شوند مالکیت دولتی وسایل تولید راه حل رفع این ستیز نیست، بلکه در بطن خود ابزار فرمال و کلید حل این ستیز را دربردارد"<sup>13</sup>.

البته انگلس خود لزوم تصاحب وسایل تولید توسط دولت کارگران در فردای انقلابشان را یادآوری می‌کند: "پرولتاریا قدرت دولتی را به کف می‌آورد، و سپس در وهله نخست وسائل تولید را به مالکیت دولتی در می‌آورد."<sup>14</sup> ولی در عین حال خود او به درستی متذکر می‌شود که این قدرت دولتی جدید در چهارچوب اقتصادی متفاوت از اقتصاد کالایی نظام سرمایه‌داری و سیستم کار-مزدی ذاتی آن عمل می‌کند:

"تصاحب ابزار تولید توسط جامعه به تولید کالایی پایان می‌بخشد و بدین سان به سلطه محصول برتولید کننده آن فیصله می‌دهد."<sup>15</sup>

مبانی نقد اقتصاد سیاسی مارکس از جامعه سرمایه‌داری همانند بسیاری از مبانی اساسی مارکسیسم توسط تئورسین‌های انترناسیونال دوم مورد تجدید نظر واقع شدند (ما پائین تر به این مسئله خواهیم پرداخت). درک از سرمایه‌داری و لذا مفهوم الغاء اقتصادی آن به عنوان یک نظام تولیدی - یعنی الغاء مناسبات تولیدی این نظام - از آسیب این تجدید نظرها به دور نماند. انگلس این نکته را خود به رهبران حزب

سوسیال دمکرات آلمان خاطر نشان ساخت وقتیکه در ۱۸۹۱ در نقد بندی از طرح پیش نویس برنامه دوم این حزب (موسوم به برنامه ارفورت) که بیان می‌کرد: "نیاز به برنامه ریزی ریشه در ماهیت تولید خصوص کاپیتالیستی دارد" نوشت:

این بند احتیاج به تصحیحات قابل ملاحظه‌ای دارد. من با تولید کاپیتالیستی به مثابه یک فرم اجتماعی یا یک مرحله اقتصادی آشنا هستیم؛ تولید خصوصی کاپیتالیستی تنها نمودی است که در این یا آن شکل خود در این مرحله یافت می‌شود. ولی تولید خصوصی کاپیتالیستی چیست؟ تولید توسط صاحبان بنگاه‌های مجزا که این روزها هر چه بیشتر به صورت یک پدیده استثنایی در آمده است. تولید کاپیتالیستی توسط کمپانی‌های سهامی دیگر تولید خصوصی نیست بلکه تولیدی است که به نیابت از طرف آحاد بسیاری که به یکدیگر همبسته اند صورت می‌گیرد. ولی آن زمان که از دوره کمپانی‌های سهامی به دوره ظهور تراستهایی می‌رسیم که رشته‌های کاملی از صنایع را تحت سلطه و انحصار خود در آورده‌اند دیگر نه فقط دوره تولید خصوصی فیصله می‌یابد که حتی دوره بی‌برنامه بودن تولید نیز پایان می‌پذیرد. [به نظر من] اگر در بند فوق واژه "خصوصی" را حذف کنید، در آن صورت به آن جمله دیگر اشکالی وارد نیست."

16

## ۲- مقام سرمایه‌داری دولتی برای انترناسیونال دوم

مارکس با نقد اقتصاد سیاسی سرمایه داری و کشف اقتصادی عروج، تکوین و توسعه این نظام، گذار بودن سرمایه داری را به عنوان یک فرماسیون تولیدی تاریخاً معین نیز روشن می‌سازد. تئوری بحران مارکس<sup>17</sup> به شیوه‌ای علمی این نکته را مستدل می‌نماید که حیات سرمایه داری یک حیات، متناقض است. برای مارکس دوام این نظام امری تاریخاً گذراست. زیرا سرمایه برای آنکه بتواند به عنوان سرمایه حیات داشته باشد بایستی برخورد بیافزاید یعنی انباشت کند ولی هر بار که بر مقدار خود و بر نیروی اجتماعی‌اش می‌افزاید، امکان بازتولید خود در دور بعدی را به همان اندازه مشکل تر می‌سازد. پروسه تولید در سرمایه داری (یعنی تولید ارزش جدید) با پروسه باز تولید سرمایه (یعنی انباشت سرمایه) می‌بایست همزمان با یکدیگر صورت گیرند ولی این دو، دو پروسه متناقض هم هستند. هر چه سرمایه برخورد می‌افزاید، امکان باز تولید شرایط اجتماعی که ارزش افزایی بیشتر آن را ممکن می‌سازد مشکل تر می‌گرداند. مارکس نشان می‌دهد که سرمایه در تلاش برای باز تولید کردن خود، موانع بازتولید کردنش را نیز تشدید می‌نماید :

مانع واقعی تولید کا پیتالیستی خود سرمایه است. نکته این است که سرمایه و خود افزایی‌اش به عنوان شروع و نقطه پایان [تولید] ظاهر می‌شوند. که تولید برای سرمایه است و نه بالعکس، و لذا ابزار تولید دیگر صرفاً ابزاری برای توسعه مداوم روند زندگی جامعه تولید کنندگان نیستند [در این نظام] آنچه تغییر می‌کند تنها حدود چهارچوبی است که در متن آن ابقاء و خود افزایی ارزش سرمایه از طریق خلع ید و فقر توده‌های وسیع تولید کننده صورت می‌گیرد. تغییر این حدود به طور مستمر در تناقض با روشهای تولیدی‌ای در می‌گیرد. که سرمایه برای اهداف خود به کار می‌بندد، یعنی روش‌هایی که در جهت توسعه نامحدود تولید، برای تولید به عنوان هدفی در خود و در جهت توسعه بدون قید و شرط افزایش بارآوری اجتماعی کار اتخاذ می‌شوند. این وسیله - توسعه بدون قید و شرط بارآوری نیروهای جامعه - به طور مستمر در تناقض با هدف محدودی قرار می‌گیرد که مد نظر است یعنی در تناقض با خود افزایی سرمایه موجود. بنابراین دلیل شیوه تولیدی کاپیتالیستی از یک سو یک وسیله تاریخی برای توسعه نیروهای مادی تولید و ایجاد یک بازار جهانی متناسب با آن بوده و از سوی دیگر حاوی تناقضی مستمر بین این هدف تاریخی‌اش و روابط تولیدی اجتماعی‌اش بوده است.<sup>18</sup>

بحران اقتصادی جامعه سرمایه داری، عارضه این تناقض و در عین حال راه رفع این عارضه است:

"این تناقضات منجر به انفجارات، تغییر و تحولات ناگهانی و بزرگ، و بحرانهایی می‌شوند که در متن آنان از طریق تعلیق موقت همه کارها و از طریق از هم فروپاشی بخش بزرگی از سرمایه [موجود]، جبراً این به نقطه‌ای برگردانده می‌شود که می‌تواند بدون آنکه مرتکب خودکشی شود تمام ظرفیت تولیدی‌اش را مجدداً به کارگیرد. البته، این بحرانهای ادواری منظم به تکرار خودشان در مقیاس بزرگتر منجر می‌شوند تا بالاخره به واژگونی قهری [سرمایه] منتهی گردند".<sup>19</sup>

لذا اگرچه مارکس در زمان حیات خود ایجاد کمپانی‌های سهامی، اعتبارات و انحصارات را به چشم دیده بود ولی برای وی هر کدام از اینها صرفاً فاکتورهایی بودند که به تمرکز بیشتر و بیشتر سرمایه و "غیر خصوصی" شدن مالکیت سرمایه داری کمک می‌کردند و نه چیزی بیشتر از آن. برای وی مستقل از اینکه سرمایه در تلاش برای رفع موانع بازتولید خود تا چه اندازه روشها و نهادهای جدیدی را به خدمت بگیرد، این اقدامات تنها می‌توانستند به تخفیف موقت تناقضات ذاتی آن کمک نمایند. البته با این عارضه که چنین تخفیف موقتی زمینه تشدید تناقضات آن را در دور بعدی موجب می‌شود. از این زاویه تحلیلی، تمرکز بیشتر سرمایه برای مارکس این چشم انداز را به هیچوجه ترسیم نمی‌کرد که زمینه تحول تدریجی

سرمایه‌داری به سوسیالیسم فراهم شده است. کاملاً برعکس برای او تمرکز بیشتر سرمایه با انفجار همه جانبه تر و عظیم تر سرمایه داری در آتیه تداعی می‌شد - و البته تاریخ معاصر سرمایه داری موبد این نظر اوست. بنابراین مارکس، با تبیین محدودیت‌های ذاتی سرمایه و مشخص کردن جایگاه کمونیسم به عنوان گرایش تاریخی جوامع انسانی، تئوری سوسیالیسم را بر مبنایی علمی قرارداد. زوال سرمایه داری به عنوان یک نظام تاریخی مختوم است، کارگران بایستی برای تسریع در هم شکستن آن و نه اصلاح اش مبارزه کنند - این حکمی بود که مارکس از تبیین اقتصاد سرمایه داری استنتاج می‌کرد.

رشد و پاگیری سوسیال دموکراسی در اروپا همزمان با یک دوره رونق نسبی سرمایه داری بود. در طی ربع چهارم قرن نوزدهم، سرمایه داری یک رشد سریع و قابل ملاحظه‌ای را از سر گذرانده بود و پدیده رقابت چه به دلیل انحصاری شدن شاخه‌هایی از تولید و چه به دلیل دخالت‌های دولتی یک پدیده محدودتری گردیده بود. بعلاوه در طی همین دوره، جنبش کارگری اروپا توانسته بود که یک رشته موفقیت‌های سیاسی و اقتصادی بدست آورد.

این تغییر و تحولات در وضعیت سرمایه داری اروپا و در موقعیت کارگران آنجا، این توهم را در جنبش کارگری اروپا تقویت کرد که بر خلاف آنچه تا آن زمان آنجا تصور می‌شد سرمایه داری دیگر قابل اصلاح بوده و فروپاشی آن اجتناب پذیر است. زمینه‌های مادی معینی به این توهم دامن می‌زدند. وضعیت بد کارگران متعلق به دوره‌ای می‌شد که رقابت آزاد در حد اعلاء خود بود، بهبود نسبی وضعیت کارگران اروپا در چهارچوب سرمایه‌داری ولی در دوره‌ای صورت می‌گرفت که دخالت دولت و تمرکز تولید در تراستها از عرصه رقابت می‌کاست. بنابراین چنین استنتاج می‌شد که این نه سازمان اجتماعی کار نظام سرمایه داری بلکه پدیده رقابت بوده که بانی و موجد وضعیت بد کارگران می‌بایست به حساب آورده شود؛ اشکال نه از تولید سرمایه‌داری که از وجود آنارشی در این تولید یعنی از بی‌برنامگی و عدم سازمان یافتگی تولید ناشی می‌شده است. لذا اعتراض بخش قابل ملاحظه‌ای از سوسیال دموکراسی اروپا به نظام سرمایه داری از یک زاویه پرولتری به یک انتقاد اخلاقی بورژوایی تخفیف یافت. برای اینان سرمایه‌داری دیگر به عنوان نظامی که متکی بر کارمزدی (و تصاحب کار اضافی پرداخت نشده کارگران) و لذا استثمارگرانه است مورد انتقاد قرار نمی‌گرفت، بلکه این ناتوانی این نظام در تولید سازمان یافته و جلوگیری از هدر رفتن انرژی و توان مؤثر جامعه بود که مورد انتقاد قرار می‌گرفت. محصولات تولید شده در چهارچوب همین نظام هم قابلیت رفع نیازهای انسانی را دارند مادام که تولید سازمان یابد - این حکمی بود که سوسیال دموکراسی از نقد خود به سرمایه‌داری نتیجه می‌گرفت. سرمایه داری معادل بی‌برنامگی و آنتی

تر آن سوسیالیسم معادل با برنامه بودن تولید قلمداد می‌شد. لذا در مقابل آنارشی سرمایه - داری، برنامه یافتن تولید طلب می‌شد و آنجا که دخالت دولت و شکل‌گیری تراستها درجه‌ای از این با برنامه بودن را میسر کرده بود. چنین نتیجه می‌شد که سرمایه‌داری در چهارچوب مناسبات خود به سوسیالیسم قابل استحاله است؛ دیگر لزومی به انقلاب نیست؛ زیرا قوانین تکامل تاریخ این تحول تاریخی سرمایه داری به سوسیالیسم را برای ما ممکن گردانده است. بنابراین اگر لزومی به انقلاب بود، این لزوم به دوره‌ای بر می‌گشت که سرمایه‌داری از مکانیسم با برنامه شدن برخوردار نبود؛ اکنون اینها همه عوض شده، سرمایه داری رمز تبدیل شدن به یک جامعه سعادت‌مند را خود دریافته است. قوانین تکامل ماده مهر خود را به همه پدیده‌های مادی می‌زنند؛ تحول پدیده پست تر به برتر یک ضرورت تاریخی است: قبلاً ماده بیجان به جاندار تحول یافته بود، سپس حیوانات بی‌شعور به انسان متفکر تکامل یافتند، متعاقباً جوامع بدوی به جوامع مدنی بدل شدند و اکنون این نظام طبقاتی سرمایه‌داری بود که می‌رفت به یک جامعه بی‌طبقه سوسیالیستی متحول شود. همه اینها در مکتب سوسیال اولوسیونیستی انترناسیونال ۲ به عنوان اجزاء پروسه مونیستی تکامل ماده قلمداد می‌شدند. لذا سرنشتین به عنوان اولین تئوریسین برجسته حزب سوسیال دمکرات آلمان که وظیفه تدوین این نظریات را به عهده گرفت، اعلام کرد:

"در جامعه مدرن ما ... به درک هر چه بیشتر قوانین تکامل و به ویژه قوانین تکامل اقتصادی دست می‌یابیم. همزمان با این تعمیق شناخت مان از مسئله... ظرفیت هدایت تکامل اقتصادی نیز رو به افزایش می‌گذارد." 20

معنای این عمیق شدن شناخت برای برنشتین بخشاً این بود که عروج کارتلها و تراستها را دال بر بی‌اعتبار شدن تئوری بحران مارکس قلمداد نماید زیرا برای وی این نهادهای جدید سرمایه داری "نشانگر ایجاد توانایی [جدید] برای تاثیر گذاردن بر روی رابطه فعالیت تولیدی و شرایط بازار- تا به آنجا که از خطر وقوع بحران کاسته شود - می‌باشند". ۲۱ این تلاشهای جدید سرمایه داری برای منظم کردن پروسه تولیدی خود برای برنشتین در حکم تائید این ادعا بودند که نظام سرمایه داری داشت به سوی تبدیل شدن به یک نظام عاری از بحرانهای اقتصادی سوق می‌یافت:

"در صورتیکه وقایع خارجی غیر قابل پیش بینی شده‌ای به یک بحران عمومی دامن نزنند - و البته همانطور که ما گفته‌ایم چنین چیزی ممکن است هر روزی رخ دهد - هیچ دلیل خاصی وجود ندارد که وقوع چنین بحرانی را صرفاً به اعتبار فاکتورهای اقتصادی بشود از آن استنتاج کرد." ۲۲

با انکار تئوری بحران مارکس و لذا ضرورت تاریخی فروپاشی نظام سرمایه داری به عنوان یک نظام اقتصادی، برنشتین و سایر رفرمیستهای انترناسیونال ۲، ضرورت تاریخی سوسیالیسم را نیز منکر می‌شدند. برای آنان سوسیالیسم دیگر از یک ضرورت تاریخی به یک امکان تاریخی تنزل یافته بود که با غنی‌تر شدن ثروت جامعه فراهم آبی آن نیز تسهیل می‌گردید. همین و بس!

روزا لوگزامبورگ در نقد خود از این رفرمیسم به درستی متذکر می‌شود که تئوری انطباق برنشتین چیزی جز تعمیم تئوریک شیوه درک یک سرمایه دار منفرد نیست... کلیه اشتباهات اقتصادی طرفداران این مکتب براساس این اشتباه استوار است که آنها پدیده رقابت - آنهم از دیدگاه یک سرمایه دار منفرد - را همچون کل پدیده اقتصاد سرمایه داری، گرفته اند.<sup>23</sup>

یک سرمایه دار منفرد، جامعه سرمایه داری را آنطور که قوانین این جامعه به او تحمیل می‌شوند درک می‌کند. برای وی سرمایه داری یعنی رقابت او با سرمایه داران دیگر برای حیات خود رفرمیستها نیز مشابهاً با تقلیل سرمایه داری و لذا متوجه ساختن انتقاد خود به کلیت این نظام عاجز می‌مانند. برای یک سرمایه دار منفرد وجود طبقه کارگر مزد بگیر و استثمار نیروی کار آن مفروضات از پیشی هستند، او سودآوری خود در جامعه را تنها به لطف موقعیت اش در رقابت با سایر سرمایه‌های موجود در جامعه می‌فهمد: رفرمیستها نیز این توهم سرمایه دار منفرد را شریک می‌شدند. آنها نیز متقابلاً تصور می‌کردند که این عرصه رقابت است که منشاء سود سرمایه بوده و لذا به فقر و فلاکت کارگران منجر می‌شود.

بنابراین واضح بود که آنها دخالت دولت در محدودکردن عرصه رقابت را به فال نیک بگیرند و رشد و توسعه تراستها و کارتلها را نشانه‌ای از سمت گیری تدریجی سرمایه داری به سوسیالیسم قلمداد نمایند. لذا چنین نتیجه گیری می‌شد که دولت حتی با دخالت در اقتصاد می‌تواند کارکرد آن را به نفع منافع اکثریت جامعه تغییر دهد. جورج فون وولمار (Georg von Vollmar) یکی از رهبران رفرمیست حزب سوسیال دمکرات آلمان این نکته را چنین بی‌ان می‌کند:

"امروزه، هرچند ممکن است که اتخاذ عملی سوسیالیسم به تاخیر افتاده باشد ولی حداقل در اصول این مقوله دیگر پذیرفته شده است. این نکته خود را در این نشان می‌دهد که حیات اقتصادی دیگر از یک امر مقدس که قرار است صرفاً متوجه منافع خصوصی باشد درآمده ... و در نتیجه دولت، به عنوان ارگان جامعه، از این حق و وظیفه برخوردار شده که هر آینه منافع جامعه اقتضاء کند، اقدام به دخالت و تنظیم رتق و فتق اقتصادی بنگاههای تولیدی بنماید." <sup>24</sup>



تبدیل این نگرش به یک تئوری منسجم اقتصادی به عهده هیلفردینگ اقتصاددان برجسته سوسیال دمکراسی اتریش واگذار گردید. وی که در کتاب "سرمایه مالی" خود پدیده کارتلها و تراستها را به تفصیل مورد بررسی قرار داده بود به این نتیجه رسید که برای این دوران تئوری ارزش مارکس - یعنی تئوری که توضیح می‌دهد چگونه مرادده اجتماعی انساها در نظام سرمایه داری متکی بر مبادله کالاها هم ارزش است - دیگر از اعتبار ساقط شده است و بر روی عملکرد اقتصادی این نظام نافذ نیست:

" آن مؤلفه نامعین و غیر قابل محاسبه، در جائیکه قیمت‌های انحصاری برقرارند، فاکتور تقاضا است. در چنین حالتی غیر ممکن است که بتوان گفت چگونه تقاضا نسبت به افزایش قیمت عکس‌العمل نشان می‌دهد. یک قیمت انحصاری را قطعاً می‌توان به طور تجربی تعیین نمود ولی حدود واقعی [نوسانات] آن را نمی‌توان به شیوه‌ای عینی و تئوریک دریافت، حدود این نوسانات را صرفاً می‌توان به شیوه‌ای ذهنی و با توجه به روانشناسی خریداران فهمید...."

در اقتصادیات کلاسیک [و البته هیلفردینگ مارکس را جزو اقتصادیون کلاسیک می‌گذارد] قیمت [یک کالا] به‌مثابه ابراز خصلت آنارشیستی تولید اجتماعی در گرفته می‌شود حال آنکه حدود [نوسانات] قیمت به حساب بارآوری اجتماعی کار گذارده می‌شود. ولی قوانین عینی قیمت تنها از طریق رقابت عمل می‌کنند. از اینرو اگر در اثر دسته بندیهای انحصاری رقابت از میان برداشته شود، در آن صورت هم زمان تنها کانالی که از طریق آن قوانین عینی قیمت بطور واقعی عمل می‌کردند نیز حذف می‌شود. بدین سان قیمت دیگر کمیتی نخواهد بود که به طور عینی قابل تعیین است بلکه تعیین کمیت آن به مثابه مهارتی در حسابداری به عهده کسانی قرار می‌گیرد که دیگر این کمیت را به اراده خودشان تعیین می‌کنند یعنی آن را به مثابه یک پیش فرض و نه ماحصل چیزی به طور ذهنی و نه عینی، بطور اختیاری و اتفاقی و نه به مثابه ضرورتی که مستقل از خواست و آگاهی طرفین درگیر عمل می‌کند تعیین می‌کنند. از اینرو چنین به نظر می‌رسد که اگرچه دسته بندیهای انحصاری صحت تئوری تراکم مارکس را کماکان به ثبوت می‌رسانند ولی در عین حال این دسته بندیها زمینه الغاء قانون ارزش او را نیز فراهم می‌آورند.<sup>۲۵</sup>

(تاکیدات از ماست)

شکل گیری انحصارات صحت تئوری ارزش مارکس را برای هیلفردینگ بی‌اعتبار کرده بودند ولی این پایان کار نبود. انحصارات در عین حال وی را مجاب کرده بودند که چگونه امکان جلوگیری از وقوع بحران در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری امری محتمل و ممکن است:

"به روشنی می‌توان دید که چرا روابط متناسبی که در کل بین صنایع تولید وسایل تولید و تولید وسایل مصرف وجود دارند در عین حال می‌بایست در هر شاخهٔ مجزای تولید نیز برقرار باشند. این احکام... در عین حال به ما نشان می‌دهند که چگونه در تولید سرمایه‌داری، هم باز تولید ساده و هم باز تولید گسترده می‌توانند بدون وقفه صورت پذیرند مادام که این تناسب حفظ شود." 26

از اینرو برای هیلفردینگ فروپاشی نظام سرمایه‌داری که تا قبل از پیدایش انحصارات به دلیل وجود آنارشی و بی‌برنامگی در تولید امری ضروری به نظر می‌رسید اکنون مادامکه تناسب معینی بین شاخه‌های تولیدی برقرار نگه داشته می‌شد - و بزعم هیلفردینگ ظهور و تکوین تراستها تحقق چنین مطالبه‌ای را ممکن می‌ساخت این فروپاشی می‌توانست رخ ندهد. از این نتیجه‌گیری تا نتیجه‌گیری بعدی هیلفردینگ مبنی بر اینکه فروپاشی اقتصاد سرمایه‌داری دیگر "هرگز یک مفهوم معقول نمی‌باشد" 27 فاصلهٔ چندانی نمی‌بایست طی می‌شد.

ولی اگر نظام سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی می‌توانست از تناقضات درونی خویش بری شود، کارآیی قبلی خویش را کماکان حفظ نموده و بدین سان به سوسیالیسم استحاله نماید، در آن صورت بر سر بورژوازی و دولت طبقاتی آن چه می‌آمد و چه چشم اندازی برای مبارزه کارگران بر علیه بورژوازی و دستگاه حکومتی آن می‌بایست در نظر گرفته می‌شد؟ هیلفردینگ این سؤال مهم را طبعاً نمی‌توانست بی‌جواب بگذارد. در پاسخ به این سؤال او از یک مشاهده اقتصادی شروع می‌کند. هیلفردینگ این امر را که انحصارات و کارتلها توانسته بودند به درجه ای اقتصاد را به زیر تنظیمات و برنامه ریزی‌های خود درآورند به فال نیک گرفته خاطر نشان می‌سازد که "این اجتماعی شدن [تولید] که در اثر عملکرد سرمایه مالی به وجود آمده غلبه بر سرمایه داری را بی‌نهایت برایمان آسانتر کرده است." 28 ولی بزعم او این "اجتماعی شدن تولید" تا حدود زیادی به لطف دخالت‌های دولت ممکن گردیده بود، از اینرو او خود را مجاز می‌دانست که مدعی شود که یک "تغییر اساسی در رابطه بین بورژوازی و دولت" 29 به وجود آمده است. چرا؟ زیرا بزعم او دولت برخلاف تمایل ذاتی بورژوازی دائر بر ابقاء رقابت عمل کرده بود و بدین سان به جای آنکه دیگر به عنوان ابزاری بلا اراده در دست بورژوازی عمل کرده باشد خلاف خواست آن عمل می‌کرد. از اینرو او در دستگاه دولت گرایشات مستقل و جدیدی می‌دید. در این منازعه فرضی موجود او بین دولت و بورژوازی، هیلفردینگ بورژوازی را طرف مغلوب جنگ می‌دید و در عوض اقتدار و تحکیم نهاد دولت در این جدال را غیر قابل اجتناب می‌دانست. بدین سان دولت - که دیگر از مضمون طبقاتی‌اش خالی شده بود به عنوان نهادی در نظر گرفته می‌شد که خود را در راستای تکامل

تاریخی جامعه بشری به سمت تحول سوسیالیستی آن قرار داده است. از اینرو این مطالبه که شیوه برخورد جنبش کارگری به دولت نیز می‌بایست نسبت به گذشته تغییر یابد. از طرف هیلفردینگ مطرح شد. بزعم وی مشغله سوسیال دمکراسی دیگر نبایستی این می‌بود که چگونه دولت را به عنوان ابزار سرکوب بورژوازی در هم شکنند بلکه کاملاً برعکس می‌بایست متوجه این می‌شد که چگونه آن را به دست آورده و نقش‌اش را در برنامه‌ریزی و کنترل "تولید اجتماعی شده" توسعه دهد.

وقوع جنگ جهانی اول و دخالت مطلق دولت آلمان در کنترل اقتصاد، این توهم را که هیلفردینگ در تحلیل اقتصادی ۱۹۱۰ خود ابراز کرده بود دو چندان تقویت کرد. سوسیالیست‌های دولتی - هیلفردینگ و شرکاء - در این رخداد حقانیت و صحت نظرات خود را می‌دیدند، هر چند که بزعم آنان غلبه سیاست امپریالیستی سرمایه مالی مانع از آن شده بود که استحاله ارگانیک سرمایه داری به سوسیالیسم سیر طبیعی و مطلوب خود را طی کند. پایان جنگ برای این سوسیال دمکرات‌ها - که در آن زمان اکثریت جنبش سوسیال دمکراسی آلمان را نمایندگی می‌کردند - فرصتی بود که تئوری دولتی کردن سرمایه‌داری را به شیوه‌ای مسالمت‌آمیز تعقیب نمایند. ایده "سرمایه‌داری سازمان یافته" به عنوان مرحله‌ی غائی سرمایه‌داری از طرف هیلفردینگ در این سالها عنوان شد. به نظر وی سرمایه داری که از حاکمیت پدیده بی حد و حصر رقابت و قوانین کور بازار رها شده بود می‌توانست از چنان نوعی از اقتصاد برخوردار شود که دیگر خود را به طور سازمان یافته تولید و بازتولید کند. در آن صورت تا سوسیالیسم فاصله‌ای نمانده بود:

" جایگزین شدن رقابت آزاد با روش علمی رقابت به نوعی تحقق "اصل کنترل اقتصادی" سوسیالیسم است"؛ [زیرا] بدین سان سرمایه داری دیگر رسالت اصلی [تاریخی] خود را به سوسیالیسم محول می‌کند.<sup>30</sup>

البته این نظام جدید سرمایه داری کماکان بزعم هیلفردینگ از معضلاتی رنج می‌برد ولی دیگر این معضلات همه به مسئله تکنیکی مدیریت مربوط می‌شدند و نه چیزی بیشتر. از اینرو تکمیل فن مدیریت می‌توانست این معضلات را برای همیشه از بین برده و سعادت غائی کارگران را موجب شود. ولی آنچه که در "سرمایه داری سازمان یافته" دیگر مسلم فرض می‌شد، این بود که با سازمان یافته شدن تولید معضلات کارگران به عنوان کسانی که تحت استثمار اقتصادی سرمایه هستند و از انقیاد اجتماعی و نابرابری سیاسی در این نظام رنج می‌برند فیصله می‌یافت. این نتیجه نهایی بود که هیلفردینگ در بررسی چندین ساله "سرمایه مالی" و دوران انحصارات به آن دست یافته بود و به جنبش کارگری اروپا ارائه می‌کرد.

ولی این تنها استنتاج ممکن از این وضعیت نبود. همینطور می‌شد نتیجه گرفت که اگرچه وقوع جنگ جهانی اول، به دخالت مطلق دولت در کنترل اقتصاد آلمان منتهی شده بود و نشانگر این بود که تحول ارگانیک سرمایه داری می‌توانست به یمن دخالت دولت به سرعت از رقابت و بی‌برنامگی به انحصار و با برنامه بودن تحول یابد، ولی این گذار به عنوان یک ضرورت تاریخی به دلیل جنگ و به منظور پیشبرد آن به بورژوازی و دولت آن تحمیل شده بود و به هیچوجه بیانگر تمایل آزادانه یا حسن نیت این طبقه یا دولت آن نبود. بنابراین می‌شد از این مشاهدات چنین نیز نتیجه گرفت که انجام این تحول دیگر امری نبود که بورژوازی یا سازمان بوروکراتیک - نظامی دولت آن از توان برآورده کردنش برخوردار باشند؛ این تحول تاریخی به یک نیروی محرکه جدید و انقلابی احتیاج داشت که از یکسو از توان برآورده کردن داوطلبانه این تحول برخوردار باشد و ازسوی دیگر از تمرکز و تراکم سازمان تولیدی جامعه نه هدف جنگ و تخریب بلکه خواست صلح و سعادت بشر را تعقیب نماید. واضح بود که از میان طبقات موجود این تنها پرولتاریا بود که می‌توانست با سرنگونی بورژوازی و در هم شکستن دولت او ابزار سیاسی لازم برای به سرانجام رساندن این تحول ضروری در اقتصاد سرمایه داری را موجب شود و درعین حال از وقوع جنگ جدیدی که در اثر انباشت این نوع از سرمایه داری می‌توانست مجدداً به بورژوازی تحمیل شود و کشتار و فلاکت میلیونی توده‌های مردم را به دنبال داشته باشد جلوگیری به عمل آورد. این، آن نتیجه دیگری بود که بوخارین از بررسی سیر تحولات سرمایه داری در دو دهه اول قرن بیستم بدان دست یافته بود و لذا اگرچه در مبانی تحلیلی خود نقطه نظرات مشترک زیادی با هیلفردینگ داشت ولی در استنتاج سیاسی از او فاصله می‌گرفت. در مقابل استنتاج فرمیستی هیلفردینگ بوخارین به یک استنتاج انقلابی می‌رسید.

### **۳- بوخارین و سرمایه داری دولتی**

بوخارین خود در مکتب سوسیال دمکراتهای اتریشی اقتصاد را فراگرفته بود. بنابراین وی از نقطه نظر متدولوژیک و مبانی تحلیلی، نقاط اشتراک بسیاری با آنان داشت. به عنوان مثال او نیز همانند آنان سرمایه داری را از زاویه پدیده رقابت می‌دید و در نتیجه مقدماتاً سوسیالیسم را آلترناتیوی برای سازمان دادن با برنامه تولید در مقابل بی‌برنامگی تولید سرمایه داری تلقی می‌کرد:

"اقتصاد سیاسی تئوریک علم اقتصاد جامعه ای است که متکی به تولید کالایی می‌باشد، یعنی اینکه علم اقتصاد سازمان نیافته اجتماعی است.

...در واقع به محض آنکه ما به یک اقتصاد سازمان یافته اجتماعی دست یابیم، دیگر تمام مقولات اساسی اقتصادی الغاء می‌شوند مقوله ارزش، قیمت سود و غیره. روابط بین انسانها دیگر به مشابه روابط بین اشیاء ' ابراز نمی‌گردند و اقتصاد جامعه توسط یک برنامه آگاهانه اتخاذ شده تنظیم می‌گردد تا اینکه متاثر از نیروهای کور با زار و رقابت تنظیم شود.<sup>31</sup>

بنابراین بوخارین هم مانند سوسیال دمکراتهای اتریشی تصور می‌کرد که هر آینه اقتصادی با برنامه بر روی کار آید دیگر خبری از بحران مازاد تولید نخواهد بود.<sup>32</sup> و لذا بر این باور بود که اگر سرمایه داری بتواند بر آنارشی خود فائق آید دیگر بحرانی در کار نخواهد بود و می‌تواند به عنوان یک نظام اقتصادی از کارایی برخوردار شود:

سرمایه‌داری دولتی، آیا در این نظام انباشت ممکن است؟ البته. سرمایه ثابت در این نظام افزایش می‌یابد زیرا مصرف سرمایه داران افزایش می‌یابد. شاخه‌های جدید تولید که متناسب با نیازهای جدید هستند به طور مستمری ایجاد می‌شوند. هر چند به مصرف کارگران محدودیت‌هایی تحمیل می‌شود ولی حتی آن نیز افزایش می‌یابد. مادامکه این مصرف ناکافی توده‌ها در نظر گرفته شود، دیگر بحرانی نمی‌تواند رخ دهد، زیرا تقاضای متقابل تمام شاخه‌های تولید و همینطور تقاضای مصرف کنندگان، چه مصرف سرمایه‌داران و چه مصرف کارگران، از همان اول تعیین شده است. به جای یک "آنارشی تولید" ما با یک برنامه مواجهیم که از موضع سرمایه عقلانی است. در صورتیکه محاسبه اشتباهی در تولید وسایل تولید رخ دهد، این مازاد انبار می‌شود و تصحیح لازمه در میزان تولید وسایل تولیدی در دوره بعدی تولید صورت خواهد گرفت.

از طرف دیگر در صورتیکه در تولید وسایل مصرف کارگران محاسبه اشتباهی رخ دهد این مازاد به عنوان "علوفه" در بین کارگران توزیع می‌شود یا اینکه مقادیر مازاد محصولات تولید شده از بین برده می‌شوند. حتی در صورتیکه در تولید کالاهای تجملی اشتباهی رخ دهد، راه فائق آمدن به این اشتباه روشن است. از اینرو در اینجا هیچ بحران مازاد محصولی نمی‌تواند رخ دهد.<sup>33</sup>

بنابراین بوخارین نیز همانند سوسیال دمکراتهای اتریشی به اشتباه فعالیت انحصارات و دخالت دولتی را از پروسه انباشت سرمایه انتزاع می‌کرد. چرا؟ زیرا او نیز در تحلیل خویش همانند سوسیال-دمکراتهای اتریشی اقتصاد سرمایه داری را به عرصه رقابت محدود می‌کرد؛ زیرا وی نیز همانند آنان تغییراتی که در اشکال توزیع کل ارزش اضافه تولید شده در بین اجزاء سرمایه کل اجتماعی صورت می‌گرفت را معادل تغییرات اساسی در ماهیت و عملکرد نظام سرمایه داری درک می‌کرد. بنابراین از

نظر او "امپریالیسم ناب" حداقل به مثابه یک مقوله تئوریک می‌توانست آن مرحله ای از سرمایه داری تلقی شود که دیگر این نظام از تناقضات ذاتی خود رها شده است. چنین پدیده‌ای ممکن بود زیرا بزعم او "سرمایه مالی آنارشی تولید را در چهارچوب کشورهای بزرگ سرمایه داری زایل کرده است".

لنین این ادعای شماتیک بوخارین را رد کرده در نقد او به درستی گوشزد می‌کند که:

"...امپریالیسم ناب، بدون مبانی اساسی سرمایه داری تاکنون وجود نداشته در هیچ جا یا نمی‌شود

و هرگز به وجود نخواهد آمد. چنین ادعایی تعمیم درست تمام چیزهایی است که تا کنون در مورد سندیکاها کارتلها، تراستها و سرمایه مالی گفته شده چنین تعمیمی نادرست است [وقتی که دیگر تا آنجا کش داده می‌شود] که سرمایه مالی بدون اتکاء به هیچکدام از مبانی سرمایه داری قدیم تصور می‌شود.<sup>34</sup>

همانطور که بالاتر گفتیم، علیرغم اشتراک مبنای تئوریک بوخارین با سوسیال دمکراتهای اتریش وی به هیچوجه به موضع سیاسی بورژوازی آنان در نغلطید. بلکه بر عکس وی از این تحلیل خود به استنتاجاتی انقلابی رسید. زیرا بزعم وی سرمایه مالی تنها می‌توانست یک و تنها یک سیاست معین را تعقیب نماید و آن سیاستی امپریالیستی بود. بنابراین اگرچه تکوین سرمایه داری به عروج سرمایه مالی، افزایش دخالت دولت در اقتصاد و بالاخره به پدیده سرمایه داری دولتی منجر شده بود که تمام حیات اقتصادی یک جامعه را به زیر سیطره و کنترل خود درآورده و به عصر رقابت آزاد پایان می‌بخشد، ولی تمام این تحولات از دید بوخارین مادامکه بورژوازی طبقه مسلط جامعه به حساب می‌آمد تنها و تنها می‌توانست به یک جنگ جهانی دیگر منجر شود.

لذا به اعتقاد او دستیابی پرولتاریا و بهره مند شدن آن از این دستاورد جدید بشریت در عرصه سازمان اقتصادی جامعه تنها می‌توانست از طریق توسل کارگران به انقلابی که به سلطه سیاسی بورژوازی و دولت آن به طور تمام و کمال پایان بخشد، ممکن شود:

"در جامعه سرمایه داری ساختار متناقض اقتصادی جامعه، در تحلیل نهایی به وقوع یک بحران سیاسی منجر می‌شود این بحران در راستا تکوین می‌یابد: از یک سو به آنارشی سرمایه داری جهانی دامن می‌زند، یا به عبارت دیگر تناقض بین [سازمان] کار اجتماعی- جهانی شده و فرم تصاحب "ملی" - دولتی شده [مازاد محصول تولید شده] به یک درگیری بین سازمانهای دولتی سرمایه، یعنی به جنگهای کاپیتالیستی منجر می‌شود؛ از سوی دیگر تناقض بین طبقات جامعه سرمایه‌داری که به دلیل تناقض قبلی تا حدود باور نکردنی حاد شده است، به وقوع انقلابات منجر می‌شود. در هر دو حالت با وضعیت سازمانهای دولتی موجود [سرمایه] تعیین تکلیف می‌شود. جنگ به یک دسته بندی جدید نیروها براساس همان مبانی سابق

منجر می‌شود. یعنی نوع قدرت دولتی و مضمون اجتماعی آن را دست نخورده باقی می‌گذارد. [حال آنکه] انقلاب حتی مبانی سازمان دولتی را تغییر می‌دهد، طبقات جدیدی را به قدرت می‌رساند و نوع جدیدی از دولت را به وجود می‌آورد.<sup>35</sup>

البته برای بوخارین واضح بود که در صورتی که کارگران قدرت سیاسی را از طریق انقلاب خویش به کف آورند در آن صورت کارکرد سرمایه داری دولتی تحت نظارت آنان دیگر کاپیتالیستی نخواهد بود، این در حقیقت همان "سوسیالیسم نابی" بود که بوخارین وعده آن را پیش تر داده بود. از اینرو برای بوخارین دوره جنگ داخلی روسیه، سوسیالیسم صرفاً در حد تحولی در انتقال مالکیت سرمایه داری دولتی از بورژوازی به طبقه کارگر معنا می‌یافت. بوخارین این ادراک خود از سوسیالیسم را به شیوه‌ای فلسفی در رساله معروف دوران جنگ داخلی اش تحت عنوان اقتصاد دوران گذار چنین اظهار می‌کند:

"... سرمایه داری دولتی نوعی عقلانی شدن پروسه تولید بر اساس مناسبات اجتماعی متناقض [سرمایه داری] و تحت سلطه سرمایه می‌باشد، که خود را از طریق دیکتاتوری بورژوازی متجلی می‌نماید. نظر به اینکه سرمایه داری دولتی بیانگر وحدت دولت بورژوائی و تراستهای سرمایه دارانه است. میرهن است که چرا سرمایه داری دولتی تحت نظارت دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند وجود داشته باشد. بدلائل اصولی چنین ترکیبی مجاز نیست ...

نظام دیکتاتوری پرولتاریا..... نفی دیالکتیکی و آنتی تز سرمایه داری دولتی است. [در این نظام] تحول اساسی در مناسبات تولیدی صورت می‌گیرد. قدرت مافوق سرمایه بر پروسه تولید امحاء می‌گردد، زیرا تا آنجا که به سرمایه داری برمی‌گردد، پایه‌ای ترین اساس [یعنی نظام] یعنی مناسبات مالکیت تغییر یافته .... در نظام سرمایه داری دولتی کنترل [بر تولید] توسط دولت کاپیتالیستی یعنی سرمایه-دار مشترک و جمعی [جامعه] صورت می‌گیرد. در [دوران] دیکتاتوری پرولتاریا، کنترل اقتصادی توسط دولت پرولتری یعنی طبقه کارگری که به طور جمعی سازمان یافته، پرولتاریایی که به عنوان قدرت حاکمه سازمان یافته است صورت می‌گیرد." <sup>36</sup>

با عزیمت از چنین دیدگاهی بود که بوخارین دولت نوپای شوراهای را در دوران جنگ داخلی ۲۱-۱۹۱۸ به خاطر مسامحه و ناپیگیری در ملی کردن نهادها و بنگاه‌های تولیدی مورد شماتت و سرزنش قرار می‌داد. چرا دولت شوراهای در بدو امر در این کار از خود "ناپیگیری" نشان می‌داد؟ دلیل این بود که بلشویکها پس از کسب قدرت با فروپاشی کامل سیستم تولید و شبکه حمل و نقل کشور مواجه بودند و از

آنجا که دولت شوراها می‌دانست که به تنهایی توانایی فنی لازم برای فائق آمدن به این وضعیت اقتصاد کشور را ندارد. مقتضی دانست که در شروع کار از توان و قابلیت‌های فنی و سازمانی آن دسته از سرمایه‌داران روسیه که کماکان در کشور باقی مانده بودند استفاده کند. به علاوه حضور سرمایه‌داران روسی در کارکرد اقتصاد روسیه این امکان را به دولت می‌داد که بتواند از امتیازات بیشتری از کشورهای سرمایه‌داری اروپا برخوردار شود. به این دلایل دولت نوپای شوراها مجبور بود در فردای انقلاب اکتبر با سرمایه‌داران به نوعی مصالحه برسد تا از فروپاشی بیشتر اقتصاد جلوگیری به عمل آورد. این مصالحه در آن زمان ضروری بود به ویژه به این دلیل که وجود حداقلی از حیات اقتصادی در آن سالها از اهمیت سیاسی طراز اولی برخوردار بود. مفهوم سرمایه‌داری دولتی در آن سالها این بود که سرمایه‌داران می‌توانستند کارخانجات خودشان را کماکان داشته باشند مشروط به آنکه سطح و نوع تولیدات را براساس تنظیمات و مطالبات دولت سازمان دهند و شرایط کاری و معیشتی کارگران را مطابق قانون کار نوین تعیین کنند. با این حساب دولت می‌خواست با حفظ یک اقتصاد مختلط که البته تحت نظارت و کنترل عمومی دولت فعل و انفعال می‌کرد حیات اقتصادی کشور را در دوران جنگ داخلی حفظ کند. این اقدامات البته با مدل اقتصادی بوخارین برای سوسیالیسم جور در نمی‌آمد. برای او چنین ترکیبی از نقطه نظر اصولی غیر مجاز تلقی می‌شد.

البته "مصادره کردن" قاطعانه چیزی بود که عملاً علیرغم طرح دولت مرکزی بالاخره صورت گرفت. در حالیکه تا ژوئن ۱۹۱۸ فقط ۴۸۷ بنگاه ملی شده در شوروی وجود داشت.<sup>37</sup> اما این رقم در ماه سپتامبر ۱۹۱۹ به ۳۳۰۰ رسید که در مجموع ۱/۳ میلیون نفر کارگر شاغل را در بر می‌گرفت.<sup>38</sup> تا اول نوامبر ۱۹۲۰ تعداد بنگاه‌های ملی شده در مجموع به ۴۴۲۰ واحد می‌رسید که بین ۸۰ تا ۹۰ درصد از صنایع بزرگ را در برداشت.<sup>۳۹</sup> آمار بالا توسط شورای عالی اقتصاد ملی (VSNK) تهیه شده اند، حال آنکه یک آمارگیری صنعتی دیگر که توسط خود دولت در ۱۹۲۰ صورت گرفت تعداد بنگاه‌های ملی شده را ۳۷۰۰۰ برآورد کرده است.<sup>40</sup> طبق همین منبع ۵۰۰۰ واحد از این بنگاهها صرفاً موسساتی با یک نفر شاغل بودند حال آنکه مطابق حکم ۲۶ آوریل ۱۹۱۹ دولت شوراها بنگاههایی که ۵ نفر یا کمتر از ۵ نفر را در استخدام خود داشتند (در مورد بنگاه‌های تولیدی که از ماشین آلات برقی استفاده نمی‌کردند این سقف ۱۰ نفر بود) نمی‌بایست ملی می‌شدند.<sup>41</sup> ولی در آن سالهای اول انقلاب نفوذ دستورات و احکام دولت مرکزی به سختی فراتر از شهرهای اصلی روسیه می‌رفت و این ملی کردنها بطور خود بخودی و با ابتکار شوراها محلی صورت گرفته بود. چنین فشارهایی باعث شده بود که مدیران بنگاهها



و صاحبان مؤسسات تولیدی کوچک همه و همه از کار برکنار شوند و در شرایطی که خود شوراهای محلی از توانایی فنی و تکنیکی لازم برای گرداندن این مؤسسات برخوردار نبودند، اقتصاد کشور بیشتر از گذشته دچار فروپاشی و ورشکستگی شود. در چنین شرایطی است که وقتی بوخارین در ۱۹۲۰ در نشریه اپوزیسیون چپ، کمونیست، دولت شوراهای را کماکان به خاطر ناپیگیری در ملی کردن صنایع مورد انتقاد قرار می‌دهد لنین پاسخ می‌دهد:

" کمونیستهای چپ عزیز چقدر قاطع هستند و چقدر هم کم فکر می‌کنند! منظور آنها از در پیش گرفتن سیاست کاملاً قاطع سوسیالیزه کردن چیست؟

ممکن است فردی در موضوع ملی کردن و یا مصادره کردن قاطع باشد یا نباشد اما تمام مسئله اینجاست که حتی بالاترین امکان قاطعیت در جهان کافی نیست که از ملی کردن و مصادره نمودن به سوسیالیزه کردن رسید... بد شانس چپ‌های ما در این است که ترکیب ساده و کودکانه کلماتی مانند سیاست کاملاً قاطع سوسیالیزه کردن آنها نشان دهنده ناتوانی آنهاست در درک معمای اصلی، معمای موقعیت فعلی، بد شانس چپ‌های ما در اینجاست که آنها جوهر اصلی موقعیت فعلی، موقعیت انتقال از مصادره (که انجام آن بالاتر از همه نیازمند قاطعیت سیاسی است) به سوسیالیزه کردن (که انجام آن نیازمند کیفیت دیگری در انقلاب است) را درک نکرده اند....

امروز این کورها هستند که نمی‌بینند که ما حتی بیشتر از آنچه که زمان اجازه می‌داد مسائل ملی شدن مصادره کردن را به زمین کوبیدن و نابود کردن را به پایان رسانده‌ایم. تفاوت سوسیالیزه کردن و مصادره کردن ساده در این است که مصادره کردن می‌تواند تنها با قاطعیت بدون توانایی محاسبه و توزیع دقیق به انجام برسد در حالیکه سوسیالیزه کردن بدون این تواناییها امکان پذیر نیست.<sup>42</sup>

برای بوخارین "سوسیالیزم ناب"، سرمایه‌داری دولتی وارونه شده بود و این بیش از هر چیز به قاطعیت در مصادره کردن نیاز داشت. ولی این تمام اشکال مدل اقتصادی بوخارین آن سالها نبود. برای بوخارین مصادره کردن‌ها و تبدیل دولت شوراهای به یک تراست بزرگ پایان مسئله به حساب نمی‌آمد. به نظر بوخارین این تراست می‌بایست - و از نقطه نظر اصولی مجاز بود - که همان شیوه‌ها و روشهای تراست دولتی بورژوازی را برای بسیج و توزیع نیروی کار به کار بندد. به نظر او تنها در صورت اتخاذ چنین روشهایی بود که امکان الکتریفیکاسیون صنعت، ساختمان نیروگاههای بسیار بزرگ برق، ایجاد شبکه وسیع حمل و نقل می‌توانست به وجود آید. به نظر وی استفاده از مکانیسم اجبار توسط دولت شوراهای برای توزیع نیروی کار بیانگر منافع و آمال قشر پیشرو کارگران روسیه در تخالف با تعلقات و خواستههای

سایر بخشهای ناهمگون و عقب مانده کارگران بود و از اینرو دولت شوراهای فراغ بال از این مکانیسم می‌بایست استفاده می‌کرد:

" به طور آشکاری می‌توان این ضرورت را دید که چرا طبقه کارگر می‌بایست دقیقاً همان روشی را که بورژوازی پیشتر در دوره سرمایه‌داری دولتی آن را به کار می‌بست در مفهوم صوری آن اتخاذ کند. از نقطه نظر تشکیلاتی، اتخاذ این روش بدین معناست که تمام سازمانهای پرولتری تابع عمومی‌ترین تشکل خود یعنی سازمان دولتی طبقه کارگر، یعنی دولت شورایی پرولتاریا شوند. [ضرورت] دولتی شدن اتحادیه‌های کارگری و دولتی شدن واقعی تمام تشکلات توده‌ای پرولتاریا از این منطق ذاتی پروسه گذار ناشی می‌شود. حتی کوچکترین سلولهای تشکل کارگران می‌بایست در این روند عمومی و تشکیلاتی، که توسط خرد جمعی طبقه کارگر هدایت شده و رهبری می‌شود، ادغام شوند. این خرد جمعی طبقه کارگر به طریق اولی در عالیترین و فراگیرترین سازمان آن یعنی دستگاه دولتی مادی می‌یابد. بدینسان نظام سرمایه‌داری دولتی به طور دیالکتیکی به عکس خود، یعنی به فرم دولتی سوسیالیسم پرولتری مبدل می‌شود." 43

آنچه بوخارین در این تبدیل "دیالکتیکی" سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم ظاهراً فراموش می‌کرد این بود که با انسانهایی که نیروی محرکه یک انقلاب کارگری بودند نمی‌شد همانند ابزار و ماشین آلات رفتار کرد. ابزارها و ماشین آلات را در صورت لزوم می‌توان به راحتی و با استفاده از وسائل نقلیه از این سو به آن سو "بسیج" کرد، بین این یا آن بخش از صنعت توزیع کرد ولی کارگران انقلابی را تنها پس از یک بسیج سیاسی با استفاده از طرق و روشهای سیاسی است که می‌توان از این سو به آن سو برای رفع نیازمندی‌های اقتصاد کشور به حرکت درآورد. این نکته‌ای بود که به نظر لنین بوخارین عاجز از درک آن بود:

"به بیان دیگر، برخورد سیاسی معنایش اینست: اگر در قبال اتحادیه‌ها روش نادرست اتخاذ گردد، حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را تباه خواهد ساخت. (چنانچه حزب مرتکب اشتباه شود، در آن صورت انشعاب بین آن و اتحادیه‌ها مسلماً حکومت شوروی را در کشوری چون کشور دهقانی روسیه از پای درخواهد آورد.) ...

ترتسکی و بوخارین مطلب را چنین جلوه می‌دهند که گویا آنان در فکر رشد تولید هستند، ولی ما فقط به دمکراسی صوری می‌اندیشیم. این تصویری نادرست است. زیرا مسئله فقط بدینسان مطرح است (و از نظرگاه مارکسیستی فقط بدینسان هم می‌تواند مجاز محسوب شود) که: بدون داشتن برخورد سیاسی صحیح،

هیچ طبقه‌ای نمی‌تواند فرمانروایی خود را حفظ کند و بالتجیه معضل خود را در عرضه تولید نیز نمی‌تواند حل نماید...<sup>44</sup>

غالب شدن روش برخورد لنین به اتحادیه‌ها خوشبختانه باعث شد که انشعاب قریب الوقوع میان حزب و اتحادیه‌ها صورت نگیرد و دولت نو پای شوراهای بتواند دوره جنگ داخلی را با موفقیت به پایان رسانده و خود را از نقطه نظر سیاسی تثبیت نماید. بوخارین نیز پس از اتخاذ سیاست اقتصادی نوین نپ، از مدل اقتصادی سوسیالیسم دولتی‌اش دست کشید. ولی همانطور که پایین‌تر خواهیم دید، خط مشی دیگری که بوخارین از سالهای ۱۹۲۳ به بعد نمایندگی می‌کرد کماکان متأثر از چهارچوب آن متدولوژی می‌شد که بدو خود را در غالب سوسیالیسم دولتی بوخارین ابراز کرده بود. ما به این مسئله بعداً خواهیم پرداخت.

#### ۴ - لنین و سرمایه‌داری دولتی

برای مارکس سوسیالیسم یعنی "جامعه‌ای که بر پایه خود نروئیده، بلکه بر عکس از درون جامعه سرمایه‌داری بیرون آمده و ناچار در تمام زمینه‌های اقتصادی، اخلاقی، فکری، هنوز علائم ویژه جامعه کهنه را که از بطن آن زاده شده، داراست."<sup>45</sup>

نظام تعاونیهای متکی به مالکیت اشتراکی است. به نظر وی تنها در چنین نظامی است که رهایی واقعی کارگران از قیود کارمزدی و استثمار سرمایه به فرجام نهایی خود می‌رسد.

ولی اکنون سوسیالیسم به چیز دیگری غیر از این نیز تعبیر می‌شود و تمام مدعیان این سوسیالیسم نوع دیگر، حداقل آنهایشان که هنوز مارکس انگلس و لنین برایشان مرجعی قلمداد می‌شود، برای اثبات این ادعایشان به لنین و نوشته‌های ۱۹۱۷/۲۳ او رجوع می‌کنند. آنان با اتکاء به این نوشتجات مدعی‌اند که بزعم لنین سرمایه‌داری دولتی بعلاوه "کنترل و نظارت خلقی" نیز نوعی سوسیالیسم است هر چند با جامعه تعاونیهای متکی به مالکیت اشتراکی "کمی" فاصله دارد. به نظر آنان این نوع سوسیالیسم، سوسیالیسم انطباق یافته با شرایط جوامع سرمایه‌داری عقب مانده نظیر روسیه ۱۹۱۷ است و افزوده لنین به تئوری سوسیالیسم این بود که چنین ادراکی از سوسیالیسم را برای اولین بار طرح و تدوین نمود.

مدعیان سرمایه‌داری دولتی به نظرات لنین در سه نوشته اصلی او در این زمینه یعنی "خطر فلاکت و راه مبارزه با آن"، "چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوازی" و "درباره مالیات جنسی" که به ترتیب در سپتامبر ۱۹۱۷، مه ۱۹۱۸، و مارس ۱۹۲۱ نوشته شده‌اند رجوع می‌کنند. ما ذیلاً با بررسی همین سه نوشته لنین خواهیم کوشید نشان دهیم تا جوهر اصلی و بنیاد ایده لنین در اشاره به مسئله

سرمایه‌داری دولتی یک رشته مسائل تاکتیکی معطوف به کسب و حفظ قدرت سیاسی بدست آمده و نه ابداع یک تئوری جدید اقتصادی در مورد سوسیالیسم بوده‌اند. این چیزی است که همه طرفداران سرمایه‌داری دولتی در پوشش سوسیالیسم واقعاً موجود سعی در انکارش دارند. حال به همین ماخذ رجوع کنیم.

لنین در نوشته اول خود می‌نویسد:

"ولی برای آزمایش بیائید و به جای دولت یونکرها و سرمایه‌داران یعنی به جای دولت ملاکین و سرمایه‌داران دولت انقلابی دمکراتیک یا به عبارت دیگر دولتی را قرار دهید که هرگونه امتیازی را به شیوه‌ای انقلابی براندازد و از اجرای انقلابی کاملترین دمکراتیسم نهراسد؛ شما خواهید دید که سرمایه‌داری انحصاری در صورت وجود یک دولت واقعاً انقلابی دمکراتیک به طور حتمی و ناگزیر گام و حتی گام‌هاییست که به سوی سوسیالیسم برداشته شده است... زیرا سوسیالیسم چیزی نیست جز گام بلاواسطه‌ای که از انحصار سرمایه‌داری دولتی به پیش برداشته می‌شود. به عبارت دیگر: سوسیالیسم چیزی نیست جز انحصار سرمایه‌داری دولتی که به خدمت خلق گذارده شود و از این لحاظ دیگر جنبه انحصار سرمایه‌داری خود را از دست داده است... سرمایه‌داری انحصاری دولتی کاملترین تدارک مادی سوسیالیسم است، درگاه آنست، پله ای از نردبان تاریخ است که بین آن (پله) و پله‌ای که سوسیالیسم نامیده می‌شود، هیچ پله واسطی وجود ندارد".<sup>46</sup>

و البته خود او در همان سپتامبر ۱۹۱۷ چه در بخش ملی کردن بانکها و چه درباره ادغام اجباری کارتلها موكداً تذكر می‌دهد که در این دولتی کردن سرمایه‌داری روسیه "کوچکترین تغییری در مناسبات مالکیت" وارد نیامده<sup>47</sup> و "حتی یک پیشیز هم از صاحب مالی" ستانده نمی‌شود بلکه آنچه فقط می‌تواند صورت گیرد آن است که "امکان کنترل واقعی"<sup>48</sup> از پائین توسط نهادهای شورائی ممکن می‌گردد. چرا ایده دولتی کردن سرمایه‌داری در روسیه آن هم در شرایطی که بلشویک‌ها انقلاب اکتبر را به سرانجام نرسانده‌اند و کماکان دولت انقلابی - دمکراتیک "ارگانی است که قرار است بر این "سرمایه‌داری دولتی" نظارت کند، از طرف لنین طرح می‌شود؟

برای لنین و بلشویکها دوره قبل از اکتبر، دوره‌ای بود که می‌بایستی از یک سو توده‌های کارگر و دهقانان فقیر را برای تسخیر قدرت سیاسی بسیج می‌کردند؛ حقانیت و مشروعیت دولت بورژوازی منشویکی - کادتی - اس آری را در نزد توده‌های کارگر و زحمتکش بی‌اعتبار می‌ساختند؛ نهادهای اعمال قدرت از پائین را علیرغم تلاشهای بورژوازی برای درهم شکستن و مرعوب ساختنشان تقویت کرده و استحکام

می‌بخشیدند؛ و از سوی دیگر اقدامات بورژوازی برای خسته کردن و بی‌روحیه ساختن توده‌های انقلابی روسیه از طریق تحمیل فشارهای اقتصادی ناشی از جنگ و انقلاب فوریه را خنثی می‌نمودند.

ماحصل چنین روندی این می‌بایست می‌شد که توده‌های کارگر و دهقان روسی نسبت به سیاستهای دولت بورژوازی آگاه‌تر می‌شدند، به ضرورت سرنگونی‌اش و قبول آلترناتیو بلشویکی ایمان می‌آوردند و بالاخره برای قیامی بلشویکها سازماندهی آن را در دستور کار خود قرار داده بودند، به حرکت در می‌آمدند. دولتی کردن اقتصاد سرمایه‌داری روسیه در این دوره و تاکید لنین بر اعمال نظارت و کنترل همه خلقی (یعنی از طریق نهادها و ارگان‌های توده ای کارگران و زحمتکشان) دقیقاً در راستای اهداف فوق طرح شده بود. این اقدام یک تاکتیک مناسب برای افشاء دولت موقت بورژوازی در انتظار توده‌های انقلابی روسیه و بسیج آنان برای خنثی کردن اقدامات ضدانقلابی دولت موقت و سرمایه داران روسی در زمینه اقتصاد کشور بود. دقیقاً به این دلیل است که لنین پاراگراف اول مقاله خود را چنین آغاز می‌کند:

"روسیه را فلاکتی مسلم تهدید می‌کند. وضع حمل و نقل راه‌آهن دچار پریشانی فوق العاده شده و این پریشانی دمبدم شدت می‌یابد. حرکت در راههای آهن متوقف خواهد شد. حمل و نقل مواد خام و ذغال برای کارخانه‌ها و همچنین حمل و نقل غله متوقف خواهد شد. سرمایه‌داران تعمداً و دائماً در امر تولید کارشکنی می‌نمایند (خراب می‌کنند، از کار می‌اندازند، لطمه می‌زنند و از حرکت باز می‌دارند) و امیدوارند که این فلاکت بی‌سابقه موجبات شکست جمهوری و دمکراتیسم و شوراها و به طور کلی اتحادیه‌های پرولتاری و دهقانی را فراهم نموده و رجعت رژیم سلطنت و استقرار مجدد قدرت مطلق بورژوازی ملاکین را تسهیل کند."<sup>۴۹</sup> (تاکید از ماست)

آیا می‌شد این توطئه بورژوازی را خنثی کرد و در عین حال زمینه قدرت گیری کارگران را تسهیل نمود؟ لنین پاسخ می‌دهد بله و بدین منظور اقدامات زیر را بر می‌شمارد:

"کنترل، نظارت حساب و تنظیم امور از طرف دولت، توزیع صحیح نیروی کارگری در تولید و توزیع صحیح خواربار، ذخیره نیروهای مردم، جلوگیری از هرگونه ائتلاف بیهوده نیروها و صرفه جوئی در بکار بردن آنها. کنترل، نظارت و حساب نخستین کلام مبارزه علیه فلاکت و قحطی است."<sup>50</sup>

لنین چه در ادغام کلیه بانکها در یک بانک واحد، چه در ملی کردن سندیکاها و انحصارات سرمایه‌داران چه در الغاء اسرار بازرگانی، چه در متشکل ساختن اجباری صاحبان صنایع و بازرگانان، چه در وارد کردن اجباری اهالی در تعاونیهای مصرف، نشان می‌دهد که چگونه در هر کدام از این اقدامات

ضمن آنکه هنوز مناسبات مالکیت کاپیتالیستی بر هم نمی‌خورد ولی توطئه سرمایه‌داران برای فلج کردن اقتصاد خنثی می‌شود.

البته این تمام قضیه نبود خنثی شدن توطئه‌های بورژوازی توسط نهادهای قدرت کارگران و زحمتکشان روسیه و افشاء بی‌عملی دولت موقت در این میان، در عین حال توده‌های مردم را متوجه این واقعیت می‌ساخت که این دولت نه می‌خواست و نه می‌توانست که این توطئه‌ها را خود خنثی نماید و لذا به جای توهم داشتن به آن می‌بایست به نیروی خود و نهادهای انقلابی‌شان توسل می‌جستند.

"در حقیقت امر تمام مسئله کنترل به این موضوع منحصر می‌شود که کی چه کسی را کنترل می‌کند یعنی چه طبقه‌ای کنترل کننده و چه طبقه‌ای کنترل شونده است. در روسیه جمهوری ما در سایه دخالت ارگانهای تام الاختیار به اصطلاح دمکراسی انقلابی. تا کنون ملاکین و سرمایه‌داران کنترل کننده شناخته شده و می‌شوند. و در نتیجه این امر جیب کنی سرمایه‌داران که موجب خشم و غضب عمومی مردم شده و خرابی که سرمایه‌داران مصنوعاً آن را دامن می‌زنند ناگزیر می‌گردد. باید با عزم راسخ و بدون بازگشت و بدون ترس از گسیختن پیوند با کهنه و بدون ترس از جسورانه به پاداشتن نو به برقراری کنترل بر ملاکین و سرمایه‌داران از طرف کارگران و دهقانان پرداخت. و این همانست که اس ارها و منشویکهای ما از آن بیش از آتش می‌ترسند."<sup>51</sup>

ولی هرآینه دخالت شوراهای کارگران و دهقانان در امور دولتی و اقتصاد کشور بیشتر از آنچه بورژوازی و دولت موقت اش برایشان مقرر کرده بود پیش می‌رفت، این دخالتها می‌توانست به سرنگونی دولت موقت و انتقال کامل قدرت به ارگانهای خود آنان منجر شود. "اما این دیگر بدان معنی است که انقلاب روسیه می‌بایست از حدود بورژوا - دمکراتیک خود فراتر رفته و سوسیالیسم را برقرار کند. ولی روسیه برای چنین نظامی آماده نیست، بلشویکها با فراخواندن کارگران و زحمتکشان به اعمال کنترل و حسابرسی مستقیم، روسیه را در مقابل رخدادی قرار می‌دهند که تاریخاً برای آن آماده نیست " این سیر استدلالی بود که از طرف منشویکها و اس ارها مستمراً به گوش کارگر و دهقان روسیه در آن زمان خوانده می‌شد. در مقابل چنین استدلالی البته لازم بود که لنین صریحاً لزوم کنترل و حسابرسی توده‌ای را که به معنای فراتر رفتن از چهارچوب بورژوا - دمکراتیک انقلاب بود تصریح کند و بگوید که "در صورت ترس از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم"<sup>52</sup> نمی‌توان به پیش رفت، که کارگران می‌توانستند و می‌بایست این رسالت را به سرانجام برسانند. به دلیل چنین تبیین سیاسی البته لازم بود که مقوله " سرمایه داری

دولتی" با گذار به سوی سوسیالیسم مرتبط شود تا تلاشهای بورژوازی روسیه برای ترساندن کارگران از خطرات توسعه انقلاب را بتوان خنثی کرد. لنین خود این مسئله را به طور موجز و مفید چنین بیان می‌کند:

" یا باید دمکرات انقلابی در کردار بود و در اینصورت از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم نهراسید. و یا باید از گام برداشتن به سوی سوسیالیسم هراسید. و به شیوه پلخائف و دان و چرنف با براهینی از این قبیل که انقلاب ما انقلاب بورژوائیست و معمول داشتن سوسیالیسم ممکن نیست و غیره و غیره این عمل را تقبیح کرد و در اینصورت ناگزیر بجانب کرنسکی و میلیوکف و گرونیلوف در غلطید، یعنی مجاهدات " انقلابی - دمکراتیک" کارگران و توده‌های دهقانان را به شیوه ای ارتجاعی بوروکراتیک سرکوب نمود. حد وسط وجود ندارد و همین است که تضاد اساسی انقلاب ما را تشکیل می‌دهد."<sup>53</sup>

بنابراین می‌بینیم که طرح ایده سرمایه داری دولتی توسط لنین رساله "فقر و فلاکت و راه مبارزه با آن" به هیچوجه به منظور ارائه یک مدل اقتصادی نوین برای سوسیالیسم علمی نیست، طرح تاکتیکی است که متوجه خنثی کردن توطئه‌های دولت بورژوائی و سرمایه‌داران از یک سو و سرنگونی قدرت دولتی بورژوازی و تصرف قدرت توسط کارگران و توده‌های فقیر روستا از سوی دیگر است. لنین خود این نکته را در خاتمه مقاله‌اش چنین عنوان می‌کند:

"دموکراسی روسیه کنونی برای اینکه واقعاً انقلابی باشد، باید با پرولتاریا اتحاد هرچه محکمتری داشته باشد و از مبارزه وی که یگانه طبقه تا آخر انقلابی است، پشتیبانی نماید.

چنین است نتیجه حاصله از تحلیل مسئله مربوط به چنین وسائل مبارزه علیه فلاکت حتمی که دارای مقیاس بی‌سابقه است."<sup>54</sup>

و اما در مورد مقاله ۱۹۱۸ لنین که عیناً در مقاله ۱۹۲۱ وی تحت عنوان "درباره مالیات جنسی" تکرار شده است. در این رساله لنین ضرورت و مطلوبیت سرمایه‌داری دولتی را چنین عنوان می‌کند:

"در حال حاضر سرمایه‌داری خرده بورژوائی در روسیه غالب است و این تنها راهی است که هم به سرمایه‌داری دولتی و هم به سوسیالیسم می‌گشود، آنهم از مسیر تنها یک ایستگاه میانی به نام ممیزی ملی و کنترل تولید و توزیع..

بهمین دلیل است که روسیه با وجود شرایط اقتصادی فعلی نمی‌تواند بدون پیمودن مرحله‌ای که برای سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم (کنترل و ممیزی ملی) عادی است به جلو برود."<sup>55</sup>

پس در نتیجه: " ... سرمایه‌داری دولتی در مقایسه با امور دولتی فعلی در جمهوری شوروی قدمی به جلو خواهد بود."<sup>56</sup>

لنین خود چند سال پس از تحریر این مقاله در ارزیابی از تجربه ۵ ساله انقلاب ضروری می‌داند که تاکید نماید که: "ما حتی در سال ۱۹۱۸ سرمایه‌داری دولتی را به مثابه خط مشی ممکنه عقب نشینی تلقی می‌کردیم." <sup>۵۷</sup> اگر چه البته در عین حال متذکر می‌شود که " نمی‌خواهم بگویم که ما از پیش نقشه آماده‌ای برای عقب نشینی داشتیم." <sup>۵۸</sup> ولی آنچه مسلم است این بود که "اگر ما قادر نباشیم طوری عقب نشینی کنیم که به اجرای وظایف آسانتری اکتفا ورزیم، آنگاه در معرض خطر فنا قرار می‌گیریم." <sup>۵۹</sup>

پس قضیه روشن است. در دوران بلافاصله پس از انقلاب اکتبر که با شروع جنگ داخلی همراه بود، ضروری بود که بلشویکها به هر وجه ممکن برای حفظ و تثبیت قدرت سیاسی تازه به کف آورده شده مبارزه کنند و برای آنکه در عرصه نظامی پیروزمند شوند در عرصه اقتصاد سازشهایی را بپذیرند زیرا در دوره انقلاب به هر رو آنچه تقدم دارد کسب و حفظ قدرت سیاسی است و اقتصاد تابع سیاست است. این نکته ای است که لنین بدرستی در پلمیک خود با بوخارین و ترتسکی بر سر مسئله اتحادیه‌ها مورد تاکید قرار می‌دهد: "بدون داشتن برخورد سیاسی صحیح، هیچ طبقه‌ای نمی‌تواند فرمانروایی خود را حفظ کند و بالتجربه معضل خود را در عرصه تولید نیز نمی‌تواند حل نماید." <sup>۶۰</sup> بنابراین می‌توان متوجه شد که چرا بلشویکها حاضر بودند برای حفظ قدرت به نفع "سرمایه‌داری دولتی" متحمل هزینه بشوند و بدین سان با سرمایه‌داری سازش کنند. پس سرمایه‌داری دولتی در این دوران نیز صرفاً یک تاکتیک مناسب برای حفظ قدرت سیاسی بود و نه مدل آلترناتیوی برای سوسیالیسم علمی. خود لنین این نکته را به صراحت و به روشنی چنین عنوان می‌کند:

"سرمایه‌داری دولتی حتی اگر ما بیش از میزان فعلی هم بپردازیم... برای کارگران سودمند است، زیرا غلبه بر بی نظمی و ویرانی و بی سروسامانی از هر چیزی مهمتر است، زیرا دوام یافتن هرج و مرج خرده مالکی بزرگترین و مخوفترین خطر است که (هر آینه ما به آن غلبه نکنیم) بدون شک موجب فزونی ما خواهد گشت و حال آنکه پرداخت مقدار بیشتری باج به سرمایه‌داری دولتی نه تنها موجب فزونی ما نخواهد شد، بلکه ما را از مطمئن‌ترین راهها به سوی سوسیالیسم خواهد برد." <sup>۶۱</sup>

ولی وجود سرمایه‌داری دولتی چگونه می‌توانست به کارگران خدمت کند تا آنجا که به دوره ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ برمی‌گردد، مهمترین معضل بلشویکها سازماندهی تولید به شیوه‌ای علمی و با اسلوب تکنیکی لازم بود. این بدون کمک سرمایه‌داران و بهره‌مند شدن از تجارب فنی‌شان ممکن نبود. سرمایه‌داران دولتی، علاوه بر آنکه تمرکز لازم برای تولید بزرگ را فراهم می‌آورد.



از هم گسیختگی اقتصاد را تخفیف می‌بخشید، در عین حال امکان جلب همکاری سرمایه‌داران را هم ممکن می‌ساخت. لنین خود این ضرورت را چنین طرح می‌کند.

"از یک طرف ما باید بدون ترحم سرمایه‌داران بی‌فرهنگ را که "سرمایه‌داری دولتی" را از بیخ رد می‌کنند، و به هیچ مصالحه‌ای تن در نمی‌دهند، به سودجویی خود ادامه می‌دهند، روستائیان را با رشوه به خدمت خود در می‌آورند و در مقابل قوانین شوروی مانع ایجاد می‌کنند از سر راه خود جارو کنیم. از طرف دیگر ما باید متد آشتی را هم به کار ببریم، یعنی خریدن آن سرمایه‌داران با فرهنگی که با سرمایه‌داری دولتی موافقت، قادرند آن را به مرحله اجرا درآورند، آنهایی که با هوشمندی و تجربه تشکیلاتی خود در بزرگترین مؤسسه، که تولیدات ده‌ها میلیون مردم ما را سامان می‌دادند، برای پرولتاریا مفید خواهند بود." 62

از سال ۱۹۲۱ به بعد یعنی به قول لنین "پس از آنکه ما از مهمترین جنگ داخلی گذشتیم و آن هم با احراز پیروزی گذشتیم، به بحران سیاسی داخلی بزرگ - و به نظر من بزرگترین بحران داخلی - روسیه برخورد کردیم که نه تنها بخش عمده دهقانان بلکه کارگران را نیز ناخشنود ساخت." 63 و برای آنکه "در معرض فنا قرار" نگیریم لازم بود که آگاهانه عقب نشینی کنیم. سیاست اقتصادی نوین و سرمایه‌داری دولتی اقداماتی هستند که با این سیاست عقب نشینی آگاهانه متناظراند. در متن یک چنین عقب نشینی یک رشته سازش‌ها، پذیرفته شدند: اولاً برای آنکه اقتصاد از هم گسیخته کشور سامان یابد و اجزاء بریده از هم آن به یکدیگر مرتبط شوند استفاده از مکانیسم بازار و روابط کالایی - پولی (که در دوران کمونیسم جنگی لغو شده بودند) به عنوان یک اجبار پذیرفته شدند. ثانیاً برای خواباندن صدای اعتراضات دهقانان پذیرفته شد که آنان فقط بخشی از محصولات خودشان را به عنوان مالیات جنسی به دولت پرداخت کنند و در فروش بقیه محصولات خود به بازار آزاد باشند. ثالثاً بخشی از بنگاههای دولتی شده به اجاره صاحبان قبلی‌شان برگردانده شد. رابعاً برای کمک به اقتصاد کشور موافقت شد که کمپانیهای خارجی در همکاری با تراستهای دولتی از حق امتیاز بهره‌برداری طبیعی و معدنی برخوردار شوند. در یک کلام برای تخفیف وضعیت فلاکت بار پس از دوران جنگ داخلی ضروری بود که عقب نشینی‌هایی از طرف دولت به نفع جاری شدن حیات اقتصاد کشور صورت گیرد هر چند در اثر این عقب نشینی‌ها فرمت موقتی برای رشد سرمایه‌داری در عرصه‌های معینی به وجود می‌آمد:

"[اتخاذ] سیاست اقتصادی نوین بدین معناست که تا حدود قابل ملاحظه‌ای به سرمایه‌داری رجعت نمائیم هرچند حدود این رجعت برای ما معلوم نیست. دادن امتیاز به سرمایه‌داران خارجی ... و اجاره دادن

بنگاه‌های تولیدی به سرمایه‌داران خصوصی قطعاً به معنی استقرار سرمایه‌داری است. و این اجزاء و وجوه سیاست اقتصادی نوین ما به شمار می‌روند. همینطور الغاء سیستم ضبط مازاد محصولات غذایی کشاورزان بدین معناست که آنان به راحتی مجازند تا آنچه پس از پرداخت مالیات (جنسی) برایشان باقی می‌ماند را مورد کسب و تجارت قرار دهند و این نیز به معنای استقرار سرمایه‌داری است...

از سوی دیگر اگر از برکت وجود این سیاست چیزی نصیب سرمایه‌داری شود، به همان سان به میزان تولیدات صنعتی و کمیت پرولتاریا نیز افزوده می‌شود.<sup>64</sup>

بنابراین، باز برای لنین ایده سرمایه‌داری دولتی در این سالها به هیچوجه ایجاد یک مدل جدید اقتصادی برای سوسیالیسم نبود. برای او مسئله این بود که چگونه در این سالها دولت شوراهای می‌توانست خود را از نظر سیاسی حفظ کند و متحمل بحرانهای سیاسی جدی نشود. بدین منظور و تا وقتی که حداقلی از اطمینان خاطر در این زمینه به دست نیامده بود، بزعم لنین ضروری بود که حیات اقتصادی کشور را چه با توافق سرمایه‌داران داخلی و چه سرمایه‌داران خارجی سرپا نگهداشت. مسئله باز برای وی یک اهمیت موقت تاکتیکی داشت و نه تئوریزه کردن یک موقعیت اقتصادی معین آن زمان شوروی به عنوان نوعی سوسیالیسم. خود او مسئله را به صراحت چنین عنوان می‌کند:

"من معتقدم که هیچکس در مطالعه مسائل سیستم اقتصادی روسیه خصلت انتقالی آنرا انکار نمی‌کند. همچنین معتقدم هیچ کمونیستی انکار نمی‌کند که لغت جمهوری سوسیالیستی شوروی قاطعیت قدرت شوروی را برای رسیدن به مرحله انتقال سوسیالیستی در خود دارد. از طرفی سیستم اقتصادی جدید را هم هیچ کمونیستی به مثابه قواعد سوسیالیستی نمی‌شناسد."<sup>65</sup> (تاکید از ماست)

و چه بیراه است که اکنون یعنی هفتاد سال پس از آن دوران کسانی می‌کوشند تا تصریح‌های روشن لنین در باره این عقب نشینیها که مستلزم رشد سرمایه‌داری است، که به معنای این است که "هیچ کمونیستی به مثابه قواعد سوسیالیستی نمی‌شناسد" را به مثابه قواعد سوسیالیسم جا بزنند!

اگر در دوره قبل از انقلاب اکتبر لازم بود که لنین در تحلیل خود از فلاکت قریب الوقوع به طور صریح و قاطع سوسیالیسم را به عنوان مرحله بعدی سرمایه‌داری دولتی متذکر شود و اجتناب ناپذیر بودن گذار از دومی به اولی را عنوان کند، در دوره پس از انقلاب لازم بود که وی به طور صریح و قاطع اعلام نماید که سرمایه‌داری دولتی پشت پا زدن به خواسته‌های اساسی انقلاب اجتماعی کارگران روسیه نبوده بلکه عقب نشینی موقتی است که برای رسیدن به آرمانهای همان انقلاب اتخاذ آن ضروری به شمار

می‌رفت. بدین لحاظ این بار نیز ضروری بود تا رابطه سرمایه‌داری دولتی و سوسیالیسم مورد تأکید قرار گیرد و روشن شود که سرمایه‌داری دولتی هدفی در خود برای دولت شوروی نیست لنین وجود این ارتباط را در مقاله "درباره کنوپراسیون" که به سال ۱۹۲۳ نوشته چنین روشن می‌نماید:

.... "من عنوان سرمایه داری دولتی را اولاً برای بیان رابطه تاریخی خط مشی کنونی ما با آن خط مشی که من در مباحثه خود علیه کمونیست‌های به اصطلاح چپ تعقیب می‌کردم به کار می‌بردم و نیز در همان موقع اثبات می‌کردم که سرمایه‌داری دولتی از اقتصاد کنونی ما با لاتر خواهد بود؛ آنچه برای من اهمیت داشت برقراری ارتباط بین سرمایه داری دولتی معمولی و آن سرمایه‌داری غیر معمولی و حتی بسی غیر معمولی بود که من هنگامی که خواننده را به رشته سیاست اقتصادی نوین می‌کشاندم درباره آن سخن می‌گفتم." 66

البته ممکن است در این یا آن نوشته لنین که در طی این دوره نوشته شده بتوان جملات یا عباراتی را یافت که بر روی این یا آن جنبه از قضیه تأکید بیشتری کرده است. ولی اینها در مضمون مباحث لنین و نیت وی تغییری پیش نمی‌آورد. لنین در پلمیک بر علیه مخالفین خود و برای پایان دادن به آشفتگی‌های نظری آن زمان حزب بلشویک مجبور بود گاه‌آ این و گاه‌آ آن نکته را "مورد اغراق" بیشتری قرار دهد. این روش پلمیکی ویژه آن دوران لنین نیست. لنین قبلاً نیز از همین روش در مبارزه بر علیه مخالفین خود استفاده کرده بود. 67

به مسئله برگردیم. تاکنون نشان دادیم که چگونه مقوله سرمایه‌داری دولتی چه در ماههای پیش از انقلاب و چه در سالهای اول پس از انقلاب برای لنین صرفاً از یک اهمیت سیاسی برخوردار بود. در مورد اول طرح این ایده به تسخیر قدرت سیاسی توسط کارگران کمک می‌نمود و در مورد دوم اتخاذ آن متوجه تثبیت قدرت تازه به کف آمده کارگران بود. در هیچکدام از این دو دوره مقوله سرمایه‌داری دولتی برای لنین در حکم یک مدل جدید اقتصادی برای سوسیالیسم قلمداد نمی‌شد. خود او این نکته را صریحاً چنین عنوان می‌کند:

"تمام مسئله خواه تئوریک و خواه پراتیک - عبارت از کشف طرق صحیح برای این موضوع است که چگونه باید تکامل سرمایه‌داری را که امری (تا حدود معین و برای مدت معین) ناگزیر است، به مجرای سرمایه داری دولتی سوق داد، چه شرایطی باید برای آن فراهم کرد و چگونه باید امر تبدیل سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم در یک آینده نزدیک تا مین شود." 68

پس واضح بود که به محض پایان یافتن دوران مربوط به تثبیت قدرت سیاسی کارگران و ایجاد حداقلی از انسجام و یکپارچگی در اقتصاد کشور و لزوم سرمایه‌داری دولتی هم برای لنین اهمیت قبلی خودش را از دست بدهد. این مسئله دقیقاً چیزی است که رخ داد ولی ظاهراً همین نکته تاکنون از چشم تیزبین "مارکسیست‌هائی" به دور می‌ماند که به هر در و دیوار می‌زنند تا به نام کارگران وظیفه ناتمام بورژوازی نالایق خودشان در رشد "سرمایه‌های ملی کشورشان" را به پایان برسانند. آنها می‌خواهند سرمایه‌داری را بدون سرمایه‌داران حفظ کنند و لذا تا آن اندازه کلام لنین برایشان مهم است که بتوانند در نزد کارگران و زحمتکشان کشورشان این نیت خود را توجیه کنند همین و بس!

لنین در رساله ۱۹۲۳ خود تحت عنوان "درباره کئوپراسیون" تمایز دوران پس از جنگ داخلی و دوران جنگ داخلی را خود چنین عنوان می‌کند:

"این دگرسانی اساسی عبارت از آن است که سابقاً ما مرکز ثقل را روی مبارزه سیاسی، انقلاب، تصرف قدرت حاکمه و غیره قرار می‌دادیم و می‌بایست هم قرار بدهیم. ولی اکنون مرکز ثقل تا آنجا تغییر می‌یابد که به کارهای صلح آمیز تشکیلاتی فرهنگی منتقل می‌گردد.<sup>69</sup>"

در همین رساله لنین بر لزوم فراتر رفتن از سرمایه‌داری دولتی و تلاش برای ساختن نظام سوسیالیستی در روسیه تاکید می‌گذارد. هرچند در آن سالها موج انقلابی در اروپا رو به افول گذاشته بود و بنابراین چشم اندازی برای پرولتاریای روسیه وجود نداشت تا به کمک کارگران اروپا متکی شود ولی این وضعیت لنین را در تلاش برای یافتن راههای عملی جهت اتخاذ سوسیالیسم در روسیه ناامید نکرد. به نظر او سوسیالیسم را در همان روسیه ۱۹۲۳ به بعد می‌شد بنا نهاد. هرچند کماکان رشد نیروهای مولده، تولید و صنعت بزرگ، درجه بارآوری کار و سایر فاکتورها و مولفه های تکنیکی - فنی تولید در روسیه آن زمان به پای آلمان صنعتی و بسیار پیشرفته نمی‌رسید. سوسیالیسمی که لنین طالب آن بود چیزی بود که پیشتر توسط مارکس و انگلس طرح شده بود، یعنی جامعه تعاونیهای متکی به مالکیت اشتراکی این نکته را خود او به صراحت چنین طرح می‌کند:

"در کشور ما، حال که قدرت حاکمه دولتی در دست طبقه کارگر است و کلیه وسائل تولید به این قدرت حاکمه دولتی تعلق دارد، واقعاً تنها وظیفه‌ای که باقی مانده جلب اهالی به کئوپراسیون است. هر آینه اهالی به حداکثر به کئوپراسیون جلب گردند، آن وقت خود بخود سوسیالیسم به هدف خود می‌رسد، همان سوسیالیسمی که سابقاً موجب ریشخند، تبسم و بی‌اعتنایی به جای افرادی می‌گردید که به حق معتقد به ضرورت مبارزه طبقاتی مبارزه در راه احراز قدرت سیاسی و غیره بودند. باری همه رفقا به خوبی درک

نمی‌کنند که کنوپراتیوی کردن روسیه برای ما چه اهمیت عظیم و بی‌کرانی کسب می‌کند... و اما نظام کنوپراتیوهای متمدن در شرایط وجود مالکیت اجتماعی بر وسائل تولید و احراز پیروزی طبقاتی پرولتاریا بر بورژوازی، همانا نظام سوسیالیستی است.<sup>70</sup>

در اینجا به صورت معترضه لازم است یک نکته را روشن نمائیم. جایگاه تعاونیها در آنچه لنین در ۱۹۲۳ آنرا "سوسیالیسم کنوپراتیوی" می‌نامد و در اشاره وی به تعاونیها در ۱۹۲۱ به ویژه در مبحث مالیات جنسی دو چیز متفاوت بودند. در مالیات جنسی لنین به نهاد تعاونی اشاره کرده می‌گوید:

" آزادی و حقوق کنوپراسیون در شرایط کنونی روسیه معنایش تفویض آزادی و حقوق به سرمایه‌داری است... نادیده گرفتن این حقیقت مبرهن سفاقت یا تبهکاری خواهد بود."<sup>71</sup>

و همان لنین در ۱۹۲۳ درباره مقوله کنوپراتیوها می‌نویسد کنوپراسیون در شرایط ما اکثراً کاملاً با سوسیالیسم تطبیق می‌کند.<sup>72</sup> "اکنون ما حق داریم بگوئیم که رشد ساده کنوپراسیون برای ما ... با رشد سوسیالیسم همان است."<sup>73</sup> این دو اظهار نظر غیر قابل انطباق به نظر می‌رسند، قضیه چیست؟

لنین در همان ۱۹۲۱ بین نهاد تعاونی به عنوان یک نهاد بازرگانی و نهاد تعاونی به عنوان یک نهاد تولیدی تمایز قائل می‌شود. به نظر وی آنجا که تعاونی به عنوان یک ظرف تجاری عمل می‌کند "ناگزیر موجب پیدایش مناسبات خرده بورژایی می‌گردد، به تکامل آنها مساعدت می‌کند، خرده سرمایه‌داران را به سطح اول می‌کشد و حداکثر فایده را عاید آنان می‌سازد."<sup>74</sup>

ولذا "بدین لحاظ آزادی و حقوق کنوپراسیون در شرایط کنونی معنایش تفویض آزادی و حقوق به سرمایه داری است."<sup>75</sup> به عبارت دیگر تا آنجا که از کنوپراسیون صرفاً برای امور بازرگانی استفاده می‌شد، دهقانان در عرصه تولید کماکان به صورت فردی (خصوصی) باقی می‌ماندند منتهی در عرصه تجارب به طور جمعی (بدین لحاظ " غیر خصوصی") عمل می‌کردند. حال آنکه نهاد تعاونی به عنوان یک نهاد تولیدی پدیده‌ای کاملاً متمایز است. زیرا در چهارچوب این نهاد تولید به صورت جمعی صورت می‌گیرد و لذا تولیدی است که مالکیت جمعی بر ابزار را به همراه دارد. چنین نهادی امکان گذار از تولید جمعی ولی خرد به تولید جمعی بزرگ را به راحتی ممکن می‌سازد. از اینرو تعاونی به عنوان یک نهاد تولیدی، دیگر سرمایه‌داری دولتی نیست، بلکه نهادی است سوسیالیستی یعنی متکی به مالکیت اشتراکی. از همین زاویه لنین در همان جزوه مالیات جنسی اش نهاد تعاونی را مورد توجه قرار داده می‌گوید:

گذار از تعاونی‌های مالکین خود به سوسیالیسم، گذاری است از تولید خرد به تولید بزرگ تعاونیها، اگر موفق از آب درآمد به این منجر خواهد شد که اقتصاد خرد ارتقاء یابد و امکان گذار آن - در چهارچوب زمانی معینی - به تولید بزرگ متکی به اتحاد داوطلبانه [تولید کنندگان] تسهیل گردد.<sup>76</sup>

سال ۱۹۲۳، این تعاونیهای تولیدی هستند که مد نظر لنین هستند و وی از آنان به عنوان سنگ بنای سوسیالیسم در روسیه نام برده، می‌گوید:

"بنگاههای کنوپراتیوی ... از بنگاههای سوسیالیستی متمایز نیستند هر آینه در زمینی برپا شده باشند که آن زمین و وسایل تولید به دولت، یعنی به طبقه کارگر تعلق داشته باشد."<sup>77</sup>

به این دلیل لنین در ۱۹۲۳ در اشاره به نهاد تعاونی دیگر این نهاد را از سایر بنگاههای تولیدی موجود در جامعه روسیه آن زمان (سرمایه‌داری خصوصی، سرمایه‌داری دولتی، سرمایه‌داری کنوپراتیوی) متمایز کرده و از آن به عنوان "یک نوع مستقل [بنگاههای تولیدی] که از سایر نهادهای موج متفاوت است" یاد می‌کند. علیرغم این نکات روشن کماکان سؤالاتی مورد نهاد تعاونی وجود دارند. به عنوان مثال، چگونه مناسبات کالایی پولی بین تعاونیها از بین برده می‌شود؟ در غیاب مکانیسم با زار و مناسبات پولی ارتباط بین آنان چگونه صورت می‌گیرد و نیروی کار جامعه و منابع تولیدی آن چگونه بین این نهادها توزیع می‌گردد؟ شرکت هر کدام از این نهادها در نقشه واحد و سراسری تولید جامعه چگونه است و برنامه‌ریزی متمرکز دولت شوراها تا چه اندازه در فعالیت هر کدام از این نهادها دخالت می‌کند؟ بهره‌وری هر کدام از اعضاء این تعاونیها از فرآورده‌های جامعه چگونه تعیین می‌شود و غیره...

لنین خود زنده نماند تا ایده‌هایش در مورد تعاونیهای تولیدی را چه در سطح تئوریک و چه در تبدیل کردن این ایده‌ها به یک جنبش موفق و سراسری به فرجام رساند. این مهم توسط رهبران بعدی بلشویک هم به پیش برده نشد. چه اپوزیسیون راست تحت رهبری بوخارین که ایده تعاونیها را تا سطح تعاونیهای بازرگانی تقلیل داد و چه اپوزیسیون چپ تحت رهبری تروتسکی و پراثوبراژنسکی که اصولاً ایده تعاونیهای تولیدی را مادامکه صنعت روس از رشد بالایی برخوردار نمی‌شد غیر ممکن می‌دانستند، هیچکدام بر تعمیق و پیشبرد آنچه پیشتر توسط لنین طرح شده بود کمکی نکردند.

بنابراین در مباحث اقتصادی مهم دوران ۱۹۲۴-۲۸ جای شخصیتی که بارها در تاریخ حزب بلشویک و جنبش کارگری روسیه و متعاقباً جنبش کمونیستی جهانی، نقش تعیین کننده ای ایفاء کرده بود خالی بود. همان کسی که ایده حزبیت و تشکل حزبی را در ۱۹۰۳ در جنبش سوسیال دموکراسی روس علیرغم همه فشارها و انزواها به درستی مورد تاکید قرار داده بود؛ همان کسی که در ۱۹۰۵ بلشویسم را

به عنوان یک جریان سیاسی کاملاً متمایز از منشویسم در قبال انقلاب جاری رهبری کرده بود، همان کسی که در دوران سیاه ارتجاع استولپینی علیرغم رشد گرایشات مذهب سازانه و انحلال طلبانه انسجام ایدئولوژیک و تشکیلاتی بلشویسم را محفوظ نگاهداشته بود؛ همان کسی که در شروع جنگ جهانی اول به همراه سوسیالیستهای دیگر، جناح اقلیت انترناسیونالیستهای انقلابی را پایه گذاری کرده بود که سیاست پرولتری را در قبال جنگ اتخاذ کرده بودند؛ همان کسی که با تزه‌های آوریل خود حزب بلشویک و جنبش کارگری روسیه را برای تسخیر قدرت سیاسی آماده کرده بود؛ همان کسی که با تاکیدات درست خود بر لزوم انعقاد صلح برست - لیتوفسک در ۱۹۱۹ امکان نجات دولت نوپای شوراه‌ها را ممکن ساخته بود... در این دوره مهم از صحنه خارج شده بود. متأسفانه بدون لنین رهبر مقتدر و توانای دیگری که بتواند موضع لنینی در قبال مباحث اقتصادی آن سالها را اتخاذ نماید پا به میدان نگذاشت و آنچه بالاخره مورد منازعه جناحهای مختلف حزب قرار گرفت منازعه‌ای بود که در چهارچوب عمومی خود از محدودیتهای نظری اولوسیونیستی انترناسیونال دوم در مورد چگونگی تحول مناسبات سرمایه‌داری به سوسیالیسم فراتر نمی‌رفت. اثبات این ادعا امری است که در فصول بعدی به انجام خواهیم رساند.

## فصل پنجم

### شکل گیری دو آلترناتیو برای تحول جامعه روسیه پس از انقلاب اکتبر

اتخاذ سیاست اقتصادی نوین - نپ - که از پشتیبانی یکپارچه نمایندگان کنگره دهم حزب در ۱۹۲۱ برخوردار شد، برای اولین بار پس از دوران پرتلاطم جنگ داخلی وحدت و اتفاق نظر چشمگیری را موقتاً در درون حزب بلشویک به بار آورد. چنین وحدتی در آن زمان بیش از هر زمان دیگر مورد نیاز بلشویکها بود. در شرایطی که نیروی دشمن کاملاً منهدم شده بود، وجود چنین وحدتی در حزب نه تنها به فعالین و اعضاء آن اعتماد به نفس فوق العاده‌ای می‌داد و آنان را برای رفع موانع و مشکلات بی‌انتهای دوره پس از جنگ داخلی با روحیه بالایی تجهیز می‌کرد، بلکه اعتماد بیشتری را در صفوف وسیع کارگران و دهقانان روسیه نسبت به دولت بلشویکی به وجود می‌آورد.

ولی اتخاذ نپ صرفاً یک مانور سیاسی برای کسب وحدت موقت در درون حزب نبود. همینطور قبول نپ از طرف جناحهای مختلف درون حزب نیز - که تا چند ماه پیش درگیر شدیدترین مجادلات سیاسی با یکدیگر بودند - ناشی از یک مصلحت سیاسی نمی‌شد. فاکتورهای عینی معینی نپ را به تمام حزب تحمیل کرده بودند. سازمان از هم گسیخته و از هم پاشیده اقتصاد کشور که خود را در پائین آمدن فوق العاده سطح تولیدات صنعتی نشان می‌داد: مدیریت غیر رضایت بخش صنایع دولتی توسط شورای عالی اقتصاد ملی که در اثر ملی کردن سریع و بدون نقشه بنگاههای تولیدی پدید آمده بود و به طریق اولی به تشدید وخامت اوضاع دامن می‌زد؛ شورشهای کثیر الوقوع دهقانی سالهای ۲۱-۱۹۲۰ که در اعتراض به ضبط اجباری محصولات مازاد کشاورزان توسط دولت صورت می‌گرفت؛ و حتی موج رو به اعتلاء نارضایتی در میان صفوف کارگران؛ عواملی که همه در فراهم آوردن زمینه های قیام کرونشتات در ۱۹۲۱ دخیل بودند. باعث شده بود که تمام جناحهای حزب بر سر اتخاذ سیاستی که موقتاً هم که شده از گسیختگی بیشتر اجتماعی- اقتصادی روسیه جلوگیری به عمل آورد، به اتفاق نظر برسند.

برای پیشبرد امور در طی این دوره تنفس، کنگره حزبی امیدوار بود مادامیکه "ارتفاعات فرماندهی" اقتصاد (بانکها، شبکه حمل و نقل، تجارت خارجی، صنایع سنگین) در دست دولت بماند،



اقتصاد روسیه می‌توانست با استفاده از مکانیسم جا افتاده بازار و از روشهای مدیریت که در غرب گرفته می‌شد - و حتی با استفاده از مدیران بورژوازی که در اتخاذ چنین روشهایی مهارت کافی داشتند - به وضعیت وخیم خود پایان بخشد. بنابراین تحت عنوان نپ مجموعه اقداماتی به توالی صورت گرفت. در وهله نخست حق فروش محصولات مازاد برای کشاورزان به رسمیت شناخته شد، مشروط بر آنکه هر تولید کننده زراعی بدواً بخش معینی از محصولات خود را به عنوان مالی جنسی به دولت پرداخت نماید. این اقدام، معضل بخش وسیعی از دهقان معترض را بر طرف کرد، رونق اقتصاد روستا را به آن بازگرداند، و بالاخره مشکل کمبود مواد غذایی را که در اثر مقاومت منفی دهقانان در مقابل ضبط اجباری محصولاتشان و در اثر احتکار این محصولات توسط آنان به معضل جدی بدل شده بود، مرتفع گرداند. بهبود وضعیت دهقانان، آنان را نسبت به دولت بلشویکی راضی نگه می‌داشت و این به نوبه خود پایگاه اجتماعی دولت در روستا را تقویت می‌کرد. امکان فروش آزاد محصولات کشاورزان در بازار، گسترش نقش پول و مناسبات کالایی - پولی را در شهر و روستا ضروری می‌ساخت. از اینرو لازم بود که روبل که در دوران جنگ داخلی به دلیل توزیع مستقیم محصولات نقش خود را به عنوان وسیله گردش از دست داده بود، مجدداً به کار گرفته شود. بدین منظور ضروری بود که ابتدا به ساکن ارزش روبل کاغذی در بازار تثبیت شود. و بالاخره در طی این دوران برای افزایش بارآوری صنایع ملی شده در اقدام مهم صورت گرفت. اول آنکه بخش وسیعی از صنایع قبلاً ملی شده به صورت اجاره به کنترل خصوصی برگردانده شدند.<sup>۱</sup> تعداد بنگاههای به اجاره در آمده در سال ۱۹۲۳ به ۵۶۹۸ واحد می‌رسید که به طور متوسط در هر کدام ۱۶ کارگر مشغول به کار بودند.<sup>۲</sup> بنگاههای دولتی همچنین با کمپانی‌های مختلف خارجی، تراستهای مشترکی را برای بهره برداری از منابع طبیعی روسیه تشکیل دادند. در مجموع تا ۱۹۲۲، ۱۷ شرکت مختلط این چینی با سرمایه‌های چند میلیونی به وجود آمده بود.<sup>۳</sup> دوم آنکه برای افزایش سطح بارآوری صنایع دولتی بر روی تمرکز مدیریت انضباط بیشتر نیروی کار و سازماندهی علمی تولید تاکید شد و اقداماتی بدین منظور به عمل آمد. در یک کلام، پس از پایان دوران کمونیسم جنگی مناسبات، روشها و مقولات سرمایه‌داری هرچند در چهارچوب نظارت و کنترل عمومی دولت، مجدداً در اقتصاد روسیه جای خود را بازیافتند. بدین معنا، نپ یک گام به عقب، یک عقب نشینی به نفع سرمایه بود. این نکته ای بود که بارها از طرف لنین مورد تاکید واقع می‌شد. البته در قبال چنین عقب نشینی جامعه روسیه از یک ثبات نسبی سیاسی و اقتصادی برخوردار شد و ملزومات بازسازی صنایع و شبکه حمل و نقل شدیداً آسیب دیده روسیه فراهم آمد. به هر رو تصور عمومی در آن سالها این بود که استقرار مجدد مناسبات

سرمایه‌دارانه در روسیه، مادامکه "ارتفاعات کلیدی در دست دولت بماند" و کارگران از کاردانی لازم برای مهار کردن آن برخوردار شوند هیچ خطر جدی برای قدرت سیاسی آنان به همراه نخواهد داشت. این نکته را لنین خود چنین تصریح می‌کند:

"...اینکه این سرمایه‌داری دولتی به چه منوال خواهد بود امری است که به ما مربوط است. ما به حد کافی و به حد کاملاً هم کافی دارای قدرت سیاسی هستیم؛ وسایل اقتصادی نیز به حد کافی در دسترس ما هست... در اینجا کاردانی لازم است و این همان چیزی است که ما فاقد آنیم." 4

نپ از همان بدو اتخاذش به عنوان یک سیاست موقت در نظر گرفته شده بود. بنابراین واضح بود که به محض آنکه حداقلی از ثبات در نتیجه این سیاست به اقتصاد روسیه برگردانده شود<sup>5</sup>، ادامه آن مورد مجادله قرار گیرد. اختلافات قبلی که موقتاً فرونشسته بودند. در بررسی چگونگی این معضل مجدداً شروع به خودنمایی کردند. مجادله بر سر چگونگی نپ، حزب بلشویک را به دو جناح کاملاً متمایز تقسیم گرداند. جناح غالب معروف به جناح راست که رهبری تئوریک آن با بوخارین بود در باره این معضل چنین استدلال می‌کرد: (۱) نپ در وهله اول و مهمتر از هر چیز دیگر پاسخی بود به حرکت‌های اعترافی دهقانان، اقدامی بود جهت خنثی کردن موج نارضایتی آنان و جلب اعتمادشان به حکومت کارگران؛ (۲) نپ در عرض چند سال گذشته توانسته بود با لغو قوانین مربوط به ضبط اجباری محصولات دهقانان و جایگزین آن با سیاست مالیات جنسی، ضمن آنکه دهقانان را به تولید بیشتر ترغیب نماید رضایت آنان نسبت به وضع موجود را نیز جلب کند و بدین سان ثبات سیاسی و اقتصادی رضایت بخشی را به روسیه برگرداند؛ (۳) سایر اقداماتی که در طی این دوره صورت گرفته بودند در محوری بودن هدف فوق تأثیری نداشتند بلکه بر عکس کاملاً ملهم و متأثر از آن به اجرا درآمده بودند. و بالاخره با توجه به مفروضات فوق، این جناح چنین نتیجه می‌گرفت که ادامه بعدی نپ بایستی تعقیب همان سیاستی باشد که تا آن زمان به پیش برده شده بود، یعنی برقراری و ابقاء رابطه کارگران و دهقانان از طریق فراهم آوردن امکانات لازم برای تحریک دهقانان به تولید بیشتر. بزعم آنان، هرگونه سیاست اقتصادی منجمله هرگونه تلاشی برای صنعتی کردن روسیه می‌بایست با توجه به این نکته صورت می‌گرفت که اتخاذ آن به بیگانه شدن دهقانان نسبت به حکومت کارگران منجر نشده بلکه تمایل آنان به تولید بیشتر را موجب گردد. به نظر جناح راست، تنها در اثر بهبود و رونق بخش کشاورزی اقتصاد روسیه بود که سرمایه لازم برای صنعتی روسیه فراهم می‌شد. از اینرو برای این جناح گسترش بازار مصرف دهقانان چه از طریق افزایش قدرت خریدشان و چه از طریق فراهم آوردن محصولات ضروری برای چنین بازار مصرفی، رمز موفقیت، هرگونه سیاست صنعتی کردن

روسیه به حساب می‌آید. به عبارت دیگر آنان نیز همانند ناردونیک‌ها معضل صنعتی شدن روسیه را در محدود بودن بازار مصرف دهقانان می‌دیدند، منتها برخلاف ناردونیک‌ها که از وجود چنین مانعی عدم امکان صنعتی شدن روسیه، پرولتاریزه شدن جامعه و لذا عدم امکان حذف موقعیت تعیین کننده اقتصادی را نتیجه می‌گرفتند؛ جناح راست معتقد بود که حکومت کارگران می‌توانست بر خلاف حکومت سرمایه‌داران با گسترش بازار مصرف و تحریک نیازهای مصرفی دهقانان زمینه‌های صنعتی شدن روسیه را با اتکاء به دهقانان فراهم آورد. به نظر جناح راست تنها و تنها از این طریق بود که صنعت عقب افتاده روسیه می‌توانست با استفاده از کمک مادی دهقانان پیشرفت نماید و توان و امکانات مادی دهقانان هم در عین حال به طور مسالمت آمیز در خدمت گسترش پایگاه اجتماعی کارگران، ارتقاء نقش اقتصادی آنان در کل پیکره اقتصاد روسیه و بالاخره در خدمت بهبود معیشت کارگران قرار گیرد. در این مبانی اعتقادی جناح راست می‌توان به روشنی ردپا و تاثیر ناردونیسیم قدیمی را مشاهده کرد. زیرا حداقل در این نکته با ناردونیسیم قدیمی اشتراک نظر داشت که شرط هرگونه توسعه اقتصادی روسیه در گرو بدست آوردن اعتماد و همکاری دهقانان بود و نه در بیگانه کردنشان. این حکم را بوخارین تا به آخر، در مورد سیری که نپ می‌بایست طی می‌کرد مورد تاکید خود قرار داد و از آن دست نشست.

تا سالهای ۱۹۲۷، اکثریت حزب با چنین نظریه‌ای در مورد ادامه نپ توافق داشت و از اینرو این نظریه، سیاست رسمی حزب در قبال مسئله نپ قلمداد می‌شد. برای تحکیم مبانی پایه ای این نظریه البته لازم بود که پای لنین نیز به میان کشیده شود و نشان داده شود که چنین نظریه‌ای ادامه خط لنین در قبال مسئله نپ است و لاغیر. برای تائید این نظریات، بوخارین و سایر تئوریسین‌های جناح غالب حزب به اظهارات و گفته های لنین در مورد نپ توسل می‌جستند تا تفسیر خود از نپ را تنها تفسیر لنینی از این قضیه وانمود سازند. آنان در این تلاش خود البته نمونه‌های تائیدآمیزی از گفتار لنین را می‌یافتند. به عنوان مثال لنین در معرفی نپ در کنگره دهم حزب بلشویک پس از ذکر این نکته که تنها در "کشورهای سرمایه‌داری بسیار پیشرفته" است که "گذار مستقیم از سرمایه داری به سوسیالیسم ممکن است"<sup>6</sup> و اشاره به این امر که در روسیه کماکان "کارگران صنعتی اقلیتی و خرده دهقانان اکثریت عظیمی"<sup>7</sup> را تشکیل می‌دهند، اظهار می‌کند:

"در چنین کشوری، انقلاب سوسیالیستی تنها در صورت وجود دو شرط می‌تواند پیروز شود. اولاً، در صورتیکه از حمایت به موقع انقلاب سوسیالیستی یک یا چند تا از کشورهای پیشرفته برخوردار شود. همانطور که می‌دانید، در مقایسه با گذشته ما تلاشهای واقعاً زیادی به خرج داده‌ایم تا چنین هدفی

متحقق گردد ولی بهر رو تا عالم واقع تحقق این هدف هنوز راه درازی در پیش داریم. شرط دوم وجود توافقی است بین پرولتاریا که، دیکتاتوری خود را اعمال می‌کند یعنی اینکه قدرت دولتی را در دست دارد، و اکثریت توده دهقانی.<sup>8</sup>

همینطور در توضیح سیاست اقتصادی نوین به کنگره سوم کمینترن تاکید می‌کند که اساس این سیاست مبتنی است بر: "ابقاء اتحاد بین پرولتاریا و دهقانان بدین منظور که پرولتاریا از توان حفظ نقش رهبری کننده و قدرت سیاسی‌اش برخوردار شود".<sup>9</sup> همین نکته را لنین مجدداً یکسال پس از اتخاذ نپ در کنگره یازدهم حزب بلشویک در مارس ۱۹۲۲ مورد تاکید قرار داده می‌گوید:

"تمام اهمیت سیاست اقتصادی نوین در اینست که بتواند بین اقتصاد جدیدمان که ما با تلاش بسیار در صدد ایجاد آن هستیم، و اقتصاد دهقانی یک حلقه رابط به وجود آورد."<sup>10</sup>

با فرو نشستن موج انقلاب کارگران اروپا، و تثبیت نسبی سرمایه‌داری غرب جناح راست استدلال می‌کرد که اکنون یکی از شروط موفقیت انقلاب سوسیالیستی در روسیه روبه زوال گذاشته و از اینرو توسل به امکان دوم برای حفظ قدرت کارگران در روسیه یعنی حفظ و تقویت اتحاد بین کارگران و دهقانان امری ضروری و حیاتی است. توسل به دهقانان به نظر جناح راست نه یک انتخاب که یک جبر بود و لذا بزعم آنان هر کس که این نکته را مد نظر خود قرار نمی‌داد در آن سالها مرتکب یک اشتباه سیاسی غیر قابل گذشت می‌شد. آنان درباره صحت این نتیجه‌گیری خود به لنین استناد می‌کردند که در جایی گفته بود:

"ما می‌دانیم مادامکه انقلابی در سایر کشورها رخ نداده است، تنها توافق با دهقانان می‌تواند انقلاب سوسیالیستی در روسیه را از خطر نجات دهد."<sup>11</sup>

جناح دیگر حزب - موسوم به اپوزیسیون چپ - البته اقدامات اولیه دوران نپ را مورد تأیید قرار می‌داد. این جناح نیز معتقد بود که تنها از طریق توسل جویی به مکانیسم بازار و به روشهای کاپیتالیستی بود که می‌شد از انفجار اجتماعی قریب الوقوع سالهای پس از جنگ داخلی جلوگیری به عمل آورد. ولی آنان ضمن تاکید بر دستاوردهای تا آن زمانی نپ، معتقد بودند که همین موفقیت به دست آمده مدیون موقعیت رهبری کننده پرولتاریا بوده است و لذا تداوم این موفقیت‌ها در گرو آن است که پرولتاریا بتواند موقعیت خود را به عنوان طبقه‌ای که انقلاب را رهبری می‌کند بازتولید نماید.

به نظر جناح چپ، اگر در دوران انقلاب یعنی در دورانی که سیاست عمده است این تشکل و انسجام سیاسی کارگران بود که ضامن موفقیت و موقعیت رهبری کننده طبقه کارگر به شمار می‌رفت، در دوران بازسازی یعنی در دورانی که اقتصاد عمده است. این موقعیت برتر اقتصادی کارگران و نقش مهمتر

و تعیین کننده شان در کل اقتصاد روسیه بود که می‌توانست ضامن و حافظ موقعیت رهبری کننده این طبقه برکل توده‌های محروم روسیه باشد. پس از طی چنین سیری از استدلال‌ات جناح چپ نتیجه می‌گرفت مادامکه برمتن نپ زمینه‌های فوری حفظ موقعیت رهبری کننده طبقه کارگر در عرصه اقتصاد باز تولید نگردد، ادامه نپ به برهم خوردن توازن سیاسی موجود در جامعه منجر گشته و قدرت سیاسی حکومت کارگران را با تهدید جدی از جانب دهقانان مواجه خواهد ساخت. لذا به نظر آنان گسترش پایه اجتماعی کارگران و افزایش نقش اقتصادی این طبقه در کل تولید اجتماعی رمز موفقیت آتی کارگران روسیه به شمار می‌رفت و از اینرو صنعتی کردن سریع روسیه - سریعتر از آنچه که جناح راست توصیه می‌کرد - و تفوق یافتن صنعت به کشاورزی را مورد تأکید قرار می‌داد. تروتسکی به عنوان رهبر سیاسی این جناح از حزب خود در این بار می‌گوید:

"رابطه بین طبقه کارگر و دهقانان در تحلیل نهایی بسته به رابطه بین صنعت و کشاورزی تعیین می‌شود. طبقه کارگر موقعیت رهبری کننده خویش را در تحلیل نهایی نه از طریق دستگاه دولت یا ارتش بلکه از طریق صنعت که خود او را باز تولید می‌کند، می‌تواند ابقاء نموده و تحکیم نماید. وظیفه تربیت و آماده ساختن یک نسل جدید از طبقه کارگر امری است که به عهده حزب اتحادیه‌های کارگری، سازمان جوانان حزب، مدارس مان و همچنین سایر نهادهای آموزشی دیگر قرار دارد ولی هر آینه تمام این اقدامات با اتکاء به یک صنعت روبه رشد صورت نگیرند، اقداماتی بی‌نتیجه خواهند ماند. تنها توسعه صنعت روسیه است که می‌تواند یک پایه مستحکم برای دیکتاتوری پرولتاریا در این کشور به وجود آورد." <sup>12</sup>

تئوریسین‌های جناح چپ نیز برای تأیید صحت این استنباط خود از، نپ به سراغ نوشته‌ها و گفتارهای لنین رفتند و همانطور که جناح راست دریافتن نقل قولهایی از لنین که همسوئی وی با آنها را نشان دهد موفق از آب درآمده بودند، جناح چپ نیز در این زمینه از موفقیتی کمتر برخوردار نشد. از جمله به این اظهارات لنین استناد می‌کردند.

در توضیح ضرورت فوری الکتریفیکاسیون به هشتمین کنگره سراسری شوراهای در دسامبر ۱۹۲۰ لنین مسئله تولید بزرگ در روسیه را مورد تأکید قرار داده می‌گوید:

"هرکس که به دقت زندگی در روستا را در مقایسه با زندگی در شهر مورد توجه قرار داده، می‌داند که ما هنوز سرمایه‌داری را ریشه کن نکرده‌ایم و بدین اعتبار هنوز اساس و پایه دشمن داخلی مان را از بین نبرده‌ایم. این معضل آخری به تولید خرد گره می‌خورد و تنها یک روش برای الغاء آن وجود

دارد، یعنی اینکه اقتصاد روستا منجمله کشاورزی به یک پایه تکنیکی مدرن یعنی به تولید بزرگ مدرن مجهز شود. تنها الکتریسته می‌تواند اساس این تحول را فراهم آورد.<sup>13</sup>

همینطور در توضیح ضرورت اتخاذ مالیات جنسی به کنفرانس سراسری حزب بلشویک در ۲۶ مه ۱۹۲۱، لنین اهمیت مبرم و حیاتی گسترش تولید بزرگ را به عنوان ضامن اساسی حفظ انقلاب روسیه مورد تاکید قرار داده اظهار می‌نماید:

"صنعت بزرگ تنها و تنها پایه واقعی است که با اتکاء به آن می‌توانیم منابع مان را چند برابر کنیم و جامعه سوسیالیستی را برقرار نمائیم... ما اساس صنعت بزرگ را برای اقتصادمان می‌توانیم برقرار کنیم، می‌بایست برقرار نمائیم و برقرار خواهیم نمود. بدون صنعت بزرگ هیچ اساس سوسیالیستی واقعی برای اقتصاد ما به دست نخواهد آمد."<sup>14</sup>

و بالاخره در کنگره سوم کمینترن (جلسه ۵ جولای ۱۹۲۱) لنین بهبود قطعی وضعیت دهقانان را منوط به صنعتی کردن روسیه و نفوذ یافتن تولید مدرن به جای تولید عقب مانده موجود روسیه قلمداد کرده می‌گوید:

"ما می‌گوئیم: صنعت بزرگ تنها وسیله ممکن برای نجات دهقانان از گرسنگی و تنگدستی است. همه با این موافقت. ولی این را چگونه باید انجام داد؟ بازسازی صنایع براساس مبانی قدیم بیش از اندازه وقت و کار می‌برد. ما بایستی به صنعت فرم جدیدی بدهیم یعنی اینکه می‌بایست دست به الکتریفیکاسیون بزنیم این یکی به وقت کمتری نیاز دارد."<sup>15</sup>

آنچه از گفته‌های لنین که در مجادلات دو جناح حزب کمتر مورد اشاره قرار گرفت، نوشته‌های آخر او در مورد طرح تعاونی هاست. این طرح که توسط لنین در ۱۹۲۳ تدوین شده بود و ما بیشتر به اهمیت و جایگاه آن در تکامل استراتژی اقتصادی انقلاب نزد لنین اشاره کرده ایم،<sup>۱۶</sup> تا سه سال پس از انتشارش مورد کمترین توجه جدی جناحهای درگیر واقع نشد، چه رسد به اینکه جوانب گوناگون آن مورد حدادی و تدقیق قرار گیرند. تازه آنگاه که طرح تعاونی‌های لنین از طرف بوخارین به عنوان یک مدرک بر علیه جناح چپ به کار برده شد، ایده تعاونی در حد نهادی برای بازرگانی تقریباً متوقف ماند و از آن فراتر نرفت

در یک چهار چوب تا ریخی مجادله جناح راست و جناح چپ یادآور مجادلاتی است که چندین دهه پیشتر بین اولین متفکرین نوین روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم صورت گرفته بود: مجادله بین اسلاودوست ها و غرب گرایان.<sup>۱۷</sup> روشنفکران اسلاودوست ضمن تاکید بر لزوم تحول اجتماعی - اقتصادی

جامعه روسیه بر این باور بودند که چنین تحولی در روسیه می‌بایست سیری متمایز از آنچه در غرب صورت گرفته بود را طی می‌کرد. به نظر آنان تمایز اساسی بافت اجتماعی روسیه آن زمان با غرب دوران انقلاب صنعتی در وجود طیف وسیعی از دهقانان و کمونهای زراعی خودکفایی بود که به طریق اول امکان به وجود آمدن هرگونه بازار مصرف جدی ای برای صنایع روسیه را محدود می‌ساختند. جناح غالب حزب که در طی سالهای ۲۷-۱۹۲۴ بوخارین رهبری تئوریک آن را به عهده داشت این ویژگی روسیه را در نیمه دوم دهه بیست به رسمیت می‌شناخت و لذا پیشرفت آتی اقتصاد روسیه و به تبع آن توسعه صنعت روسیه را در گرو شکل‌گیری یک بازار مصرف وسیع دهقانی می‌دید. افت موج انقلابی کارگران اروپا، ضرورت تعقیب این خط مشی ویژه روسیه را در نزد جناح راست دو چندان نمود. و بالاخره در غیاب هرگونه کمک مالی یا مادی از غرب (چه از طریق وقوع انقلاب پرولتری و چه از طریق همکاری دول اروپا) ضرورت تعقیب یک خط مشی "روسی شده" برای ایجاد جامعه‌ای خودکفا و پیشرفته در روسیه توسط آنان تئوریزه شد. ایده سوسیالیسم در یک کشور سالهای ۱۹۲۵ به بعد، تئوری متناظر برچنین روند فکری بود. طرح این ایده از جانب حزب به سرعت مورد توجه روشنفکران بورژوایی قرار گرفت که پس از وقوع انقلاب اکتبر خود را در مقابل دولت بلشویکی قرار داده بودند. برای آنان ایده سوسیالیسم در یک کشور بیان نظری روندی بود که با شروع نپ در اوضاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روسیه آغاز شده بود. این ایده برای آنان کشش داشت زیرا به ویژه از طرف جناح راست حزب مطرح می‌شد که نقد "انقلاب جهانی" جناح در چپ مستمراً بر ویژگیهای جامعه روسیه و مسیر مستقلی که آن جامعه برای توسعه آتی خود و بدون توسل به اروپا می‌بایست طی می‌کرد، تاکید داشت. بدین اعتبار ایده سوسیالیسم در یک کشور برای این قشر وسیع روشنفکران و متخصصین بورژوا از یک سو میسر این بود که رهبران انقلاب اکتبر و حزب بلشویک از جهانی کردن انقلاب روسیه دست کشیده و دیگر نمی‌خواهند منابع مادی و انسانی این جامعه را وثیقه انقلاب اروپا و تحولات سیاسی آن قرار دهند؛ و از سوی دیگر این ایده برای آنان به مثابه تخفیف مضمون سوسیالیستی انقلاب و تقویت و تحکیم مسیری خود ویژه و روسی شده برای توسعه و تعالی جامعه روسیه قلمداد می‌شد. بی‌جهت نبود که آنان با اطلاع از چنین خط مشی جدیدی خود را مجاز دانستند تا به عنوان روسهای خوبی که پیشرفت و توسعه جامعه روسیه جزو آرمانهای قدیمی‌شان به حساب می‌آمد، سیاست نزدیکی و همکاری با دولت بلشویکی را پیشه کنند. و نه فقط این، بسیاری از نویسندگان بورژوایی که پس از دوران جنگ داخلی و شروع نپ به روسیه برگشتند در اشاعه و توده‌گیرکردن تئوری

سوسیالیسم در یک کشور از طریق نوشتجات و متون ادبی شان که در نیمه دوم دهه بیست در روسیه منتشر شدند. نقش چشمگیری ایفا کردند.<sup>18</sup>

مباحثات جناح چپ متقابلاً یادآور مباحثاتی بود که روشنفکران غرب گرا در تقابل با اسلاودوست‌ها عنوان می‌کردند. غرب گرایان به این باور بودند که توسعه اجتماعی روسیه در گرو پیمودن مسیری بود که غرب پیشتر برای توسعه و تعالی خود، آن را از سر گذرانده بود. اولین نسل از مارکسیست‌های روسی در متن چنین مکتبی پرورش یافته بودند. غرب گرایان سابق مدل رشد و تکوین سرمایه داری اروپا را الگو محتمل - و حتی ضروری - برای سرمایه‌داری شدن روسیه قرن نوزدهم می‌دانستند. جناح چپ نیز مدل محتمل انقلاب اجتماعی کارگران اروپا را الگویی برای انقلاب کارگران روسیه می‌دید. در غرب صنعت بزرگ در مقایسه با روسیه بسیار توسعه یافته‌تر بود و طبقه کارگر جوامع اروپایی هم از نظر کیفی - تشکل، سنن مبارزاتی و ... - و هم از نظر کمی با طبقه کارگر روسیه متفاوت بود. صنعت بزرگ و طبقه کارگر نسبتاً وسیع جوامع اروپایی ضامن موفقیت انقلاب اجتماعی کارگران در این جوامع محسوب می‌شدند، هر آینه البته چنین انقلابی رخ می‌داد. انقلاب اجتماعی کارگران روسیه در شرایطی متفاوت رخ داده بود ولی بهر رو مفروض گرفته می‌شد که پیروزی آن در گرو بدست آوردن ملزوماتی است که در اروپا سیر محتمل یک انقلاب کارگری بر متن آن شکل خواهد گرفت. بدین منظور چنین استدلال می‌شد که حفظ و توسعه قدرت کارگران مدیون بسط صنعت بزرگ و به تبع آن کمیت این طبقه در سطحی است که در جوامع اروپایی آن زمان موجود بود. البته جناح چپ نیز همانند جناح راست از محدودیت‌های اقتصادی جامعه روسیه مطلع بود. ولی علیرغم آن، به نظر جناح چپ پرولتاریای روسیه به جز اتخاذ سیاستی که به تقویت پایه‌های خود او بدواً و مقدمتاً کمک نماید، از هیچ آلترناتیو دیگری برخوردار نبود.

صنعتی کردن روسیه به نظر آنان یک چیز تاریخی بود که پرولتاریای پیروز روسیه می‌بایست رسالت تحقق آنرا به هر قیمت به دوش می‌گرفت. البته بزعم آنان موفقیت نهایی پرولتاریای روسیه در تحقق چنین رسالتی بدون کمک‌های مادی اروپا - که طبق تصور آنان پس از پیروزی انقلابات کارگران اروپا بی‌دریغ در اختیار کارگران روسیه قرار می‌گرفت - غیر ممکن بود. محوری بودن چنین باوری در استراتژی جناح چپ عوارض جبران ناپذیری برای این جناح به همراه داشت. افول موج انقلابی اروپا در سال‌های ۱۹۲۵ به بعد یک واقعیت غیر قابل انکار بود. جناح راست با مشاهده این پدیده، توانسته بود تا چشم انداز و استراتژی اقتصادی خود برای جامعه روسیه را در قالب تئوری سوسیالیسم در یک کشور مدون کرده و بدین سان به صفوف خود انسجام بخشد. برعکس برای جناح چپ، مشاهده این پدیده به یاس



و نومییدی بیشتر در صفوف آن دامن می‌زد. جناح راست به هر رو توانسته بود علیرغم افت موج انقلابی اروپا زیر پوشش تیز سوسیالیسم در یک کشور، یک آلترناتیو ممکن برای روسیه منزوی و محاصره شده توسط دول امپریالیستی غرب، ارائه دهد. جناح چپ در این تلاش موفق نبود. ناتوانی آن در ارائه یک آلترناتیو عملی برای تحول جامعه روسیه دوران افول انقلاب در اروپا، باعث شده بود که تشتت و ناباوری در صفوف آن رخنه کند و به طریق اولی اعتماد توده‌های کارگر از رهبران مقتدر و شناخته شده آن رو به نقصان گذارد. چنین وضعیتی بالاخره توازن نیرو را به نفع جناح راست حزب می‌چرخاند - و چرخاند و آنگاه که جناح چپ به عنوان یک آلترناتیو سیاسی به دوران حسیض خود وارد شد، جناح راست با استفاده از ابزارهای اجرایی حزبی و دولتی، موجودیت آن را به عنوان یک جناح تشکیلاتی درون حزبی به پایان رساند.

بعد از این توضیح کلی در مورد مبانی اختلاف دو جناح اصلی حزب در دوران نپ، اکنون ضروری است که خواننده را با جزئیات بیشتری در مورد مبانی فکری هر دو جناح آشنا کنیم. ما این امر را در فصول بعدی این نوشته تعقیب خواهیم کرد. مقدمتاً ضروری است تا توجه خواننده را به چند توضیح کوتاه در مورد تقدم و تاخر مطالب فصول بعدی جلب نمائیم. تا آنجا که به مجادلات دو جناح حزبی برمی‌گردد، این جناح چپ حزب بود که در وهله اول اقدام به تئوریزه کردن نظرات خود نمود. نظرات جناح راست عمدتاً خصلت پلمیکی داشتند و در تخالف با نظرات اثباتی جناح چپ طرح می‌شدند. بنابراین در ارائه مباحثات این دو جناح، ما ارائه نظرات جناح چپ را مقدم بر دیگری دانستیم. نکته دوم اینکه تئوریزه کردن بخش اعظم نظریات اقتصادی جناح چپ نه توسط تروتسکی که رهبر سیاسی این جناح می‌شد، بلکه توسط پرائوبراژنسکی اقتصاددان برجسته حزب بلشویک (مؤلف مشترک الفبای کمونیسم) با بوخارین که یکی از دیگر رهبران این جناح بود صورت گرفت. از اینرو ما نظرات وی را به عنوان مبانی پایه ای جناح چپ در قبال مسئله اقتصادیات روسیه آن زمان مقدمتاً تشریح می‌کنیم. البته بایستی در اینجا متذکر شویم که پرائوبراژنسکی در ادامه مباحثات تئوریک خود به تدوین نظراتی پرداخت که دیگر کاملاً مورد موافقت تروتسکی نبودند. از اینرو برای دادن یک تصویر کاملتر از مضمون مباحثات اقتصادی جناح چپ، ما ذکر نظرات تروتسکی را - حداقل از مقطعی که نظرات وی از نظرات اقتصادی پرائوبراژنسکی بطور آشکار و روشنی متمایز می‌شود - نیز در اینجا ضروری دانستیم. البته هر دو تروتسکی و پرائوبراژنسکی چه در نقطه عزیمت خود، و چه در نتیجه نهایی که بدان دست یافتند از محوراساسی سنت فکری جناح چپ به هیچوجه فاصله نگرفتند. هر دو در این باور اساسی جناح چپ هم عقیده بودند که

پیروزی انقلاب روسیه درگرو انقلاب اروپاست و لذا در صورت به وقوع نپیوستن دومی، اولی نیز لاجرم محتوم به شکست بود.

# استراتژی اقتصادی جناح چپ

استراتژی اقتصادی جناح چپ برای روسیه دهه ۲۰ از چشم انداز و درک عمومی این جناح از مفهوم اقتصادی سوسیالیسم و چگونگی تحول نظام سرمایه‌داری به آن غیر قابل تفکیک است. در حقیقت آنچه محور مباحثات و پلمیک‌های جناح چپ را در طی این دوران تشکیل می‌داد، همین نکته بود. تصور رهبران جناح چپ از مفهوم اقتصادی سوسیالیسم، همانند تئوریسین‌های انترناسیونال ۲ این بود که این نظام را ماحصل امتداد ارگانیک و تدریجی پارامترهای فنی تولید سرمایه‌داری می‌دیدند تا تحول انقلابی در مناسبات تولیدی این نظام. به عبارت دیگر برای اینان سوسیالیسم پیش از آنکه با یک تحول اساسی سازمان اجتماعی کار در نظام سرمایه‌داری و الغاء کار مزدی تداومی شود با پارامترهایی از قبیل بارآوری بالاتر کار، افزایش نسبت صنایع تولید وسایل تولید به صنایع تولید وسایل مصرف. امحاء آناژشی و بی‌برنامگی در تولید و جایگزینی آن به انحصارات و تولید با برنامه و امثالهم تداومی می‌شد. آنچه البته رهبران جناح چپ را از تئوریسین‌های انترناسیونال ۲ متمایز می‌ساخت، ادراک متفاوت آنان از چگونگی تسخیر قدرت سیاسی بود. رهبران انترناسیونال ۲ به استناد به وضعیت اروپای غربی آن دوره بر روی راه و روش پارلمانی تکیه می‌کردند و به بدست آوردن اکثریت آراء انتخاباتی و تشکیل کابین دولتی چشم دوخته بودند، و رهبران جناح چپ به عنوان انقلابیون کمونیست مداوماً کارگران را به انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی از طریق اعمال قهر انقلابی فرا می‌خواندند و حتی خود از جمله سازماندهان و رهبران با نفوذ و مقتدر انقلابی بودند که کارگران روسیه با موفقیت آن را به پایان رسانده بودند. ولی این تمایز آنان در عرصه سیاست به هیچوجه به عرصه اقتصاد قابل تعمیم نبود.

آنان نیز همانند رهبران انترناسیونال ۲ از دترمینیسم اقتصادی رنج می‌بردند. آنان نیز معتقد بودند که وقوع تحول انقلابی در موقعیت تولید کنندگان مستقیم جامعه سرمایه‌داری تابع فاکتورهایی خارج از کنترل آنان بود. باور آنان را چنین می‌توان خلاصه کرد: قدرت سیاسی را با انقلاب می‌توان به کف آورد

ولی رهائی اقتصادی از قیود کار فردی مشروط به آن است که از صنعت، تکنولوژی و بارآوری کار بالاتری برخوردار شویم، و این چیزی است که تنها با مرور زمان و از تکامل تدریجی وسائل مادی جامعه سرمایه داری که در اختیار کارگران قرار گرفته است بدست می‌آید. این کلمه آخر، یعنی تحول تدریجی مناسبات سرمایه‌داری به سوسیالیسم و نه تحول انقلابی اولی به دومی همان چیزی بود که کائوتسکی‌ها سالها و سالها به گوش کارگران آلمان و اروپا خوانده بودند.

در تخالف با رهبران انترناسیونال ۲، برای مارکس تحول از نظام سرمایه‌داری به سوسیالیسم امتداد برداری پارامترهای تکنیکی اولی به دومی نبود، برای مارکس متحول ساختن مناسباتی که شیوه شرکت انسانها در تولید و بهره‌وری آنان از محصولات جامعه را در چهارچوب نظام سرمایه‌داری تعیین می‌کند، امری بود که در هر جامعه سرمایه‌داری که نیروی محرکه این تحول انقلابی یعنی کارگران موجود باشند، محتمل تصور می‌شد. برای مارکس الغاء کارمزدی یعنی الغاء تولید و بازتولید جامعه براساس نیاز سرمایه امری بود که کارگران می‌بایست پس از کسب و تثبیت قدرت سیاسی به آن اقدام کنند و گرنه موقعیت خود را به عنوان کارمزد کماکان بازتولید می‌کردند. برای او الغاء کارمزدی پس از سرنگونی نظام سیاسی بورژوازی توسط کارگران امری نبود که پارامترهایی از قبیل بارآوری کار، ترکیب ارگانیک سرمایه و امثالهم آن را مشروط سازند. برای او آنچه چنین پارامترهایی حدود یک انقلاب پیروزمند کارگران را مشروط می‌ساخت، میزان بهره‌وری آنان از کل محصولات جامعه بود. جامعه سرمایه‌داری که از بارآوری پائین تری برخوردار است، یک شبه پس از انقلاب کارگران عرض نمی‌شود، علیرغم این که در اثر چنین انقلابی دیگر کسی استثمار نمی‌شود و سیستم کارمزدی برچیده شده است. کل میزان محصولات تولید شده در چنین جامعه‌ای (پس از جبران خسارتهای اقتصادی دوران انقلاب) کماکان مشابه چیزی است که پیش از انقلاب در آن جامعه معین تولید می‌شده. واضح است در چنین جامعه‌ای البته بارآوری پائین‌تر، تکنولوژی عقب مانده، همه و همه در میزان رفاه و آسایش انسانهای آزاد شده از قیود کارمزدی تعیین کننده‌اند. دقیقاً به این دلیل، ارتقاء این فاکتورهای تکنیکی و فنی چیزی است که کارگران آزاد شده از قیود اقتصادی جامعه سرمایه‌داری قرار است به تدریج بر آن فائق آیند. این بود باور مارکس و انگلس در مورد اینکه چگونه جامعه سرمایه‌داری می‌بایست به نظام سوسیالیستی تحول یابد کدام، تحولات می‌بایست به صورت اساسی، قاطعانه و فوراً صورت پذیرد و کدام تغییرات تنها به مرور زمان و به طور تدریجی ممکن اند.<sup>1</sup>

چنین تصویری از تحول جامعه سرمایه داری، موضع مارکس و انگلس را به عنوان یک موضع انقلابی از موضع اولوسیونیستی (و لذا انفعالی) انترناسیونال ۲ متمایز می‌ساخت. تحول انقلابی مناسبات سرمایه‌داری برای مارکس پراتیک انقلابی نیروی محرکه این انقلاب یعنی کارگران را می‌طلبید، حال آنکه تحول گام به گام و تدریجی جامعه سرمایه‌داری برای بسیاری از رهبران انترناسیونال ۲ سیاست تسخیر گام به گام و تدریجی قدرت سیاسی آن هم در چهارچوب خود مناسبات موجود را منطقاً نتیجه می‌داد. جناح چپ حزب بلشویک تا آنجا که به لزوم پراتیک انقلابی کارگران برای تسخیر قدرت سیاسی تاکید می‌ورزید به موضع مارکس نزدیک می‌شد و آنجا که جایگاه و عملکرد این پراتیک انقلابی را نیمه راه تا آستانه تسخیر قدرت سیاسی دنبال می‌کرد، از موضع انترناسیونال ۲ گسست قطعی نکرده بود.

تروتسکی این تصور خود از چگونگی تحول جامعه سرمایه‌داری سوسیالیسم را چنین توضیح می‌دهد. وی بدو با تاکید به این اصل که "هر نظام اجتماعی براساس بارآوری کار [اش] سنجیده می‌شود" ۲ نتیجه می‌گیرد:

"به هر جهت منظور مارکس از پائین‌ترین مرحله کمونیسم جامعه‌ای بود که سطح توسعه اقتصادی آن، از همان آغاز از سطح پیشرفته‌ترین جامعه سرمایه داری [زمان خود] هم بالاتر است." ۳

طبعاً برای ترتسکی جامعه روسیه پس از انقلاب اکتبر هم از این حکم تاریخی جهان شمول نمی‌توانست مستثنی باشد. یا بارآوری اجتماعی کار در روسیه از پیشرفته‌ترین جامعه سرمایه‌داری زمان خود سبقت می‌گرفت و بدین سان ملزومات ایجاد جامعه سوسیالیستی در روسیه فراهم می‌آمد - امری که بهرو برای ترتسکی صرفاً در چهارچوبی جهانی قابل تصور بود - و یا انقلاب کارگران محتوم به فنا و شکست بود و راه برای بازگشت سرمایه‌داری به روسیه باز می‌شد. خود او مسئله را چنین طرح می‌کند:

"ما با این قانون پایه ای تاریخ آشنا هستیم که در تحلیل نهایی پیروزی از آن نظامی است که جامعه انسانی را از عالیترین سطح اقتصادی بهره مند می‌سازد.

جدال تاریخی [بین نظامها] با توجه به ضرایب تطبیقی بارآوری کار [در هر کدام] تعیین می‌شود - هر چند البته نه فوراً." ۴

استنتاج عملی از این نقطه نظر کمی، صریح و روشن است. جامعه روسیه پس از انقلاب می‌بایست تمام انرژی و توان خود را صرف این می‌کرد که به هر قیمتی آن ملزوماتی را فراهم آورد که به افزایش

فوری بارآوری اجتماعی کارخمت می‌کردند و این مقدم بر هر چیز دیگر بدین معنا بود که جامعه روسیه هرچه سریعتر مسیر صنعتی کردن خود را طی می‌کرد:

"ملزومات سوسیالیسم صنایع سنگین و صنایع ماشین سازی هستند. این ملزومات مهمترین اهرمهای [اتکاء] سوسیالیسم اند. درباره این نکته... همه ما متفق القول ایم."<sup>5</sup>

پرائوبراژنسکی تئوریسین اقتصادی اپوزیسیون چپ، این نظرگاه را در سطحی تجربیدی تر و عمومی‌تر فرموله کرده، اظهار می‌دارد که گسترش صنایع سنگین در جامعه روسیه (و به طریق اولی هر جامعه دیگری که در موقعیتی مشابه روسیه آن زمان قرار می‌گرفت) نه فقط در حکم پیش شرط اساسی برای تحقق سوسیالیسم عمل می‌کرد بلکه به دلیل اینکه به افزایش تناسب تولیدات وسایل تولید به تولیدات وسائل مصرف و یا افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه منجر می‌شد، بطور اتوماتیک و غیرقابل اجتنابی با خود ا لغاء کارمزدی، تولید ارزش اضافه سود، تولید کالایی و بالاخره تمام مناسبات و مقولات جامعه سرمایه‌داری را به همراه داشت:

"امکان افزایش تولید وسائل مصرف و در عین حال ارزان نمودن این وسائل، در گرو این است که بدو افزایش نسبتاً بیشتری در تولید وسایل تولید صورت گیرد. این حکم به خصوصیات ویژه مناسبات کاپیتالیستی تولید بستگی ندارد، بلکه در مورد یک جامعه سوسیالیستی شده نیز صدق می‌کند - حداقل تا آنجا که نیروهای تولیدی این جامعه در حال توسعه اند. این حکم به طور تمام و کمال در مورد نظام اقتصادی ما صدق می‌کند.

بدین سان [اهمیت] توسعه نیروهای مولده [در جامعه] ما به طور اجتناب ناپذیری بدین معناست که بار نسبی تولید وسایل تولید افزایش می‌یابد. این افزایش کاملاً به طور اتوماتیک گرایش تولید کالایی به انحلال در بخش اقتصاد دولتی را تشدید خواهد کرد و به طریق اولی به الغاء مقوله ارزش اضافه منجر خواهد شد."<sup>6</sup>

پرائوبراژنسکی حتی از حکم بالای خود فراتر رفته صریح و روشن ابراز می‌کند که:  
"..... در شرایطی که وسایل تولید اجتماعی شده باشند، صرفاً یک رشته تغییرات کمی - تا آنجا که به ما برمی‌گردد یعنی رشد نیروهای مولده و ثروت اجتماعی در بخش دولتی اقتصاد - کافی است تا پروسه امحاء مقولات جامع سرمایه‌داری به طور اتوماتیک تشدید شود."<sup>7</sup>

البته برای رهبران اپوزیسیون چپ صنعتی شدن کامل روسیه، حداقل تا آن اندازه که ملزومات مادی لازم در روسیه را بزعم آنان برای سوسیالیسم فراهم آورد، بدون کمک پرولتاریای اروپا غیر ممکن

بود. به قول پرائو براژنسکی: " اینجا دیگر تمام راهها به رم ختم می‌شود، یعنی به انقلاب پرولتری در غرب".<sup>8</sup> از اینرو برای آنان تصور صنعتی شدن کامل روسیه بدون کمک مادی پرولتاریای غرب، یک تصور خام تلقی می‌شد. ولی در عین حال به عنوان انقلابیونی که درگیر معضلات عملی یک انقلاب معین بودند مسئله بدین صورت برایشان طرح بود: مادامکه انقلابی در غرب صورت نگرفته، پرولتاریای روسیه می‌بایست به هر نحوی موقعیت خودش را حفظ می‌کرد و در عین حال بیشترین زمینه مساعد را هم چه برای وقوع انقلاب اروپا و چه برای تحول هرچه سریعتر جامعه روسیه به نظام سوسیالیستی - البته پس از پیروزی انقلاب اروپا - فراهم می‌آورد. این نکته را آنها دهها بار به طور صریح و روشن اعلام کرده بودند، از جمله می‌توان به این اظهار نظر پرائو براژنسکی در این زمینه رجوع کرد:

" ما در مرحله اولین سالهای سوسیالیسم به سر می‌بریم... تمام وظیفه ما در این دوره در بردارنده این امر است که راه عبور از آن را نشان دهیم، و در وهله نخست، نشان دهیم که چگونه می‌توان حداقل دو دهه اول حیات حکومت شوراها را به سر کرد، یعنی چگونه می‌توان در مقطعی که مبارزه از جریان باز نایستاده ولی در فرم تغییر شکل یافته، دوام آورد."<sup>9</sup>

تصور رهبران جناح چپ این بود که سرمایه‌داری اروپا بعد از شکست انقلاب آلمان و فروکش نمودن موج انقلابی در اروپا هرچند توانسته از یک رونق و ثبات اقتصادی معین برخوردار شود ولی به هیچوجه نتوانسته بود از بحران اقتصادی که دامنگیر آن بود تماماً خلاصی یابد. به نظر آنان بحران اقتصادی اروپا فقط موقتاً فروکشیده بود و براین باور بودند که این بحران مجدداً در ظرف چند سال آتی در ابعادی وسیعتر از گذشته خود را نشان خواهد داد. فاکتورهای معینی این تصور آنان را تقویت می‌کرد. بزعم تروتسکی وسایر رهبران جناح چپ، بحران اقتصادی اروپا که به جنگ جهانی اول منجر شده بود، بیش از هر چیز از محدودیت بازار فروش و کمبود مواد و منابع خام اولیه برای صنایع اروپا ناشی می‌شد. بزعم آنان پایان جنگ جهانی اول به هیچوجه به این محدودیتها حداقل تا به آنجا که به سرمایه‌داری اروپا برمی‌گشت پایان نبخشیده بود. از یک سو در جوامع تحت سلطه شعله انقلابات رهائیبخش، چشم انداز هر نوع بازار فروش با ثبات و یا از آن مهمتر امکان بهره‌برداری آسان و کم هزینه منابع اولیه این جوامع را در هم شکسته بود؛ از سوی دیگر خروج روسیه از جرگه کشورهای سرمایه‌داری جهان نیز اروپا را از یک بازار وسیع خود محروم ساخته بود. بعلاوه محدود شدن مهاجرت کارگران اروپایی به آمریکا به دلیل مقررات سختی که دولت آمریکا در این زمینه وضع کرده بود. باعث می‌شد که اروپا دیگر به راحتی نتواند از شر ۸۰۰'۰۰۰ تا ۱'۰۰۰'۰۰۰ نیروی کار مازاد سالانه خود رها شود و بدتر آنکه با تبدیل شدن آمریکا

به یک قدرت بلامنازع اقتصادی در جهان سرمایه‌داری، اروپا دیگر موقعیت ممتازی را که تا پیش از وقوع جنگ جهانی اول از آن برخوردار بود، از دست داده و اینک با سرازیر شدن کالاهای ارزانتر آمریکایی به بازارهای اروپا، سرمایه‌داری این جوامع دیگر از تصاحب کنترل مطلق حتی بازارهای فروش سنتی خویش نیز مطمئن نبودند. به این اوضاع وضعیت کشاورزی اروپا را نیز می‌بایست اضافه کرد. عقب ماندگی نسبی کشاورزی اروپا در مقایسه با وضعیت صنعت آن باعث شده بود که هزینه محصولات غذایی اساسی کارگران کماکان بالا بماند و این وضعیت امکان تقلیل دستمزدهای کارگران را - علیرغم افزایش بارآوری کار در بخش صنایع - مشکل می‌کرد. این دشواری‌ها به نوبه خود امکان بالا رفتن سود سرمایه‌های صنایع اروپا را با محدودیتهای جدی مواجه می‌ساختند. همه این فاکتورها جناح چپ را متقاعد کرده بود که ثبات موقت اقتصاد اروپا به سرعت در هم شکسته خواهد شد و موج انقلاب کارگران اروپا دوباره رو به اعتلا خواهد رفت. از اینرو چشم انداز وقوع انقلاب در اروپا، برای جناح چپ چشم‌اندازی دور دست نبود. با عزیمت از چنین چشم اندازی، آنان تصور می‌کردند که اگر کارگران روسیه بتوانند فقط برای چند سالی با کاردانی و صرف درست انرژی‌شان قدرت حاکمه خود را حفظ کنند، پس از آن رفقای کارگر اروپایی‌شان به کمک آنها خواهند آمد و معضل اقتصاد روسیه به طور کلی حل خواهد شد. این امید و تسلی خاطر می‌بود که جناح چپ مداوماً در طی دهه بیست به کارگران روسیه می‌داد:

"مسئله پیروزی سوسیالیسم [در روسیه] ساده‌ترین راه حل خود را خواهد یافت. هر آینه انقلاب پرولتری در حزب در طی چند سال آتی رخ دهد... تاریخ در ظرف چند سال آینده فرصت کافی به ما خواهد داد تا از یک نرخ رشد شتابان برخوردار شویم مشروط بر اینکه البته ما به درستی از منابع نظام اقتصادی خودمان و نظام اقتصادی جهان استفاده کنیم.... همزمان با این تحولات اروپا نیز در طی این دوره ضریب قدرت سیاسی را به نفع پرولتاریای انقلابی تغییر خواهد داد، هر چند این مسئله ممکن است با قدری تاخیر و همراه با انحرافات جزئی رخ دهد. در مجموع، چنین باید تصور کرد که ترازنامه تاریخ [در ظرف چند سال آتی] هر چه بیشتر به نفع ما مساعد خواهد شد." 10

در طی این دوره که کارگران روسیه در انتظار انقلاب اروپا بودند چه می‌بایستی می‌کردند؟ پاسخ روشن بود همان مسیری را می‌بایست طی می‌کردند که انقلاب اروپا قرار بود با در اختیار گذاشتن امکانات مادی و فنی اروپا به جامعه روسیه، عبور از آن را تسهیل نماید و این یعنی اینکه کارگران روسیه تمام اهتمام خود را می‌بایست به خرج می‌دادند تا بارآوری کار افزایش یابد نیروهای مولده رشد کند - در یک کلام صنعتی شدن روسیه آغاز شود. با داشتن چنین تصویری، واضح بود که برای جناح چپ موفقیت نپ



برخلاف آنچه جناح راست عقیده داشت، در ایجاد و سکوت و آسایش نسبی دهقانان و لذا جلب اعتماد آنان به دولت بلشویکی خلاصه نمی‌شد. کاملاً برعکس نپ برای جناح چپ تا آنجا مهم جلوه می‌کرد که به رشد نیروهای مولده و به بهبود وضعیت صنعت روسیه خدمت می‌کرد. این بزعم جناح چپ اساسی‌ترین اصلی بود که بر نپ متناظر بود:

اساسی‌ترین و مهمترین اصل نپ این بود که امکان توسعه نیروهای مولده به عنوان پایه و اساس تمام حرکت‌های اجتماعی به طور کلی فراهم آید.<sup>11</sup>

انتقاد جناح چپ به جناح مسلط حزب (که در آن زمان جناح راست بود) این بود که در راستای هدف فوق با سهل‌انگاری و تسامح عمل کرده‌است.

جناح چپ برای اثبات ادعای خود به دو بحران اقتصادی که جامعه نوین روسیه در طول دوره کوتاه حیات خود در فاصله بین سالهای ۲۶-۱۹۲۳ تجربه کرده بود، اشاره می‌کرد. بحران اول که در ۱۹۲۳ رخ داده بود و به بحران قیچی مشهور است در نتیجه اختلاف بین قیمت محصولات صنعتی و کشاورزی به وجود آمده بود. نسبت قیمت محصولات صنعتی به کشاورزی سه برابر شده بود. این بدان علت بود که نسبت حجم محصولات صنعتی موجود در بازار در مقایسه با حجم محصولات کشاورزی به  $\frac{1}{3}$  رسیده بود.<sup>12</sup> با اتخاذ چنین سیستم قیمت گذاری تلاش بر این بود که رابطه بازرگانی بین بخش صنعت و بخش کشاورزی اقتصاد حفظ شود و دولت بتواند تمام مازاد محصولات دهقانان را از طریق مکانیسم بازار بدست آورد.<sup>13</sup> کشاورزان که متوجه این مبادله نابرابر شده بودند از فروش محصولات خود سرباز زدند. ابعاد قضیه از چهارچوب یک جدال تجاری فراتر رفت و به یک معضل سیاسی بدل شد. دهقانان نسبت به کارایی حکومت بلشویکی اعتماد قبلی خود را از دست دادند، برای جلب اعتمادشان کالاهای صنعتی می‌بایست کاهش می‌یافت.<sup>14</sup> آنچه در این بین به کمک دولت آمد، وجود صنایع استفاده نشده و صناعی بود که پایین‌تر از ظرفیت واقعی‌شان تولید می‌کردند. بنابراین دولت توانست بدون آنکه متقبل هزینه اضافه چندانی شود حجم بسیار بیشتری از محصولات صنعتی را روانه بازار کند. این وضعیت البته امکان کاهش قیمت محصولات صنعتی را بدون تحمیل فشار چندانی به دولت فراهم می‌آورد. کاهش قیمت محصولات صنعت مناسب و کافی بود برای آنکه توازن بین صنعت و کشاورزی مجدداً اقرار شود. ولی سه سال بعد یعنی در ۱۹۲۶ وقتی که معضل قبلی دوباره خود را نمایان ساخت، امکان استفاده از صنایع استفاده نشده یا صناعی که زیر ظرفیت واقعی‌شان کار می‌کردند دیگر برای دولت وجود نداشت زیرا به خاطر توسعه بازار فروش محصولات صنعتی، تقریباً همه کارخانجات با ظرفیت کامل مشغول به

کار بودند. این پدیده جدید به "قحطی کالاها" معروف است،<sup>۱۵</sup> زیرا خود را بدین شکل نشان داده بود که در بازار علیرغم وجود مازاد محصولات کشاورزی، کالاهای صنعتی کافی برای خرید کشاورزان وجود نداشت. از اینرو دهقانان مجدداً ترجیح دادند تا محصولات کشاورزی خود را احتکار کنند و یا به مصرف دام‌هایشان برسانند. نتیجه این وضعیت افزایش قیمت محصولات غذایی مورد نیاز کارگران و کاهش حجم غله ای بود که دولت در ازاء فروش آن در بازار جهانی می‌توانست محصولات و ابزار صنعتی مورد نیاز خود را بدست آورد.

بزعم پرائو براژنسکی این بحران در اثر به هم خوردن نسبت تقاضا (چه تقاضای کشاورزان و چه کارگران) برای محصولات صنعتی و توانایی صنایع دولتی در عرصه این محصولات به بازار به وجود آمده بود. وی بدرستی ادعا می‌کرد که در دوره پس از انقلاب قدرت خرید شهروندان روسی به مراتب بیشتر از دوره قبل از انقلاب شده بود. تا آنجا که به دهقانان برمی‌گشت آنان دیگر مجبور نبودند همانند دوره روسیه تزاری بخش قابل توجهی از درآمد سالانه خود را چه به شکل مالیات‌های سرسام‌آور و چه به صورت پرداخت دیون و بهره مالکانه به حکومت تزاری یا مالکین بزرگ ارضی پرداخت نمایند. در دوره تزار هم البته دهقانان برای آنکه از عهده پرداخت قروض و دیون خود به دولت و بزرگ مالکین برآیند مجبور بودند که مازاد محصولات کشاورزی خود را در بازار بدواً به پول تبدیل کنند. ولی علیرغم اینکه در دوره حکومت تزاری هم حجم وسیعی از محصولات کشاورزی به بازار عرضه می‌شد و این دست دولت را در فروش این محصولات در بازار جهانی کاملاً باز می‌گذاشت، اما قدرت خرید دهقانان پس از پرداخت دیون و قروضشان بسیار ناچیز بود و لذا تقاضای آنان برای محصولات و فرآورده‌های صنعتی هم بخش چندان قابل توجهی از کل محصولات صنعتی عرضه شده به بازار را تشکیل نمی‌داد. انقلاب اکتبر این معادله یک طرفه را برهم زده بود. بهره مالکانه و دیون دولتی دهقانان در نتیجه انقلاب تماماً لغو شده بودند. البته هر چند دهقانان روسیه در طی دوران نپ نیز کماکان می‌بایست بخشی از مازاد محصولات خود را به دولت می‌دادند، منتها میزان این مالیات جنسی آنان به دولت در مقایسه با میزان دیونی که پیشتر از این به دولت تزاری و بزرگ مالکین می‌دادند چندان نبود. بنابراین دهقانان دوره نپ، در عین آنکه در عرض چند سال پس از پایان جنگ داخلی از ظرفیت تولیدی پیش از جنگ برخوردار شده بودند، ولی صنایع روسیه از چنان نرخ رشدی برخوردار نگردیده بودند که از عهده جذب قدرت خرید رو به تزاید دهقانان برآیند. نتیجه آنکه، در مقابل قدرت خرید بالای دهقانان، صنعت روسیه عاجز از تولید کافی برای

این بازار مصرف جدید بود و این مبنای برهم خوردن توازن عرضه تقاضا در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۳ را تشکیل می‌داد. پرائوبراژنسی خود مسئله را تا آنجا که به دهقانان برمی‌گردد چنین عرضه می‌کند:

از یک حجم معین تولید قابل عرضه به بازار، حجمی بسیار کمتر از دوران پیش از جنگ برای فروش اجباری [از جانب دهقانان] عرضه می‌شود؛ این بدین معناست که تقاضای موثر دهقانان برای کالاهای صنعتی و برای تولیدات [روستایی] که بین خود دهقانان مبادله می‌شود، می‌بایست متناسباً افزایش یافته باشد... [در نتیجه] تثبیت رابطه بین کل حجم محصولات صنعتی و کشاورزی که برای فروش به بازار عرضه می‌شوند، آن هم در حد سطحی که در دوره پیش از جنگ وجود داشت، بدین معناست که یک نابسامانی اساسی در توازن بین تقاضای موثر روستا و بازدهی قابل عرضه به بازار شهر رخ دهد."

16

البته این فقط قدرت خرید دهقانان نبود که در اثر انقلاب افزایش یافته بود. انقلاب اکتبر بیش از هر چیز رفاه و بهبود بیشتری را برای کارگران موجب شده بود. وضعیت معیشتی کارگران بلافاصله پس از انقلاب ارتقاء یافته بود و این البته در شرایط وجود بازار بدین معنا بود که آنان پول بیشتری برای خرج کردن داشتند و از قدرت خرید بیشتری نسبت به گذشته برخوردار شده بودند زیرا بنا به تصور پرائوبراژنسی:

"میزان دستمزدهای فعلی ما در مقایسه با دوران پیش از جنگ به مقدار کمتری براساس ارزش نیروی کار تعیین می‌شوند و در آینده این مقدار نیز کمتر خواهد شد."<sup>17</sup>

بنابراین بزعم جناح چپ اگر قرار بود که اقتصاد روسیه بحران جدیدی شبیه آنچه در سالهای ۱۹۲۳ و ۱۹۲۶ تجربه کرده بود را مجدداً از سر نگذراند؛ اگر قرار بود که نیازهای مصرفی رو به تزاید دهقانان به دلیل عقب ماندگی صنعت روسیه بلاجواب نمانند؛ در آن صورت ضروری بود که به جای دادن امتیازات بیشتر به دهقانان برای آنکه آنان برای تولید از مشوقی مادی برخوردار شوند، تمام تلاش دولت مصروف این شود که هرچه سریعتر وضعیت صنایع روسیه را بهبود بخشد و میزان بارآوری کار و در نتیجه حجم تولیدات این بخش از اقتصاد را افزایش دهد. در غیراین صورت، به نظر اپوزیسیون چپ جامعه روسیه به سوی یک فاجعه سیاسی سوق داده می‌شد، یعنی اینکه دهقانان به تنگ آمده سر به شورش و طغیان می‌گذاشتند و به فکر ایجاد نظامی می‌افتادند که اقتصاد که از توانایی بر طرف کردن نیازها و خواسته‌های آنان برمی‌آمد. این هشدار بود که جناح چپ منظمأً به گوش جناح مسلط حزب می‌خواند:

"اگر این نظام از عهده رفع حداقلی از نیازهای [مردم] برنیاید، در آن صورت ما شاهد تولید نامکفی سیستماتیک و برآورده ساختن ناکافی تقاضای موثر [مردم] خواهیم بود؛ این وضعیت بر روی روحیه مردم تأثیر خواهد گذاشت و می‌تواند به چیزی منجر شود که رفیق لنین بارها ما را در مورد آن هشدار می‌داد:

توده‌های مردم به فکر ایجاد نظامی خواهند افتاد که نیازهای آنان را بهتر برطرف می‌سازد و در اینجاست که بزرگترین خطر ممکنه رخ خواهد داد و دقیقاً به این دلیل هم است که ما بی‌اندازه علاقمندیم تا سرمایه‌گذاری بیشتری [در بخش صنایع کشور] صورت گیرد." 18

ادعای اپوزیسیون چپ تا اینجا در بهترین حالت خود می‌توانست اهمیت سرمایه‌گذاری فوری و سریع را به عنوان یک ضرورت حیاتی به مخاطبین خود گوشزد کند. آنچه مهمتر بود این بود که اپوزیسیون چپ نشان دهد که چگونه حجم وسیع این سرمایه‌گذاری برای صنعتی کردن فوری و سریع روسیه را می‌شد تامین کرد. بدون چنین بیان اثباتی و کنکرت مسئله، ادعای جناح چپ از هر نوع قاطعیت جدی محروم می‌شد. اثبات عملی بودن و ممکن بودن صنعتی کردن سریع کشور البته امری بود که تئوریسین‌های اپوزیسیون چپ با کمال اشتیاق پذیرا شدند، ولی آنان در این تلاش خود هر چه بیشتر زمینه ناباوری خود و دیگران را نسبت به ادعاهایشان فراهم آوردند. برای درک این قضیه ضروری است تا مسئله را گام به گام با یکدیگر طی کنیم.

### ۱- انباشت اولیه سوسیالیستی: طرح مسئله

در بررسی وضعیت اقتصاد روسیه دهه بیست، پرائوبراژنسکی موفق به تدوین نظریاتی شد که به عقیده وی کاربرد آنان دیگر صرفاً محدود به جامعه آن دوران نمی‌شد. این نظریات اگرچه براساس بررسی مشخص اقتصاد روسیه به دست آمده بودند ولی از آنجا که پرائوبراژنسکی در تحلیل خود از مسئله این نظریات را با اتکاء به خصوصیات و مشخصاتی تدوین کرده بود که به نظر خود او دیگر به چهارچوب مرزهای روسیه محدود نمی‌شدند بلکه خصوصیات و مشخصاتی بودند که در مورد هر جامعه دیگری که انقلاب کارگری مشابهی را از سر گذرانده باشد نیز صدق می‌کردند، از اینرو از جانب وی در چهارچوبی جهانی - تاریخی ارائه شدند.

بنظر پرائوبراژنسکی جامعه سرمایه‌داری و سوسیالیسم تا آنجا که به چگونگی عروج و تکوین‌شان برمی‌گشت تابع قوانین مشابهی بودند. اولاً از آنجا که هر دو از بطن نظام‌های تولیدی قبلی خود سر برآورده بودند بنابراین تحول هر کدام از آنان مانند هر پدیده تاریخی دیگری به طور تدریجی می‌توانست صورت

گیرد و این بدان معنا بود که تسلط هر کدام از این نظامها به نظامهای تولیدی ما قبل خود از نقطه نظر زمانی در طی یک پروسه تاریخی می‌توانست ممکن گردد. دوم آنکه برای اینکه این نظامها از توانایی تفوق برنظام قبلی برخوردار شوند لازم بود که هر کدام برتری و توانایی بالاتر خود را به عنوان یک نظام پیشرفته‌تر اقتصادی در مقایسه با نظام قبلی در عرصه‌هایی از قبیل بارآوری کار، تمرکز تولید و امثالهم نشان دهند. منتها تفاوت سرمایه‌داری و سوسیالیسم بزم پراثربرائز نسکی در این بود که اگر اولی در متن جامعه فنودالی توانسته بود بدو این تفوق اقتصادی خود را بدست آورد و سپس نمایندگان سیاسی خود را به قدرت نشاند، نظام سوسیالیستی تنها می‌توانست پس از کسب قدرت سیاسی توسط کارگران از امکان فراهم آوردن ملزومات مادی ای که تفوق اقتصادی آن بر سرمایه‌داری را به ثبوت برساند، برخوردار شود. بنابراین اگر برای سرمایه‌داری تفوق اقتصادی بر تفوق سیاسی آن پیشی می‌گرفت، برای سوسیالیسم قضیه کاملاً بر عکس بود. از اینرو برای پراثربرائز نسکی وضعیت جامعه دهه بیست خود ویژگی تمام جوامعی محسوب می‌شد که انقلاب اجتماعی کارگران را از سر گذرانده‌اند. خود او قضیه را چنین مطرح می‌کند:

"نظام سوسیالیستی در اولین مراحل توسعه اش، چه به دلیل کمبود ملزومات مادی ضروری برای بازسازی مبانی فنی‌اش و چه به دلیل عدم برخورداری طبقه کارگر از ملزومات فرهنگی و آموزشی سوسیالیستی ضروری، نمی‌تواند تمام مزایایی را که جزو خصوصیات ذاتی سوسیالیسم محسوب می‌شوند و بدین لحاظ پیشرفتگی تاریخی این نظام به سرمایه‌داری را نشان می‌دهند، برخوردار شود." <sup>19</sup>

"[زیرا] اگرچه سرمایه تجاری می‌توانست در منافذ جامعه فنودالی تکوین یابد؛ اگرچه اولین بنگاههای کاپیتالیستی می‌توانستند بدون آنکه در تناقض آشتی‌ناپذیری با ساختار سیاسی یا اشکال مالکیت موجود [فنودالی] قرار گیرند، عمل کنند... سازمان پیچیده تولید سوسیالیستی تنها می‌تواند در اثر یک گسست قطعی از کلیه جوانب نظام کهن یعنی در اثر یک انقلاب اجتماعی ظاهر شود. درک این نکته از اهمیت فوق‌العاده زیادی برخوردار است چه اینکه [ما را قادر می‌سازد] تا مسئله عروج سوسیالیسم را دریابیم همینطور متعاقباً متوجه تمام پروسه مربوط به چگونگی ساختمان این نظام گردیم." <sup>20</sup>

سرمایه‌داری برای شروع، احتیاج به یک ثروت اولیه، به یک انباشت اولیه منابع مادی ضروری داشت. تنها پس از تحصیل این انباشت اولیه بود که سرمایه‌داری می‌توانست ملزومات مادی لازم برای تفوق یافتن خود به تولید خرد صنعتگران را بدست آورده و بدین سان راه را برای تحکیم مبانی اقتصاد خود در متن جامعه فنودالی هموار نماید. پراثربرائز نسکی معتقد بود که تا آنجا که به سوسیالیسم برمی‌گردد

نیز طی چنین پروسه‌ای در حکم یک ضرورت تاریخی اجتناب ناپذیر است. بزعم او سوسیالیسم نیز همانند سرمایه‌داری احتیاج به تحصیل یک ثروت اولیه، به یک انباشت اولیه منابع مادی ضروری داشت. ولی سرمایه‌داری این انباشت اولیه خود را از قبل مازاد محصول تولیدکنندگان خرد، کشاورزان و حتی مستعمرات تأمین کرده بود.

پراتوبراژنسکی معتقد بود که حکومت کارگران نیز می‌بایست با استفاده از مکانیسمهای قدرت خود اقدام به چنین انباشتی نماید منتها بدون آنکه لحظه‌ای به روشهای حریصانه و غیرانسانی کاپیتالیستی متوسل شود. پراتوبراژنسکی این انباشت اولیه ضروری برای فراهم آوردن ملزومات جامعه سوسیالیستی را انباشت اولیه سوسیالیستی خواند. خود او این " انباشت" را چنین تعریف می‌کند:

"منظور از انباشت اولیه سوسیالیستی ... آن انباشتی است که توسط دولت از قبل آن منابع مادی که تماماً یا بخشاً در خارج از منابع ارگانیک اقتصاد دولتی یافت می‌شود، صورت می‌گیرد. در یک کشور عقب افتاده دهقانی این نوع انباشت از جایگاه بی‌نهایت مهمی برخوردار است و به درجه زیادی پروسه رسیدن به آن مقطعی که دیگر بازسازی علمی و تکنولوژیک اقتصاد دولتی را بتوان آغاز نمود و بالاخره این اقتصاد از برتری کاملاً اقتصادی بر سرمایه‌داری برخوردار شود را تسریع می‌کند." <sup>21</sup>

از اینرو به نظر پراتوبراژنسکی، وضعیت روسیه دهه ۲۰ به هیچوجه یک موقعیت مجرد و محدود به جامعه روسیه نمی‌بایست به حساب می‌آمد. به نظر او در فردای انقلاب اروپا، چنین وضعیتی در انتظار جوامع اروپایی بود که هر چند از روسیه بسیار پیشرفته‌تر بودند ولی کماکان در مقایسه با سرمایه‌داری آمریکا در مقام دوم قرار می‌گرفتند. براساس این مندر تطبیقی پراتوبراژنسکی خود را مجاز دانست تا قانون انباشت اولیه سوسیالیستی خود را به عنوان یک قانون تاریخی که سایر جوامع نیز مشمول حکم آن می‌شوند اعلام نماید:

"تمام فعل و انفعالات بخش دولتی اقتصاد در طی این دوره به طور اجتناب ناپذیری تابع دو چیز خواهد بود... از یک سو می‌بایست هرچه سریعتر وظیفه انباشت منابع ضروری برای بازسازی پایه های فنی صنعت براساس الکتروفیکاسیون را فراهم آورند و وظیفه توزیع عقلانی صنعت در تمام سطح کشور را سامان دهند، و از سوی دیگر می‌بایست از عهده حفظ این اقتصاد جدید در مقابل اقتصاد کماکان قوی‌تر سرمایه‌داری برآیند.

بدین معنا وجود یک دوره انباشت اولیه سوسیالیستی که از قوانین خاص خود برخوردار می‌باشد، دیگر نه فقط برای کشورهای دهقانی عقب مانده‌ای نظیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بلکه حتی

احتمالاً تا حدود زیادی برای اقتصاد سوسیالیستی اروپا نیز احتساب ناپذیر است، حداقل تا زمانی که اقتصاد فعلی اروپا (بدون احتساب تخریبی که در اثر جنگ داخلی می‌تواند متوجه آن باشد) هم از نظر اقتصادی و هم در سطح تکنیکی از اقتصاد سرمایه‌داری آمریکای شمالی ضعیف‌تر است.<sup>۲۲</sup> در رابطه با کشورهای پیشرفته‌تر سرمایه‌داری قابل ذکر است که بگوئیم انباشت اولیه سوسیالیستی به درجه بسیار بیشتری می‌بایست از قبل مازاد محصول کارگران تامین شود تا از قبل منابعی که از طریق اشکال پیشا سوسیالیستی تولید در اروپا یا مستعمرات می‌توان به دست آورد.<sup>۲۳</sup>

هر نظام اقتصادی نوین به هزینه و از قبل منابع مادی اقشار یا طبقات اجتماعی معینی ساخته شده انباشت اولیه سوسیالیستی که پرائوبراژنسکی از آن سخن به میان می‌آورد، قرار بود از قبل کدام اقشار یا طبقات اجتماعی تامین شود؟ بدین منظور پرائوبراژنسکی خود به بررسی تمام امکانات داخلی و خارجی موجود می‌پردازد تا پاسخ به این سؤال را بر ایمان روشن نماید.

#### الف - منابع داخلی:

انباشت اولیه لازم برای توسعه و گسترش کیفی صنعت روسیه بیش از آن اندازه هنگفت بود که صرفاً با استفاده از سود سالانه صنایع ملی شده بتوان مقدار آن را تامین کرد پرائوبراژنسکی کاملاً به این مسئله واقف بود به نظر او تامین این انباشت اولیه هنگفت تنها زمانی ممکن بود که بخشی از درآمد اقشار و طبقات اصلی روسیه بدین منظور اختصاص داده می‌شد:

"... صرفاً به انباشتی که در بخش سوسیالیستی [اقتصاد] صورت می‌گیرد اتکاء کردن بدین معناست که بقاء اقتصاد سوسیالیستی به خطر افتد، و یا دوره انباشت اولیه به طور پایان ناپذیری به درازا کشد - دوره ای که تعیین مدت آن به خواست پرولتاریا تعیین نمی‌شود." <sup>۲۴</sup>

برائوبراژنسکی طبقات و اقشار اجتماعی مختلف روسیه دهه بیست را به سه دسته اصلی تفکیک می‌کند: کارگران، تولیدکنندگان خرد (کشاورزان، صنعت گران کوچک) و سرمایه‌داران خصوصی. اینکه تا چه اندازه هر کدام از این سه دسته می‌توانند به صندوق انباشت اولیه طرح پرائوبراژنسکی مساعده دهند، امری است که او به تفکیک مورد بررسی قرار می‌دهد:

**I - کارگران:** دوران انباشت اولیه سرمایه‌داری به قیمت استثمار شدید و غیرانسانی کارگران به اصطلاح آزاد شده از زمین صورت گرفته بود. به نظر پرائوبراژنسکی واضح بود که دولت کارگران به هیچوجه مجاز نیست که خود این شیوه غیرانسانی سرمایه‌داری را در مورد کسانی به کار بندد که مدعی نمایندگی آنان می‌باشد:

"طبقه کارگر از همان لحظه پیروزی اش به بعد، دیگر از موقعیت تحت استعمار به موقعیت مسلط بر آن تبدیل می‌شود. لذا او خود نمی‌تواند همان طرز تلقی را نسبت به نیروی کارش، سلامتی اش، کار و شرایط [زندگی اش] داشته باشد که سرمایه‌داران نسبت به آنها دارند. این تمایز البته مانع معینی بر میزان سرعت انباشت سوسیالیستی به وجود می‌آورد، مانعی که اصولاً برای صنعت کاپیتالیستی شده آن هم در اولین مراحل توسعه اش امری ناشناخته بود." 25

البته بزعم خود پراوتبرائز نسکی اینکه طبقه کارگر "دیگر از موقعیت تحت استثمار به موقعیت مسلط بر آن تبدیل" شده بود. اساساً به این معنا هم نبود که طبقه کارگر برای تسریع پروسه انباشت اولیه سوسیالیستی نمی‌بایستی هرگونه خویشتن داری از خود نشان دهد. کاملاً برعکس به نظر او طبقه کارگر با درک ضرورت این معضل مهم و اساسی اقتصاد روسیه، خود می‌بایست در تعیین دستمزدهایش چنان حدودی را رعایت می‌کرد که مانع جدی بر سر راه انباشت اولیه سوسیالیستی به وجود نمی‌آمد. به عبارت دیگر در اینجا برخلاف دوران انباشت اولیه سرمایه‌داری این آگاهی کارگران و نه جبر و قهر سرمایه‌داران بود که می‌بایست به عنوان عامل فشار برای تسریع پروسه انباشت عمل می‌کرد. این نکته را خود پراوتبرائز نسکی چنین تصریح می‌کند:

"بنابراین در طی این دوره قانون دستمزدها که تابعی از قانون انباشت سوسیالیستی به شمار می‌رود خود را از طریق خویشتن داری آگاهانه طبقه کارگر نشان می‌دهد. این خویشتن داری جایگزین آن برآیند مبارزه پایه‌ای بین کار و سرمایه می‌گردد... که سطح دستمزدها و " لاجرم میزان ارزش اضافه را در نظام تولید کاپیتالیستی تعیین می‌کند." 26

II - سرمایه‌داران و تجار خصوصی: پراوتبرائز نسکی استفاده از امکانات مادی سرمایه‌داران و تجار خصوصی را قطعاً یکی از منابع تامین انباشت اولیه سوسیالیستی می‌دانست. بزعم وی دولت سوسیالیستی می‌بایست با استفاده از ابزار اجرایی که در دست داشت بخشی از هزینه انباشت اولیه سوسیالیستی را از قبل سود و درآمدی که سرمایه‌داران چه در عرصه تولید و چه در عرصه گردش بدست می‌آوردند، تامین می‌کرد. به نظر وی دولت کارگران چه از طریق وضع مالیاتهای سنگین بر سود صنایع خصوصی و درآمد حاصل از تجارت نپ من ها، و چه از طریق وضع تعرفه‌های بالاتر برای حمل و نقل محصولات سرمایه‌داران و تجار خصوصی توسط شبکه حمل و نقل دولتی، عمدتاً می‌توانست این سیاست خود را به پیش برد. دوران انباشت اولیه سوسیالیستی برخلاف دوران انباشت اولیه کاپیتالیستی به نظر او



دورانی نبود که هزینه آن صرفاً از قبل تولید کنندگان خرد تامین شود، بلکه در این دوره از سلب مالکیت کنندگان قبلی هم سلب مالکیت می‌شد و این یکی از تفاوت‌های اساسی این دو دوره بود:

"تفاوتی که در مقایسه با دوران انباشت اولیه کاپیتالیستی وجود دارد این است که در اینجا انباشت سوسیالیستی فقط نمی‌بایست به هزینه‌ی مازاد محصول تولید خرد تامین شود بلکه می‌بایست از بخشی از ارزش اضافه تولید شده توسط اشکال کاپیتالیستی اقتصادی نیز بهره‌مند گردد." 27

بعلاوه به نظر پرائور اژنسکی کنترل سیستم بانکی توسط دولت کارگران، سرمایه‌داران خصوصی و نپ من‌ها را از یک ابزار مهم دیگر اقتصاد - سیستم اعتبارات - محروم ساخته بود و این امکان را دیگر تماماً! می‌شد به نفع انباشت اولیه سوسیالیستی مورد استفاده قرار داد. عبارت دیگر دولت می‌توانست بخشی از منابع لازم برای انباشت اولیه را از طریق دادن وام به سرمایه‌داران و دریافت بهره بانکی آن تامین کند:

"انتقال مستقیم ثروت از اقتصاد خصوصی بر بخش دولتی تنها وقتی می‌تواند صورت گیرد که منابع مالی اقتصاد که از طریق حساب پس اندازها در سیستم بانکی خصوصی جمع آوری شده مجدداً به خود اقتصاد خصوصی که از طریق وام برگردانده شود - البته به نرخی بالاتر از آنچه خود بانک بابت پس انداز اقتصاد خصوصی به آن پرداخت می‌کند. [در آن صورت] درآمدی که ماحصل اختلاف بین مبالغی است که به عنوان پس انداز به بانک پرداخت شده و مبالغی که بانک به عنوان بهره وام‌هایش و همینطور در ازاء سایر خدماتش [به اقتصاد خصوصی] دریافت می‌دارد، می‌تواند روانه صندوق انباشت سوسیالیستی گردد." 28

III - دهقانان و تولید کنندگان خرد: به نظر پرائور اژنسکی این قشر اجتماعی در روسیه دهه بیست به ویژه از اهمیت تعیین کننده‌ای برای تامین انباشت اولیه سوسیالیستی برخوردار بود، زیرا هم پرجمعیت‌ترین قشر جامعه روسیه آن زمان را تشکیل می‌داد و هم در مجموع حجم کل مازاد محصول آن از سرمایه‌داران و تجار خصوصی و همینطور کارگران روسیه بیشتر بود:

"ویژگی اقتصاد کشور شوروی دقیقاً در این حقیقت محض نهفته است که هم اکنون اشکال تولیدی پیش‌سرمایه‌داری در مجموع ۲۲ میلیون خانوار دهقانی را به انضمام صنایع دستی و خرد در بر می‌گیرند، حال آنکه اشکال [تولیدی] تماماً سرمایه‌داری یا از نوع سرمایه‌داری دولتی در مقایسه [با اشکال مذکور] ضعیف هستند." 29

بنابراین اتکاء به منابع مادی تولیدکنندگان خرد برای انباشت اولیه سوسیالیستی در روسیه بنظر پرائوبراژنسکی همان اندازه ضروری و با اهمیت بود که تحصیل مازاد محصول این قشر اجتماعی در پیدایش سرمایه‌داری غرب. منتها این بار بر خلاف گذشته این دولت کارگران بود که از برکت مازاد محصول این قشر اجتماعی زمینه‌تفوق‌نهایی اقتصاد سوسیالیستی بر سرمایه‌داری و بر تولید خود را فراهم می‌آورد:

"... در طول دوره انباشت اولیه سوسیالیستی مالیات بستن بر اشکال غیر سوسیالیستی [تولید] نه تنها می‌بایست به طور اجتناب‌ناپذیری صورت گیرد بلکه این اقدام می‌بایست در کشورهای دهقانی همچون اتحاد شوروی نقش بسیار بزرگ و مستقیماً تعیین‌کننده‌ای را ایفاء نماید.... در طول دوره انباشت اولیه سوسیالیستی، اقتصاد دولتی نمی‌تواند بدون سلب بخشی از مازاد محصول دهقانان و پیشه‌وران، و بدون کانالیزه کردن بخشی از انباشت کاپیتالیستی به نفع انباشت سوسیالیستی، دوام آورد".<sup>30</sup>

به نظر پرائوبراژنسکی تصور اینکه اقتصاد سوسیالیستی بتواند در جامعه روسیه بدون بهره‌گیری از منابع خرده بورژوازی (و این شامل دهقان نیز می‌شود) خود را توسعه دهد، عملاً ناممکن بود. وی نقض این حکم را به عنوان توهمی ارتجاعی و خرده بورژوایی مردود می‌دانست. منتها به نظر او علیرغم این امر جایی برای اظهار ناخرسندی این قشر اجتماعی روسیه وجود نداشت. زیرا او مدعی بود که در چهارچوب اقتصاد روسیه برای خرده بورژوازی این امکان فراهم شده است تا در مقیاس وسیعتر از گذشته تولید کرده و به ثروت خود بیفزاید. بنابراین علیرغم اینکه بخشی از منابع مادی آن برای تامین انباشت اولیه سوسیالیستی اختصاص می‌یافت ولی با این وجود این قشر به طور نسبی در مقایسه با گذشته - دوران حاکمیت تزار - از ثروت و قدرت خرید بیشتری برخوردار شده بود:

"وظیفه دولت سوسیالیستی در اینجا شامل این نمی‌شود که از تولیدکنندگان خود کمتر از آنچه سرمایه‌داری بدست می‌آورد، بدست آورد بلکه برعکس وظیفه چنین دولتی این است که از این تولیدکنندگان مقدار بیشتری را از درآمد باز هم بیشترشان به دست آورد، درآمدی که میزان آن به لطف عقلانی شدن پیکره اقتصاد کشور من جمله تولید خود با اتکاء صنعتی شدن کشور و افزایش بارآوری کشاورزی تضمین می‌شود".<sup>31</sup>

#### ۱- ب - منابع خارجی:

سرمایه‌داری برای رفع نیازهای ضروری انباشت اولیه‌اش به غارت و چپاول مستعمرات مبادرت ورزیده و از قبیل مستعمرات خود، مواد و منابع خام، نیروی کار ارزان بالاخره بازار فروش محصولات

خود را تامین کرده بود. جایگاه و نقش مستعمرات در پروسه انباشت اولیه سرمایه‌داری، یک حقیقت انکارناپذیر است. در این زمینه نیز پرائوبراژنسی هشدار می‌داد که یک جامعه سوسیالیستی به هیچوجه مجاز نیست که از چنین روشهایی برای تامین انباشت اولیه خود استفاده کند زیرا مقدم بر هر چیز:

"...یک دولت سوسیالیستی که خود مجری سیاست برابری بین ملل و ورود داوطلبانه آنان به این یا آن نوع از اتحاد ملل است، به طور اساسی تمام روشهای قهری سرمایه در این زمینه را مردود می‌داند. استفاده از این منبع انباشت اولیه از همان بدو کار و برای همیشه برای چنین دولتی ممنوع است." <sup>32</sup>

دولت سوسیالیستی شوروی مجاز به اتخاذ روش سرمایه‌داران برای تحصیل مازاد محصول مستعمرات نبود ولی در عوض می‌توانست پس از پیروزی انقلاب کارگران اروپا از حمایت بیدریغ مادی آنان بهره مند شود. اما در غیاب انقلاب پرولتری در اروپا، تنها منبع دیگر کمک برای انباشت اولیه سوسیالیستی، فقط می‌توانست از طریق جلب همکاری‌های فنی - تکنیکی و وامهای سرمایه‌های خارجی فراهم آید. پرائوبراژنسی چنین احتمالی را اصولاً رد نمی‌کرد. به نظر او وامها و اعتبارات خارجی بی‌شک می‌توانست بخشی از انباشت اولیه سوسیالیستی را تامین کنند و پروسه طی شدن دوره ضروری برای این انباشت را کوتاهتر سازند. منتها وی به دولت سوسیالیستی در مورد رعایت احتیاط کامل در زمینه دریافت این وامها هشدار می‌داد. این دلواپسی او دو دلیل اساسی داشت. اول اینکه به نظر او دریافت هرگونه وامی از بورژوازی غرب نمی‌توانست در عین حال نوعی تعهد یا وابستگی را برای کارگران روسیه و دولت آنان به همراه نداشته باشد؛ دوم آنکه وی عملکرد سرمایه‌های خارجی در روسیه را از آنجا که به علت برخورداریشان از تکنیک پیشرفته‌تر می‌توانستند به راحتی موقعیت برتری نسبت به بخش دولتی اقتصاد به دست آورند و حتی به دلیل سود بیشترشان استطاعت پرداخت دستمزدهای بالاتری به کارگران روسی را داشته باشند، در خود یک خطر سیاسی جدی برای حکومت نوپای کارگران روسیه می‌دانست. بزعم وی سرمایه‌داری اروپا با نشان دادن برتری‌اش در خاک روسیه به کارگران و توده‌های مردم، در عین حال تخم بی‌اعتمادی و تزلزل را در بین آنها نسبت به حکومت شوروی می‌پاشید و این می‌توانست به عواقب برگشت ناپذیری منجر شود:

"از یک سو، تحصیل یک وام دراز مدت از خارج خود یکی از طرقی است که باعث می‌شود اقتصاد جوان ما توسط سرمایه خارجی مورد بهره‌برداری واقع شود. اما از سوی دیگر تحصیل چنین وامی خود می‌تواند به اندازه بسیار بیشتری به تسریع پروسه انباشت سوسیالیستی کمک رساند. چنین اقدامی بدین معناست که ذخیره انباشت سوسیالیستی افزایش می‌یابد، پروسه تجهیز مجدد تکنیکی اقتصاد دولتی تسریع

می‌شود، و در نتیجه دوره‌ای که در طی آن صنایع دولتی می‌بایست در مرحله مقدماتی سوسیالیسم قرار گیرند کوتاهتر می‌شود. به علاوه چنین اقدامی همچنین امکان اشتغال دهها هزار کارگر را که فی الحال به دلیل کمبود مواد [ضروری] برای تولیدات بخش دولتی بیکار هستند ممکن می‌سازد و بدین سان آنها را در تامین انباشت سوسیالیستی شریک می‌سازد... [اما] وقتی که امتیازات بزرگی [به سرمایه‌های خارجی] داده می‌شود .... آنگاه نتیجه این اقدام ... همه محاسن آغازین را تباه می‌سازد... این تباهی خود را از جمله در این نشان می‌دهد که کارگرانی که در بنگاه‌های کاپیتالیستی شاغل‌اند از شرایط مادی بهتری در مقایسه با کارگران شاغل در صنایع دولتی بهره مند می‌شوند - امری که بدون شک عواقب سیاسی به همراه خواهد داشت." 33

بنابراین پس از بررسی تمام منابع موجود برای تامین انباشت اولیه سوسیالیستی، پرائوبراژنسکی نتیجه می‌گیرد که اولاً جامعه روسیه برای تامین این انباشت مجبور است مادامکه انقلاب کارگران اروپا به کمک آن نیامده عمدتاً به منابع داخلی خود توسل جوید و ثانیاً اینکه در بین طبقات و اقشار اجتماعی روسیه که بایستی بار تامین این انباشت به دوش آنان سرشکن شود، این قشر خرده بورژوازی روسیه است که در قبال امکان تولید بیشتری که در جامعه نوین روسیه برایش ممکن گردیده می‌بایست بخش بیشتری از این انباشت را تامین نماید.

پرائوبراژنسکی تا همینجا اقتصاددانان روسیه را در مقابل یک تئوری نو و جنجال برانگیز قرار داده بود، لذا ضروری بود که وی برای تحکیم موقعیت و اعتبار این مدل تئوریک در مقابل حملات تئورسین‌های جناح راست از آن دفاع نماید.

## ۲ - دفاع تئوریک پرائوبراژنسکی از قانون انباشت اولیه سوسیالیستی

نقطه شروع همه مخالفین قانون انباشت اولیه پرائوبراژنسکی این بود که به خصلت انتقالی اقتصاد روسیه اشاره می‌کردند. بزعم آنان جامعه روسیه نه تماماً سوسیالیستی. این جامعه از نظر آنان سرمایه‌داری قلمداد نمی‌شد زیرا برای آنان کاپیتالیستی بودن یک جامعه با مالکیت خصوصی و آناشی در تولید مترداف بود، حال آنکه در جامعه روسیه آن زمان هیچکدام از این دو به طور غالب وجود نداشتند. اولاً به لطف انقلاب اکتبر بخش وسیعی از سرمایه‌های خصوصی ملی شده بودند؛ ثانیاً اینکه بخش قابل توجهی از صنایع و موسسات تولیدی که ملی شده بودند، دیگر حجم تولیدات سالانه خود را مطابق با نقشه‌های دولتی از پیش تعیین شده تنظیم می‌کردند و لذا حجم تقاضای بازار تنها ملاک تعیین حجم تولیدات سالانه آنان به شمار

نمی‌رفت. این نظام در عین حال به نظر آنان سوسیالیستی هم نبود زیرا برای آنان سوسیالیستی بودن یک نظام با پایان یافتن کامل آنا‌رشی تولید و تحول آن به تولید با برنامه مترادف بود. اما تولید سازمان یافته و تماماً با برنامه به هیچوجه ویژگی غالب اقتصاد روسیه آن زمان به شمار نمی‌رفت. کماکان در کنار تولید با برنامه بخش دولتی، تولید بی برنامه و آنا‌رشیک در بخش خصوصی اقتصاد مسلط بود. به نظر آنان در طی این دوره قوانین نظام قدیم در حال زوال بودند و قوانین نظام جدید در حال عروج؛ لذا هر دو حالتی ناپایدار و تحول یابنده را از سر می‌گذراندند.

از اینرو بزعم آنان تعریف هرگونه قانونمندی معینی برای این دوره گذار تلاشی نا بجا بود زیرا سعی بر آن داشت تا به دوره‌ای که همه قوانین اقتصادی در حال تحول‌اند، نوعی قانونمندی تصنعی تحمیل نماید. به نظر آنان تنها زمانی می‌شد برای اقتصاد روسیه از حاکمیت نوعی قانون اقتصادی سخن به میان آورد که دیگر دوره تولید آنا‌رشیک کالایی تماماً سرآمده باشد و مکانیسم بازار هم به طریق اولی از اقتصاد روسیه رخت بر بسته باشد. به عبارت دیگر آنان معتقد بودند که با تبدیل جامعه روسیه به جامعه‌ای که تولید با برنامه در آن صورت می‌پذیرد، عملکرد قوانین و مقولات نظام سرمایه‌داری نیز به پایان می‌رسد. از جمله و مهمتر از همه قوانین اقتصادی نظام سرمایه‌داری، بزعم آنان قانون ارزش یعنی سنجش ارزش محصولات تولید شده بر حسب میزان ساعات کار اجتماعاً لازم برای تولیدشان، که به باور آنان تنظیم‌کننده اصلی تولید و بازتولید نظام سرمایه‌داری از طریق مکانیسم بازار بود، با سازمان یافتگی تولید در جامعه سوسیالیستی دیگر نقش مسلط خود را از دست داده و به زوال می‌گرانید. بدین سان به نظر آنان، با تولید با برنامه، قانون ارزش بالاخره الغاء می‌گردید و با آن عمر نظام سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی به پایان می‌رسید. تنها در آن صورت بود که به نظر آنان جامعه می‌توانست چگونگی تخصیص منابع خود را به طور علمی و بر اساس یک رشته قوانین جدید اقتصادی تنظیم نماید و هر کدام از تولیدکنندگان مستقیم جامعه نیز می‌توانست بر حسب میزان ساعات کاری که در برابر جامعه متقبل می‌شد، از محصولات آن نیز بهره‌مند شود.

پراووبراژنسکی البته با مخالفین خود در این نکته توافق داشت که اقتصاد روسیه دهه ۲۰ یک دوره تحول و گذار را از سر می‌گذراند. از اینرو او مکرراً تصریح می‌کرد که قانون انباشت اولیه سوسیالیستی وی نیز قانونی ابدی و دائمی برای اقتصاد روسیه نبایستی محسوب شود بلکه در بهترین حالت تدوین تئوریک مکانیسمی بود که فی الحال بر کارکرد اقتصاد روسیه متناظر بود و چهارچوب حرکت عمومی آن را در طی آن دوره مشخص می‌کرد. به نظر وی طی این دوره گذار، یعنی به سرآمدن پروسه

انباشت اولیه سوسیالیستی، برای روسیه در حکم یک ضرورت تاریخی بود و شرایط مساعدتر بین‌المللی و یا اتخاذ سیاست‌های درست از جانب دولت در عرصه اقتصاد صرفاً می‌توانست به تسریع آن کمک نماید، نه اینکه امکان میان بر زدن این دوره‌گذار را برای اقتصاد روسیه فراهم آورد. وی مدعی بود که قانون انباشت اولیه او چیزی بیش از این ملاحظات را در بر ندارد و اساساً نیت او هم این نیست که چیزی بیش از این در مورد اقتصاد روسیه دهه ۲۰ گفته باشد:

"از متن کتاب من کاملاً روشن است که این قانون [منظور قانون انباشت اولیه سوسیالیستی است] به دوره‌ای مربوط می‌شود که بخش سوسیالیستی [اقتصاد] هنوز تماماً از تفوق تکنیکی و اقتصادی بر سرمایه‌داری برخوردار نشده و به هیچوجه تا به آن لحظه بسط داده نمی‌شود که دیگر آخرین پیشه‌ور یا تولیدکننده خرد روستا هم محو شده باشد. علیرغم این نکته، بوخارین باز فکر می‌کند که این دوره مدت زمان طولانی را در بر می‌گیرد. تا آنجا که به این ملاحظه بوخارین برمی‌گردد بایستی بگویم که [اولاً] مدت زمان عملکرد این قانون، یعنی دوره‌ای که در طی آن اقتصاد دولتی مان کماکان در مرحله مبارزه برای تحصیل یک پایه تکنیکی جدید و بدست آوردن امکان توسعه محاسباتش در مقابل سرمایه‌داری است. مقدم بر هر چیز دیگر بستگی به اوضاع بین‌المللی دارد زیرا وقوع یک انقلاب سوسیالیستی در غرب می‌تواند مدت آن را به حداقل تقلیل دهد (به همان اندازه که یک تهاجم سرمایه‌داری جهانی [به ما] می‌تواند ادامه این پروسه را متوقف ساخته و تمام سیستم ما را برهم بزند)؛ ثانیاً مدت این دوره تا حدود معین همینطور بستگی به خصلت سیاست‌های اقتصادی خودمان دارد، به عبارت دیگر بستگی به این دارد که تا چه اندازه در مسئله صنعتی کردن کشور از خود پیگیری نشان دهیم." 34

پراویراژنسکی همچنین با مخالفین خود بر سر این نکته نیز توافق داشت که مشخصه اصلی نظام سرمایه‌داری تولید بی‌برنامه و آنارشیک است و لذا آنتی‌تز این مشخصه در نظام سوسیالیستی در تولید با برنامه و سازمان یافته خلاصه می‌شود. از اینرو وی با آنان همچنین در این نکته نیز توافق داشت که به هر اندازه که تولید در جامعه روسیه با برنامه شود و از عرصه عملکرد مکانیسم بازار و تسلط سرمایه خصوصی خارج شود، به همان اندازه هم حیطة عملکرد بازار قانون ارزش محدود گشته و زمینه‌الغاء نهایی مناسبات سرمایه‌داری فراهم می‌گردد:

"اقتصاد سیاسی علمی است که قوانین توسعه و توازن، و لذا (بخشاً) قوانین امحاء شیوه تولید کالایی و کالایی - سرمایه‌داری را به عنوان شیوه تولیدی‌ای که بی‌برنامه و غیر سازمان یافته است،

مکشوف می‌سازد. آنتی تز تولید کالایی که در [روند] تاریخ جایگزین آن می‌شود، اقتصاد با برنامه سوسیالیستی است." 35

وی ضمن برشمردن این نقاط اشتراک با مخالفین "قانون انباشت اولیه سوسیالیستی"، توجه آنان را به وجود دو قطب متضاد در اقتصاد روسیه جلب می‌کرد. در یک قطب مورد نظر او تولید با برنامه و سازمان یافته بنگاههای دولتی - بویژه بخش صنایع سنگین - قرار داشت. در این بخش از آنجا که حجم تولیدات سالانه، میزان دستمزد کارگران شاغل قیمت محصولات تولید شده، قیمت محصولات و مواد اولیه ای که برای تولید لازم بودند و خریداری می‌شدند (چه از سایر بنگاههای دولتی و چه از تولیدکنندگان خصوصی) ... همه و همه تا اندازه زیادی از قبل و براساس یک نقشه از پیش تعیین شده توسط دولت محاسبه شده بودند. به نظر وی تاثیر مکانیسم بازار بر روی این بخش به حداقل رسیده و لذا قانون ارزش دیگر از حداقل تاثیر بر روی فعل و انفعالات این قطب از اقتصاد شوروی برخوردار بود:

"... قانون ارزش - اگر ما فعلاً از مسئله نیروی کار فاکتور بگیریم - از حداقل نفوذ بر عرصه تولید وسایل تولید برخوردار است، یعنی بر عرصه‌ای که در آن خود دولت هم تولید کننده انحصاری و هم خریدار انحصاری وسایل تولید به شمار می‌رود. این بدان معناست که صنایع سنگین، سوسیالیستی‌ترین حلقه را در نظام سوسیالیستی اقتصادمان تشکیل می‌دهد." 36

از سوی دیگر برای وی بخش خصوصی اقتصاد به مثابه قطب دیگر و متضاد اقتصاد بخش دولتی به حساب می‌آمد. برای او حاکمیت قانون ارزش در این عرصه بلامنازع بود و کلیه فعل و انفعالات اقتصادی آن تابعی از مکانیسم بازار محسوب می‌شد:

"تا آنجا که به عرصه‌هایی از قبیل مبادلات بین خود دهقانان برمی‌گردد که از جمله می‌توان به خرید و فروش حیوانات بارکش و تجارت محصولات خرد و دستی که توسط کارخانجات دولتی تولید نمی‌شوند اشاره کرد، در اینجا دیگر مناسبات تولید کالایی ساده تماماً و مطلقاً مسلطند - در اینجا ما با عرصه‌ای سروکار داریم که حاکمیت قانون ارزش در آن بلامنازع است." 37

پرائورائز نسکی البته همانند مخالفین خویش بر این اعتقاد بود که در شرایط آن زمان روسیه تولید سازمان یافته و با برنامه بخش دولتی به هیچوجه از توانایی بازتولید خود در سطح کل جامعه برخوردار نبود، به همان ترتیب که تولید آنارشیستیک بخش خصوصی نیز از توانایی فائق آمدن بر محدودیت‌هایی که دولت در

مسیر بازتولید گسترده آن قرار داده بود بر نمی‌آمد. ولی علیرغم داشتن چنین باوری، وی برخلاف مخالفین خویش معتقد نبود که عملکرد این دو سیستم در انزوا از یکدیگر و بدون برخورد متقابل صورت می‌گرفت. بزعم او از زمان به قدرت رسیدن حکومت کارگران، انباشت بخش خصوصی به طور منظم به نفع انباشت بخش دولتی زیان دیده بود. تمرکز بانکها در دست دولت که سرمایه خصوصی را از حق استفاده از مزایای بهره‌اندوخته‌های خصوصی محروم کرده بود، تعیین تعرفه‌های بالا برای حمل و نقل محصولات بخش خصوصی توسط شبکه راه‌آهن و راه‌های آبی روسیه که منجر به سرازیر شدن بخشی از ارزش اضافه تولید شده بخش خصوصی به خزانه دولت می‌شد؛ وضع مالیاتهای تصاعدی بر درآمد بخش خصوصی که انتقال بخشی از سود سالانه آن به بخش دولتی را ممکن می‌ساخت؛ سیاست قیمت گذاری محصولات توسط دولت که امکان خرید کالاها و محصولات بخش خصوصی برای دولت را به قیمتی نازلتر از قیمت متوسط شان در بازار جهانی ممکن می‌ساخت و در عوض امکان فروش محصولات دولتی به بخش خصوصی به قیمتی بالاتر از قیمت فروش شان در بازار جهانی را فراهم می‌آورد؛ سیاست تجاری دولت که متوجه خارج کردن تجار خصوصی از عرصه گردش و جایگزینی آنان با نهادهای متمرکز و جمعی برای توزیع کالاها و محصولات مورد نیاز مردم بود... همه و همه به نظر پرائوبراژنسکی اقداماتی بودند که امکان رشد و گسترش بخش دولتی اقتصاد را از قبل بخش خصوصی ممکن می‌ساختند. ترجمه این تحولات به زبان قوانین اقتصادی، برای پرائوبراژنسکی این بود که قانون ارزش مداوماً در زیر حمله قرار دارد، حال آنکه ملزومات تولید سازمان یافته به هزینه اضمحلال و فروپاشی تدریجی تولید آنارشیستیک کاپیتالیستی در شرف تکوین است.

از اینرو، پرائوبراژنسکی نتیجه می‌گرفت که رابطه بخش خصوصی و بخش دولتی در اقتصاد روسیه نه تنها دیگر امری اتفاقی و خود بخودی به شمار نمی‌رفت که بالعکس بایستی به آن به مثابه پدیده‌ای کاملاً قانونمند و تاریخی نگریسته به نظر وی قانون انباشت اولیه او هم چیزی نبود مگر بیان تئوریک همین پدیده موجود در اقتصاد روسیه، پدیده‌ایی که تاکنون نیز چگونگی تحصیل درآمد بخش خصوصی توسط بخش دولتی مطابق با آن صورت گرفته است:

"از آنجا که اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نمونه‌ای است که تا کنون نظیر آن در تاریخ اقتصادی [جهان] مشاهده نشده، نمونه‌ای است که شاهد همزیستی دو سیستم اقتصادی متمایز و فی‌النبسه متضاد با یکدیگر می‌باشد که هر یک مکانیسم کنترل متفاوت خود را دارند، لاجرم این اقتصاد می‌بایست نه فقط عرصه‌ای باشد که آن جدال بین این دو نظام روی می‌دهد بلکه همچنین می‌بایست شاهد درجه معینی



از توازن بین این دو نیز باشد و بنابراین در عمل می‌بایست عرصه‌ای باشد که در آن قوانین اقتصادی متفاوت این دو نظام از نوعی همزیستی برخوردارند.

قانون انباشت سوسیالیستی به اعتبار دموکراسی اقتصاد کالایی، به دلیل وجود گرایش‌های توسعه دهنده آن و وجود روشهای کنترلی که ذاتی این نظام به حساب می‌آیند، دچار محدودیتهایی است. همینطور اقتصاد کالایی نیز دچار محدودیتهایی است که از محصور شدنش توسط پیکره سوسیالیستی [اقتصاد] که نسبت به آن بیگانه است، ناشی می‌شود. بنابراین دلایل، اقتصاد ما اگرچه هنوز سوسیالیستی نیست ولی در عین حال دیگر نمی‌توان آن را به سادگی اقتصاد کالایی به حساب آورد.<sup>38</sup>

به نظر پراووبراژنسکی آنچه می‌بایست توسط دولت صورت می‌گرفت این بود که با به رسمیت شناختن پروسه انباشت اولیه سوسیالیستی، دست به اقداماتی می‌زد که عملکرد آن را تسریع می‌کرد و دوره ضروری برای تسلط این قانون بر اقتصاد روسیه را هرچه کوتاهتر می‌ساخت. در غیر این صورت، به نظر وی دولت کارگران مرتکب یک اشتباه سیاسی فاحش و خطرناک می‌شد:

"با ورنداشتن به وجود این قانون، قانونی که یک خصوصیت انکارناپذیر اقتصاد دولتی را تشکیل می‌دهد و بر عملکرد اقتصاد خصوصی نافذ است، را نه تنها یک اشتباه تئوریک به شمار آورد، نه تنها نشانگر لجابت و محافظه کاری فکری است بلکه از نظر نیز سیاسی نیز خطرناک است، زیرا مبارزه برای بقاء کلیت اقتصاد اشتراکی‌مان را به خطر می‌اندازد."<sup>39</sup>

اکنون و پس از پرداختن بر مضمون اصلی دفاع پراووبراژنسکی از قانون انباشت اولیه‌اش، در اینجا لازم می‌آید چند ملاحظه عمومی پیرامون این قانون را عنوان کنیم. پراووبراژنسکی تا آنجا که قانون انباشت اولیه خود را به عنوان قانونی که متناظر بر "رابطه بین اقتصاد دولتی و اقتصاد خصوصی"<sup>40</sup> است، تعریف می‌کند نکته‌درستی را مدنظر دارد. او محق بود که رابطه بین این دو بخش از اقتصاد جامعه روسیه آن زمان را تابع نوعی قانونمندی معین بداند. ولی آنجا که وی عملکرد "قانون انباشت اولیه سوسیالیستی‌اش" را چیزی متناقض با عملکرد قانون ارزش معرفی می‌کند، توضیحات او قانع کننده به نظر نمی‌رسد.

پراووبراژنسکی خود در مورد پروسه انباشت در بخش دولتی اقتصاد اذعان می‌کند که در این بخش نیز: "منبع انباشت همان است که تحت سرمایه‌داری وجود دارد، یعنی ماحصل کار طبقه کارگری است که میزان دستمزدهایش بایستی کمتر از کل ارزش محصولاتی باشد که توسط او خلق گردیده است."<sup>41</sup> و در

پاسخ به این سوال که آیا بالاخره در کشور یعنی در سرا سر پیکره اقتصاد آن فروش نیروی کار به عنوان یک کالا صورت می‌گیرد یا نه<sup>42</sup>، خود می‌گوید: "در مجموع بایستی به این سوال پاسخ مثبت داد." <sup>43</sup>

این اظهارات پرائوبراژنسکی کافی است تا این ادعا را تائید نماید که بخش دولتی اقتصاد نیز علیرغم سازمان یافتگی تولید آن، کماکان نوعی اقتصاد سرمایه‌داری بوده و لذا آنچه در این میان پرائوبراژنسکی آن را تحت عنوان "قانون انباشت اولیه سوسیالیستی" تئوریزه کرده بود همانا چیزی به جز چگونگی توزیع کل ارزش اضافه تولید شده در اقتصاد روسیه مابین بخش دولتی اقتصاد - که به عنوان یک سرمایه واحد عمل می‌کرد - و بخش خصوصی آنکه از سرمایه‌های منفرد بسیاری تشکیل می‌شد، نبوده است. در هر دو بخش ماحصل پروسه کار ارزش اضافه بود، منتها سرمایه دولتی با توجه به موقعیت ویژه خود که امکان انحصار شاخه‌های معینی از تولید را برای آن مقدور ساخته بود و یا آن را در وضعیتی قرار می‌داد که می‌توانست از طریق دولت سیاستهای مالیاتی یا قیمت گذاری معینی را بر بخش خصوصی تحمیل نماید، موفق شده بود تا بخشی از ارزش اضافه تولید شده توسط بخش خصوصی اقتصاد را به طریقی غیر از مکانیسم بازار برای خود بدست آورد. پروسه‌ای شبیه به این پیشتر از آن در جوامع اروپایی با شکل گیری انحصارات و تحمیل قیمت‌های انحصاری تراستها و کمپانی‌های بزرگ به سرمایه‌های ضعیف‌تر خصوصی صورت گرفته بود و همانطور که پیشتر نشان دادیم مارکس و انگلس حتی گرایش جامعه سرمایه‌داری "کلاسیک" به این سمت را مدتها قبل مورد بررسی قرار داده بودند.<sup>44</sup>

ولی چرا همین نکته ظاهراً بدیهی از نظر اقتصاددان برجسته‌ای همچون پرائوبراژنسکی به دور مانده بود. زیرا او نیز محصول آموزشهای انترناسیونال ۲ بود و برایش سرمایه داری مقدماً در عرصه بازار و رقابت آزاد خلاصه می‌شد. بزعم او هم قانون ارزش صرفاً "قانون متناظر بر توازن خود بخودی جامعه کالایی - سرمایه داری است." و لذا برای او هم الغاء مناسبات سرمایه‌داری پیش از آنکه با الغاء کارمزدی مترادف شود یعنی با الغاء مناسبات سرمایه‌داری در عرصه تولید مترادف گردد، با محدود شدن مکانیسم بازار و رقابت یعنی با تحول عملکرد سرمایه‌داری در عرصه گردش یکسان گرفته می‌شد. او نیز همانند بوخارین و هیلفردینگ خروج انحصارات و تراستها را معادل الغاء تدریجی قانون ارزش و به طریقی اولی الغاء سایر قوانین اقتصادی تولید کالایی می‌دانست. و از اینرو معتقد بود که با توسعه گرایشات انحصاری سرمایه‌داری که با خود دوران متعارف رقابت آزاد بورژوازی را به پایان می‌برد، قانون ارزش نیز به مرحله حسیض خود وارد می‌شد و لاجرم جای خود را به تدریج به قانون تولید با برنامه می‌داد. لذا در بررسی اقتصاد دولتی روسیه پس از انقلاب اکتبر با صراحت اعلام می‌کند که در بررسی بخش

دولتی اقتصاد روسیه همانا تداوم گرایش انحصاری سرمایه بوده و بدین لحاظ با خود الغاء هر چه بیشتر قانون ارزش را به همراه دارد:

"در این معنا اقتصاد دولتی ما از نقطه نظر تاریخی تداوم و تعمیق گرایشات انحصاری سرمایه‌داری است، و لذا تداوم این انحصارات در جهت امحاء بیشتر اقتصاد کالایی و زوال بیشتر قانون ارزش به حساب می‌آید." 45

با حرکت از این موضع تئوریک، دیگر صرف وجود تولید با برنامه در عرصه دولتی اقتصاد کافی بود تا پرائوبراژنسی خصلت سرمایه داران انباشت در این بخش را نادیده بگیرد و یا در بهترین حالت از آن به عنوان یک پدیده موقت که از نظام کهن برجای مانده و با تعمیم و سراسری شدن تولید با برنامه به تمام عرصه‌های اقتصاد کشور از بین می‌رود، یاد کند. از آنجا که بزعم پرائوبراژنسی تعمیم تولید با برنامه در اثر گسترش تکنیک و رشد صنعت در روسیه ممکن می‌گردید، لذا برای وی رفع خصلت کاپیتالیستی انباشت بخش دولتی نیز در اثر رشد تکنیک به طور خود بخودی و اتوماتیک رو به زوال می‌گذاشت.

بر خلاف پرائوبراژنسی، مارکس و انگلس تصور دیگری از قوانین ذاتی نظام سرمایه‌داری به ویژه قانون ارزش داشتند. برای آنان البته قانون ارزش در مفهوم تبدیل ارزش تمامی محصولات قابل مبادله در جامعه سرمایه‌داری بر حسب یک فاکتور مشترک یعنی کار مجرد صرف شده برای تولید شان، معنا می‌یافت. ولی به نظر آنان در چهارچوب تولید سرمایه‌داری چنین امری صرفاً بدین دلیل تاریخی صورت نگرفته بود تا صرفاً امکان مبادله محصولات پروسه کار را در بازار ممکن گرداند. چنین امری خصلت تولید کالایی در نظامهای پیشا سرمایه‌داری نیز بود. به نظر مارکس در نظام سرمایه‌داری ضرورت تبدیل شدن ارزش همه محصولات به میزان کار مجرد لازم برای تولیدشان بدین دلیل از اهمیت برخوردار شده بود که این تنها مکانیسمی است که از طریق آن امکان انتقال مازاد محصول تولید کننده مستقیم به سرمایه فراهم می‌شود. افزوده شدن مازاد محصول کارگران به سرمایه تنها می‌تواند در فرمی صورت گیرد که خود سرمایه به آن سان یافت می‌شود. سرمایه، ارزش مترکم و انباشت شده است، مازاد محصول کارگران نیز بنابراین می‌بایست بدو به صورت ارزش - کارشئی شده - درآید برای آنکه بتواند بر مقدار سرمایه بیافزاید. بدین دلیل نیروی کار به صورت کالا در می‌آید و محصول پروسه کار در تولید سرمایه‌داری یعنی آنچه که برای مبادله به بازار عرضه می‌شود هم براساس کارشئی شده موجود در آن ارزشیابی می‌شود.

این تمایز بین تولید کالایی ساده و تولید کالایی سرمایه‌داری را خود مارکس در کاپیتال چین گوشزد می‌کند:

"پروسه تولید مادامکه به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه ایجاد ارزش در نظر گرفته می‌شود پروسه تولید کالایی به حساب می‌آید؛ ولی مادامکه به مثابه وحدت پروسه کار و پروسه ارزش افزایی در نظر گرفته می‌شود، دیگر پروسه کاپیتالیستی تولید یا شکل سرمایه‌دارانه تولید کالایی به حساب می‌آید." 46

بنابراین برای مارکس و انگلس در عین اینکه تحول فرم مالکیت خصوصی سرمایه به "غیرخصوصی" آن کاملاً قابل تصور بود، در عین اینکه برای آنان فرم ارائه محصولات پروسه کار در تولید کاپیتالیستی می‌توانست از شکل بی‌برنامه و آزاد به سازمان یافته و انحصاری تحول یا بد<sup>۴۷</sup>، ولی هیچکدام از این تحولات برای آنان معادل الغاء خود نظام سرمایه‌داری نبود - هرچند که این تحولات شرایط مساعدتری را برای دگرگونی بنیادی آن فراهم می‌آورد. برای آنان مادامکه کارمزدی وجود داشت و نیروی کار به عنوان کالا توسط سرمایه خریداری می‌شد،<sup>48</sup> قانون ارزش مبنای تولید اجتماعی جامعه، سرمایه‌داری قلمداد می‌شد. برای مارکس، تنها با الغاء کارمزدی بود که سرمایه و لذا قانون ارزش الغاء می‌گردید:

"سرمایه شامل کار انباشت شده‌ای که به مثابه وسیله‌ای برای تولید جدید در خدمت کار زنده قرار می‌گیرد، نمی‌شود. سرمایه شامل کار زنده‌ای است که به مثابه وسیله‌ای برای ابقاء و تکثیر ارزش مبادلاتی کار انباشت شده به کار می‌رود.... بنابراین سرمایه مستلزم کار مزدی است و کارمزدی مستلزم سرمایه. هر دو متقابلاً شرایط حیات دیگری را باعث می‌شوند؛ هر دو متقابلاً یکدیگر را به وجود می‌آورند." 49

(تاکیدات در متن اصلی است)

این لاقیدی پراثر اژانسکی در عرصه اقتصاد سیاسی وی را ملزم می‌ساخت که در توضیح سایر مقولات اساسی سرمایه‌داری که در روسیه آن زمان نیز یافت می‌شد، وجود هر کدام را با تسامح توجیه کند. وجود کارمزدی به معنای سیستم دستمزدهاست. این را پراثر اژانسکی خود تصدیق می‌کند. ولی وجود کارمزدی در عین حال به معنای تولید ارزش اضافه در طول پروسه کار و تحصیل سود برای سرمایه هم می‌باشد. این دو را نیز وی تصدیق می‌کند ولی وی علیرغم مشاهده این مقولات در جامعه روسیه آن زمان وجود آنان را به شیوه ای دلخواه توجیه می‌کند:

"ارزش اضافه یا مازاد محصول؟ شخصاً واژه اضافه محصول را تا آنجا که مسئله دیگر صرفاً بر سر مشخص کردن خصوصیات نه آنچه که موجود است بلکه روند توسعه‌ای را که در جریان است

مدنظر دارد. دقیق‌تر می‌دانم. همانطور که مشاهده کردیم، مارکس واژه ارزش اضافه را در ارتباط با مناسبات استثماری به کار برد که هنوز تمام عناصر این مقوله را در فرم خالص و کلاسیک شان در برنداشتند. او این واژه را در انتظار تکوین مناسبات تولیدی‌ای به کار برد که هنوز در حال نضج به سمت فرم کاپیتالیستی استثمار نیروی کار بودند. به همین شیوه نیز ما واژه مازاد محصول را در شرایطی به کار می‌بریم که مناسبات تولیدی و توزیعی [جامعه ما] عناصری را هم از مقوله ارزش اضافه و هم از مقوله مازاد محصول تولید گسترده در خود دارند. [با این تاکید که] مقوله دومی در حال تفوق یافتن بر اولی است." ۵۰

با توجه به آنچه رفت، روشن است که آنچه پرائوبراژنسی به عنوان قانون انباشت اولیه سوسیالیستی تبیین کرده بود و به عنوان یک قانون جهان شمول کاربرد آن را برای دیگر جوامعی که انقلاب پرولتری را تجربه کرده باشند تجویز می‌نمود، در حقیقت چیزی به جز تئوریزه کردن چگونگی افزایش حجم سرمایه دولتی از قبل تولید بخش خصوصی در روسیه نبود. سرمایه‌داری دولتی آن زمان روسیه، از توانایی و قدرت مادی و تکنیکی لازم برای خارج کردن سرمایه خصوصی (چه در مقیاس روسیه و چه در سطح جهانی) با اتکاء صرف به مکانیسم بازار و رقابت آزاد برخوردار نبود، لذا از طریق انحصاری کردن شاخه‌های مهم تولید و وضع سیاست‌های مالیاتی و قیمت‌گذاری معین در تلاش برای حذف سرمایه خصوصی از عرصه اقتصاد و فراهم آوردن ملزومات مادی توسعه و گسترش خویش بود. پرائوبراژنسی این پروسه تاریخی را به درستی تئوریزه کرده بود. منتهی آنچه او تحت عنوان قانون انباشت اولیه، معادل الغاء قانون ارزش قلمداد می‌کرد، در حقیقت چیزی به جز بیان تئوریک تغییر فرمی در عملکرد قانون ارزش در قاموسی متمایز از آنچه که در سرمایه‌داری کلاسیک قرن نوزدهم صورت می‌گرفت، نبود. آنچه وی به عنوان گرایش رو به زوال سیستم کارمزدی و دستمزد به کارگران بشارت می‌داد، چیزی بجز استمرار و تحکیم سیستم کارمزدی نبود. او به عنوان یک انقلابی کمونیست صادقانه خواهان تحول یافتن مناسبات سرمایه‌داری بود، ولی آنچه او در واقع امر تئوریزه می‌کرد ظاهر جدیدی از سرمایه‌داری بود. او به عنوان یک تئوریسین کمونیست به جای آنکه کارگران پیشرو را برای مبارزه بر علیه کلیت نظام سرمایه‌داری با ابزارهای لازم نظری مسلح نماید، تئوری‌هایش از پیش در مقابل سرمایه‌داری دولتی نوپای روسیه خلع سلاح نموده بود. میراث تئوریک او کماکان بر ما سنگینی می‌کند.

### ۳- مکانیسم عملکرد قانون انباشت اولیه سوسیالیستی

در شرایط وجود سرمایه‌داری خصوصی در روسیه و در شرایطی که اقتصاد روسیه در انزوا به سر می‌برد و در حصار دنیای متخاصم سرمایه‌داری قرار گرفته بود، چگونه بخش دولتی اقتصاد می‌توانست به حیات خود ادامه داده و در عین حال موجبات توسعه بعدی خود را نیز فراهم آورد؟

پرائوبراژنسکی خود به این محدودیتهای واقعی واقف بود. برای او روشن بود که این اقتصاد می‌بایست برای بقاء خود در زمینی بجنگد که حریف آن - سرمایه‌داری خصوصی - برایش تعیین کرده بود. بنابراین اقتصاد دولتی روسیه می‌بایست در چهارچوب مناسبات بازار بر علیه سرمایه‌داری خصوصی می‌جنگید و تنها بدین‌سان می‌توانست در دفاع از خود از ابزارهایی بهره جوید که مناسبات بازار امکان استفاده از آنان را مجاز می‌کردند. به نظر پرائوبراژنسکی رمز موفقیت اقتصاد دولتی دقیقاً در این نهفته بود که تا چه اندازه در تحقق این رسالت خود موفق از آب درآید. اساس مکانیسم بازار برای پرائو-براژنسکی در عملکرد قانون ارزش - آن هم به مفهومی که پیشتر مورد بررسی ما قرار گرفت - خلاصه می‌شد. لذا به نظر وی بخش دولتی اقتصاد می‌بایست از عملکرد خود این قانون ولی بر علیه آن استفاده می‌کرد. انجام چنین امری به چه معنا بود و آیا اقتصاد دولتی اصولاً از ملزومات انجام آن برخوردار بود؟

به نظر پرائوبراژنسکی توسعه سرمایه‌داری معاصر، روش و شیوه تاریخی مناسب برای تحدید و الغاء نهایی قانون ارزش و با آن الغاء مکانیسم بازار را در اقتصاد روسیه به وجود آورده بود. برای او عروج تراستها و انحصارات در دوران پیش از جنگ جهانی اول دوران رقابت آزاد و عملکرد "خالص" قانون ارزش را به طور قطع به پایان رسانده بود. او پدیده مشابهی را در خود روسیه مشاهده می‌کرد. در روسیه پس از جنگ نه فقط قدرت انحصارات رو به نقصان نگذاشته بود بلکه کاملاً بر عکس در ابعادی وسیعتر و گستردهتر از سابق و حتی پیشرفتهتر از درجه انحصاری بودن اقتصاد کشوری چون آمریکا در جریان بود. به نظر پرائوبراژنسکی این نوع جدید سازمان یافتگی اقتصاد روسیه که سیطره آن به شعب مختلفی از جمله صنایع سنگین، شبکه حمل و نقل، و سیستم اعتباراتی و بانکی بسط یافته بود، مهمترین ابزار موجود در دست دولت بود برای اینکه از یک سو بتواند عملکرد و تاثیر قانون ارزش بر پیکره اقتصاد کشور را محدود نموده و خنثی نماید و از سوی دیگر موجبات توسعه و گسترش عملکرد قانون انباشت اولیه سوسیالیستی را فراهم آورد. خود او این مسئله را چنین توضیح می‌دهد :

"آن کشوری که به سوی سوسیالیسم در حال گذار است، ولی کماکان در طول دوره‌ای که هنوز بازسازی اقتصادش براساس یک پایه مدرن به پایان نرسیده و از نظر بنیه اقتصادی و تکنیکی از سرمایه‌داری آمریکا ضعیف‌تر است بر علیه این سرمایه‌داری دست به مبارزه خواهد زد. ولی در این مبارزه صرفاً به تفوق اقتصادی شعب انحصاری شده تولید خود متوسل نمی‌شود بلکه به ساختار بسیار سازمان یافته‌تر خود اتکاء می‌کند و این به طریق اولی به معنای الغاء بیشتر قانون ارزش است، یعنی بدین معناست که الغاء قانون ارزش در چهارچوبی فراتر از آن حدود تاریخی که انحصارگرایی [سرمایه‌داری] آمریکا از عهده برآمده [تنها] می‌تواند از طریق سازمان سوسیالیستی با برنامه آن دسته از کشورهای صورت گیرد که دارند حیات نظام کاپیتالیستی را به پایان می‌برند." 51

ورود بنگاه‌ها و مؤسسات تولیدی مختلف دولتی در یک تراست واحد قطعاً امکان بقاء و رقابت هر کدام از آنان را در مقایسه با مؤسسات تولید خصوصی هم سطح ولی منفرد چند برابر می‌کرد. این یک برتری انکارناپذیر مؤسسات تولیدی دولتی روسیه به مؤسسات خصوصی به شمار می‌رفت. ولی انحصاری شدن شعب تولید در اقتصاد دولتی روسیه، برخلاف آنچه در اروپا صورت گرفته بود بدین معنا نبود که همزمان با این ارتقاء در آرایش سازمانی تولید، در مقایسه با اقتصاد خصوصی کاپیتالیستی (چه در چهارچوب روسیه و مهمتر از آن در سطح جهانی) قدرت و بارآوری تولید نیز در این شعب انحصاری شده افزایش می‌یافت. کاملاً برعکس، اقتصاد دولتی روسیه به نظر پرائوبراژنسکی در عین اینکه از نظر تاریخی بیانگر سطح عالیتتری از سازمان اقتصادی بود، ولی کماکان از آن ملزومات تکنیکی و فنی که تاریخاً می‌بایست با چنین سطحی از سازمان یافتگی اقتصاد همراه می‌بود، محروم بود. در اینجا بزعم پرائوبراژنسکی دیگر ضروری بود که اقتصاد دولتی برای حفظ بقاء خود در سرمایه‌داری به روشهای "غیراقتصادی" متوسل می‌شد. پرائوبراژنسکی خود توجه را به این نکته جلب می‌کند که یک تفوق بارز اقتصاد دولتی به اقتصاد خصوصی در ادغام آن با قدرت سیاسی قرار دارد و اقتصاد دولتی می‌بایست از این برتری خود حداکثر استفاده را بکند:

"منبع دیگر ثبات فرم سوسیالیستی [اقتصاد] در مبارزه‌اش بر علیه فرم کاپیتالیستی و آن فاکتوری که هیچ قرابتی با رقابت آزاد ندارد... ادغام قدرت دولتی و اقتصاد دولتی است... این هم پیوستگی قدرت سیاسی و اقتصادی تا حد بسیار زیادی، هم توان سیاسی دولت را افزایش می‌دهد و هم به بنیه اقتصاد دولتی می‌افزاید." 52

اقتصاد دولتی بزعم پرائوبراژنسکی از این امکان برخوردار بود که با استفاده از ابزارهای سیاسی برای خود شرایطی را فراهم کند که هر آینه صرفاً به مکانیسم متعارف بازار و طرق اقتصادی تابع آن توکل می‌کرد تحصیل آن شرایط برایش غیر ممکن می‌شد. پرائوبراژنسکی مسئله کلیدی اقتصاد روسیه را "جدال بین قانون انباشت سوسیالیستی و قانون ارزش اقتصاد جهانی سرمایه داری"<sup>53</sup> می‌دانست بنابراین واضح بود که انتظار او از دولت این باشد که با استفاده از ابزارهای اجرایی‌اش شرایط مبارزه را به نفع برتری یافتن و تفوق قانون انباشت اولیه سوسیالیستی به قانون ارزش تغییر دهد. پرائوبراژنسکی خود به ویژه بر روی دو مکانیسم اساسی در این رابطه انگشت می‌گذاشت.

### الف - وضع تعرفه‌های گمرگی بر تجارت خارجی

هرچند که اقتصاد دولتی شوروی آن زمان از تکنیک و بارآوری کار بسیار بالایی برخوردار نبود ولی بخش خصوصی اقتصاد روسیه هم آنقدرها قوی نبود که از توانایی تفوق یافتن بر آن برخوردار باشد. در حقیقت این در مقایسه با اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بود که سطح تکنیک و بارآوری کار در بخش دولتی اقتصاد شوروی نازل به حساب می‌آمد. بنابراین در صورتیکه بازار روسیه بدون هرگونه محدودیتی به بازار جهانی متصل می‌گردید و قانون ارزش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری می‌توانست بدون هرگونه مانعی بر آن تاثیر گذارد، دیگر برای توسعه اقتصاد دولتی که به هیچوجه یارای رقابت با تولید پیشرفته‌تر بازار جهانی را نداشت، هیچگونه شانس موفقیتی باقی نمی‌ماند. از اینرو به نظر پرائوبراژنسکی دولت می‌بایست سیطره عملکرد قانون ارزش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری را در همان مرزهای شوروی متوقف می‌گرداند. انحصاری کردن تجارت خارجی و حمایت تجاری روش و طریقه لازم برای حصول چنین منظوری بود و پرائوبراژنسکی قویاً اتخاذ آن را مورد تاکید قرار می‌داد:

" انحصار تجارت خارجی و سیستم حمایت تجاری سوسیالیستی طریقه‌ای است که اقتصاد سوسیالیستی در مرحله فعلی توسعه‌اش از خود دفاع می‌کند. این طریقه روش معینی برای دفاع از عرصه‌ای است که به منظور انباشت سوسیالیستی ضروری است، تا از حدود آن مقابل هرگونه تعدی حاملین انباشت کاپیتالیستی حفاظت شود."<sup>54</sup>

### ب - سیستم قیمت گذاری

انحصار تجارت خارجی بدین معنا بود که اتصال سیکل بازار داخل روسیه به بازار جهانی تنها از کانال دستگاه دولتی می‌توانست صورت پذیرد. فروشنده خصوصی به هیچوجه نمی‌توانست خود مستقیماً محصولاتش را در بازار جهانی به قیمتی که معمول بود عرضه نماید، و درعین حال فروشنده خارجی نیز



نمی‌توانست محصولات خود را به قیمتی - که معمولاً نازلتر از قیمت محصولات مشابه تولید شده در بخش دولتی اقتصاد بود - به اقتصاد خصوصی روسی عرضه کند. به نظر پرائوبراژنسکی وقوع چنین وقفه‌ای در ارتباط بین این دو، دست دولت را در تعیین قیمت بر روی کالاهای بخش خصوصی - که به هر رو مجبور بودند کالاهایشان را به فروش برسانند - باز می‌گذاشت بدون آنکه اصولاً رقابتی از جانب بازار جهانی بتواند متوجه این سیاست قیمت گذاری بشود. متقابلاً دولت می‌توانست قیمت محصولات صنایع دولتی را به قیمتی بالاتر از قیمت فروششان در بازار جهانی به خریدار داخلی عرضه کند بدون آنکه واهمه‌ای از خطر رقابت صنایع خارجی به خود راه دهد. به نظر وی استفاده از انحصار تجارت خارجی و انحصار تولیدات صنعتی در دست دولت بهترین زمینه را برای محدود ساختن عملکرد قانون ارزش در اقتصاد روسیه از طریق یک سیاست قیمت گذاری مناسب فراهم می‌آوردند و دولت می‌بایست از این فرصت حداکثر استفاده را می‌کرد:

"و بدین سان ما به ... موردی می‌رسیم که تحت شرایط ما اتخاذ آن نه تنها ممکن که اجتناب ناپذیر است، منظورمان اتخاذ یک سیاست قیمت گذاری است که در آن قیمت‌ها چنان محاسبه شده اند که امکان سلب بخش معینی از مازاد محصول تمام اشکال اقتصاد خصوصی فراهم می‌شود. اتخاذ این خط مشی ممکن است زیرا اقتصاد دولتی پرولتاریا تاریخاً بر متن سرمایه‌داری انحصاری شکل گرفته است. سرمایه‌داری انحصاری به دلیل پایان یافتن رقابت آزاد، موجب وضع قیمت‌های انحصاری در بازار داخلی برای محصولات صنایع ملی می‌گردد؛ از طریق استثمار تولید خود برای خود اضافه سود (Surplus profit) تضمین می‌کند و بدین سان زمینه اتخاذ سیاست قیمت گذاری دوران انباشت اولیه سوسیالیستی را [برای اقتصاد دولتی پرولتاریا] فراهم می‌آورد." 55

تعیین قیمت‌های انحصاری بر کالاها از جانب یک دولت کارگری به نظر پرائوبراژنسکی در حقیقت معادل وضع نوعی مالیات بر خرید آنان بود، منتهی این شیوه مالیات گیری بر خلاف روش مرسوم برای جمع آوری مالیات از دو حُسن برخوردار بود. اولاً به خاطر اینکه بطور سرپوشیده و اعلام نشده ای صورت می‌گرفت، به دور از مخاطراتی بود که در جمع آوری مستقیم مالیاتها وجود داشت. ثانیاً اینکه جمع آوری آن بدون ایجاد هرگونه دستگاه ویژه اداری مقدور بود و بدین سان بخشی از منابع لازم برای انباشت اولیه سوسیالیستی جمع آوری می‌شد بدون آنکه دولت مجبور شده باشد حتی یک دینار هم برای جمع آوری آن صرف کند. البته - هر چند علیرغم ناباوری مخالفین خود - پرائوبراژنسکی خود هشدار می‌داد که در تعیین قیمت‌های انحصاری توسط دولت نمی‌بایست به هیچوجه براساس روالی غیر منطقی

صورت گیرد و توجه دولت را به محدودیتهایی که در این سیستم قیمت گذاری وجود داشت جلب می‌کرد. به نظر وی افزایش بیش از اندازه قیمت‌ها، باعث کاهش تقاضا و لاجرم برهم خوردن تناسب اقتصاد روسیه می‌گشت و این نکته ای بود که دولت می‌بایست با دقت از بروز آن جلوگیری می‌کرد:

"دولت آزاد است تا قیمت‌ها را در چهارچوبه ای از حد قیمت [واقعی] تمام شده [محصولات] و آن حدی که می‌تواند تمام تقاضای موثر [بازار] را برآورد، تعیین کند(البته با در نظر گرفتن تاثیر قیمت‌ها بر روی میزان تقاضا). افزایش بیش از اندازه قیمت‌ها، نیت این کار را خنثی می‌کند یا به پیدایش بنگاههای رقیبی که [کالاها] را با قیمت‌های کمتری به ازاء هر واحد در مقایسه با بنگاههای دولتی عرضه می‌کنند منجر می‌شود و یا با کاهش تقاضا و امتناع آشکار از خرید مواجه خواهد شد." 56

به نظر پرائوبراژنسکی، تنها پس از طی دوره انباشت اولیه سوسیالیستی و مجهز شدن اقتصاد دولتی به تکنیک و بارآوری پیشرفته‌تر از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بود که اتصال مجدد اقتصاد روسیه به بازار جهانی می‌توانست بدون هرگونه محدودیتی صورت گیرد - البته اگر تا آن زمان انقلاب پرولتری در اروپا وضعیت عمومی جهان را تغییر نداده بود. ولی تا آن زمان بخش خصوصی اقتصاد می‌بایست هزینه این تجهیز اقتصاد دولتی به تکنیک پیشرفته‌تر را از جیب خود تامین می‌کرد:

"ما به ازاء قیمت‌هایی داریم انباشت می‌کنیم که میزان آنها تا دو برابر میزان قیمت‌های خارجی است و این صرفاً به این دلیل ممکن است که ما در مبارزه مان بر علیه قانون ارزش توانسته‌ایم بازار داخلی را به اجبار صنعتان که از نظر تکنولوژی عقب مانده است، مقید نمائیم. حال آنکه محصولات اقتصاد دهقانی که به خارج صادر می‌شوند به قیمت‌های موجود در بازار جهانی فروخته می‌شوند و برنامه وارداتی ما نیز تابع این امر شده که به انباشت سرمایه استوار (fixed) خدمت کرده و از عهده تا مین مجدد ذخایر سرمایه جاری (circulating) برآید." 57

از آنجا که بخش عمده تولید کنندگان خصوصی را دهقانان روسیه تشکیل می‌دادند و محصول اصلی آنان برای فروش به دولت و متعاقباً برای عرضه به بازار جهانی غلات بود، از اینرو پرائوبراژنسکی و جناح چپ به این متهم می‌شدند که در صورت اتخاذ سیاست قیمت گذاری توصیه شده توسط آنان، ثبات اقتصادی و سیاسی کشور به هم می‌خورد. مخالفین پرائوبراژنسکی مدعی بودند که تعیین قیمت‌های نازل بر روی محصولات کشاورزی محرکه مادی دهقانان برای تولید بیشتر را از بین می‌برد و به طریق اولی غلات موجود برای فروش در شهرها کاهش می‌یافت و این به نوبه خود به افزایش قیمت محصولات غذایی دامن می‌زد. در نتیجه وقوع چنین امری به نظر آنان، ضرورت افزایش دستمزدها به دولت تحمیل می‌شد

یعنی اینکه بخشی از سود صنایع دولتی به جای آنکه صرف توسعه بخش دولتی اقتصاد گردد می‌بایست در ازاء افزایش میزان دستمزدها پرداخت می‌گردید و این البته می‌توانست اختلالات جدی را در بخش دولتی موجب گردد.

همینطور به نظر آنان در عرصه تجارت خارجی صادرات غله روسیه که برای آن از نقش حیاتی برخوردار بود، کاهش می‌یافت و این توازن مبادله بین‌المللی روسیه را برهم می‌زد. در نتیجه، آنان مدعی بودند که امکان تهیه محصولات و ماشین آلات ضروری چه برای رفع نیازهای مصرفی بازار داخلی و چه رفع نیازهای صنایع روسیه با نقصان جدی مواجه می‌شد. از جنبه سیاسی، به نظر آنان هرگونه اعمال فشار اقتصادی بی‌رویه به دهقانان، موجب برهم خوردن پیوند کارگران و دهقانان می‌شد و به از دست رفتن اعتماد دهقانان به دولت منجر می‌گردید. چنین وضعیتی بزعم آنان ثبات سیاسی حکومت کارگران را با خطرات جدی مواجه می‌ساخت. جناح چپ برای اثبات حقانیت آلترناتیو اقتصادی خود ملزم به رد این اتهامات بود.

#### ۴- قانون انباشت اولیه سوسیالیستی و معضل دهقانان

پرائوبرژنسکی خود اذعان داشت که تقابل قانون ارزش و قانون انباشت اولیه سوسیالیستی در روسیه خود را از طریق تقابل صنعت و کشاورزی نشان می‌دهد. زیرا از یک سو در بخش اقتصاد خصوصی، یعنی در عرصه‌ای که سیطره عملکرد قانون ارزش بلامنازع بود و تولید سازمان نیافته و خرد غالب، این دهقانان بودند که بخش عمده تولید و توزیع را در دست داشتند و از سوی دیگر تولید سازمان یافته، بزرگ و با برنامه تنها محدود به بخش صنایع دولتی می‌گردید:

"تحت چنین شرایطی قانون ارزش و اصل برنامه ریزی در وضعیت بسیار مشخصی در رقابت با یکدیگر قرار می‌گیرند. وضعیتی که در آن تفاوت بسیار قابل ملاحظه‌ای چه در عرصه تولید و چه در عرصه توزیع، بین پیکره واحد اقتصاد دولتی و شمای سازمان نیافته تولید کالایی ساده به چشم می‌خورد. ویژگی این وضعیت باز هم بارزتر می‌شود اگر که بدانیم که تقابل تولید بزرگ سوسیالیستی و تولید خرد در هیئت تقابل صنعت و کشاورزی رخ می‌دهد." 58

از اینرو وی کاملاً نظر مخالفین خود را تائید می‌کرد که طبق طرح او انباشت ضروری برای توسعه صنعت روسیه از قبل درآمد حاصل از تولیدات کشاورزی عمدتاً تامین می‌شد. به عبارت دیگر او این نظر آنان را تائید می‌کرد که آنجا که او از مبادله نابرابر سخن به میان آورده بود مقدمتاً مبادله نابرابر بین بخش صنعت و کشاورزی را در نظر داشته است. معهذا علیرغم بیان صریح این نتیجه‌گیری، وی

سایر اتهامات جناح راست بر علیه مدل اقتصادی اش را بی پایه و بی اساس می‌دانست. به نظر وی اولاً در چهارچوب اقتصاد روسیه پس از انقلاب، وضعیت عمومی کشاورزان به مراتب بهتر از گذشته شده بود و به همین سان حجم کل درآمد کشاورزان به چندین برابر دوران پیش از انقلاب افزایش یافته بود. در چنین حالتی او مدعی بود که اگر صحبتی از تحصیل بخش معینی از مازاد محصول دهقانان به میان آمده، به هیچوجه منظور تنزل سطح معیشت آنان به سطحی غیر قابل قبول یا قابل قیاس با دوران قبل از جنگ نبوده است:

"اگر، فرض کنیم که اقتصاد دهقانی ... از درآمدی معادل سه برابر دوران پیش از جنگ برخوردار باشد، و این به هیچوجه یک تصور خیالی نیست ... در آن صورت چرا ما نبایستی بتوانیم یک و نیم برابر آنچه سرمایه‌داری قبلاً از این اقتصاد به دست می‌آورد اخذ کنیم؟ یا اگر مسئله را توسط یک مثال عددی اختیاری طرح کنیم، سوال چنین خواهد بود: اگر سرمایه داری فرض کنیم از ۱۰۰ روبل درآمد دهقانان ۲۰ روبل آن را کسر می‌کرد، چرا دولت سوسیالیستی نمی‌تواند ۳۰ روبل را از درآمد ۳۰۰ روبلی آنان کسر کند؟" ۵۹

ثانیاً، به نظر وی مبادله نابرابر بین صنعت و کشاورزی صرفاً به دورانی مربوط می‌شد که انباشت ضروری برای توسعه صنعت می‌بایست تامین می‌شد و نه بیشتر از آن. به علاوه او معتقد بود از آنجا که رشد صنعت با خود هم زمینه واقعی امحاء این نابرابری اقتصادی را ممکن می‌ساخت و هم به طور واقعی زمینه رفاه بیشتر و با دوام دهقانان را به بار می‌آورد، بنابراین بخش کشاورزی در دراز مدت از نتایج این مبادله نابرابر بهره مند می‌شد، هرچند که در کوتاه مدت ثمرات آن برای دهقانان محسوس نباشد. پراثو- براژنسکی، برای اثبات موقتی بودن مبادله نابرابر بین صنعت و کشاورزی و نشان دادن نفعی که بخش کشاورزی از وجود چنین مبادله نابرابری در درازمدت می‌برد، به ارائه یک مدل عددی توسل می‌جوید. در این مدل، وی تولید گندم و تولید الیاف پنبه‌ای به ترتیب بخش کشاورزی و صنعت را نمایندگی می‌کنند. برای شروع وی نمونه زیر را در نظر می‌گیرد:

<u>کشاورزی</u>	<u>صنعت</u>
۱۵۰ ساعت	۱۰۰ ساعت
۱۰۰ واحد	۱۰۰ واحد
۱۰۰ روبل	۱۰۰ روبل

این ارقام نشان می‌دهد که در دور اول مبادله بین صنعت و کشاورزی در قبال ۱۰۰ واحد محصولات صنعتی بخش کشاورزی ۱۰۰ واحد غلات به بخش صنعت تحویل داده است. علیرغم این برابری ظاهری در حجم محصولات مبادله شده، در حقیقت ۱۵۰ ساعت کار بخش کشاورزی با ۱۰۰ ساعت کار بخش صنعت مبادله گشته است. در صورتیکه انحصار تجارت خارجی وجود نداشت، ممکن بود که بخش کشاورزی در قبال ۱۵۰ ساعت کاری که در قالب ۱۰۰ واحد غلات به بازار جهانی عرضه می‌کرد، حجم بیشتری از الیاف پنبه‌ای برای خود به دست آورد. ولی وجود چنین انحصاری تأثیر قیمت‌های بازار جهانی بر روی مبادله بین بخش کشاورزی و صنعت در بازار داخلی روسیه را به سختی سد کرده است. به هر رو ماحصل این مبادله نابرابر این است که بخش صنعت می‌تواند در عوض ارزش بیشتری که در این مبادله بدست آورده، خود را توسعه دهد و از تکنیک و بارآوری بالاتری برخوردار گردد. تأثیر این پیشرفت در مدل فرض پرائوبراژنسکی، خود را در دور بعدی مبادله بین صنعت و کشاورزی چنین نشان می‌دهد:

<u>کشاورزی</u>	<u>صنعت</u>
۱۵۰ ساعت	۱۰۰ ساعت
۱۰۰ واحد	۱۲۰ واحد
۱۰۰ روبل	۱۰۰ روبل

به نظر پرائوبراژنسکی در دور دوم مبادله بین کشاورزی و صنعت، حجم بیشتری از الیاف پنبه‌ای به تولید کننده روستایی منتقل می‌شود. این تعادل نابرابر بین صنعت و کشاورزی به نظر وی تا به آن حد ادامه می‌یافت که دیگر در نتیجه توسعه وسیع صنعت روسیه، کشاورزی نیز صنعتی می‌شد و تحول جدی در بارآوری کار آن صورت می‌گرفت. از اینرو به نظر او، در دراز مدت هر دو بخش صنعت و کشاورزی از سطح بارآوری یکسانی برخوردار می‌شدند و بدین طریق نابرابری در مبادله جای خود را به مبادله واقعی برابرها در رابطه صنعت و کشاورزی می‌داد. قسمت آخر مدل فرض او چنین خاتمه می‌یافت:

<u>کشاورزی</u>	<u>صنعت</u>
۱۰۰ ساعت	۱۰۰ ساعت
۱۲۰ واحد	۱۲۰ واحد

به بیان دیگر یک ساعت کار بخش صنعت از خرید قدرت  $1\frac{1}{5}$  واحد گندم برخوردار می‌شد و یک ساعت کار بخش کشاورزی نیز از امکان خرید  $1\frac{1}{5}$  واحد الیاف پنبه‌ای برخوردار می‌گردید. البته به

نظر او تحصیل چنین درجه ای از بارآوری کار در عرصه کشاورزی، با خود پایان یافتن تولید خرد کشاورزی و عروج تولید بزرگ کشاورزی در کنار تولید بزرگ صنعتی را به همراه داشت و البته در چنین حالتی دیگر به نظر پرائوبراژنسکی صنعت و کشاورزی نه دو قطب متضاد در اقتصاد روسیه که اجزاء یک واحد یکپارچه را تشکیل می‌دادند:

"مناسبات بین تولید بزرگ کشاورزی سوسیالیستی و کشاورزی کنوپراتیو از یک سو، و صنایع دولتی از سوی دیگر به مثابه مناسبات بین اجزاء یک کلیت واحد مرکب سازمان خواهند یافت، و هم زمان خصلت بازاری (market character) پیوندهای بین آنان به تدریج الغاء می‌گردد. این الغاء تدریجی در وهله اول مضمون مسئله را بیشتر مورد تاثیر خود قرار می‌دهد تا فرم آن را، ولی بعداً هم مضمون و هم فرم مسئله را از خود متأثر خواهد ساخت" 60

در صورت وقوع چنین تحولی در بارآوری کشاورزی، پرائوبراژنسکی معتقد بود که امکان ارتقاء سازمانی تولید کشاورزی از سطح فردی و خرد به جمعی و گسترده ممکن می‌گردید و تعاونیهای تولیدی به عنوان نهادهای سوسیالیستی تولید کشاورزی در روستاها قوام یافته و تعمیم می‌یافتند. به نظر وی لنین نیز در طرح تعاونی‌هایش ایجاد تعاونیهای تولیدی و نه تجاری را مد نظر داشت و لذا طرح او با این نیت لنین در مورد تحول سازمانی تولید کشاورزی نیز حور در می‌آمد. وی با شروع از این نقطه عزیمت نتیجه می‌گرفت که توسعه صنعت در روسیه می‌توانست به طور خود بخودی و اتوماتیک کشاورزی روسیه را نیز سوسیالیزه کند یعنی در آن بخش نیز تولید با اتکاء به تقسیم کار جمعی صورت گیرد. از نقطه نظر سیاسی، او معتقد بود که چنین جهشی در وضعیت کشاورزی روسیه برای همیشه خطر برهم خوردن بلوک دهقانان - کارگران را از بین می‌برد و جامعه روسیه دیگر می‌توانست به عنوان یک کل واحد در مقابل محاصره سرمایه‌داری جهانی از خود حفاظت نماید. برای پرائوبراژنسکی همه راهها به رم ختم می‌شد و برای او صنعتی کردن انتهای همه راهها بود:

"کنوپراسیونی که حول آن ابزار تولیدی که به دولت تعلق دارند به وجود می‌آید، نوعی سازمان کار است که ویژه سوسیالیسم به حساب می‌آید و هم از نظر تاریخی و هم از نظر خصلت طبقاتی‌اش هم‌تراز با اشتراک مساعی کارگران حول ماشین آلاتی است که به طبقه سرمایه‌دار تعلق دارد. این بدین معناست که گذار به سوسیالیسم، در عرصه کنوپراتیوهای تولیدی به پایان می‌رسد، و در مقایسه با آن، سهمی که کنوپراتیوهای تجاری ایفاء می‌کنند صرفاً این است که راه را برای عروج چنین نهادی هموار

سازند. ولی ... یک نکته روشن است: همه چیز بستگی به سریعترین توسعه ممکن صنعت دارد، که محور تحول تمام اقتصاد است و تنها فاکتور اساسی مؤثر برای ایجاد تعاون سوسیالیستی به حساب می‌آید.<sup>61</sup> و بالاخره پرائوبراژنسکی معتقد بود که توسعه صنعت روسیه معضل مزمن جمعیت مازاد روستا و بیکاری غیرقابل تصویری که در روستاهای روسیه وجود داشت را بطور اساسی و قطعی ریشه کن می‌کرد و بدین سان ثبات بیشتری را در روستا موجب می‌شد. از اینرو وی تاکید می‌کرد که "هر اقدامی برای حل اساسی... معضل بیکاری تماماً به این بستگی دارد که تا چه اندازه ما معضل انباشت را حل کرده- ایم."<sup>62</sup>

از آنجا که ایجاد صنایع سنگین در وهله اول مستلزم اقدامات ساختمانی زیاد است، وی معتقد بود که هرگونه توسعه صنایع سنگین در روسیه از توانایی بسیج و جابجایی بخش قابل ملاحظه‌ای از نیروی کار مازاد روستا به شهر، برخوردار است. به علاوه به نظر پرائوبراژنسکی، در نتیجه ایجاد چنین صنایعی، زمینه عملی افزایش سطح باروری متوسط کار در روسیه نیز فراهم می‌آمد و این به نوبه خود امکان اشتغال نیروی کار بیشتری را علیرغم کاهش ساعات کار روزانه ممکن می‌ساخت. تحقق چنین امری در روسیه، به نظر پرائوبراژنسکی برتری نظام اقتصادی شوروی به نظام سرمایه‌داری جهانی را به ثبوت می‌رساند و اقتدار و ثبات سیاسی آن را نیز دوچندان می‌کرد. بنابراین پرائوبراژنسکی نتیجه می‌گرفت که هر آینه امروز انباشت اولیه صنعت به هزینه بخشی از درآمد افزایش یافته کشاورزی روسیه صورت می‌گرفت، بر خلاف آنچه مخالفین وی مدعی بودند این اقدام نه تنها به بی‌ثباتی منجر نمی‌شد بلکه بالعکس ثبات هر چه بیشتر سیاسی و اقتصادی شوروی را در دراز مدت تضمین می‌کرد.

دفاع پرائوبراژنسکی از موضع اپوزیسیون چپ در مقابل اتهامات جناح راست هنوز از یک نقطه ضعف برخوردار بود. وی موفقیت آتی نظام سوسیالیستی در شوروی را به رشد و توسعه صنعت گره می‌زد. به نظر او پس از یک دوره انباشت اولیه، وضعیت کشاورزی نیز بهبود می‌یافت و تضاد منافع کشاورزی و صنعت جای خود را به همکاری و تعاون این دو می‌داد. اما چنین موفقیتی تنها به شرطی ممکن بود که دهقانان روسیه در طی این دوره نابرابری اقتصادی و همچنین کمبودهایی که به تبع آن به هر رو به آنان تحمیل می‌شد را می‌پذیرفتند و خواستار ادغام بازار داخلی روسیه در بازار جهانی نمی‌شدند. مهار نارضایتی دهقانان روسیه در صورتیکه آلترناتیو اقتصادی جناح چپ می‌توانست در طی دوره کوتاهی متحقق شود امری ممکن بود ولی طولانی شدن دوره تحقق این آلترناتیو به همان اندازه راضی نگه داشتن دهقانان و لذا ابقاء بلوک کارگران - دهقانان را مشکل می‌گرداند. آخرین دفاع ضروری

پرائوبراژنسکی از مدل اقتصادی خود این بود که مطلوبیت آن را از نقطه نظر زمانی نیز نشان دهد. در این مهم همانطور که خواهیم دید وی ناموفق از آب درآمد.

#### ۵- محدودیت‌های قانون انباشت اولیه سوسیالیستی و بن بست پرائوبراژنسکی

برای توسعه اساسی صنعت روسیه به چه مقدار انباشت اولیه نیاز بود؟ دادن یک پاسخ دقیق به این سوال البته کار دشواری بود و پرائوبراژنسکی نیز هیچگاه اقدام به ارائه یک کمیت عددی برای میزان انباشتی که می‌بایست در طی پروسه انباشت اولیه صورت می‌گرفت، نکرد. البته وی متذکر شده بود که حجم این انباشت در مقایسه با انباشت اولیه سرمایه‌داری، مقدار بسیار بیشتری است. به نظر وی سرمایه‌داری در دوران اولیه عروج خود کافی بود به ایجاد چند مانوفاکتور مبادرت ورزد تا برتری تولیدی خویش به صنایع دستی و تولید خود را نشان دهد. آنان را از عرصه بازار خارج نموده و بالاخره ورشکست نماید. ولی برای یک نظام نوپای سوسیالیستی بزعم او وضع به هیچوجه بدین منوال نبود، زیرا تفوق یافتن اقتصاد سوسیالیستی در جامعه‌ای مثل روسیه به اقتصاد سرمایه‌داری به نظر او به این معنا بود که چنین اقتصادی بدو از پیشرفته‌ترین سطح تکنیک و تولید که در کشور کاپیتالیستی همچون آمریکا وجود داشت، برخوردار می‌شد. و البته تحصیل چنین درجه‌ای از پیشرفت، به انباشتی بسیار بیشتر از آنچه برای سرمایه‌داری خصوصی قرن هیجدهم قابل تصور بود، محتاج بود. خود پرائوبراژنسکی در اذعان این نکت کا ملاً صراحت داشت:

... "ولی هر آینه انباشت سوسیالیستی در سطح منزوی یا محدود صورت گیرد، قادر نخواهد بود که معضلات اساسی سازمان سوسیالیستی تولید را رفع نماید. به ویژه، تا آنجا که اقتصاد اتحاد جماهیر شوروی مدنظر ماست، ضروری است که این انباشت تا به آن حد صورت گرفته باشد که بتواند پاسخگوی این نیازها باشد:

۱) فراهم آوردن این امکان برای اقتصاد دولتی که بتواند در هر رشته که فرصت پیشروی تدریجی [بومی] پایه‌ریزی تکنولوژی مدرن در آن ندارد، فی الحال از سطح تکنیکی سرمایه‌داری معاصر در آن رشته بهره‌مند گردد؛

۲) فراهم آوردن این امکان که بتوان شالوده تکنیکی اقتصاد دولتی را متحول نموده، کار را به شیوه‌ای علمی اقتصاد دولتی سازمان داده و مدیریت تمام ارگانیکس اقتصاد دولتی را برنامه ریزی کرد - اقداماتی که بدون برخورداری از منابع اضطراری بزرگ و ذخایر برنامه ریزی شده غیر ممکن اند؛



۳) تضمین پیشرفت تمام ارگانیزم اقتصاد و نه فقط اجزاء معینی از آن؛ زیرا وابستگی سلسله‌واری که در تمام حرکت ارگانیزم اقتصاد ما وجود دارد تحقق هرگونه پیشرفت هماهنگ نشده‌ای را که بخواهد به شیوه "جنگ پارتیزانی" سرمایه‌داری - یعنی از طریق ابتکار عمل فردی و رقابت - صورت گیرد، غیر ممکن ساخته است.<sup>63</sup>

توسعه صنایع سنگین در روسیه با این دشواری نیز مواجه بود که ملزومات اولیه چنین توسعه‌ای به اندازه کافی موجود نبود. ایجاد سریع صنایعی از قبیل ماشین‌سازی، فولاد، بافندگی و امثالهم توسعه به همان اندازه سریع شبکه ارتباطات زمینی و آبی نیروگاه‌های برق، استخراج مواد سوختی و مواد کانی را می‌طلبید. خسارات جنگی، نارسائی‌های زیاد مدیریت در دوره قبل، و بالاخره و مهمتر از همه صورت نگرفتن تعمیرات و بازسازی‌های ضروری در زیر ساخت اقتصادی، اتکاء صنعت رو به رشد روسیه به آنچه از این بخش باقیمانده بود را بسیار دشوار می‌کرد. صنعت روسیه برای تامین رشد آتی خود، می‌بایست بدو خسارت گذشته و ترمیم نشده این بخش را می‌پرداخت. چنین وضعیتی انباشت اولیه را به رقمی بسیار بالاتر از آنچه پراثربرازنسکی بدو تصور کرده بود، می‌رساند. معهذا مشکل فقط بدست آوردن این انباشت بسیار گزاف نبود. علاوه بر آن این معضل نیز وجود داشت که امکان بهره برداری از سرمایه گذاریهایی که در بخش صنایع سنگین صورت می‌گرفت، تنها پس از دوره‌ای طولانی که برای ساختن این صنایع لازم بود، ممکن می‌گردید. به عبارت دیگر علیرغم آنکه اقتصاد کشور سالانه مبالغ هنگفتی را برای توسعه صنایع سنگین خود می‌پرداخت، ولی مصرف کننده روسی برای سالهای سال عایدی از این سرمایه گذاری‌ها بدست نمی‌آورد. پراثربرازنسکی خود البته با درایت این معضل را می‌پذیرد وقتی که می‌گوید:

"ما با عواقب طبیعی وضعیتی مواجه خواهیم بود که سرمایه استوار کشور که به دلیل وقفه در تامین استهلاک آن در سالهای پیشین به شدت تنزل یافته، در حال بازسازی در شرایطی است که روابط محدودی با اقتصاد جهانی داریم و از کمبود عمومی انباشت داخلی که در شکل کمبود وسایل تولید خود رانشان می‌دهد، رنج می‌بریم."<sup>64</sup>

پراثربرازنسکی جناح غالب حزب را تاکنون به این متهم کرده بود که با اتخاذ سیاست‌های اشتباه در زمینه اقتصاد که در بذل توجه بیش از حد به دهقانان و کم توجهی به وضعیت صنعت روسیه خود را نشان می‌داد، موجبات بحران قحطی محصولات سال ۱۹۲۶ را فراهم آورده بود. ولی اکنون که خود سیاست ۱۸۰ درصد متضادی با آنچه تاکنون تعقیب می‌شد را به عنوان آلترناتیو ارائه کرده بود، مشکل کمبود محصولات صنعتی برای رفع نیازهای بازار مصرف روسیه را برای سالها بی‌جواب می‌گذاشت.

بحران قحطی محصولات نه تنها با اتخاذ سیاست صنعتی کردن سریع رو به تخفیف نمی‌یافت بلکه کاملاً برعکس به دلیل سرمایه‌گذاری‌های گزافی که قرار بود به ضرر صنایع سبک در رشته صنایع سنگین صورت گیرد، ابعاد آن رو به تزايد می‌رفت. تداوم چنین وضعیتی قطعاً به افزایش مجدد قیمت محصولات صنعتی در بازار روسیه دامن می‌زد. در آن صورت دهقانان به دو اقدام ممکن بود مبادرت ورزند. یا در اعتراض به افزایش قیمت محصولات صنعتی کلاً از فروش محصولات زراعی خود به دولت امتناع می‌کردند، که در آن صورت توازن بازار داخلی و همینطور توازن مبادله جهانی روسیه به شدت برهم می‌خورد. یا دهقانان ممکن بود افزایش متناسب قیمت محصولات خودشان را به دولت تحمیل کنند تا بتوانند با زحمت کمتری از عهده تهیه محصولات صنعتی مورد نیاز خود برآیند. در چنین صورتی، دولت متعاقباً مجبور بود که دستمزد کارگران صنایع را نیز بالا برد که در نتیجه آن از سود صنایع دولتی کاسته میشد و توسعه موزون صنعت روسیه به کلی فلج می‌گردید.

پرائوبراژنسکی برای ممانعت از به هم خوردن تعادل عرضه و تقاضا برای محصولات صنعتی، خود افزایش قیمت محصولات صنعتی را به عنوان راه حل ارائه می‌کرد. به نظر وی قیمت نهایی محصولات صنعتی که از طریق شبکه توزیعی تجار خصوصی بدست دهقانان می‌رسید، به هر رو بسیار بیشتر از قیمت رسمی فروش این محصولات توسط دولت بود.

از اینرو او معتقد بود که کمی افزایش قیمت محصولات صنعتی تنها می‌توانست به این منجر شود که تجار خصوصی که با دهقانان سروکار داشتند و به قدرت خرید آنان واقف بودند، برای حفظ کسب و تجارتشان به سود کمتری رضایت دهند و محصولات را در بازار روستا به قیمتی کمابیش معادل همان که در شهر به فروش می‌رفت، به فروش رسانند. در چنین صورتی به نظر وی تاثیر افزایش قیمت‌ها بر روی دهقانان چندان محسوس نبود و آنان متقابلاً خواهان افزایش قیمت محصولات کشاورزی نمی‌شدند. مخالفین وی ادعا می‌کردند که به فرض رضایت تجار خصوصی به تحصیل سود کمتر و حتی تغییر نیافتن قیمت نهایی محصولات صنعتی به دهقانان، افزایش قیمت‌ها به طور حتم بر روی سطح مصرف کارگران صنایع که در شهرها و بدون واسطه نپ من‌ها محصولات را ابتیاع می‌کردند تاثیر می‌گذاشت و در آن صورت دولت مجبور می‌شد تا برای رفع این نقیصه دستمزد کارگران را متناسباً افزایش دهد. به علاوه آنها مدعی بودند که در صورت کاهش سود نپ من‌ها، شبکه توزیع خصوصی محصولات صنعتی از هم می‌پاشید و در آن صورت باز دولت مجبور می‌شد که خود برای جبران این وضعیت اقدام به ایجاد یک شبکه توزیع متمرکز نماید. در صورت مبادرت دولت به چنین اقدامی، اگرچه قیمت نهایی کالاهایی که

بدست دهقانان می‌رسید در حد همان حدودی می‌ماند که آنها بیشتر از طریق نپ من‌ها و تجار خصوصی دریافت می‌کردند، ولی این در عین حال بدین معنا بود که دولت بخش قابل ملاحظه‌ای از آنچه را که قرار بود صرف گسترش صنایع شود، بابت ایجاد چنین شبکه‌ی توزیعی صرف کند. این البته نمی‌توانست مورد قبول همان پرائوبراژنسکی قرار گیرد که تاکنون مدافع سرسخت هرگونه صرفه جویی برای تأمین انباشت اولیه سوسیالیستی به شمار می‌رفت. این دور باطل احتمالاتی که به یکدیگر زنجیروار وابسته بودند و وقوع هر کدام تحقیق دیگری را به عنوان پیش شرط خود می‌طلبید، بالاخره پرائوبراژنسکی را به آنجا کشاند که خود اقرار نماید.

"مجموع تمام این تناقضات به ما نشان می‌دهد که چگونه توسعه [جامعه] ما به سوی سوسیالیسم، نه فقط به دلایل سیاسی بلکه همچنین به دلایل اقتصادی، منوط به این است که [نظام] سوسیالیستی ما از انزوا به درآمد و در آینده به منابع مادی سایر کشورهای سوسیالیستی اتکا ورزد." 65

مفهوم این گفته این بود که مادامی که انقلاب روسیه در انزوا بماند. هیچ آلترناتیوی برای توسعه آن وجود نداشت. با این اظهار نظر پرائوبراژنسکی تیر خلاص را به مدل اقتصادی خود زد و در مقابل اتهامات جناح راست که مدل او را به خاطر فرضی بودن و غیر عملی بودنش مداوماً مورد انتقاد قرار داده بودند، کاملاً خلع سلاح گردید. اظهار نظر بالا، برای پرائوبراژنسکی معادل ترک میدان مبارزه پس از رجزخوانی‌های زیاد بر علیه دشمن بود. چنین اقدامی به همان اندازه که تصویر قهرمانانه او را در نزد نظاره گران این نبرد پر سروصدا دگرگون ساخت، به هیبت و اقتدار مخالفینش در نزد آنان دو چندان افزود.

#### ۶ - تروتسکی و بن بست پرائوبراژنسکی

اعتقاد به ضرورت صنعتی کردن سریع روسیه و نقش محوری این اقدام برای هرگونه بهبود اساسی کشاورزی چه در زمینه افزایش بارآوری آن و چه در زمینه تحول سازمانی‌اش از تولید غالباً خرد و فردی به تولید بزرگ و جمعی در شکل تعاونی‌های تولیدی، اعتقاد مشترکی بود که زمینه فکری تمام فعالین اپوزیسیون چپ را تشکیل می‌داد. از اینرو تروتسکی نیز همانند پرائوبراژنسکی بر این نکته پای می‌فشرد که آینده کشاورزی روسیه درگرو اتخاذ سریع و فوری تکنیک و تولید پیشرفته در بخش صنعت است. او نیز با پرائوبراژنسکی در توافق کامل بود که تنها در صورت چنین تحولی در صنعت روسیه بخش کشاورزی نیز می‌توانست به طور اساسی تحول یابد و بدین سان تضاد دیرینه کشاورزی و صنعت در روسیه جای خود را به تعاون و همکاری این دو در یک اقتصاد یکپارچه سازمان یافته بدهد:

"البته بازسازی سوسیالیستی کشاورزی فقط از طریق کنوپراتیو‌هایی که صرفاً از شکل سازمانی [جدیدی] برخوردارند، بدست نمی‌آید بلکه از طریق کنوپراتیو‌هایی ممکن می‌گردد که به مکانیزه شدن کشاورزی به الکتریفیکاسیون آن و به صنعتی شدن عمومی‌اش متکی هستند. این بدین معناست که توسعه تکنیکی و سوسیالیستی کشاورزی نمی‌تواند از تفوق یافتن هر چه بیشتر صنعت در کل اقتصاد کشور منفک گردد. و این، به طریق اولی، در گرو این است که ضریب حرکت صنعت در وهله اول به تدریج - و بعد هر چه سریعتر و سریعتر - از ضریب حرکت کشاورزی سبقت گیرد." 66

بعلاوه ترتسکی با تحلیل پایه‌ای پرائوبراژنسکی از قوانین عمومی متناظر به حرکت و جهت‌گیری اقتصاد روسیه نیز موافق بود. او با پرائوبراژنسکی هم نظر بود که مبارزه بین تولید بی‌برنامه و آنارشیک بخش خصوصی بر علیه تولید با برنامه و سازمان یافته بخش دولتی که خود را در مبارزه بین عملکرد قانون ارزش و قانون انباشت اولیه سوسیالیستی نشان می‌داد، می‌بایست مبنای هرگونه بررسی جدی اقتصاد روسیه آن دوران قرار می‌گرفت:

"تحلیل اقتصادمان از نقطه نظر تقابل (مخالفت و یا همسازی) قانون ارزش و قانون انباشت سوسیالیستی در اصول خود روش بسیار مثمر به ثمر است - یا دقیق‌تر گفته باشیم تنها روش درست است." 67

توافق این دو تئوریسین عمده جناح چپ در اینجا به پایان می‌رسید. زیرا پرائوبراژنسکی آنجا که از لزوم خنثی کردن عملکرد قانون ارزش به این نتیجه می‌رسید که دولت شوروی می‌توانست با ابقاء یک سیاست حمایتی در زمینه تجارت خارجی و اتخاذ یک سیاست قیمت‌گذاری صحیح برای بازار داخلی عملکرد قانون ارزش را چه آنجا که خود را در هیئت فشار سرمایه‌داری جهانی به اقتصاد روسیه نشان می‌داد و چه آنجا که در تقابل بین بخش کشاورزی و صنعت عرضه اندام می‌نمود، تضعیف کرده و نهایتاً متوقف گرداند، دیگر ترتسکی را به عنوان متحد خود نمی‌یافت. پرائوبراژنسکی بر اساس این استنتاج خود، استراتژی توسعه سریع صنعت روسیه را عمدتاً با اتکاء به امکانات، منابع و ثروت داخلی روسیه طراحی کرده بود و آنجا که در نتیجه بررسی‌های بعدی اقتصادی‌اش به غیر ممکن بودن چنین استراتژی برای روسیه نیمه دوم دهه ۲۰ رسیده بود لاجرم تنها می‌توانست سیاست انتظار برای انقلاب جهانی را به مخاطبین خود عرضه کند. حال آنکه برای ترتسکی این بن‌بست پرائوبراژنسکی یک بن‌بست ساختگی تصور می‌شد. ترتسکی معتقد بود که لزومی به منزوی دانستن اقتصاد روسیه وجود نداشت زیرا برخلاف تصور پرائوبراژنسکی چنین انزوایی در جهان واقعی موجود نبود که بتوان آن را تئوریزه کرد. به نظر

ترتسکی اقتصاد جهانی قرن بیستم، بویژه اقتصاد اروپا، چنان نضج یافته بود که دیگر برای هیچکدام از اقتصادهای ملی کشورهای اروپایی ممکن نبود تا بدون وابستگی و اتکاء به دیگری به حیات خود ادامه دهند. بزعم وی، توسعه و پیشرفت تکنولوژی در عصر امپریالیسم، شرایطی را فراهم آورده بود که دیگر در سالهای قبل از وقوع جنگ جهانی اول، تحقق انباشت سرمایه‌های ملی کشورهای اروپایی بدون فراتر رفتن از بازار داخلی و دست یازیدن به بازار کشورهای دیگر (چه کشورهای اروپایی و چه مستعمرات) غیر ممکن گردیده بود. از دید ترتسکی، جنگ جهانی اول اصولاً به دلیل این محدودیت‌های اقتصادی و در تداوم کشمکش اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری اروپا برای بدست آوردن بازارهای جدید و خارج ساختن بازارهای موجود از دست رقبای خود رخ داده بود. به نظر او این جنگ بیانگر "طغیان نیروهای مولده بود، یعنی بیانگر طغیان تکنولوژی بشر بر علیه آن حماقت انسانی بود که علیرغم اینکه طبیعت را به زیر کنترل خود درآورده بود [کماکان] ناتوان از کنترل خودجوشی جامعه [اش] بود." 68

از اینرو به نظر ترتسکی پایان یافتن جنگ جهانی اول و پیروزی انقلاب اکتبر، هر چند در توازن سیاسی نیروهای موجود در جهان تغییرات اساسی به وجود آورده بودند؛ هر چند جنگ در چگونگی تقسیم بازارهای موجود بین دول مختلف امپریالیستی نقش تعیین کننده‌ای ایفاء کرده بود؛ و بالاخره هر چند در اثر انقلاب اکتبر یک بازار بزرگ از جنگ حکومت سرمایه‌داران خارج شده بود ولی این تحولات به هیچوجه در این وابستگی متقابل اقتصادی جوامع اروپا به یکدیگر و لزوم تابعیت آنان از یک تقسیم کار جهانی خلی وارد نیآورده بود. به همان سان که برای وی وابستگی اقتصاد اروپا به کسب سود از بازار داخلی روسیه یک ضرورت تاریخی تلقی می‌شد، به همان اندازه نیز برای او مفروض بود که در شرایطی که اقتصاد روسیه به نوعی وابستگی متقابل با اقتصاد جهانی به سر می‌برد، عملکرد قانون انباشت اولیه سوسیالیستی نمی‌توانست متأثر از قانون ارزش اقتصاد جهانی سرمایه‌داری نگردد و محدودیت‌هایی را از جانب اقتصاد جهانی متحمل نشود. به نظر وی معضل نه بر سر نادیده انگاشتن این محدودیت‌ها بلکه بر سر استفاده مناسب از آنان به نفع توسعه اقتصادی روسیه بود. به نظر او هرگونه استراتژی صحیح اقتصادی تنها در صورت احتساب این محدودیت‌ها و نه حذف اختیاری‌شان بود که می‌توانست با واقعیات و محدودیت‌های عینی اقتصاد روسیه تطابق یافته و لذا از کارآیی عملی برخوردار شود. از اینرو آنجا که محدودیت‌های قانون انباشت پراویراژنسکی را به بن بست کشانده بودند، این محدودیت‌ها برای ترتسکی در حکم مفروضات اولیه‌ای محسوب می‌شدند که توسعه اقتصادی روسیه تنها با توجه به آنان می‌توانست صورت گیرد. آنجا که پراویراژنسکی با زمین گذاشتن سلاح تحلیلی خود عرصه مبارزه را ترک می‌گفت،

ترتسکی با برداشتن همان سلاح، حریف می‌طلبید. تفاوت این دو همین جا نهفته بود. ترتسکی خود قضیه را در مه ۱۹۲۶ چنین توضیح می‌دهد:

"تقابل قانون ارزش [داخلی] و قانون انباشت سوسیالیستی را می‌بایست در متن اقتصاد جهانی قرار داد. در آن صورت روشن خواهد شد که چگونه عملکرد قانون ارزش، در چهار رچوب حدود نپ، از طریق فشار رو به تزاید قانون ارزش جهانی تقویت می‌شود، امری که خود را در بازار جهانی نشان می‌دهد."<sup>69</sup>

چند ماه بعد، وی در توضیح همین قضیه به یکی از اعضای اپوزیسیون چپ مسئله را روشن‌تر عنوان کرده می‌گوید:

"ما بخشی از اقتصاد جهانی هستیم و در محاصره [اقتصاد] کاپیتالیستی قرار داریم. این بدین معناست که جدال بین قانون انباشت سوسیالیستی مان و قانون ارزش 'مان' توسط قانون ارزش جهانی محصور شده است، این مسئله.... به طور جدی تناسب نیروهای این دو قانون را تغییر می‌دهد."<sup>70</sup>

این وابستگی متقابل جامعه جهانی قرن بیستم به نظر ترتسکی یک حکم تاریخی غیرقابل انکار بود که اگر از یک سو محرک بورژوازی برای توسعه طلبی امپریالیستی بود، از سوی دیگر وحدت طلبی کارگران جهان انترناسیونالیسم پرولتری را به یک مبنای مادی اقتصادی استوار می‌ساخت:

"اساس انترناسیونالیسم را صرفاً یک اصل خالی تشکیل نمی‌دهد، بلکه این خواست متناظر به عدم تطابقی است که بین تکنولوژی مدرن و بازارهای ملی دول وجود دارد به دلیل غیاب چنین تطابقی است که از یک سو جنگ‌های امپریالیستی رخ می‌دهند و از سوی دیگر انترناسیونالیسم پرولتری سر بر می‌آورد."<sup>71</sup>

بنابراین، بزعم ترتسکی در هر حالت برای صنعتی شدن روسیه نیمه دوم قرن بیستم چاره‌ای به جز اتکاء به اروپا وجود نداشت. به نظر او چه در صورت پیروزی انقلاب کارگران اروپا، و چه در غیاب آن صنعتی شدن روسیه تنها می‌توانست با اتکاء به و با بهره‌گیری از امکانات تکنیکی و مادی اروپای صنعتی صورت گیرد. البته با این تفاوت که اگر کارگران اروپا قدرت را بدست می‌گرفتند در آن صورت آنان امکانات و منابع تکنیکی و مادی کشور خود را بدون هیچگونه چشم داشت سودجویانه‌ای در اختیار حکومت رفقای کارگر خود در روسیه قرار می‌دادند. حال آنکه بورژوازی اروپا تنها در صورت اطمینان خاطر از بدست آوردن سود رضایت بخشی حاضر بود تا همان امکانات را در اختیار حکومت کارگران روسیه قرار دهد.

تصور اینکه روسیه بتواند با اتکاء صرف به نیرو و منابع خود پروسه صنعت کردن شتابان خود را سپری نماید، در نزد ترنسکی یک توهم ارتجاعی می‌شد که از همان بدو کار محکوم به شکست بود: "مقدم بر همه بایستی با این مقوله استقلال تکلیف مان را روشن کنیم: آیا ما یک اقتصاد بسته که خود کفاست می‌خواهیم یا یک اقتصاد قوی... از استقلال یا خودکفایی چه می‌فهمیم؟ طبعاً... بدست آوردن توان اقتصادی بدون توسعه تمام شعب اصلی صنعت و بدون الکتریفیکاسیون ممکن نیست.

ولی این به هیچوجه بدین معنا نیست که ما در طی سالهای آتی می‌بایست چنین تناسبی را در تمام شعب اقتصاد بدست آوریم، که گویا ما به بازار خارجی احتیاج نخواهیم داشت... اگر ما چنین راهی را انتخاب کنیم در آن صورت می‌بایست اندوخته‌هایمان را برای مصارف زیادی که به تولید محصولات نو ایجاد بنگاه‌های جدید و شعب تازه صنعت مربوط می‌شوند یک جا صرف کنیم. چنین انتخابی قطعاً شتاب توسعه ما را به سرعتی لاک پشتی تنزل خواهد داد.

در انتهای چنین مسیری بی شک تباهی در انتظار ما خواهد بود. شاخص اصلی در تعیین سیاست اقتصادی‌مان بایستی فاکتور شتاب باشد - منظور سرعت انباشت، و سرعت افزایش کمیات مادی است.<sup>72</sup> برای ترنسکی حضور روسیه در تقسیم کار جهانی پدیده‌ای نبود که به دلیل اختلافات "رو بنایی" یا "ایدئولوژیک" بین روسیه و سایر دول اروپایی قابل حذف باشد یا یک مصلحت موقتی تلقی شود. کاملاً برعکس، به نظر او این شرکت روسیه سوسیالیستی در تقسیم کار جهانی بود که قرار بود به حضور آن در اقتصاد واحد و یکپارچه جامعه سوسیالیستی ارتقا یابد، نه اینکه انقلاب جهانی قرار بود آن را از انزوا خارج ساخته و زمینه شرکتش در اقتصاد جهانی را فراهم سازد. بدین لحاظ برای ترنسکی شرکت آن زمان روسیه در بازار جهانی پدیده‌ای در خود نبود بلکه حلقه اول پدیده‌ای انتقالی محسوب می‌شد که قرار بود در فردای انقلاب کارگران اروپا به یک حالت ایده‌آل‌تر و تکامل یافته‌تر نضج یابد. خود او این نکته را چنین تصریح می‌کند:

"تکامل بیشتر نیروهای مولده منافع ما را در مبادله جهانی که در چهارچوب محاصره [نظام] سرمایه‌داری صورت می‌گیرد سال به سال افزایش خواهد داد. این مبادله [در شرایط فعلی بی شک] به شدت تحت تنظیمات انحصار تجارت خارجی است. هر چند با پدید آمدن یک فدراسیون سوسیالیستی اروپا دیگر این مبادله از خصلتی با برنامه برخوردار خواهد شد. [اما] دره‌ای این دو سیستم را از یکدیگر جدا نمی‌سازد... کاملاً بر عکس، هر آینه ما بتوانیم در شرایط حاضر از یک رشد به درستی تنظیم شده صادرات و واردات با کشورهای سرمایه‌داری برخوردار شویم، این خود زمینه‌های [مناسبی] برای مبادله کالا و

محصولات [بین ما و جوامع اروپایی] در فردای تسخیر قدرت توسط پرولتاریای اروپا و اعمال کنترل او بر تولید، بوجود می‌آورد.<sup>73</sup>

با تثبیت اقتصاد سرمایه‌داری در اواسط دهه ۲۰، ترتسکی معتقد بود که سرمایه‌داری یک دور جدید انباشت را آغاز کرده و بنابراین برای کامل کردن این دور از پروسه انباشت خود نیاز هر چه مبرمی به یافتن بازارهای مصرفی داشت تا ارزش کالاهای جدیدی را که در پروسه انباشت تولید شده بودند در آنها متحقق سازد. مسئله دیرینه بازار فروش، این بار به زعم ترتسکی در ابعادی وسیعتر برای بورژوازی اروپا به صورت یک مسئله حاد در آمده بود. از اینرو وی تصور می‌کرد که بورژوازی اروپا که از مقیاس محدود بازار داخلی خویش مستاصل شده، و به دلیل قیامها و خیزش‌های انقلابی در مستعمرات از وجود یک بازار دیگر قدیمی خود نیز محروم گشته، در انتظار دست یافتن به بازارهای فروش با ثبات شوروی به سر می‌برد. این ارزیابی او از اقتصاد سرمایه‌داری جهانی نیمه دوم قرن بیستم، نظرگاه پایه-ایش در مورد وابستگی متقابل شوروی و اروپا را تحکیم می‌کرد. این فاکت‌ها او را بیشتر از گذشته متقاعد می‌ساخت که اقتصاد سوسیالیستی شوروی و اقتصاد سرمایه‌داری اروپا دو قطب متضاد یک کلیت واحد را می‌سازند، که علیرغم متضاد بودنشان، هم زیستی مشترکشان برای هر دو در حکم تابعیت از یک قانون تاریخی است. با توجه به این ارزیابی، ترتسکی مسئله را در یک پرسپکتیو تاریخی قرار می‌داد. به نظر او سناریوی تاریخ در مورد سرمایه‌داری غرب که از قبیل فنودالیسم رشد و نمو یافته بود، این بار در مورد سوسیالیسم تکرار می‌شد. منتها این بار این نظام سوسیالیستی بود که داشت از قبل سرمایه‌داری غرب رشد و نمو می‌کرد. بر اساس چنین تحلیل اقتصادی، ترتسکی به دو نتیجه مشخص می‌رسید:

"اول آنکه سرمایه‌داری اروپا برای بدست آوردن سود بیشتر از توسل جستن به بازار روسیه منصرف نشده است و بنابراین در صورتیکه دولت شوروی بتواند از طریق دادن امتیازات مناسب به سرمایه‌داران خارجی آنها را متقاعد نماید که می‌توانند از سرمایه‌گذاری در روسیه سود بیشتری از آنچه در غرب بدست می‌آورند، تحصیل نمایند در آن صورت سرمایه‌ها و لذا امکانات و منابع مادی سرمایه‌داری غرب به سوی اقتصاد روسیه جاری می‌شد. و بدین‌سان بخش قابل ملاحظه‌ای از آن انباشت اولیه‌ای که می‌بایست طبق ارزیابی پرائوبراژنسکی عمدتاً از قبل منابع محدود خود روسیه و به ویژه از قبل اقتصاد روستا تامین می‌شد، با مشارکت این سرمایه‌های خارجی بدست می‌آمد.

دوم آنکه، به نظر وی قیمت محصولات صنعتی در بازار داخلی روسیه، صورتیکه از سطحی بسیار متفاوت از قیمت همان محصولات در بازار جهان برخوردار می‌شد، کارآیی انحصار تجارت خارجی



دولت شوروی را با مخاطرات جدی مواجه می‌ساخت. زیرا بزعم وی فشار قانون ارزش؛ اقتصاد جهانی سرمایه‌داری بالاخره تولیدکننده خصوصی را که از وجود چنین وضعیتی به فقدان آمده بود و می‌داشت تا برای تحصیل محصولات بازار جهانی به تجارت قاچاق رو آورد. و بنابراین سیکل مبادله تولید کننده خصوصی روسیه و سرمایه‌داران خارجی که قرار بود صرفاً از کانال انحصارات تجارت خارجی دولت کامل گردد، از طریق شبکه‌های دلان خصوصی کامل می‌گردید. از اینرو وی ضمن تاکید بر ضروری بودن برقراری تجارت خارجی، به محدودیت های جدی آن موکداً اشاره می‌کرد:

"انحصار تجارت خارجی یک فاکتور قوی در خدمت انباشت سوسیالیستی است - اما این فاکتور قادر مطلق نیست. انحصار تجارت خارجی صرفاً می‌تواند فشار خارجی قانون ارزش را تا به آن حدی تعدیل کرده و تنظیم نماید که ارزش محصولات شوروی نیز سال به سال به ارزش محصولات بازار جهانی نزدیک شوند." 74

از این دو نتیجه گیری فوق، ترتسکی ضرورت انجام اقدامات زیر را گوشزد می‌کرد:

الف - بدست آوردن وامهای خارجی: با بدست آمدن ثبات اقتصادی شوروی در نیمه دوم قرن بیستم و خروج آن از تنگنای اقتصادی سالهای اول آن دهه، ترتسکی معتقد بود که دولت شوروی بایستی از فرصت استفاده کرده و از موضع قدرت با سرمایه‌داران خارجی طرف شود و البته آنجا که مصلحت هم اقتضاء می‌کرد از دادن امتیازات معینی به نفع سرمایه‌داران خارجی خودداری نرزد. به نظر وی تحصیل این وامها برای روسیه ضروری بود، زیرا در غیر اینصورت جبران کمبود این منابع مالی می‌بایست با اتکاء به امکانات محدود اقتصاد روسیه تامین می‌شد. در چنین شرایطی و آن هم در حالیکه حجم وسیعی از منابع مالی روسیه می‌بایست صرف سرمایه گذاری در بخش صنایع سنگین کشور می‌شد به نظر او دولت قطعاً در تامین منابع مالی ضروری برای گسترش شاخه‌های دیگر اقتصاد به مضیقه می‌افتاد. در صورت بروز چنین حالتی ترتسکی این خطر را احساس می‌کرد که دولت ممکن است برای رفع کمبودهای مالی‌اش، بطور بی‌رویه به بسط اعتبارات خود مبادرت ورزد و بدین سان با دست خود موجبات فراهم آمدن یک تورم سرسام آور و یک بحران مالی وسیع را فراهم آورد. با احساس چنین خطری بود که ترتسکی در همان سالها نوشت:

"پس از بازگشتم از قفقاز در ماه مه [۱۹۲۵] شاهد اوضاع تپییکی از خیال پردازی بودم. تمام تراستها در حال یک رشته سرمایه‌گذاری بودند. فعالیت‌های بانک صنایع و بازرگانی (Prombank) بطور بی‌وقفه در حال گسترش بود. در ماه ژوئن کتباً به درژینسکی و پیاتکف<sup>۷۵</sup> هشدار دادم که این تب [مالی]

بطور مخاطره‌آمیزی می‌توانست به یک بحران مالی و صنعتی منجر شود. نه درژینسکی و نه پیاتکف هیچ‌کدام متوجه مسئله نشدند و در عوض مرا متهم کردند (بویره پیاتکف) که مرتکب دخالتی بر علیه صنعتی کردن [کشور] شده‌ام. من به آنها خاطر نشان ساختم که هر چند در مجموع پایه مادی [صنعتی شدن] در صورت وجود یک خط مشی درست می‌توانست بطور قابل توجهی گسترش یابد، ولی با توجه به پایه مادی موجود غیرممکن است که [پروسه] صنعتی کردن کشور را به کمک اعتبارات غیر واقعی به جلو سوق داد. احتمالاً همه به یاد می‌آورند که در سپتامبر ۱۹۲۵ یک بحران جدی رخ داد که به اخراج کارگران و مسائلی از این قبیل نیز منجر شد.<sup>76</sup>

به نظر ترتسکی بدست آوردن وام‌های خارجی، می‌توانست از بروز احتمالی چنین خطری در آتیه جلوگیری کند و در عین حال امکان توسعه سریع ولی متناسب صنعت شوروی را نیز فراهم آورد. علیرغم تاکید ترتسکی به تحصیل وام‌های مالی از جهان سرمایه‌داری، وی در عین حال تاکید می‌کرد که دولت شوروی تنها در صورتی مجاز به دریافت این وام‌ها و انعقاد قرارداد با سرمایه‌داران خارجی است که آنها دادن چنین وام‌هایی را مشروط به نقض دستاوردهای انقلاب اکتبر از جانب دولت شوروی نکنند. برای فائق آمدن به چنین اوضاع دشواری ترتسکی آمادگی دولت شوروی برای دادن مانورهای پرتهور سیاسی و تجهیز آن به توانایی‌های لازم دیپلماتیک و سیاسی در عرصه بین‌المللی را دو شرط لازم و ملزوم می‌دانست. به نظر او دولت شوروی می‌بایست با ظرافت هر چه تمامتر این وام‌ها را بدست می‌آورد زیرا در غیر این صورت توسعه سریع صنعت روسیه بدون تحمیل فقر و مشقت بیشتر برای کارگران روسیه - هر چند موقت - نمی‌توانست صورت گیرد:

"وقتی ما از دادن امتیاز [و] تحصیل وام صحبت می‌کنیم، سریعتر شدن شتاب رشد و بهبودی اوضاع‌مان را مدنظر داریم. جاری شدن سرمایه و تکنولوژی خارجی ما را قادر می‌سازد تا هرچه سریعتر بر نابسامانی و فقری که موجود است فائق آئیم. برخوردار نشدن از این امکانات بدین معناست که متحمل مشقت و فقر بیشتر توأم با توسعه کندتری شویم - تمام قضیه همین است و بس! در چهارچوب چنین درکی از مسئله است که ما دست به مذاکره می‌زنیم. و [دقیقاً] به این دلیل است که ما حاضر نیستیم و نخواهیم بود ... [که در ازاء تحصیل چنین وام‌هایی] به انقیاد سرمایه جهانی درآیم، آن هم پس از آنکه سرمایه جهانی ناتوانی‌اش در خرد کردن ما با زور سرپنجه را به نمایش گذاشته است."<sup>77</sup>

ب - ورود ماشین آلات صنعتی: بنظر ترتسکی اقتصاد روسیه علیرغم ثباتی که در اواسط دهه ۲۰ بدست آورده بود کماکان به هیچوجه در موقعیتی قرار نداشت که بتواند بخش قابل ملاحظه‌ای از ماشین-آلات و ابزار و ادوات سنگین ضروری برای توسعه اقتصادی‌اش را با استفاده صرف از امکانات خود تامین نماید. از اینرو به اعتقاد او استراتژی صحیح گسترش صنعت روسیه این بود که برای تهیه بخش عمده‌ای از ابزار ماشین آلات سنگین ضروری به بازار اروپا متکی شود. به نظر او از آنجا که سرمایه‌داری اروپا از تجهیزات پیشرفته‌تر و مدرن‌تری برای تولید این ماشین آلات برخوردار بود، دولت شوروی می‌توانست این محصولات را به قیمتی پائین‌تر از هزینه تولیدشان درخود روسیه بدست آورد. با خرید این ماشین آلات از غرب، ترتسکی معتقد بود که اقتصاد روسیه می‌توانست یک پس انداز واقعی برای تامین دیگر مخارج ضروری خود بکند. از جمله بنظر او چنین پس اندازی می‌بایست در خدمت بسط صنایع سبک مصرفی قرار می‌گرفت تا در طی آن دوره طولانی که شروع ساختمان صنایع سنگین را از زمان بهره برداری نهایی آنها جدا می‌سازد، دولت شوروی بتواند به اندازه کافی محصولات صنعتی مورد نیاز بازار مصرف را در اختیار دهقانان قرار دهد تا از وقوع یک "قحطی محصولات" جدید و همه عوارض سیاسی چنین بحرانی جلوگیری به عمل آورد. بعلاوه ترتسکی توجه مخالفینش را به این نکته جلب می‌کرد که اصولاً تا قبل از جنگ جهانی اول بخش وسیعی از چنین ماشین‌آلاتی از غرب وارد می‌شده، و بنابراین روسیه پس از انقلاب هم کماکان و مادامکه از زیر ساخت اقتصادی ضروری برای تولید چنین ماشین‌آلاتی محروم است، نمی‌تواند از خرید این ماشین‌آلات از غرب خودداری کند. در غیر این صورت یعنی در صورتیکه دولت شوروی از خرید این ماشین آلات از اروپا خودداری می‌کرد، به نظر او دولت مجبور می‌شد یک جا هزینه بسیار گزاف و کمرشکنی را برای ایجاد صنایع و ملزوماتی صرف کند که تازه امکان تولید چنین ماشین‌آلاتی را در روسیه فراهم می‌آورد. امری که به هررو به نظر او دراز مدت می‌توانست ممکن گردد و لذا اتخاذ فوری آن تنها می‌توانست صنعت روسیه را از رشد شتابانی که می‌بایست در کوتاه مدت از آن برخوردار می‌شد محروم سازد:

"ما نبایستی برای یک لحظه سیستم پیچیده روابط متقابلی که تا قبل از جنگ بین اقتصاد روسیه کاپیتالیستی و اقتصاد سرمایه جهانی وجود داشته را از یاد ببریم. همین قدر کافی است یادآوری کنیم که تقریباً دوسوم از تاسیسات موجود کارخانجات از خارج وارد شده بودند، و در این وضعیت عملاً تغییری به وجود نیامده است. این بدین معناست که از نظر اقتصادی به سختی برایمان مقرون به صرفه است که در عرض پنج سال آتی بیش از شاید دو پنجم یا در بهترین حالت نیمی از ماشین‌آلات مورد نیازمان را در

خود کشور تولید کنیم. اگر ما درصدد این برآئیم که با یک جهش وسایل و منابع مان را در خدمت تولید ماشین آلات جدید صرف کنیم، در آن صورت یا ما به آن تناسب ضروری که می‌بایست بین بخش‌های مختلف اقتصاد و همینطور بین سرمایه اصلی (basic) و سرمایه کمکی (regulating) یک بخش معین اقتصاد وجود داشته باشد لطمه می‌زنیم و یا - در صورتیکه بتوانیم این تناسبها را حفظ کنیم - به طور قابل ملاحظه‌ای نرخ توسعه اقتصادی [مان] را کند خواهیم کرد. کند شدن این نرخ رشد بیشتر از وارد کردن ماشین‌آلات یا کلاً محصولات مورد نیاز از خارج برای ما مخاطره آمیز است.<sup>78</sup>

ج - ورود محصولات مصرفی: ترتسکی خود در نیمه اول دهه بیست مخالف سرسخت ورود محصولات مصرفی از اروپا به بازار داخلی روسیه بود و اتخاذ چنین سیاستی را مغایر با بازسازی و تحکیم موقعیت صنایع سبک شوروی می‌دانست و در عوض مدافع وضع قوانین حمایتی در برابر تجارت خارجی بود. ولی با اتمام نیمه اول دهه بیست و به کار افتادن ظرفیت نسبتاً کامل صنایع سبک شوروی، وی نظر قبلی خود در این زمینه را مورد تجدید نظر قرار داد. به نظر او در چنین شرایطی ورود محصولات مصرفی از غرب باعث می‌شد تا صنایع سبک روسیه برای توفیق در عرصه رقابت با محصولات وارداتی، سطح بارآوری خود را بالا ببرند و به تولید محصولاتی با کیفیت بهتر و ارزان‌تر مبادرت ورزند. چنین بهبود کیفی در وضعیت صنایع سبک شوروی، به نظر او متعاقباً این امکان را برای این صنایع به وجود می‌آورد تا بتوانند اولاً با اتکاء به تواناهای خودشان صرفاً در مقابل فشار قانون ارزش بازار جهانی از خود دفاع کنند و ثانیاً اینکه با ارتقاء بارآوری‌شان حجم بیشتری از محصولات مورد نیاز بازار مصرف رو به گسترش شوروی را تولید کنند. بدینسان به اعتقاد او در صورت حصول چنین وضعیتی علاوه بر این که صنایع سبک روسیه خود به نهادهای اقتصادی قائم بالذات و پیشرفته‌ای تبدیل می‌شدند، خطر قحطی محصولات مصرفی در بازار داخلی روسیه نیز برطرف می‌شد. البته وی معتقد نبود که انحصار تجارت خارجی می‌بایست بر روی همه محصولات مصرفی به طور کلی لغو می‌شد. در این زمینه وی اتخاذ یک سیاست تبعیض آمیز را ضروری می‌دانست. بدین منظور او استفاده از یک سیستم ضرایب مقایسه‌ای را توصیه می‌کرد. به عنوان مثال در صورتی که نسبت کیفی یک محصول مصرفی ساخت روسیه در مقایسه با همان محصول تولید شده در اروپا یک به سه بود، و نسبت هزینه تولید آنان سه به دو، در آن صورت ضریب مقایسه‌ای محصول مربوطه از ضرب این دو نسبت به دست می‌آمد. در این مورد، ضریب مذکور یک دوم می‌شود ( $\frac{1}{3} \times \frac{3}{2} = \frac{1}{2}$ ). به نظر وی با استفاده از چنین ضرایب مقایسه‌ای برای یک رشته از کالاهای عمده ضرایب مشابهی برای کالاهایی که کمتر مورد استفاده بودند را نیز می‌شد تخمین زد و بدین سان

مطلوبیت ورود کالاهای مصرفی تولید شده در اروپا برای بازار روسیه را تعیین کرد. استفاده از چنین روشی به نظر تر تسکی در عین اینکه امکان توسعه صنعت روسیه را فراهم می‌آورد به کارائی انحصار تجارت خارجی دولت نیز می‌افزود، و از وقوع یک بحران جدید "قحطی محصولات" نیز به طور اساسی جلوگیری می‌کرد. به هر رو به نظر وی به هیچوجه نمی‌شد از ورود هرگونه محصولات مصرفی ارزان‌تر به شوروی اجتناب ورزید، زیرا اگر دولت خود در این زمینه ابتکار عمل را در دست نمی‌گرفت تجارت قاچاق آن را به خوبی سازمان می‌داد:

"یک ضریب مقایسه‌ای برای ما همان کاری را می‌کند که فشارسنج یک موتور [بخار] برای یک لوکوموتیو انجام می‌دهد. میزان فشار تولید خارجی برای ما عامل اساسی است که حیات اقتصادمان را متأثر می‌سازد. اگر نسبت ما به این تولید یک به هشت یا یک به پنج باشد در آن صورت تولید خارجی دیر یا زود از مانع انحصار تجارت [خارجی] مان عبور خواهد کرد."<sup>79</sup>

#### ۷- سرانجام آلترناتیو ایوزیسیون چپ

تمام استراتژی اقتصادی تر تسکی بر این مبنی استوار بود که سرمایه‌داری جهانی، هرچند با قدری تأخیر، اما ناگزیر به با زار داخلی روسیه روی‌آور می‌شود و لاجرم امکان بهره‌برداری متقابل اقتصاد روسیه از منابع مادی اقتصاد اروپا را فراهم می‌کند. سیر وقایع سالهای ۲۷-۱۹۲۴ خلاف این نظریه را به ثبوت رساند.

تلاش پیگیر هیئت نمایندگی دولت شوروی برای تحصیل وام از دولت انگلستان در سالهای ۲۴ به بعد به شکست انجامید. هر چند در بدو امر کابینه رمزی مک دونالد، نخست وزیر وقت انگلیس، به دادن چنین وامهایی به دولت شوروی ابراز تمایل کرده بود ولی با انصراف علنی و اعلام شده بانکهای مهم انگلیس از پشتیبانی کابینه مک دونالد در اعطای چنین وامهایی به دولت شوروی، متعاقب آن سقوط خود کابینه مک دونالد و بر روی کار آمدن یک دولت محافظه‌کار به جای آن، دیگر این امکان به طور حتم از بین رفت. طی این دوره که، با مجادله درون حزبی بر سر تئوری سوسیالیسم دریک کشور همزمان بود تبلیغات پر سروصدائی برای تحول جامعه شوروی به یک جامعه خود کفا و بی‌نیاز از اروپا براه افتاد. حاصل سیاسی این هیاهوی تبلیغاتی کاملاً به نفع جناح راست حزب تمام شد. در این تلاش سازمان یافته تبلیغاتی هم مدافعان دو آتشه جناح راست، و هم رهبران آتی جناح چپ (زینویف و کامنف که اکنون در شرف انشعاب از خط رسمی و مسلط حزب قرار داشتند) آتش بیار معرکه بودند.

بوخارین فرصت را مغتنم شمرد و در این جو پر تب و تاب بر صحت تئوری سوسیالیسم در یک کشور، و درستی نظراتش در مورد لزوم ساختن سوسیالیسم در شوروی با اتکاء صرف به منابع داخلی آن (یعنی عمدتاً با استفاده از مازاد محصول بخش کشاورزی و افزایش شدت کار کارگران روسیه) پای فشرد. به نظر او هر چند چنین سوسیالیستی با تاخیر ساخته می‌شد ولی این حسن را داشت که روسیه را به هیچ کدام از کشورهای سرمایه‌داری اروپا وابسته نمی‌کرد:

"کمک و امکانات از آسمان برایمان نازل نخواهد شد؛ خارجی‌ها به ما ... سرمایه نخواهند داد. [ولی] ما از این نتیجه نمی‌گیریم که بدون هرگونه کمک خارجی (چه پرولتری و چه بورژوایی) هلاک خواهیم شد. خیر! ما سوسیالیسم را خواهیم ساخت. ما از منابع لازم برخورداریم، یا اگر دقیق‌تر گفته باشم از این منابع برخوردار خواهیم شد. این منابع چگونه به دست می‌آیند؟... این منابع به لطف استفاده مؤثرتری که از کار می‌شود - و این امری است که به لطف تسریع پروسه واگرد\* [منابع موجود] ممکن می‌شود - در حال تهیه اند." 80

turn-over\*

زینویف نیز همین موضع شوروی محوری را در آن دوره اتخاذ کرد، و در یکی از سخنرانی‌هایی که در مورد چگونگی توسعه آتی اقتصاد روسیه ایراد کرد این نکته را - هر چند به طرزی گنگ و دو پهلو - مورد تأکید قرار داد که توسعه اقتصادی روسیه بدون کمک اروپا مکان‌پذیر و ممکن است: ما می‌توانیم ببینیم که با آرامی و با اتکاء صرف به نیروهای خودمان داریم کشور را از موقعیتی که دچارش شده بود در می‌آوریم. نظر ما در این باره این است که روسیه .. خودش راه خودش را پیدا خواهد کرد." 81

کامنفر نیز پس از امتناع بانکداران انگلیسی از اعطای وام به دولت شوروی آنها را مخاطب قرارداد و با لحنی حماسی تهدیدشان کرد که روسی تنها از موضع قدرت حاضرست با آنها طرف معامله شود و به هیچوجه به دنبال ولی نعمتی برای توسعه اقتصادی خود نمی‌گردد:

"ولی اگر بانکداران انگلیسی می‌خواهند به ما مشروط به شرایطی پول بدهند که قرا راست به معنای انقیاد و بردگی کار پرولتاریای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تمام شود، در آن صورت ما هیچ نیازی به پولشان نداریم. ما بدون آنها هم می‌توانیم سرکنیم. حضراتی که با ما وارد مذاکره می‌شوند به این موضع ما واقف باشند." 82

امتناع بانک داران انگلیسی از اعطای وام به دولت شوروی نه اولین ضربه بود و نه آخرین. در ژوئیه ۱۹۲۶ دولت فرانسه نیز که عجالتاً با دادن ۴۵۰ میلیون روبل به دولت شوروی در ازاء خرید نفت توافق کرده بود، سقوط کرد. کابینه دست راستی جدیدی که بر روی کار آمد نسبت به دولت بلشویکی شوروی موضعی کاملاً خصمانه اتخاذ کرد. کابینه جدید برای کارشکنی در انعقاد قراردادی که در شرف عقد نهایی بود درصدد برآمد پرداخت غرامت از جانب دولت شوروی در ازاء ملی کردن دارایی‌های شهروندان فرانسوی مقیم روسیه را به عنوان یک شرط اساسی برای عقد نهایی قرارداد مطرح کند. مذاکرات عقیم ماند، و هیئت نمایندگی دولت شوروی به کشور فرا خوانده شد. با این حساب در شروع نیمه دوم سالهای بیست، دولت شوروی نه تنها از تحصیل وامها و کمک‌های اقتصادی تجاری دول اروپایی محروم گشته بلکه برخورد این دول به آن نیز بسیار خصمانه شده بود. در بهار ۱۹۲۷ پلیس انگلیس به دفتر بازرگانی شوروی در لندن حمله برد، و اگرچه اسنادی دال بر درگیری این دفتر در هیچگونه فعالیت غیر قانونی به دست نیامد ولی متعاقب این حمله روابط دیپلماتیک دوکشور قطع گردید. کودتای ۱۹۲۷ جناح راست کومین تانگ به رهبری چیانگ کای چک و ناکام ماندن فعالیت‌ها و همکاریهای دولت شوروی با انقلاب چین در بهار همان سال، پایه‌های حاکمیت ارتجاع بورژوازی در مرزهای شرقی شوروی را تحکیم کرد. بنابراین در اواسط ۱۹۲۷ بورژوازی جهانی دیگر خود را در یک موضع کاملاً برتر قرار داده، و با موفقیت یک انزوای سیاسی و اقتصادی نسبتاً مطلق را به دولت شوروی تحمیل کرده بود.

مجموعه چنین رخدادهایی اعتبار و صحت ترتسکی را به طور کامل مورد تردید قرار می‌داد و صلاحیت او را به عنوان یک رهبر واقع بین به شدت در نزد توده‌های کارگر روسی به زیر سؤال می‌برد. ترتسکی اکنون در بن‌بستی مشابه پراووبراژنسکی قرار گرفته بود. او توسعه صنعتی روسیه، و لذا امکان سوسیالیستی شدن جامعه شوروی را به بسط روابط این کشور با غرب گره زده بود. ولی در شرایطی که روابط روسیه با غرب به شدت به سردی گرائیده بود دیگر تنها نتیجه‌ای که با توجه به استراتژی او برای توسعه صنعت روسیه می‌شد گرفت این بود که دیگر فاتحه این هدف، و لذا به تبع آن فاتحه هرگونه بهبود جدی در اوضاع اقتصادی آن زمان شوروی خوانده شده است و کاری هم از این بابت نمی‌شود کرد. این بن بست ترتسکی چیزی نبود که از چشم مخالفین او پوشیده بماند. آنها به سرعت از این مخلصه به نفع خود استفاده کردند. رایکف از مناسبت قطع روابط دیپلماتیک انگلیس و شوروی استفاده کرد و متذکر شد که این برخورد دولت انگلیس مؤید "نادرستی موضع آن رفقای است که معتقد بودند... [برای توسعه اقتصادی‌مان] ما مقدماً محتاج به این هستیم که وابستگی اقتصادی‌مان به بازار جهانی را تحکیم کنیم." 83

بوخارین از این فراتر رفته اعلام کرد که کاراز اینها گذشته و غرب دیگر خود را برای یک جنگ جدید غافلگیرانه بر علیه دولت شوروی آماده می‌کند، و لذا دیگر هیچ امیدی به اتکاء به منابع غرب برای توسعه صنعت روسیه وجود ندارد. و تنها آلت‌رناتیو ممکن اتکاء به امکانات داخلی روسیه برای ساختمان سوسیالیسم است. و اینها البته شروع حملات مدافعان تئوری سوسیالیسم در یک کشور به ترتسکی و اپوزیسیون چپ بود. آنان در این تلاش خود برای تحکیم صحت و اعتبار این تئوری در چشم توده‌های کارگر روسیه از هیچ اقدامی و هیاهویی بر علیه اپوزیسیون چپی که در مخصه افتاده بود کوتاهی نکردند.

در چنین جوی از ناامیدی به غرب و برجسته شدن خطر تهدید خارجی، به همان اندازه که شعار خودکفا ساختن روسیه از قابلیت بسیج توده‌های میلیونی کارگر و زحمتکش روسی برخوردار می‌شد از جذابیت آن تئوری که توسعه روسیه را به مساعدت غرب گره می‌زد در نزد توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش روسیه کاسته می‌شد. اپوزیسیون اکنون به صراحت متهم می‌شد که برای ساختمان سوسیالیسم در روسیه هیچ نسخه‌ای به جز فراخواندن کارگران به انتظار برای وقوع انقلاب اروپا نمی‌تواند بپیچد و در شرایطی که روسیه در انزوای سیاسی - اقتصادی به سر می‌برد و خطر یک تهاجم نظامی آن را به طور جدی تهدید می‌کند صرفاً به مقام ناشر انفعال، یاس و نومیدی در نزد کارگران روسی تنزل کرده است. دفاع رهبران اپوزیسیون چپ در مقابل این حملات غیر مجاب کننده، گنگ و ناروشن بود. به عنوان مثال می‌توان به دفاعیات کامنف، زینوف و ترتسکی در کنفرانس پانزدهم حزبی در اکتبر ۱۹۲۶ اشاره کرد. کامنف در این کنفرانس عقب ماندگی اقتصادی روسیه را عامل اساس برای بی‌اعتبار دانستن تئوری سوسیالیسم در یک کشور قلمداد کرد. او در این کنفرانس اعلام کرد که در شرایط عقب ماندگی روسیه نه تنها ثبات سیاسی آن با خطر دائم مواجه است بلکه امکان ساختن اقتصادی برتر از اقتصاد سرمایه‌داری اصولاً در چنین کشوری غیر ممکن است:

"هرگونه کندی در شتاب توسعه [اقتصادمان] به حال ما مضر است نه فقط به این دلیل که عوارض آن خود را در شکل رزمناو و توپ به ما نشان می‌دهند بلکه به این دلیل که این عوارض خود را در چیزهای ساده‌تری مثل قیمت‌ها و ... صادرات و واردات نیز نشان می‌دهند." <sup>84</sup>

وی از دادن یک پاسخ صریح و روشن به شنوندگان کنجاو خود در کنفرانس که بالاخره در شرایط انزوای فعلی روسیه و وجود خطر نظامی چه باید کرد طفره رفت. زینوف نیز همانند کامنف امکانات مادی روسیه برای تحول به یک جامعه سوسیالیستی را از نقطه نظر تئوریک رد کرد، و بعلاوه متذکر شد که وجود خطر حمله نظامی بورژوازی جهانی به شوروی هرگونه امکان ساختمان بالمال



سوسیالیسم در روسیه را غیر ممکن ساخته و بدین لحاظ مادامکه بورژوازی در کشورهای مهم سرمایه‌داری جهان از قدرت به زیر کشیده نشده هیچ امیدی به ساختمان سوسیالیسم در روسیه نمی‌توان داشت. با این استدلال او صحت نظریه سوسیالیسم در یک کشور را رد می‌کرد، ولی در عوض خود چیزی اثباتی در قبال این نفی به حاضران در کنفرانس ارائه نمی‌داد.

سخنرانی ترتسکی در کنفرانس به همان اندازه غیر مجاب کننده بود. او در مقابل سؤالات مخالفین اپوزیسیون چپ، سؤالات جدید قرارداد تا اثبات کند که اپوزیسیون چپ بدون آلترناتیو نبوده است. منتها وی ظاهراً متوجه نبود که اپوزیسیون نه به خاطر بی‌آلترناتیو بودنش بلکه بخاطر عملی نبودن آلترناتیوی که ارائه کرده زیر ضرب انتقاد قرار گرفته بود. اثبات این نکته از جانب ترتسکی که اپوزیسیون از آلترناتیوی برخوردار بود دردی را درمان نمی‌کرد. آنچه وی می‌بایست در کنفرانس اثبات می‌کرد کارآیی استراتژی اقتصادی اپوزیسیون چپ در شرایط آن زمان روسیه و جهان بود. ترتسکی از انجام این مهم طفره رفت :

"من از شما می‌پرسم، اگر ما به ساختمان سوسیالیسم در کشورمان باور نداریم.... و اگر ما صرفاً منفعلانه انتظار برای انقلاب اروپا را تجویز می‌کنیم، در آن صورت ممکن است کسی به من بگوید که چرا ما خواهان گرفتن دار و ندار دهقانان هستیم؟ در غیر این صورت چه هدفی از این کار دنبال می‌کنیم؟ درک آن کاملاً غیر ممکن است." 85

شکست سیاسی اپوزیسیون چپ در کنفرانس پانزدهم حزب مرجعیت رهبران مهم و سرشناس آن را در نزد توده‌های کارگر روسیه شدیداً تنزل داد. کارگران روسیه در شرایطی که خود رهبران اپوزیسیون چپ از دادن جوابهای مجاب کننده و صریح به مخالفینشان عاجز و ناتوان شده بودند دیگر با بی‌تفاوتی به آلترناتیو این جناح می‌نگریستند. البته کارگران روسی به اظهارات جناح راست (که در آن زمان جناح غالب حزبی محسوب می‌شد) هم با سوء ظن می‌نگریستند، منتها تفاوت این دو برای کارگران روسیه در این بود که حداقل رهبران جناح راست مدعی بودند که آلترناتیویشان در چهارچوب شوروی آن زمان قابل تحقق است، و لذا بهبود اوضاع را به خارج شدن روسیه از انزوای سیاسی و اقتصادی جهان سرمایه‌داری گره نمی‌زدند. این تفاوت برای کارگر روسی یک تفاوت ملموس بود. به هر رو کارگر روسی تصور می‌کرد که در ازاء قدری کار بیشتر بالاخره پس از ۵ یا ۷ سال خود و فرزندانش وضع بهتری خواهند داشت، و در این تحول خود او می‌تواند مستقیماً شرکت کند و نقش داشته باشد. حال آنکه آلترناتیو اپوزیسیون چپ برای او هیچ امیدی باقی نمی‌گذاشت. صبر، صبر، صبر - این تمام چیزی بود که آلترناتیو اپوزیسیون

چپ در اذهان کارگران روسی به آن خلاصه می‌شد. غالباً بازماندگان اپوزیسیون چپ - ترسکیست‌ها - مدعیند که دلیل توده گیر نشدن آلترناتیو چپ در بین کارگران روسیه قبل از هرچیز به دلیل توسل جستن جناح راست به سانسور و جلوگیری از اشاعه این آلترناتیو در میان صفوف وسیع حزب و کارگران روسیه بوده است. به عبارت دیگر هرگاه اپوزیسیون چپ می‌توانست آنچه در چپ داشته را به گوش کارگران روسیه برساند، می‌توانست به یک نیروی وسیع و جدی بر علیه بوروکراسی حزبی بدل شود و دقیقاً به دلیل درک چنین خطری بود که بوروکراسی حزبی از اشاعه نظرات آنان جلوگیری کرد. چنین ادعایی یک جانبه و مغرضانه است و بدین لحاظ صحت ندارد. در این شکی نیست که در فاصله ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ جناح مسلط حزب بارها و بارها از ابزارها و مکانیسم های تشکیلاتی استفاده کرده بود تا رهبران اپوزیسیون چپ را در موقعیتی نابرابر برای طرح نظراتشان قرار دهد، تا تجمع نیروها و کادرهای اپوزیسیون را در بخشهای مختلف روسیه برهم زند (مثلاً از طریق ارسال آنها به ماموریت‌های تشکیلاتی در مناطق دور دست روسیه)، تا رهبران محلی آنها را از موقعیت‌های تشکیلاتی در محل برکنار کند (مثلاً از طریق انتصاب دبیران سازمانهای محلی) تا نسبت نمایندگی آنان در مجامع حزبی را کم کند و ... اما در عین حال باید توجه داشت که رهبران اپوزیسیون چپ تا ۱۹۲۷ از این فرصت برخوردار بودند. و می‌توانستند از طریق کنگره‌ها کنفرانس‌ها، مجامع حزبی و همینطور از کانال نشریات و جراید سراسری و محلی حزب حرفها و نظراتشان را به اطلاع عموم کارگران روسیه برسانند. به عنوان مثال کتاب "اقتصاد نوین" پرائورائونسکی تا سال ۱۹۲۷ دو بار در خود روسیه به طبع رسید، و مقالات اقتصادی ترسکی از جمله "به طرف سرمای‌داری یا سوسیالیسم" در ارگان مرکزی حزب - پراودا - چاپ می‌شد. همینطور علیرغم کم بودن نسبت نمایندگی در مجامع حزبی، به هر رو سخنگویان اپوزیسیون چپ در تمام تجمعات و نشست‌های مهم حزب در طول سالهای ۲۷-۱۹۲۳ شرکت داشتند و بنابر این از امکان طرح نظراتشان در چنین مجامعی برخوردار بودند. بنابراین، این ادعا که فعالین حزبی و کارگران روسیه عموماً از امکان شنیدن حرفهای اپوزیسیون برخوردار نشده بودند یک ادعای غیر واقعی و تاریخاً نادرست است. اتفاقاً به این دلیل که کارگران روسیه حرفهای اپوزیسیون چپ را شنیده و سرچشمه امیدی در آنها نیافتند از این آلترناتیو و رهبران متنفذ آن - که برای شروع بسیار متنفذتر از استالین بودند - کناره گرفتند.

اپوزیسیون چپ در یک مبارزه سیاسی از جناح دیگر حزب شکست خورد، و در این از فرصت کامل برای ابراز نظراتش برخوردار بود. مضایقی که از جانب جناح غالب حزب با توسل به شیوه‌های بوروکراتیک برای اپوزیسیون چپ فراهم می‌شدند نه به علت تفوق ابتدا به ساکن اولی به دومی، که

بالعکس، ماحصل گسترش نفوذ و جذابیت آلترناتیو اولی در بین توده‌های وسیع کارگران روسیه بود. به همان اندازه که جناح چپ پایگاه و نفوذ وسیع خود را از دست می‌داد، به همان اندازه جناح راست دست خود را در به کارگیری روشهای بوروکراتیک بر علیه آن بازتر می‌یافت.

هر تئوری که توده‌گیر شود به صورت یک نیروی مادی در می‌آید. آلترناتیوهای جناح غالب حزب و اپوزیسیون چپ هر دو به توده‌های کارگر و زحمتکش روسی عرضه شدند. اولی توده‌گیر شد، دومی عقیم ماند. تبدیل شدن آلترناتیو جناح راست حزب به یک نیروی مادی امکان در هم شکستن آخرین مقاومت‌های اپوزیسیون چپ را با توسل به روشهای بوروکراتیک، ارتجاعی و حتی جنایتکارانه مقذور ساخت. هرگاه اپوزیسیون چپ می‌توانست با ارائه آلترناتیوی عملی کارگران روسیه را به دنبال خود بسیج کند بوروکراسی حزبی جرئت کمترین اعمال فشار بر رهبران و فعالین آن را نمی‌یافت. آشوب حزبی سالهای ۱۹۲۳ حول خط مشی نوین موید این ادعای ماست.<sup>86</sup>

پس از شکست سیاسی آلترناتیو چپ، صفوف به هزیمت افتاده آن آماج حملات دستگاه حزبی، دولتی و حتی پلیس سیاسی روسیه قرار گرفتند. رهبران آن یک به یک از پست‌های مهم حزبی و دولتی‌شان برکنارگشتند. در ۲۳ اکتبر ۱۹۲۷ زینویف و کامنف هر دو از کمیته مرکزی حزب اخراج شدند. در دهمین سالگرد انقلاب اکتبر در ۷ نوامبر ۱۹۲۷ اپوزیسیون برای نمایش قدرت و جلب همدلی کارگران اقدام به برگزاری تظاهرات در شهرهای لنینگراد و مسکو کرد. توده‌های وسیع کارگران هر دو شهر با بی تفاوتی صفوف تظاهرکنندگان را نظاره کردند. در چنین انزوایی از حمایت کارگران روسیه، تظاهرات با دخالت پلیس سیاسی خاتمه یافت. پس از این شکست نهایی، شک و تردید به صفوف بالای اپوزیسیون نیز راه یافت.

بیش از پایان سال ۱۹۲۷ کامنف و زینویف هر دو به "اشتباهات" قبلی علناً اعتراف کردند، و به صفوف حزب بازگشتند. در مارس ۱۹۲۸ پرائوبراژنسکی با مشاهده شروع پروسه کلکتیویزاسیون و صنعتی شدن سریع روسیه از جانب استالین به وجد آمد، به طرف خط حزبی چرخش کرد و ترتسکی را نیز فراخواند تا با قبول سیاستهای جاری حزب - که بزعم پرائوبراژنسکی همان سیاستهایی بود که اپوزیسیون چپ مد نظر داشت - به صفوف حزب بازگردد، پیاتکف در فوریه ۱۹۲۸ به "اشتباهات" خود پی برد و به حزب بازگشت؛ کارل رادک یکی دیگر از رهبران اپوزیسیون با اعلام اینکه اپوزیسیون چپ می‌بایست از سیاستهای استالین در مقابل جناح راست - منظور جناح بوخارینی کمیته مرکزی حزب بلشویک است - دفاع کند، به فراخوان پرائوبراژنسکی لبیک گفت و مجدداً به صفوف حزب پیوست. ترتسکی در

طی این دوران علیرغم همه فشارهایی که به او وارد می‌شد استقامت خود را از دست نداد. به نظر وی آن چه در آن سالها شروع شده بود صرفاً یک مانور جدید از طرف استالین بود و نبایستی جدی تلقی می‌شد.<sup>87</sup> این ناباوری وی نسبت به شروع کلکتیویزاسیون و شروع پروسه صنعتی کردن روسیه توسط جناح استالینی حزب البته به این معنا نبود که او آلترناتیو اپوزیسیون چپ را در مقابل به عنوان یک راه حل درازمدت برای اقتصادیات آن دوره شوروی عملی و کارساز می‌دانست. ترتسکی دیگر به این نتیجه رسیده بود که اصولاً توسعه صنعتی سریع، علیرغم آنچه وی پیشتر تصور می‌کرد، برای کشور منزوی همچون شوروی به هیچوجه ممکن نیست وی این ارزیابی جدید خود را چند ماه پس از تبعیدش از روسیه در ۱۹۲۸، در نوشته‌ای در رابطه با موضوع بلوک (به روسی اسمیخا) کارگران - دهقانان روسیه به رشته تحریر درآورده بود. مسئله از نظر وی در آن زمان چنین مطرح بود:

"اسمیخا چیست؟.... حتی یک اسمیخای واقعی بین صنعت و کشاورزی دهقانی نماینده اساس اقتصاد سوسیالیستی - ملی آینده نیست؛ چنین بلوکی صرفاً رابطه مناسب و باثباتی را که بین پرولتاریا و دهقانان یک کشور منزوی آن هم در طول دوره تنفس می‌تواند وجود داشته باشد، نشان می‌دهد؛ منظور تا زمانی است که جنگ یا انقلابی در سایر کشورها رخ دهد. پیروزی پرولتاریا در کشورهای پیشرفته برای ما به معنای بازسازی اساسی پایه‌های اقتصادمان متناسب با تقسیم کار مولدتر جهانی است که تنها با برخورداری از آن می‌توان شالوده واقعی یک جامعه سوسیالیستی را ریخت."<sup>88</sup>

با شکست اپوزیسیون چپ، و در غیاب آلترناتیو جدی دیگر به جز آنچه از جانب خط مسلط حزبی تحت عنوان "سوسیالیسم در یک کشور" ارائه می‌شد، کارگران روسیه بالاجبار به زیر پرچم این خط بسیج شدند؛ غافل از آنکه به زیر پرچمی بسیج شده اند که سیر آتی آن ابدی کردن بردگی مزدی خود آنان تحکیم پایه‌های حاکمیت سرمایه (هرچند در شکلی متفاوت با گذشته) و تدفین انقلاب اکتبر تحت نام جاودانی کردن آن بود کارگران روسیه تاکنون به خاطر این اشتباه تاریخی خود تاوان سنگینی پرداخت کرده‌اند.

## فصل هفتم

### استراتژی اقتصادی جناح راست

شکست اپوزیسیون چپ در عین حال به معنای پیروزی بلامنازع تئوری "سوسیالیسم در یک کشور" و تثبیت آن در بین خیل وسیع توده‌های حزبی و کارگری شوروی بود. روسیه می‌بایست و می‌توانست به کشوری صنعتی و پیشرفته تبدیل شود، اگر پرولتاریای اروپا به موقع به کمک آن نمی‌شتافت - این بود حکمی که حتی دیگر وسیعاً پذیرفته شده بود. ایمان به کافی بودن منابع و ذخایر مادی و انسانی روسیه برای این تحول اساسی به ابزار تحرک و بسیج توده‌های وسیع کارگر به زیر پرچم کمیته مرکزی، که استالین و بوخارین در راس آن قرار داشتند، بدل گردید.

پذیرفته شدن این امکان که روسیه می‌توانست براساس توان خود به یک کشور صنعتی و خودکفا بدل شود در عین حال سوالات و معضلات جدیدی را در مقابل فاتحین جنگ صلیبی بر علیه اپوزیسیون چپ قرار می‌داد. توفان اختلافاتی که حول پاسخ به این معضل در حزب بلشویک در سالهای ۲۹-۱۹۲۷ در گرفت، بزودی نشان داد که ماهیت اختلافات چیزی فراتر از سلیقه‌ها و تشخیص‌های فنی است. مسئله خود را بدین شکل عرضه می‌کرد؛ طی پروسه صنعتی شدن روسیه رابطه بین صنعت و کشاورزی، صنایع سبک و سنگین، تولید وسایل مصرف و تولید وسایل تولید، رابطه بین دهقانان و کارگران، و بالاخره شتابی که با آن می‌شد اقتصاد با برنامه و متمرکز را جایگزین مناسبات بازار دوران نپ ساخت، چگونه باید باشد؟ بوخارین، استوار بر موضع خویش، بر لزوم حفظ تعادل و توازن بین همه روابط فوق در طی دوران صنعتی شدن پای می‌فشرد. به نظر او تنها در صورت حفظ یک تعادل عمومی در اقتصاد روسیه و در بین اجزاء آن این کشور می‌توانست به تدریج و بدون از سر گذراندن تلاطمات جدی سیاسی - اجتماعی، تولید با برنامه و متمرکز را جایگزین تولید سرمایه‌داری و مناسبات بازار سازد، و در عین حال به بهترین نحو و کاملترین شکلی از کلیه امکانات انسانی و غیر انسانی موجود برای رشد صنعتی خود بهره جوید. وی بر این باور بود که هرگاه طی پروسه صنعتی شدن روسیه توازن و تعادل اقتصادی آن برهم خورد و کشاورزی روسیه دچار ضایعات اساسی گردد، یک منبع اساسی تامین انباشت صنعت روسیه

به کلی از میان رفته و در آن صورت حتی اگر پروسه صنعتی شدن علیرغم تلاطمات جدی سیاسی - اجتماعی به سرانجام رسد روسیه از صنعتی ناهنجار و نامتوازن برخوردار خواهد شد. بوخارین و جناحی از حزب که او آن را نمایندگی می‌کرد به خاطر تاکیدشان بر روی حفظ تعادل و توازن میان اقتصاد روستا و شهر، صنعت و کشاورزی، و رابطه دهقانان و کارگران به "پوزیسیون راست" معروف شده بودند، زیرا چنین استدلال می‌شد که آنان زیر پوشش تعادل و توازن در حقیقت میخواهند از منافع دهقانان و کشاورزی روسیه در مقابل کارگران و صنعت جانب داری کنند.

برای استالین و جناحی از حزب که او آن را نمایندگی می‌کرد لزوم تداوم رشد متوازن صنعت و کشاورزی روسیه، آن هم در شرایطی که در سالهای آخر دهه ۲۰ دهقانان روسیه (به ویژه کولاکها) با استفاده از موقعیت ممتاز خود به اعمال فشار سیاسی بر دولت شوروی مبادرت ورزیده بودند، و به صورت تهدید جدی علیه موجودیت آن درآمده بودند، یک ایده غیر مجاز تلقی می‌شد. او پذیرفته بود که صنعت روسیه می‌باید بدون فوت وقت، حتی به قیمت وارد آمدن ضایعاتی در کوتاه مدت به کشاورزی، توسعه یابد. برای او در سالهای پر تلاطم آخر دهه ۲۰ که به دلیل مخالفت‌های رو به تزاید دهقانان توازن اقتصادی - سیاسی روسیه عملاً برهم خورده بود، صحبت از حفظ توازن و تعادل در اقتصاد روسیه مادامکه کارگران از موقعیت برتری در اقتصاد برخوردار نشده بودند - و این برای وی یعنی مادامکه صنعت روسیه توسعه کیفی نیافته بود - همانا به معنای برقرارکردن تعادل به نفع دهقانان و کشاورزی و به ضرر کارگران و صنعت روسیه بود.

اختلافی چنین اساسی در کمیته مرکزی حزب بلشویک، و بین استالین و بوخارین به عنوان نمایندگان فکری هر کدام از این دو جناح، نمی‌توانست برای مدت زیادی دوام آورد. یکی می‌بایست به نفع دیگری قانع، یا برکنار می‌شد.

سالهای ۲۹ - ۱۹۲۷ شاهد یک جدال پر سر و صدا و در عین حال خشن جدید در دوران حزب بلشویک بود. سیر وقایع شکست "پوزیسیون راست" را غیرقابل اجتناب کرد، و پس از شکست سیاسی آن پروسه سریع صنعتی شدن روسیه نیز آغاز شد.

جدال بین استالین و بوخارین، چیزی فراتر از نزاع دو رهبر مقتدر حزب در سالهای ۲۰ برای کسب موقعیت برتر شخصی بود. این جدال، مبارزه‌ای بین دو خط مشی اجتماعی مختلف برای صنعتی کردن روسیه بود. لذا ضروری است در اینجا مضمون این جدال و عواقب آن را به دقت بررسی کنیم.

بدین منظور باید مسئله را گام به گام یعنی همانطور که در طی دهه ۲۰ به تدریج در روسیه شکل گرفت مورد مطالعه قرار دهیم.

## ۱ - بوخارین و تئوری تعادل

یک متدولوژی واحد تمام پیکره مباحثات اقتصادی بوخارین در طی دهه ۲۰ را به یکدیگر مرتبط می‌سازد. از رساله معروف او تحت عنوان "اقتصاد دوران گذار" (۱۹۲۱) که اولین اثر مهم و در زمینه مسائل اقتصادی مربوط به سوسیالیسم است گرفته تا آخرین رساله‌های او در سالهای آخر دهه ۲۰ از جمله اثر معروف دیگرش تحت عنوان "یا داشته‌های یک اقتصاددان" (۱۹۲۸)، وی مستمرراً و مداوماً بر ابقای "تعادل" در اقتصاد روسیه پای می‌فشارد. ایده تعادل در اقتصاد آن ایده محوری است که همه مباحثات اقتصادی بوخارین در این دوره را به یکدیگر متصل می‌کند.

در حقیقت او با انتشار رساله‌اش تحت عنوان "ماتریالیسم تا ریخی" (۱۹۲۱) این درک خود از "تعادل" که در آن دوران درکی رایج چه در بین جریان‌های سوسیال دمکرات و چه کمونیست اروپا به حساب می‌آمد - را تا حد یک قانون عمومی برای حرکت هر پدیده مادی تئوریزه کرده بود. بوخارین بر این باور بود که رابطه طبیعت و جامعه، و همچنین رابطه اجزاء و عناصر مختلف یک جامعه در تعادلی دائماً متحول به سر می‌برند. به نظر او سیر حرکت هر پدیده مادی سیری خطی نبود، بلکه پدیده‌های مادی در اثر تناقضات درونی‌شان و همچنین در اثر فعل و انفعالات متقابلشان با محیطی که در آن قرار دارند، به طور ممتد و وقفه ناپذیری مراحل را در حیات خود طی می‌کنند که در این مراحل نوعی تعادل درونی و بیرونی برایشان مقدور می‌گردد. البته هر تعادلی بزعم بوخارین ناپایدار است زیرا نفس در حرکت بودن ماده و لذا نفس جاری بودن تناقضات درونی و بیرونی یک پدیده مادی، همواره لزوم فراتر رفتن از یک تعادل موجود به نفع یک تعادل جدید را برای آن الزامی می‌سازد. وی این تئوری تعادل خود را به عنوان یک قانون عمومی ماتریالیسم تا ریخی چنین فرموله می‌کند:

"بایستی به خاطر داشت که چنین تعادلی که ما در طبیعت و در جامعه مشاهده می‌کنیم تعادلی مطلق و لایتغیر نیست، بلکه تعادلی در جریان است، یعنی بدین معناست که چنین تعادلی می‌تواند برقرار شده و از بین برود، و مجدداً بر یک پایه جدید برقرار شده و دوباره از بین برود." <sup>۱</sup>

این متدولوژی به نظر بوخارین همان چیزی است که سالها پیش هگل از آن به عنوان دیالکتیک نام برده بود و مارکس با جدا ساختن پوسته عرفانی از هسته انقلابی‌اش مبنای جهان بینی مادی خویش قرار داده بود:

"هگل..... اولین حالت تعادل را تز، به هم خوردن تعادل را آنتی تز، و برقراری تعادل یک پایه جدید را سنتز نامید... او خصوصیات حرکت را که در تمام چیزها خود را در این فرمول سه گانه نشان می‌دهند دیالکتیک نهاد." <sup>2</sup>

تا آنجا که به جامعه انسانی برمی‌گشت، برای بوخارین مهمترین تعادل، تعادلی بود که میان جامعه انسانی و محیط خارجی آن یعنی طبیعت برقرار می‌شود. به نظر وی تکنولوژی یا "نیروهای مولده" واسطه بین جامعه انسانی و طبیعت هستند. از اینرو بزعم او حدود عملکرد این دو بر یکدیگر و امکان فراتر رفتن از یک تعادل و رسیدن به تعادل دیگری میان این دو را سطح رشد تکنولوژی و رشد نیروهای مولده تعیین می‌کند. تعادل بیرونی جامعه انسانی با طبیعت به نظر بوخارین تعادل درونی اجزاء و عناصر مختلف جامعه انسانی (از جمله روابط بین انسانها، سیستم عقاید، سنن، آداب، اخلاقیات، علم، فلسفه، مذهب، هنر و...) را تحت الشعاع قرار می‌دهد و متأثر می‌سازد. بنابراین صرف تغییر در سطح تکنولوژی یک جامعه برای بوخارین کافی بود تا تعادل بین آن جامعه و طبیعت اطرافش را متحول سازد، و لاجرم موجبات تغییر تعادل موجود میان همه اجزاء آن جامعه را نیز موجب گردد:

"ماهیت تعادلی که میان جامعه و طبیعت برقرار است سیر اصلی حرکت جامعه را تعیین می‌کند. تعادل درونی (ساختاری) کمیتی است که به تعادل خارجی بستگی دارد." <sup>3</sup>

در پایه‌ای‌ترین سطح تحلیل، بوخارین معتقد بود که رابطه جامعه انسانی و طبیعت یک رابطه انرژی است. جامعه انسانی با استفاده از تکنولوژی و ابزارهای تولید خود بر محیط اطرافش اثر می‌گذارد تا از آن برای فعل و انفعالات درونی خود انرژی کسب کند. کمیت این انرژی بدست آمده نیروی محرکه دورنی جامعه انسانی است، و لذا چگونگی توزیع توان مادی و انسانی آن در بین شاخه‌های مختلف فعالیتش را تعیین می‌کند. بوخارین این باور خود را چنین تبیین می‌کند:

"ساخت و ساز (متابولیسم) میان انسان و طبیعت دلالت بر ... انتقال انرژی مادی از طبیعت خارجی به جامعه دارد؛ مخارج جامعه انسانی (تولید) از طریق استخراج انرژی از طبیعت تامین می‌شود، همان انرژی که قرار است به جامعه افزوده شود (از طریق توزیع محصولات بین اعضاء جامعه) و توسط جامعه جذب می‌شود (از طریق مصرف)." <sup>4</sup>



به عبارت دیگر بزعم بوخارین اینکه تعادل ناپایدار بین طبیعت و جامعه انسانی به چه تعادل جدیدی منجر می‌شود امری از پیش تعیین شده نیست. در صورتیکه تراز انرژی مبادله شده میان جامعه و طبیعت مثبت باشد، یعنی انرژی حاصل از تولید منهای انرژی صرف شده توسط آن یک کمیت مثبت را بسازد جامعه می‌تواند یک مرحله تکاملی رو به جلو را طی کند، و در تعادلی مافوق گذشته با طبیعت قرار گیرد؛ و بالعکس در صورتی که تراز انرژی جامعه منفی باشد، یعنی جامعه بیش از آنچه می‌تواند تولید کند مصرف کند یا از بین ببرد (مثلاً در مواقع جنگ)، در آن صورت رشد جامعه از یک نرخ منفی برخوردار می‌گردد و در تعادلی مادون آنچه پیشتر با طبیعت داشت قرار می‌گیرد.

تولید، توزیع و مصرف محصولات یک جامعه، براساس اقتصادیات آن صورت می‌گیرد. لذا طبیعی است آنگاه که بوخارین توجه خود را از عرصه وسیع "ماتریالیسم تاریخی" به اقتصادیات معطوف می‌گرداند محوری بودن قانون "توازن" در این عرصه را نیز مورد تاکید قرار می‌دهد:

"مارکس در درک تئوریک اش از نظام کاپیتالیستی مناسبات تولیدی، از مسلم بودن وجود این نظام آغاز می‌کند. اینکه این نظام وجود دارد بدین معناست که..... نیازهای اجتماعی برطرف می‌شوند، حداقل تا به آنجا که مردم نه تنها توان خود را به تدریج از دست نمی‌دهند که بالعکس می‌توانند زندگی کنند، فعالیت نمایند و تولید مثل کنند. در جامعه‌ای که در آن تقسیم کار اجتماع وجود دارد - و وجود یک جامعه کالایی سرمایه‌داری مسبوق به وجود چنین تقسیم کاری است - می‌بایست نوعی تعادل در کل نظام برقرار باشد. ذغال سنگ، آهن، ماشین آلات، پنبه الیاف، نان، شکر، چکمه، و غیره. همه در مقادیر ضروری تولید می‌شوند، کار انسانی زنده با استفاده از مقادیر مقتضی ابزار تولید متناسباً در مقادیر ضروری برای تولید همه این اقلام صرف می‌شود. به احتمال زیاد همه نوع کم و زیاد شدن و نوسان ممکن است در اینجا رخ دهد؛ علیرغم این، تمام سیستم توسعه می‌یابد و پیچیده‌تر می‌شود، تکوین می‌یابد و مداوماً در حرکت و نوسان است. ولی در مجموع که بنگریم در یک حالت تعادل قرار دارد.

کشف قوانین این تعادل معضل اساسی اقتصاد تئوریک را تشکیل می‌دهد.<sup>5</sup>

از اینرو برای بوخارین قانون ارزش، که مارکس از آن بعنوان قانون پایه‌ای نظام سرمایه‌داری نام می‌برد به عاملی تقلیل می‌یابد که صرفاً بقای تعادل نظام اقتصادی آنارشیست سرمایه‌داری را ممکن می‌سازد. به عبارت دیگر برای او قانون ارزش قانونی است که تعادل اقتصاد سرمایه‌داری را آنجا که آنارشی (هرج و مرج) بازار به طور روزانه و دائماً تعادل کل نظام را به خطر می‌اندازد برقرار می‌سازد و نه چیزی بیشتر از آن:

"قانون ارزش شرط پایه‌ای برای [حفظ] ساختار آنارشیک تولید [سرمایه‌داری] و شرط ضروری

برای [حفظ] تعادل متحرک نظام سرمایه‌داری است." 6

حاکمیت این قانون در عرصه گردش بزم بوخارین تعادل بین تولید و مصرف، صنعت و کشاورزی و بخش‌های مختلف صنعت را برقرار می‌ساخت. از اینرو در صورتیکه هر یک از اجزاء اقتصاد سرمایه‌داری، به دلیل ترقی یا تنزل در کمیت یا موقعیت خود، موجب به هم خوردن تعادل درونی جامعه سرمایه‌داری می‌شد - مثلاً وقتیکه یک بخش از صنعت بیشتر از بخشهای دیگر توسعه می‌یافت، و این تعادل قبلی بین اجزاء صنعت را برهم می‌زد - قانون ارزش با جابجایی امکانات مادی و انسانی جامعه از یک عرصه به عرصه دیگر موجبات ایجاد تعادل جدیدی در جامعه را فراهم می‌آورد. همه قوانین دیگر اقتصاد سرمایه‌داری، مثلاً قانون قیمت، قانون رقابت قانون هزینه تولید، قانون نرخ متوسط سود، همه و همه به نظر بوخارین صرفاً عملکردهای ویژه قانون ارزش در این یا آن زمینه معین اقتصادند؛ هر یک از این قوانین به نحوی از انحاء موجبات حفظ تعادل درونی نظم اقتصادی جامعه سرمایه‌داری را فراهم می‌آورد. اگر عملکرد قانون ارزش از امکان حفظ تعادل جامعه در چهارچوب امکانات موجود برخوردار نمی‌شد، در آن صورت بزم بوخارین جامعه با یک بحران مواجه می‌گردید. بحران زمینه ایجاد یک تعادل جدید در اقتصاد سرمایه‌داری را به نحوی که قانون ارزش بتواند بر فعل و انفعالات آن ناظر باشد ممکن می‌گرداند.

به نظر بوخارین، جامعه سرمایه‌داری قرن بیستم دیگر به مرحله‌ای رسیده است که تاریخاً امکان حفظ تعادل اقتصاد آن براساس عملکرد قانون ارزش دیگر ممکن نیست. این قانون برای مؤثر بودن عملکردش به آزادی رقابت و تبادل آزاد محصولات جوامع سرمایه‌داری با یکدیگر احتیاج داشت. حال آنکه ظهور انحصارات و تراستها، برقرار شدن تعرفه‌های گمرکی، انحصار تجارت خارجی، قیمت‌های انحصاری محصولات تولید شده توسط انحصارات و تراستها . . . همه و همه عوامل هستند که بر عملکرد مؤثر این قانون موانع جدی گذارده‌اند، به نظر بوخارین ایجاد یک تعادل جدید در جوامع انسانی پیشرفته قرن بیستم تنها در صورتیکه تولید با برنامه و سازمان یافته صورت گیرد، امکان‌پذیر است. بعلاوه بزم بوخارین خود تکوین سرمایه‌داری زمینه این تحول اساسی در مکانیسم تعادل تولید جامعه را بوجود آورده است. جوامع سرمایه‌داری هر چند از نظر تئوریک از امکان مجهز شدن به تولید با برنامه برخوردار شده بودند، و ایجاد تراستها و انحصارات در سالهای اول قرن بیستم و به ویژه ظهور سرمایه‌داری دولتی در دوران جنگ جهانی اول در کشورهای اروپایی این چشم انداز را ترسیم کرده بود، اما علیرغم همه

اینها، بوخارین بر این نظر بود که از نظر تاریخی - طبقاتی ایجاد چنین وضعیتی تنها از عهده طبقه کارگر بر می‌آمد. در غیر این صورت، یعنی هرگاه طبقه کارگر به این رسالت خود عمل نمی‌کرد، بزعم بوخارین جوامع بورژوازی صرفاً از توان تولید با برنامه و سازمان یافته‌شان برای جنگ و ویرانی جوامع انسانی و همراه با آن تمدن بشری استفاده می‌کردند. برای او راه دیگری جز این دو نمی‌توانست وجود داشته باشد:

"...از این نتیجه می‌شود که هرگونه بازتولید صنعت... که رویای خیال پردازان سرمایه‌دار است، غیر ممکن می‌باشد. تنها راه رسیدن به این آرزو منوط به آن است که پائین‌ترین حلقه این سیستم نیروی مولده اصلی جامعه کاپیتالیستی یعنی طبقه کارگر از موقعیت حاکمه در سازمان کار اجتماعی برخوردار شود... از اینرو بشریت با یک دوراهی مواجه است: مرگ تمدن یا کمونیسم، شق دیگری وجود ندارد"<sup>7</sup>.

به این دلیل بود که بوخارین در ۱۹۲۰ تولید با برنامه و سازمان یافته را آلترناتیو ممکن و اجتناب ناپذیر هر جامعه سرمایه‌داری می‌دانست که کارگران در آن انقلابی پیروزمند را بر علیه سرمایه‌داری از سر گذرانده باشند. به نظر وی تنها در آن صورت است که یک تعادل جدید و پایدار میان اجزاء مختلف جامعه انسانی می‌تواند برقرار شود، بدون آنکه چنین تعادلی بتواند در خدمت پسرقت یا فنای تمدن بشری به کار گرفته شود. برقراری کمونیسم جنگی در همان سالهای ۲۱-۱۹۱۸ در روسیه، بوخارین را متقاعد ساخته بود که می‌شود تولید با برنامه را یک باره جایگزین تولید آنارشیک کالایی سرمایه‌داری کرد. با توجه به تجارب آن دوره، بوخارین انقلاب اکتبر و کمونیسم جنگی را در حکم تائید چشم‌انداز تئوریک خود می‌دانست. از اینرو در همه تجویزات او طی آن دوره این نکته مشترک بود که تمامی عرصه‌ها و جوانب مختلف تولید در روسیه باید تابع ترتیبات و تمهیدات تولید با برنامه قرار گیرند. از تولید صنعتی تا کشاورزی، از شرکت کارگران در تولید گرفته تا دهقانان، از میزان تولید گرفته تا مصرف همه و همه می‌بایست بزعم او در چهارچوب یک برنامه متمرکز و سراسری جایگاه خود را باز می‌یافتند. طی این پروسه بوخارین "قهر انقلابی" را مقابله این تحول اساسی در جامعه می‌دانست. به نظر وی تنها در این صورت بود که جامعه می‌توانست، تحت حاکمیت کارگران، برای همیشه از حاکمیت تولید آنارشیک سرمایه‌داری خلاصی یابد و به یک تعادل جدید تاریخی برسد. بوخارین این شیوه نگرش کلی خود را در کتاب "اقتصاد دوران گذار" چنین ترسیم می‌کند:

"به محض دستیابی به اقتصاد اجتماعی سازمان یافته، کلیه" مسائل" اساسی اقتصاد سیاسی از میان می‌روند: مسئله ارزش، قیمت، سود، و غیره. در اینجا دیگر روابط بین انسانها خود را از طریق "روابط بین اشیاء" نشان نخواهد داد، و اقتصاد جامعه هم دیگر نه بر اساس نیروهای کور بازار و رقابت که بر اساس یک نقشه آگاهانه اتخاذ شده، تنظیم خواهد شد." 8

طی دوران کمونیسم جنگی بوخارین عقب ماندگی روسیه را مانعی بر سر راه تحول آن به جامعه‌ای متکی به تولید با برنامه، و بدین اعتبار سوسیالیستی، نمی‌دانست. به نظر او "سطح تمرکز و تراکم سرمایه" و "ظرفیت دستگاه تولیدی" اقتصاد سرمایه‌داری پیش از انقلاب در تحول روسیه پس از انقلاب به سوسیالیسم نقش چندان عمده‌ای بر عهده نداشتند. زیرا به نظر او گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم قبل از هر چیز از طریق گذراندن یک دوره انقلابی - دوره‌ای که در آن جنگ همه عرصه‌های تولیدی را در هم می‌کوبد - ممکن بود. در طی چنین دوره‌ای او معتقد بود که:

"سازمان کار جامعه به طور اجتناب ناپذیری از هم فرو می‌پاشد و سازماندهی مجدد آن مستلزم،

فروپاشیش می‌باشد، و بنابراین فروپاشی موقت نیروهای مولده قانون ذاتی انقلاب [پرولتری] است." 9

از اینرو بوخارین انقلاب را دوره‌ای می‌دید که طی آن ماتریال و منابع مادی و انسانی جامعه سرمایه‌داری به شدت نابود می‌شد. لذا بزعم وی اینکه این منابع تا پیش از شروع انقلاب در چه سطحی از رشد و توسعه قرار داشتند دیگر چندان مهم نبود. به نظر وی پرولتاریا در دوران پس از تثبیت قدرت سیاسی‌اش بیش از آنکه بتواند با اتکاء به میراث فنی به جا مانده از جامعه سرمایه‌داری پیش از انقلاب سوسیالیسم خود را بنا نهد، می‌بایست به توان سازماندهی خود اتکاء کند. با این چهارچوب تحلیلی، بوخارین خود را در مقابل نظرات غالب و سنتی سوسیال دموکراسی روسیه قرار می‌داد که امکان ساختن سوسیالیسم در روسیه را به دلیل عدم رشد کافی تکنولوژی و نیروهای مولده غیر ممکن می‌دانست. به نظر وی پرولتاریای روسیه و پرولتاریای آلمان هر دو می‌باید بر ویرانه‌های نظام قبلی سوسیالیسم را می‌ساختند، و در اینجا دیگر صرفاً قابلیت آنان به عنوان سازماندهان نظام جدید مهم‌ترین شاخص موفقیت شان به شمار می‌رفت. بوخارین برای اثبات نظر خود رشد جامعه سرمایه‌داری را با سوسیالیسم مقایسه می‌کند و اظهار می‌دارد:

"آنان [یعنی بورژوازی] سرمایه‌داری را نساختند، بلکه این نظام ساخته شد. پرولتاریا نیز به عنوان یک عامل جمعی سازمان یافته، در حال ساختن سوسیالیسم به مثابه یک نظام سازمان یافته است.

اگر ایجاد سرمایه‌داری امری خود بخودی بود، ساختمان کمونیسم تا حد معینی اقدامی آگاهانه یعنی حاصل یک پروسه سازمانیافته است." 10

تا آنجا که به دهقانان برمی‌گشت بوخارین اذعان داشت که تولید خرد روستا را نمی‌شود یک شبه و به به سرعت به جرگه تولید بزرگ و با برنامه کشاند. ولی، برغم این مانع، اقتصاد روستا را می‌شود و می‌باید تابع تولید سازمان یافته کشور کرد. بدین منظور بوخارین معتقد بود که اقتصاد روستا را می‌باید عمدتاً در عرصه گردش، یعنی در رابطه مبادلی بین شهر و روستا به نیازهای تولید با برنامه کشور مقید ساخت. بوخارین با حرکت از چنین موضعی معتقد بود که موجبات تولید بزرگ و با برنامه به تدریج فراهم می‌آید:

"کمبود تجهیزات کشاورزی ممکن است. بعضی از کشاورزان را به زراعت به شیوه جمعی ترغیب کند (کمونهای زراعی، انجمن‌های [زراعی] و کارتلها)، ولی در مورد بسیاری از تولیدکنندگان خرد، شرکت شان در نظم سازمانی [مورد نظر ما] بدو از طریق عرصه گردش ممکن می‌گردد." 11

البته وقتی در آن سالها بوخارین از لزوم مقید ساختن دهقانان به تولید با برنامه در عرصه گردش صحبت می‌کرد منظورش به هیچوجه عرصه گردشی نبود که در آن مناسبات پولی و کالایی وجود داشته باشد و طرفین مبادله از امکان استفاده از سیستم اعتباری و بانکی برخوردار باشند. کاملاً برعکس، در طی آن دوران سیستم اعتباری و مناسبات پولی یا در حال زوال و یا به هر حال از کار افتاده بودند. در چنین حالتی دهقانان از طریق "مبادله کالایی" محصولات خود با دولت نبود که در پروسه گردش وارد می‌شدند. الغاء مکانیسم بازار این امکان را از دهقانان سلب کرده بود که بتوانند ما زاد محصولاتشان را به صورت کالا به عرصه گردش وارد و درآمد سودی برای خود کسب کنند. آنچه بوخارین از تقابل دولت کارگران و تولید خرد در عرصه گردش مد نظر داشت این بود که دولت بدون آنکه در وهله اول برای سازماندهی تولید اشتراکی در روستا نیروی خاصی صرف کند می‌تواند با استفاده از مکانیسم‌های "ماوراء اقتصادی" و "قهر انقلابی" ما زاد محصول تولید خرد روستای را تملک کند و بدین سان اقتصاد خرد روستا را تابع تولید با برنامه در کشور گرداند. اقدامات دوران کمونیسم جنگی در این زمینه را هم بوخارین ایده‌آلیزه کرده بود و به عنوان روشهای عمومی و جهان شمول به پرولتاریای سایر کشورها هم توصیه می‌کرد. "انحصار دولتی [خرید] غلات، جیره‌بندی محصولات کشاورزی، مطالبه رسمی محصولات [کشاورزی] از جانب دولت، ثابت نگه داشتن قیمت‌ها، تخصیص سازمان یافته محصولات صنعتی" 12 - اینها

روشهایی بودند که بوخارین برای تابع ساختن تولید خرد کشاورزی به نیازهای توسعه با برنامه کشور از طریق عرصه گردش در نظر داشت.

بالا گرفتن شورشهای دهقانی و حتی ابراز تند نارضایتی از جانب کارگران در قبال اقدامات کمونیسم، جنگی، ضرورت تجدید نظر در این خط مشی اقتصادی و ارائه نپ به جای آن را برای حزب بلشویک الزامی ساخت. بعلاوه در طی سالهای ۲۵-۱۹۲۱ موج انقلابی کارگران اروپا رو به افول رفته بود و در عوض اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در حال شروع یک دوره ثبات و رونق بود. این دو فاکتور عینی بوخارین را هم ناگزیر ساخت تا در آلترناتیو اقتصادی خود برای ساختمان سوسیالیسم در روسیه تجدید نظر کند. وی به این ضرورت پاسخ داد، بدون آنکه نره ای از تئوری تعادل خود دور شود.

ناتوانی دولت کارگران در اتخاذ فوری یک اقتصاد با برنامه برای روسیه، بوخارین را بر آن داشت که برای بازگرداندن تعادل به اقتصاد نابسامان روسیه به جستجوی وسیله دیگری بپردازد. وی که در دوران کمونیسم جنگی مقوله "برنامه" را برای اعاده تعادل به اقتصاد نابسامان روسیه ایده‌آلیزه کرده بود این بار با شروع نپ مقوله "بازار" را به عنوان مکانیسمی که می‌تواند این تعادل را به اقتصاد روسیه بازگرداند ایده‌آلیزه کرد. در دوران کمونیسم جنگی وی توان سازماندهی پرولتاریا را عامل اساسی برای بازگرداندن تعادل به اقتصاد روسیه می‌دانست، لکن طی دوره نپ همکاری اقتصادی کارگران و دهقانان و پیوند سیاسی این دو را به عنوان نیروی محرکه لازم برای اعاده و بقاء تعادل اقتصادی روسیه در نظر داشت. طی دوره اخیر مقولات و نیروهای جدید دیگری قرار بود کار دو مقوله "برنامه" و پرولتاریا در دوران کمونیسم جنگی را انجام دهند. به نظر وی نپ قرار بود تعادل بین بخشها و اجزاء مختلف اقتصاد روسیه را برقرار نماید. در کوتاه مدت نپ می‌توانست تعادل بین عرضه و تقاضا در بازار را برقرار سازد و در دراز مدت می‌باید توازن بین کشاورزی و صنعت، و تولید و مصرف را موجب گردد. روسیه پس از انقلاب، در قالب مقولات خاص بوخارین، از یک "تراز منفی انرژی" برخوردار بود. برای تبدیل این تراز منفی به یک تراز مثبت لازم است جامعه به هر صورت و به هر قیمت از امکانات موجود خود چنان استفاده کند که حجم تولیدات آن از نیازهایش افزون شود. به نظر بوخارین نپ توان انجام این کار را داشت. بدین دلیل وی این بار ایده نپ و بلوک کارگران - دهقانان را به عنوان نیروی محرکه و عامل ثبات جامعه در حد یک سیستم جهان شمول ایده‌آلیزه کرد.

تغییر شرایط خارجی جامعه روسیه برای بوخارین از اهمیت بیشتری برخوردار بود. برای او همانطور که پیشتر نشان دادیم تعادل بین یک جامعه و محیط پیرامونش عامل اساسی در ایجاد تعادل درونی

میان اجزاء آن به شمار می‌رفت. در دوران کمونیسم جنگی، که از یک سو سرمایه‌داری دولتی در کشورهای اروپایی به دلیل فشار جنگ به اقتصاد این کشورها تحمیل شده بود و از سوی دیگر اعتلاء حرکت‌های اعتراضی کارگران و برآمدهای انقلابی، چشم‌انداز پیروزی انقلابات سوسیالیستی و تحول جوامع اروپایی به نظام‌های متکی به تولید با برنامه و سازمان یافته را بشارت می‌داد، بوخارین تحول اقتصاد روسیه به تولید با برنامه را انعکاس تاثیر محیط خارجی بر فعل و انفعالات درونی آن نیز می‌دید. وی در همان سال‌های کمونیسم جنگی نوشته بود:

" ثبات هر تعادل ساختاری یعنی تعادلی که بین گروه بندی‌های مختلف اجتماعی انسانی و عناصر

انسانی یک سیستم اجتماعی وجود دارد، متکی به تعادل معینی جامعه و محیط خارجی آن می‌باشد."<sup>13</sup>

با فروکش موج انقلابی در اروپا، تثبیت اقتصاد سرمایه‌داری جهانی در نیمه دوم سال‌های بیست، حذف سرمایه‌داری دولتی در جوامع اروپایی و برخورداری سرمایه‌های خصوصی از آزادی عمل قبلی‌شان یعنی بدون آنکه دولت دیگر مستقیماً در کارشان دخالت کند، بوخارین یک تغییر اساسی در محیط خارجی مشاهده می‌کرد. به نظر وی این تغییر خارجی لزوم یک تغییر در فعل و انفعالات درونی اقتصاد روسیه را نیز الزامی می‌ساخت از اینرو نپ برای او در عین حال یک عکس العمل اقتصاد روسیه در قبال تغییرات محیط پیرامونی جامعه روسیه نیز معنا می‌یافت:

"... بایستی این نکته را تکرار کنیم و مجدداً مورد تاکید قرار دهیم که در نزدیک‌ترین کشورهای سرمایه‌داری همسایه مان این اقتصاد بورژوازی است که بازسازی شده [و نه چیز دیگری]؛ و این وضعیت تاثیر معینی بر روشی دارد که ما معضل موقعیت اقتصاد داخلی مان را با آن مورد بررسی قرار می‌دهیم."<sup>14</sup>

این تغییر فاز، در درک اساسی قبلی بوخارین از چگونگی سیر تحول جامعه روسیه به سوسیالیسم تغییرات جدیدی وارد کرد. اکنون برخلاف گذشته، بوخارین دیگر معتقد نبود که نظام سرمایه‌داری را می‌شود با یک ضرب و بدون فوت وقت به تولید با برنامه و سازمان یافته متحول گرداند. حالا به نظر او آمادگی یک جامعه برای انقلاب سوسیالیستی و آمادگی آن برای ساختمان سوسیالیسم دیگر دو مقوله متفاوت بودند؛ اولی در هر جامعه سرمایه‌داری وجود داشت، اما دومی امری بود که پرولتاریا تازه پس از کسب قدرت سیاسی از امکان فراهم آوردن شرایط آن برخوردار می‌شد. نپ برای بوخارین در حکم دوره‌ای بود که طی آن امکان رسیدن به ملزومات مادی سوسیالیسم، برای جامعه‌ای که انقلاب پرولتاری پیروزمندی را از سر گذرانده باشد، فراهم می‌آمد. بوخارین پیشتر اقدامات کمونیسم جنگی را در حد اقداماتی عمومی و جهان شمول به کارگران و کمونیست‌های دیگر تجویز کرده بود، اما اکنون با ایده‌آلیزه کردن، نپ آن را به

یک مرحله غیر قابل اجتناب در تکامل جوامع به سوسیالیسم ارتقاء داده و به کارگران و کمونیستهای جهان لزوم گذار از آن را خاطر نشان می‌کرد:

"آمادگی برای انقلاب و آمادگی برای سوسیالیسم بعد از انقلاب دو چیز متفاوت بودند. اشتباه بود اگر نپ به عنوان چیزی که مصلحت سیاسی اتخاذش را اقتضا می‌کرد، یعنی به عنوان امتیازی به خرده بورژوازی، توجیه می‌شد. کاملاً بالعکس، روشن بود که نپ تنها خط مشیی بود که رشد نیروهای مولده را تضمین می‌کرد... هیچ وقت حالتی که یا تماماً پرولتری باشد یا تماماً بورژوازی وجود نداشت؛ بلکه مراحل متفاوت بینابینی با طبقات و اشکال اقتصادی متناظر با این مراحل، وجود داشت. در چنین وضعیت مختلطی پرولتاریا باید هژمونی خود را [بر دیگر طبقات اجتماعی] تامین می‌نمود، و صنایع سوسیالیزه شده باید هژمونی خود را در عرصه حیات اقتصادی تامین می‌کردند. سوسیالیسم به دلیل وجود این نیروهای بینابینی نمی‌توانست فی الفور برقرار شود با آن دوره گذاری که طی آن این نیروها به تدریج نابود و جای خود را [به نیروهای سوسیالیستی] می‌سپارند نپ نامیده می‌شد." 15

بنابراین بوخارین دیگر، برخلاف دوران کمونیسم جنگی، معتقد نبود که امکان الغاء مناسبات کالایی - پولی و نشان دادن تولید با برنامه به جای مکانیسم بازار می‌تواند به صورت یک اقدام فوری و ضربتی از جانب کارگرانی که قدرت را بدست گرفته‌اند به اجرا درآید. به نظر او تحول یک جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم، حتی پس از قدرت گیری، کارگران می‌باید مراحل بینابینی مختلفی را از سر بگذرانند. به نظر او ضمن این پروسه پرولتاریا باید از مکانیسم بازار و تجارت آزاد برای ارتقاء موقعیت صنعت سوسیالیستی شده و تضعیف موقعیت تولید خصوصی استفاده کند. از اینرو بوخارین دیگر به موضع پیشین خود در این زمینه باور نداشت و آن را به عنوان یک موضع غلط مردود می‌شمرد:

"با این حساب می‌توانیم بگوئیم که اگر توقعات قبلی ما در مورد تکوین یک نظم سوسیالیستی به امحاء بازار و اقتصاد کاپیتالیستی بلافاصله پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا گره می‌خورد، و استقرار دیکتاتوری پرولتاریا را با معمول شدن فوری یک اقتصاد با برنامه همزمان می‌دانست، در آن صورت این توقعات اشتباه بودند. این چیزها فوراً رخ نمی‌دهند، بلکه در اثر یک پروسه تدریجی فشرده شدن، مغلوب شدن و تغییر شکل یافتن یک رشته از اشکال بینابینی متحقق می‌شوند. روابط بازار، پول، بورس، بانکها و غیره در این پروسه نقش بسیار مهمی ایفاء می‌کنند." 16

"... چنین به نظر می‌رسد که ما داریم دقیقاً از کانال مناسبات بازار به سوسیالیسم می‌رسیم. می‌توان

گفت که این مناسبات بازار با تکامل خودشان از بین خواهند رفت." 17



البته طی دوران نپ بوخارین کماکان معتقد بود که غلبه بر تولید خرد دهقانی، و ادغام نهایی آن در اقتصاد یک پارچه و متمرکز با برنامه کشور، می‌بایست از عرصه گردش شروع شود. بوخارین در این باور قبلی خود تجدید نظر نکرده بود. لکن برخلاف گذشته این بار وی عرصه گردشی را مد نظر داشت که در آن تجارت آزاد، پول، اعتبار، بورس و خلاصه کلیه عوامل و مولفه هایی که یک سیستم گردش کالایی - پولی کاپیتالیستی می‌توان تصور کرد، وجود دارند. به نظر وی تولید خرد کشاورزی و همینطور تولید خصوصی نپ من کولاکها در طی دوران نپ به همان اندازه در استفاده از این مکانیسم‌ها مجاز بودند که بخش دولتی اقتصاد. البته هر دو بخش برای ابقاء و ارتقاء موقعیت خویش مجبور به رقابت با دیگری در چهارچوب همان مکانیسم بازار بودند. بوخارین معتقد بود تا آنجا که به اقتصاد داخلی روسیه برمی‌گشت بخش دولتی حتی در صورت استفاده بخش خصوصی از مکانیسم بازار، از موقعیت برتری نسبت به آن برخوردار است و می‌تواند در عرصه رقابت اقتصادی نیز بخش خصوصی را از دور خارج کند:

"[بنگاههای دولتی] از طریق مبارزه در عرصه بازار، از طریق مناسبات بازار، و از طریق رقابت بنگاههای دولتی و کنوپراتیوها رقیبا نشان یعنی سرمایه خصوصی را متفرق خواهند کرد."<sup>18</sup>

آزادی بازرگانی و از برکت وجود آن رشد سرمایه‌های خصوصی، امری نبود که بوخارین را از مؤثر بودن نپ برای برگرداندن تعادل به اقتصاد روسیه منصرف سازد. به نظر وی مادامکه دولت کارگران مواضع کلیدی اقتصاد (یعنی بانکها، شبکه حمل و نقل، صنایع بزرگ، تجارت خارجی) را در دست داشت رشد سرمایه خصوصی و تولید خود نمی‌توانست به خنثی کردن کنترل عمومی دولت بر اقتصاد و حاکم کردن کنترل خود بر آن منجر شود. در حقیقت به نظر او طی دوران نپ این بخش دولتی اقتصاد بود که از وجود تجارت آزاد و مکانیسم بازار بیشترین نفع را می‌برد و در این ضمن می‌توانست برتوان و اقتدار خویش بیفزاید و مبانی حاکمیت خود را تحکیم بخشد:

"در شرایط حاضر ... مطلقاً به هیچوجه ما از وجود بازرگانی آزاد و اهمه نداریم، زیرا با اتکاء به تجارت آزاد، و با استفاده‌ای که خودمان از مبانی تجارت آزاد کرده‌ایم، توانسته ایم مواضع مسلط خویش را تحکیم بخشیم و اکنون در موقعیتی قرار گرفته‌ایم که از عهده یک مبارزه پیروزمند اقتصادی برمیائیم."<sup>19</sup>

و بالاخره، وجود تجارت آزاد در اقتصاد روسیه برای بوخارین بدین معنا بود که حقوق قانونی طرفین معامله می‌باید به رسمیت شناخته شود، و هریک از طرفین حق داشته باشد با اتکاء به قوانین اقتصادی موجود در مبادله شرکت جوید و دیگری را از دور رقابت خارج کند. از اینرو وی دیگر دوره

اتکاء و توسل به "قهر انقلابی" را برای همیشه خاتمه یافته می‌شمرد، و در عوض معتقد بود که با شروع نپ دوران جنگ داخلی جای خود را به دوران صلح اجتماعی داده است. در چهارچوب این صلح اجتماعی وی معتقد بود که مبارزه طبقاتی از عرصه سیاسی به عرصه اقتصادی کشانده شده است. به نظر وی پرولتاریای در قدرت می‌بایست در مبارزه اقتصادی بر علیه مالکیت خصوصی از یک سو بورژوازی (نپ من‌ها، کولاکها) را از عرصه رقابت خارج کند، و از سوی دیگر متحد اصلی خود در طی دوره نپ یعنی دهقانان متوسط و فقیر را ارتقا داده و به سطح خود رساند، و بدین منظور می‌بایست به جای استفاده از ابزار قهر و زور به روش اقناع و ارشاد توسل جوید. طی دوران نپ به نظر بوخارین حاکمیت انقلابی کارگران به حاکمیت قانونی آنان تحول می‌یافت، ولذا پرولتاریای در قدرت می‌باید به قوانین حکومت خود مقید می‌ماند:

"حزب طبقه کارگر، تحت این شرایط [یعنی نپ]، به حزب صلح اجتماعی بدل می‌گردد، یعنی... این حزب خواهان آن چنان صلح داخلی می‌شود که بر به رسمیت شناختن تمامیت قدرت جدید، قوانین و نهادهای آن متکی است." 20

## ۲- بوخارین و صنعتی کردن روسیه

هرچند بوخارین در محادله با اپوزیسیون چپ از لزوم آهنگ آرام - ولی متعادل - صنعتی کردن روسیه سخن به میان می‌آورد و هر چند وی در جدل با جناح استالینی کمیته مرکزی در اواخر دهه ۲۰ بر لزوم رشد متعادل صنعت و کشاورزی و حفظ رابطه متوازن این دو طی پروسه صنعتی شدن پای می‌فشرد اما هیچیک از این دو نقطه نظر او بر اعتقاد پایه‌ای وی به نقش محوری صنعت بزرگ در سوسیالیستی کردن نظام اقتصادی روسیه خللی وارد نمی‌کرد. او در این نقطه نظر با جناح چپ و همینطور جناح استالینی کمیته مرکزی در توافق کامل بود که پیروزی سوسیالیسم در روسیه بیش از هرچیز در گرو صنعتی کردن کامل آن قرار دارد.

بوخارین ضرورت نپ و اهداف چنین دوره انتقالی در اقتصاد روسیه را بیش از هر چیز در فراهم آمدن امکاناتی می‌دید که رشد و توسعه صنعت بزرگ در شوروی را مقدور می‌ساخت. او خود این نکته را در ابتدای رساله‌ای که در ۱۹۲۱ در توضیح نپ نوشته است چنین بیان می‌کند:

"تحت هر شرایطی و مستقل از خط مشی اقتصادی که به منظور ساختمان کمونیسم اتخاذ شده آنچه اساساً باید مورد توجه قرار دهیم منافع صنعت بزرگ است. صنعت بزرگ سرآغازی بر هر توسعه تکنولوژیک است؛ [و بدین سان] اساس آن مناسبات اقتصادی خواهد بود که در یک جامعه کمونیستی

برقرارند: (بعلاوه) صنعت بزرگ همانا پشتوانه پرولتاریای صنعتی، آن نیروی اجتماعی است که انقلاب کمونیستی را موجب می‌شود. هدف محوری هر خط مشی اقتصادی که ناظر بر توسعه نیروهای مولده است به طریق اولی باید ناظر بر تقویت صنعت بزرگ باشد.<sup>21</sup>

بوخارین مانع اساسی موجود بر سر راه صنعتی کردن روسیه را قبل از هرچیز کمبود مواد، منابع و ثروت لازم برای تامین نیازها، ملزومات و هزینه این صنعتی کردن می‌دانست. از آنجا که مواد، منابع و ثروت اجتماعی به هر رو خود را به نحوی از انحاء در شکل محصولات نشان می‌دهند، بوخارین بر این باور بود که حجم محصولات موجود در جامعه روسیه می‌بایست در طی دوران نپ به هر شکل و به هر قیمت افزایش یابد. بزعم او یا جامعه روسیه می‌توانست حجم محصولات خود را افزایش دهد که در آن صورت از امکان صنعتی شدن هم برخوردار می‌شد، و یا در این کار ناموفق می‌ماند که در آن صورت محکوم به فنا بود. به نظر او برای جامعه روسیه هیچ راه سومی متصور نبود.

به اعتقاد بوخارین نپ، با رونق بخشیدن به کل حیات اقتصادی روسیه، امکان پاسخگویی به این معضل را فراهم آورده بود. به اعتبار این رونق، که به بالا رفتن قدرت خرید مردم و لذا افزایش تقاضا برای محصولات صنعتی منجر شده بود، کارخانه‌های ملی شده‌ای که طی دوران کمونیسم جنگی متحمل خسارات فراوان شده بودند از خطر استهلاک و نابودی کامل نجات یافتند و کارآیی خود را دوباره بدست آوردند. از برکت رونق تازه‌ای که در تجارت بوجود آمده بود شبکه حمل و نقل دولتی شده مجدداً فعال کارآیی قبلی‌اش را بدست آورده بود. و بالاخره، به لطف افزایش درآمد عمومی شهروندان روسیه بانکهای دولتی شده‌ای که تا پیش از شروع نپ عنوان بانک را به زحمت یدک می‌کشیدند، مجدداً به صورت مرکز تجمع اندوخته‌های مردم درآمدند و از توان اعطای اعتبار به صنایع دولتی برخوردار شدند. اینها همه نعماتی بود که بوخارین نزولشان را مرهون افزایش حجم محصولات جامعه روسیه در طی دوران نپ می‌دانست این مشاهدات برای او کافی بود تا یک قانون عمومی برای اقتصاد روسیه استنتاج کند:

"لزوم افزایش حجم محصولات، قانون اعلاای اقتصاد در شرایط حاضر است. در اینجاست که می‌توان تمام خرد خط مشی نوین و جوهر اساسی آن را دریافت."<sup>22</sup>

به نظر بوخارین، قانون انباشت حجم محصولات، از آنجا که دیگر قانون پایه‌ای اقتصاد روسیه در طی دوران نپ محسوب می‌شد، تمام عرصه‌های مختلف تولید را نیز متأثر و تابع خود ساخته بود. بزعم او در عرصه تولید کالایی خرد، این قانون خود را در عملکرد قانون ارزش نشان می‌داد. آزادی تجارت این امکان را فراهم آورده بود که تولیدکنندگان خرد بتوانند برای بازار تولید کنند. این امکان یک انگیزه

مادی موثر برای تولید بیشتر از مصارف شخصی در آنان بوجود آورده بود، که به نوبه خود به افزایش حجم محصولات عرضه شده به بازار منجر می‌شد. برای بنگاههای تولیدی خصوصی، بوخارین عملکرد این قانون را در چگونگی تعیین قیمت تمام شده محصولات می‌دید. امکان رقابت آزاد طی دوران نپ در عین حال بدین معنا بود که بنگاهی از سود بیشتر برخوردار می‌شد، و لذا می‌توانست به موجودیت خود ادامه دهد، که توان خارج کردن حریفان دیگر خود از بازار را داشت و لذا سهم فروش محصولات آنان در بازار را نصیب خود می‌گرداند. تلاش برای تولید کالاهای ارزانتر شرط موفقیت هر بنگاه تولیدی در رقابت آزاد محسوب می‌شود. ولی تلاش برای تولید کالاهای ارزان بدون ارتقاء کارائی تولید ممکن نیست، و این به نوبه خود بدین معناست که بنگاههای خصوصی در تلاش برای تولید کالاهای ارزان مجبور می‌شوند در مدت زمان معین حجم بیشتری کالا تولید کنند. و بالاخره، بوخارین عملکرد قانون فوق در بخش دولتی را در بالا رفتن میزان بارآوری کار می‌دید. وابسته شدن نرخ افزایش دستمزد کارگران دولتی به نرخ سود این بنگاهها در طی دوران نپ، به مشوق مادی کارگران این صنایع در بالا بردن بارآوری کار این واحدهای تولیدی منجر شده بود. پاسخگویی به این نیاز برای کارگران بدین معنا بود که علاوه بر افزودن بر میزان شدت کار روزانه خود در استفاده کامل، موثر و صرفه جویانه از مواد و ابزار موجود در این بنگاهها حداکثر تلاش خود را به خرج دهند. این تدبیر طبعاً بر حجم تولیدات بخش دولتی اقتصاد می‌افزود.<sup>23</sup>

بوخارین خود این عملکرد قانون افزایش حجم محصولات در عرصه‌های مختلف اقتصاد روسیه را چنین جمع بندی می‌کند:

"با استفاده از ابتکار عمل اقتصادی دهقانان، تولید کنندگان خرد و حتی بورژوازی و متعاقباً با چشم پوشی برانباشت خصوصی، ما به طور عینی آنان را در خدمت اقتصاد دولتی سوسیالیزه شده و تمام پیکره اقتصاد به عنوان یک کل واحد قرار داده‌ایم: این تمام چیزی است که نپ در آن خلاصه می‌شود. از طریق توسعه بازرگانی ما در حقیقت به تاثیر انگیزه فردی بر تولید کننده خرد متوسل شده‌ایم و بدین ترتیب توانستیم میزان بازدهی را افزایش دهیم. همینطور با معمول داشتن روش قدیمی پرداخت دستمزد (قطعه کاری و غیره) ما توانسته‌ایم آن لایه‌های فردگرایی کارگران را که با ایده‌های کمونیستی تحریک نمی‌شوند بلکه منافع شخصی محرکشان است در خدمت سوسیالیسم قرار دهیم."<sup>24</sup>

بنابراین برای بوخارین صنعت روسیه از امکان توسعه برخوردار بود، به شرط آنکه می‌توانست از امکانات و ذخایر مادی که در عرصه‌های دیگر اقتصاد تولید می‌شد به نفع خود بهره مند شود، و از قبل

آن منابع انباشت خود را تامین نماید. صرف اتکاء صنعت به منابع خود به نظر بوخارین نیز، همانند اپوزیسیون چپ قطعاً برای توسعه آن کفاف نمی‌داد. از بین منابعی که صنعت بزرگ بدین منظور می‌توانست بدان توسل جوید، بوخارین بیش از همه بر تولید روستایی تاکید می‌کرد. این تاکید وی قابل فهم است؛ زیرا این بخش از اقتصاد - از آنجا که حجم بزرگی از کل اقتصاد روسیه و نیروی شاغل آن را به خود اختصاص می‌داد - به عنوان بزرگترین خریدار محصولات صنایع روسیه سیر عمل می‌کرد. از اینرو بوخارین استدلال می‌کرد که هرچه این بخش از اقتصاد کشور توسعه یابد، و بر درآمد و ثروت ناشی از آن افزوده شود، به همان میزان نیز سهم صنعت از کل ثروت اجتماعی موجود در جامعه بیشتر می‌شود، و نرخ انباشت آن بالا می‌رود:

" از اینرو، توسعه صنایع ما بستگی به اقتصاد دهقانی دارد. هر چه تقاضای مؤثر دهقانان بیشتر باشد به همان اندازه توسعه صنعت ما سریعتر خواهد شد. هرچه انباشت اقتصاد دهقانی سریعتر باشد به همان اندازه این پروسه در صنایع ما سریعتر وقوع خواهد یافت."<sup>25</sup>

بدین سان بوخارین توسعه صنعت روسیه را از همان بدو امر وابسته به چگونگی توسعه کشاورزی می‌دانست. به نظر او این وابستگی صنعت به کشاورزی در روسیه عواقب دیگری نیز در برداشت که دولت کارگران باید با توجه به آنها اقدام به توسعه صنعت روسیه می‌کرد. بخش کشاورزی به گمان بوخارین بازار اصلی محصولات صنعتی را تشکیل می‌داد و این بدان معنی بود که نرخ انباشت صنعت نوع محصولاتی که می‌بایست مقدمتاً تولید کند. و لذا چگونگی توسعه بخش‌های مختلف صنعت، همه با توجه به توسعه بخش کشاورزی و نیازهای امروز و فردای آن باید تعیین می‌گردید. از اینرو وی در تقابل با آلترناتیو اپوزیسیون چپ که رشد سریع صنایع سنگین را توصیه می‌کرد. بر این نکته پای می‌فشرد که اولاً رشد صنعت روسیه نمی‌تواند بر رشد بخش کشاورزی پیشی گیرد و ثانیاً برای بخش دولتی اقتصاد مقدر نیست با عجله و به طور زودرس از گسترش بخش تولید وسایل مصرف به گسترش بخش تولید وسایل تولید - که محصولات مورد نیاز خود صنعت را تولید می‌کند - چرخش نماید. این ویژگی صنعت روسیه را بوخارین بارها مورد تاکید قرار داده است:

"اگر در یک نظام معین مناسبات اقتصادی صنعت در وهله نخست برای بازار دهقانی تولید کند، و نتواند بدون ارتباط با این بازار به حیات خود ادامه دهد، در آن صورت وضع کسب و کار صنایع، نرخ انباشت آنها و غیره نمی‌تواند مستقل از رشد نیروهای مولده در بخش کشاورزی صورت گیرد."<sup>26</sup>

به نظر بوخارین اشکال جدی اقتصاد روسیه در طی دهه بیست در نامتعادل بودن رابطه تولید و مصرف آن بود. البته به نظر او ماهیت بحران اقتصادی جامعه روسیه با ماهیت بحرانهای اقتصادی جهان سرمایه‌داری اساساً فرق داشت. زیرا بزعم او بحرانهای این جوامع در تولید آتارشیک کا لایی ریشه دارد که به طور اجتناب ناپذیری به تولید بیش از حد محصولات مختلف منجر می‌شود، یعنی حجم محصولاتی که در اثر تولید بی‌برنامه در سرمایه‌داری تولید می‌شوند بیش از مقداری است که در چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری مصرف کنندگان توان خریدش را دارند. به عبارت دیگر بحران اقتصادی سرمایه‌داری در اثر به هم خوردن تعادل تولید و مصرف، و فزونی گرفتن اولی بر دومی بوجود می‌آید. حال آنکه در اقتصاد روسیه دهه بیست، بوخارین قضیه را کاملاً معکوس می‌دید در اینجا بزعم او رابطه تولید و مصرف به دلیل سنگین‌تر شدن کفه عامل دوم دچار اختلال و عدم توازن شده بود. بزعم بوخارین جامعه روسیه در آن دوره نه از مازاد تولید که از کمی تولید در رنج مزن بود. به نظر او تعادل بین مصرف و تولید تنها زمانی می‌توانست به روسیه بازگردد که صنعت توانسته باشد بیش از هر چیز از عهده پاسخگویی به نیازهای مصرفی دهقانان که خریدار اصلی محصولات صنعتی‌اند برآید. به این دلیل پافشاری اپوزیسیون چپ در طی سالهای بیست بر اینکه دولت به سرعت به توسعه بخش صنایع سنگین مبادرت ورزد تا بتواند از عهده یک تولید با برنامه برآید، برای بوخارین یک ایده نابهنگام و زودرس تلقی می‌شد. زیرا بزعم او در صورت اتخاذ چنین رویه‌ای دولت با دست خود به ابقا و تعمیق زمینه‌های بروز بحران قیچی ۱۹۲۳ دامن می‌زد. از اینرو در نزد او طرح اپوزیسیون چپ طرحی بیشتر برای نابسامان کردن اقتصاد روسیه بود تا سازمان دادن آن براساس برنامه و نقشه‌ای از پیش تعیین شده. به نظر او ضرورت ابقاء تعادل در رابطه کشاورزی و صنعت، ضرورت توسعه آن بخشهایی از صنعت را، که به اعاده و ابقاء تعادل در این رابطه کمک می‌کردند در اولویت قرار می‌داد و این بدان معنی بود که برای شروع و تا زمانیکه بازار مصرف دهقانی از محصولات مورد نیاز خود اشباع نشده بود، توسعه بخش صنایع سبک باید برگسترش بخش صنایع سنگین پیشی گیرد. در غیر این صورت به نظر وی به دلیل کمبود محصولات مصرفی صنعتی برای بازار روستائی و به دلیل بالا بودن تقاضا برای این محصولات، قیمت آنها به طور تصنعی در بازار فروش بالا می‌رود و به توازن مناسبات اقتصادی میان شهر و روستا لطمات جدی وارد می‌آید. از اینرو در رابطه با جهت‌گیری عمومی اقتصاد روسیه برای برخوردار شدن از تولید با برنامه وی بر لزوم توسعه متناسب بخش صنایع سنگین و سبک، و بر وابسته دیدن دومی به اولی تاکید ویژه داشت:

"پیش به سوی برقرار کردن تناسب [درست] بین بخشهای مختلف تولید در صنعت از یک سو و ابقاء رابطه درست صنعت و کشاورزی از سوی دیگر... ما با راه انداختن بخش‌های سبک صنعت شروع کردیم؛ منظور آن بخشهایی است که از توان برقراری رابطه با اقتصاد دهقانی برخوردار بودند. از طریق این رابطه، صنعت سبک رو به بهبود رفت، سپس در اواسط و در انتهای این پروسه بود که به مرحله اصلی تولید، به تولید سرمایه ثابت یعنی به تولید فلزات رسیدیم." <sup>27</sup>

صنعت و کشاورزی بر متن مکانیسم بازار و در عرصه گردش به عنوان طرفین مبادله با یکدیگر مرتبط می‌شدند. سلاح صنعت در اخذ مازاد محصول کشاورزی تنها می‌توانست همان سلاحی باشد که در هر اقتصاد متکی به بازار می‌تواند در اختیار هر کدام از طرفین مبادله قرار گیرد. مؤلفه قیمت سلاحی بود که صنعت می‌بایست برای بهره جویی به نفع خود بدان توسل می‌جست اپوزیسیون چپ با توجه به محوری بودن این ابزار بر تعیین قیمت‌های انحصاری محصولات صنعتی از جانب دولت تاکید داشت. به نظر اپوزیسیون، دولت کارگران باید از اقتدار سیاسی خود برای تفوق بخش دولتی اقتصاد بر بخش خصوصی استفاده می‌کرد. بزعم آنان تنها در صورت اتخاذ چنین سیاستی بود که پروسه انباشت در صنعت تسریع می‌شد. بوخارین در اینجا با آنان اختلاف اساسی داشت به نظر وی انحصاری کردن قیمت محصولات صنایع دولتی قدرت واقعی خرید کشاورزان را پائین می‌آورد، و این هر آینه انگیزه مادی برای تولید بیشتر را از آن سلب می‌کرد. محدود شدن ظرفیت تولیدی بخش کشاورزی برای بوخارین معادل محدود شدن منبع اصلی توسعه صنعت بود. با چنین روشی وی معتقد بود که صنعت روسیه دچار خودکشی اقتصاد می‌شد. به نظر او تصمیم کمیته مرکزی که علیرغم مخالفت سرسختانه اپوزیسیون چپ اتخاذ شد، به کاهش قیمت محصولات صنعتی پس از بحران قیچی ۱۹۲۳ منجر شده بود و این عملاً صحت ملاحظه او در این زمینه را تأیید می‌کرد:

"این اقدام [تصمیم کمیته مرکزی] کافی بود تا قیمت‌ها کاهش یابند و لذا روشن گردید که علیرغم این کاهش (۱) صنعت می‌تواند از رشد بسیار سریعتری برخوردار شود و میزان تقاضا برای محصولات صنعتی از میزان عرضه این محصولات فراتر رود (۲) سود صنعتی به هیچوجه از بین نرود (۳) نرخ انباشت افزایش یابد (۴) بخش کشاورزی همزمان از رشد سریعتری برخوردار شود (۵) توسعه اقتصادی متعاقباً در همه عرصه‌ها رو به بهبودی گذارد." <sup>28</sup>

از اینرو، وی بر خلاف اپوزیسیون چپ معتقد نبود که تنها راه برای انباشت سریع در صنعت تعیین قیمت‌های بالا برای محصولات صنعتی است. به نظر وی روش مطمئن‌تر و قابل اتکاتری که باید

اتخاذ می‌شد تسریع و تشدید پروسه فروش محصولات صنعتی در بازار روستا بود. به نظر او در صورتی که حجم بیشتری از محصولات صنعتی به قیمت ارزانتری در بازار روستا به فروش رود همان نتیجه ای حاصل می‌گردد که از فروش حجم کمتر ولی گرانتر آن محصولات عاید می‌شود. منتها با این تفاوت که حالت دوم رونق و تحرک بیشتری در کل پیکره اقتصاد با خود به همراه می‌آورد، و مدیران بنگاههای دولتی را مجبور می‌سازد تا برای تولید ارزانتر محصولات صنعتی بیشترین تلاش و ابتکار خود را به کار گیرند.

در حالیکه استفاده از قیمت‌های انحصاری از یک سو به کساد و رکود اقتصاد منجر می‌شود، و از سوی دیگر مدیران بنگاههای دولتی را که این بار از دخالت دولت برای افزایش قیمت محصولات بنگاههایشان خاطر جمع شده‌اند دچار اهمال کاری و رخوت می‌کند:

"... اگر گردش کالا در کشور تسریع شود، این بدین معناست که کالاهای بیشتری تولید می‌شوند، خریده می‌شوند و به فروش می‌روند و انباشت بیشتری روی می‌دهد: این بدین معناست که انباشت سوسیالیستی مان تسریع شده است و این یعنی اینکه توسعه صنایع مان افزایش یافته ... اگر گردش عمومی کالا... تسریع شود، خون بیشتری در طول ارگانیزم اقتصادی ما جاری خواهد شد: این بدین معناست که پروسه گردش برای صنایع ما تسریع شده است. اگر من نوعی در ماه یک بار چیزی می‌فروختم ولی اکنون چهار بار در ماه چیز می‌فروشم این بدین معناست که ما از انباشت بیشتری در صنایع مان برخوردار شده ایم، و شتاب توسعه صنایع دولتی مان را تسریع کرده ایم."<sup>29</sup>

بنابراین او اختلاف خود با اپوزیسیون چپ را در نادیده گرفتن ضرورت اخذ مازاد محصول دهقانان به نفع بخش صنایع دولتی نمی‌دید. کاملاً برعکس او مدعی بود که تمام استراتژی اقتصادی برای پاسخگویی به این ضرورت طرح ریزی شده و او همواره محوری بودن این نکته برای توسعه صنایع روسیه را مورد تاکید قرار داده است منتها او اختلاف خود با اپوزیسیون را بر سر چگونگی تحقق این امر می‌دانست. به نظر او مشی اپوزیسیون چپ به برهم خوردن تعادل بین مصرف و تولید، صنعت و کشاورزی و لاجرم به برهم خوردن بلوک کارگران - دهقانان و تعادل سیاسی جامعه شوروی منجر می‌شد، حال آنکه آلترناتیو وی پیشرفت مستمر و دراز مدت صنعت روسیه را آن هم همراه تقویت و تحکیم پایه‌های حاکمیت آن یعنی بلوک کارگران - دهقانان ممکن می‌ساخت:

" اشتباه خواهد بود اگر ادعا شود که صنعت می‌بایست صرفاً با اتکاء به آنچه در چهارچوب حدود خود آن تولید می‌شود، توسعه یابد. ولی تمام مسئله بر سر این است که تا چه اندازه ما می‌توانیم از دهقانان



اخذ کنیم... تا چه اندازه و با استفاده از کدام روش ما می‌توانیم این مکیدن را ادامه بدهیم، حدود این مکیدن چیست، چگونه... می‌توان مساعترین نتایج را بدست آورد... اختلاف ما با اپوزیسیون بر سر این نکات است... رفقای اپوزیسیون خواهان حداکثر مکیدن دهقانان می‌باشند هر چند چنین فشار شدیدی بر دهقانان از نظر اقتصادی غیر عقلانی و از نظر سیاسی ناممکن است. موضع ما به هیچوجه بر علیه این مکیدن نیست، ولی ما با هوشیاری بیشتری میزان آن را محاسبه می‌کنیم." 30

تحقق انباشت در بخش کشاورزی مقدم بر هر چیز محتاج به این بود که دهقانان دیگر از پیشروی در سیر انباشت هر چه بیشتر هراسی به دل نداشته باشند. خطرات دوران کمونیسم جنگی کماکان در اذهان توده‌های دهقان زنده بود، فضای فکری آن دوره کماکان متمول شدن را پدیده‌ای نامشروع می‌دانست، و بالاخره اقداماتی از جانب خود دولت برای محدود شدن امکانات توسعه وسیع مالکیت خصوصی در کشاورزی صورت گرفته بود. اینها همه به عنوان موانعی ذهنی و عملی بر سر راه پروسه انباشت در روستا قرار داشت. از اینرو بوخارین معتقد بود که دولت خود می‌بایست پیشاپیش همه برای رفع این موانع و ترغیب دهقانان به انباشت بدون دغدغه و هر چه بیشتر تلاش می‌ورزید. بزعم او غنی شدن بیشتر کولاکها به معنای تضعیف موقعیت مادی دهقانان فقیر و به طریق اولی تضعیف پایگاه توده‌ای دولت در بین آنان نبود، بلکه برعکس امکانات مادی واقعی برای جلب اعتماد پایدار آنان به طرف دولت را فراهم می‌آورد: به این واقعیت توجه داشته باشید که اقشار بالایی و مرفه دهقانان به همراه دهقانان متوسطی که در صددند به موقعیت دهقانان مرفه ارتقاء یابند هر دو در شرایط فعلی از دست زدن به انباشت می‌ترسند. وضعیتی به وجود آمده که دیگر یک دهقان حتی از خرید سقف آهنی [برای خانه اش] می‌ترسد و دلوایس است که در صورت اقدام به چنین کاری کولاک نامیده شود در این وضعیت اگر او مبادرت به خرید ماشین کند اطمینان ندارد کمونیستها او را تحت نظر نداشته باشند. تهیه تکنولوژی پیشرفته به صورت توطئه درآمده است... اکنون ما می‌بایست به سمتی حرکت کنیم که یک رشته از محدودیت‌هایی که چه برای دهقانان مرفه وجود دارند و چه برای کارگران کشاورزی که برای فروش نیروی کارشان صف کشیده اند، برداشته شود...

در مجموع و به طور کلی ما بایستی به تمام توده دهقانان، یعنی به تمام اقشار مختلف آن بگوئیم: "خود را غنی سازید، انباشت کنید و مزارع تان را توسعه دهید. تنها یک احمق می‌تواند بگوید که دهقانان فقیر همیشه با ما خواهند بود. ما اکنون بایستی به چنان خط مشی اقدام ورزیم که ما حاصلش امحای قشر فقیر دهقانان باشد." 31

بدین منظور بوخارین در جلسه ۳۰ آوریل ۱۹۲۵ کمیته مرکزی پیشنهاداتی را ارائه داد که جملگی به تصویب رسیدند. این مصوبات به طور اساسی اقدامات زیر را در برداشتند: تعدیل قیمت‌های ثابتی که برای فروش غلات از جانب دولت تعیین می‌شد؛ کاسته شدن میزان مالیات کشاورزی؛ افزایش مدت اجاره اراضی کشاورزی از دولت؛ قانونی شدن استخدام نیروی کار که قبلاً فقط برای دوران برداشت محصول قانونی قلمداد می‌شد؛ و بالاخره رفع موانع گوناگون اداری بر سر راه تجارت آزاد محصولات کشاورزی توسط کشاورزان.<sup>32</sup>

برای بوخارین عقب ماندگی تکنیکی روسیه به هیچوجه به عنوان مانعی رفع نشدنی بر سر راه صنعتی کردن کشور تلقی نمی‌شد. وی قبلاً در کوبیدن "انقلاب مداوم" ترسکی و در تحکیم مبانی پایه‌ای تئوری سوسیالیسم در یک کشور، حتی موانع ایدئولوژیکی را که بر سر راه درک این نکته وجود داشت در هم کوبیده بود. بزعم او تنها عاملی که می‌توانست در پروسه صنعتی کردن روسیه وقفه ای ایجاد کند تهاجم نیروهای خارجی به روسیه بود. تمام اهمیت انقلاب جهانی برای بوخارین صرفاً از این نظر مورد توجه قرار می‌گرفت. برای او انقلاب جهانی فقط از این حسن برخوردار بود که برای همیشه وجود این خطر نظامی را برای روسیه از بین می‌برد و این امکان را فراهم می‌کرد که بتواند به طور ممتد و مستمر صنعت خود را توسعه داده و ملزومات مادی سوسیالیسم را برای خود فراهم آورد. به هر رو آنچه وی بر آن تاکید داشت این بود که از نقطه نظر مادی - تکنیکی اقتصاد روسیه با یا بدون کمک انقلاب جهانی می‌توانست در ساختن صنعت بزرگ خود، و بدین معنا سوسیالیسم، موفق گردد:

"آیا بدون کمک تکنیکی و اقتصادی پرولتاریای پیروزمند کشورهای دیگر و یا محروم شدن از این مساعدت برای یک مدت طولانی، این امکان وجود ندارد که ما ناگزیر قربانی عقب افتادگی خودمان و ضعف اقتصادی خودمان شویم؟.. چنین احکامی حاکی از نداشتن اعتماد به منابع انقلاب خودمان است [این احکام] مطلقاً نادرست و بی‌اساسند." <sup>33</sup> "ولی آیا ما هیچ تضمینی برای این داریم که غارتگران خارجی دوباره به ما حمله نکنند و یا دست اندرکار یک "مداخله" جدید نشوند؟ تنها تضمینی که بر علیه چنین اقدامی وجود دارد همانا پیروزی پرولتاریا در چند کشور سرمایه‌داری دیگر است. به این دلیل است که حزب ما خیانتکار و خائن به منافع طبقه کارگر و دهقانانمان می‌بود اگر دیگر حزب انقلاب جهانی نمی‌بود." <sup>34</sup>

بوخارین، مطمئن از اینکه به هر رو سوسیالیسم در روسیه امری شدنی و قابل تحقق است، توجه حزب را مدام به این نکته جلب می‌کرد که این نه سرعت رسیدن به سوسیالیسم بلکه حفظ تعادل اقتصادی

کشور یعنی ابقاء همکاری و اتحاد کارگران و دهقانان در طول دوران گذار به سوسیالیسم است که می‌باید از مبرمیت درجه اول برخوردار شود. طبعاً به نظر او این ابقاء تعادل و توازن اقتصادی - سیاسی جامعه روسیه طی دوران صنعتی شدن آن - و نه شتاب این صنعتی شدن - بود که پیروزی حتمی سوسیالیسم را تضمین می‌کرد. تکیه کلام او در آن دوران این بود که روسیه مشروط به آنکه بتواند تعادل سیاسی اقتصادی درونی خود را حفظ کند، دیر یا زود به سوسیالیسم می‌رسید:

"ما می‌توانیم سوسیالیسم را حتی براساس همین پایه تکنیکی اسفناک بنا کنیم... ما می‌توانیم با سرعت حلزونی به طرف آن حرکت کنیم..."<sup>35</sup>

اصولاً برای بوخارین رشد و سرعت گذار به سوسیالیسم برای هر کشور معین یک مقوله تاریخیاً مشروط تلقی می‌شد. بوخارین در تئوریزه کردن این تصور خود از چگونگی صنعتی کردن روسیه (که در تمام مباحثات مبنای سوسیالیسم قلمداد می‌شد) توجه مخالفینش را به این نکته جلب می‌کرد که هر چند هر جامعه سرمایه‌داری که انقلاب پیروزمند کارگری را از سر گذرانده باشد می‌تواند به سوی سوسیالیسم میل کند، ولی این اقدام، برای آن کشور معین، در چهارچوب مصالح و شرایطی صورت می‌گیرد که از نظام قبلی سرمایه‌داری به ارث برده است. از اینرو، به نظر وی راه رسیدن هر جامعه به سوسیالیسم از یک ویژگی ملی برخوردار است، و تنها با در نظر داشتن این نکته است که کمونیست‌ها و کارگران هر کشور می‌توانند در فردای پیروزی انقلاب خود دور از هرگونه اراده گرایی و یا اختلال در تعادل و توازن اقتصادی و سیاسی آن جامعه، مسیر گذار به سوسیالیسم را با کمترین سختی و مشقت با موفقیت به انجام رسانند:

"... مسئله این است که حرکت به سمت سوسیالیسم در خلاء آغاز نمی‌شود؛ این حرکت پس از آنکه طبق کارگر قدرت حاکمه را به کف آورد و بر متن میراثی که از نظام سرمایه‌داری به ارث مانده، شروع می‌شود... اگر سرمایه‌داری در کشورهای مختلف از ویژگیهای خاص خودش برخوردار است، کاملاً قابل فهم است که چرا سوسیالیسم [در هر کشور] نیز می‌باید در مرحله اول تکاملش و پیش از آنکه تمام کشورهای دنیا به صورت یک کلیت واحد درآیند، به طور اجتناب ناپذیری و به شیوه مشابهی براساس ویژگی‌هایش - که برخاسته از ویژگیهای توسعه قبلی هر جامعه اند - متفاوت باشد."<sup>36</sup>

بوخارین بر این اعتقاد پایه‌ای خود در مورد چگونگی گذار به سوسیالیسم در تمام طول دوره نپ یعنی از سال ۱۹۲۱ به بعد استوار ماند. وی چه آنگاه که بر علیه "سوپر صنعت گرایی" اپوزیسیون چپ مجادله می‌کرد و چه آنگاه که بر علیه "چرخش به چپ" و در پیش گرفته شدن سیاست رشد شتابان صنعت

از جانب دولت شوروی در اواخر سالهای دهه ۲۰ هشدار می‌داد. بر این اعتقاد محوری خود تأکید داشت. به نظر او اپوزیسیون چپ و بعدها جناح استالینی کمیته مرکزی، هر دو مستقل از واقعیات جامعه روسیه و به طور اراده گرایانه خواهان تسریع پروسه صنعتی کردن روسیه بودند. بزعم او هر دو این گرایشات، هر چند اولی بر علیه تز سوسیالیسم در یک کشور او موضع گرفته بود و دومی در تحکیم این تز با او در یک کارزار مشترک بر علیه اپوزیسیون چپ جنگیده بود، مرتکب یک اشتباه مشترک می‌شدند: اختلال و برهم زدن تعادل اقتصادی - سیاسی روسیه. چنین اختلالی بزعم او تنها می‌توانست به یک بحران اجتماعی عظیم و یک صنعتی شدن ناهنجار منتهی شود.

### ۳- طرح تعاونیهای بوخارین

برای بوخارین توسعه صنعت روسیه به توسعه کشاورزی گره خورده بود او در نرخ بالای رشد و انباشت بخش کشاورزی زمینه‌های واقعی توسعه موفقیت آمیز صنعت روسیه را می‌دید. ولی رشد و انباشت کشاورزی، آن هم در چهارچوب مناسبات بازار، پدیده‌ای متناقض بود. زیرا اگرچه از یک سو در اثر آن حجم کل ثروت روستا افزایش می‌یافت ولی از سوی دیگر آزاد گذاشتن کولاکها در انباشت و "غنی ساختن خود" می‌توانست به اختلاف حاد طبقاتی در روستا و عوارض سیاسی ناشی از آن دامن زند. بنابراین بوخارین در دفاع از مشی پیشنهادیش برای توسعه صنعت باید بدو به یک رشته سؤالات جدی پاسخ می‌داد. آیا در صورت اتخاذ مشی پیشنهادی او دولت شوروی با دست خود زمینه های بازتولید و تحکیم بورژوازی ده را فراهم نمی‌آورد، و لذا آن را به یک نیروی مادی جدی و تهدید کننده بر علیه حاکمیت خویش بدل نمی‌ساخت؟ آیا در صورت اتخاذ چنین سیاستی توده وسیع کارگران کشاورزی و دهقانان روستا از دولت بیگانه نمی‌شدند و لذا کارگران روسیه از وحدت و همدلی متحدین واقعی‌شان در روستا محروم نمی‌شدند؟ ... به نظر بوخارین پاسخ به سؤالات فوق در صورتی منفی می‌بود که رشد کشاورزی در روستا از طریق و در چهارچوب تعاونیها صورت گیرد. به نظر او مقاله معروف لنین در مورد تعاونیها تماماً در دفاع از این نکته نوشته شده بود، و لذا آنچه او در این باب اظهار می‌داشت چیزی بیشتر از تکرار مجدد آنچه پیشتر از او لنین گفته - و ظاهراً چند سالی خاک خورده بود - نبود. این استناد بوخارین به لنین برای اثبات صحت نظرات خود، یک استناد ناموجه بود. زیرا برای لنین در ۱۹۲۳ همانطور که پیشتر نشان دادیم، تعاونی به مفهوم نهادی تولیدی و متکی بر مالکیت جمعی، معنا می‌یافت، و به این دلیل بود که او نهاد تعاونی را به درست سلول پایه‌ای جامعه آتی سوسیالیستی شوروی می‌دانست. حال آنکه برای بوخارین قضیه متفاوت بود. برای او نهاد تعاونی نهادی در خود و مستقل از نوع کارکردش یعنی مستقل از اینکه

تولیدی باشد یا تجاری، "سلول جامعه سوسیالیستی آینده" تلقی می‌شد. لنین در تعاونی تولیدی نقطه شروع پروسه گذار به سوسیالیسم را می‌فهمید، حال آنکه برای بوخارین تعاونی‌های تولیدی نقطه انتهائی پروسه‌ای بودند که با ایجاد تعاونی‌های تجاری آغاز می‌شد.

ولی چرا بوخارین برخلاف لنین، بر لزوم ایجاد تعاونی‌های تجاری در وهله اول تاکید داشت؟ زیرا به نظر او حس مالکیت خصوصی در بین توده وسیع دهقانان روسیه کماکان قویتر از آن بود که حاضر به تولید اشتراکی شوند و به شکل در تعاونی‌های تولیدی تن در دهند. البته او اذعان داشت که تا آنجا که به دهقانان فقیر یعنی به اقشا از دهقانان که نه حشمی داشتند، نه ابزار و ادوات چندانی و نه حتی قطعه زمینی بدان اندازه بزرگ که تکافوی نیازهایشان را بکند برمی‌گشت، تمایل به تولید جمعی یک تمایل طبیعی و حتمی آنان بود. تولید جمعی می‌توانست برای آنان امکاناتی فراهم آورد که از کار فردی بر روی تکه زمین خود به هیچوجه عایدشان نمی‌شد. ولی او علیرغم آنکه این نیاز به صورت یک ضرورت عینی دهقان فقیر را در چنبر خود می‌فشرد، بر این باور بود که وزنه سنن فکری و فرهنگی کهن چنان بر اذهان این توده دهقانی سنگینی می‌کند که آنان کماکان ترجیح می‌دادند تولید فردی خودشان را سرپا نگاه دارند و از شرکت در یک نهاد تولیدی جمعی سرباز زنند. از این گذشته، بزعم بوخارین توده دهقانان فقیر حتی اکثریت مطلق توده دهقانی را تشکیل نمی‌دادند تا وضعیت و روانشناسی‌شان بتواند به عنوان خصوصیات عمومی دهقانان روسیه در نظر گرفته شود و مبنایی برای تعیین سیاست دولت در عرصه کشاورزی قلمداد گردد. به اعتقاد بوخارین از آنجا که دهقانان متوسط قشر اصلی توده دهقانی روسیه را تشکیل می‌دادند. اتخاذ هرگونه سیاستی باید با توجه به خواستها و تمایلات آنان صورت می‌گرفت. آمار موجود البته درستی نظر او در مورد ترکیب توده دهقانان روسیه را تأیید می‌کند:

جدول ۵: ترکیب اجتماعی روستاهای شوروی در فاصله بین سالهای ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷ 37

افراد قادر به کار						گروه های جمعیت
تعداد به درصد			تعداد به هزار			
۲۶/۲۷	۲۵/۲۶	۱۹۲۴/۲۵	۲۶/۲۷	۲۵/۲۶	۱۹۲۴/۲۵	
۱۱/۳	۱۰/۹	۹/۷	۲/۵۶۰	۲/۴۵۴	۲/۱۸۴	کارگران کشاورزی
۲۲/۱	۲۳/۷	۲۵/۹	۵/۰۳۷	۵/۳۱۷	۵/۸۰۳	دهقانان فقیر
۶۲/۷	۶۱/۷	۶۱/۱	۱۴/۲۸۰	۱۳/۸۲۲	۱۳/۶۷۸	دهقانان متوسط
۳/۹	۳/۷	۳/۳	۸۹۶	۸۱۶	۷۲۸	کولاکها
۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	۲۲/۷۷۳	۲۲/۴۰۹	۲۲/۳۹۳	تعداد کل

به نظر بوخارین برای این توده دهقانی ایده تولید جمعی به هیچوجه ایده جذابی نبود تا دولت بتواند با اتکاء به وجود چنین زمینه‌ای و با آموزش و اقناع آنان را به اتخاذ این شیوه تولیدی ترغیب نماید. به نظر او تفکر و علائق این توده دهقانی را فقط در طول یک پروسه تاریخی می‌شد متحول کرد و برای اینکار می‌بایست از ترغیب آنان به کار جمعی شروع کرد بدون آنکه در این میان آنان فعالیت جمعی را مغایر با مالکیت خصوصی‌شان ببینند. خود او این مسئله را چنین جمع بندی می‌کند:

" اگر ما صحبت از دهقانان فقیری می‌کنیم که اسبی برای خودشان ندارند، تکه زمین شان کفاف معاش‌شان را نمی‌کند، و از ادوات و حتی ابتدایی‌ترین وسایل تولید برخوردار نیستند در آن صورت این اقتدار دهقانی به طور اجتناب ناپذیری به طرف انواع مختلف مزارع جمعی، منجمله کلخوزها به معنای واقعی کلمه سوق می‌یابند.... در مقابل این، باید این نیز گفته شود که گذار مستقیم به این شیوه زراعت مستلزم یک گسست اساسی از عادات بسیار قدیمی است که از پدر و پدر بزرگ به دهقانان به ارث رسیده. به این دلیل مشکل بتوان تصور کرد که جنبش کلخوزی بتواند تمام توده وسیع دهقانان فقیر را در برگیرد.... توده اصلی و اساسی دهقانی مرکب از دهقانان متوسط است. از اینرو شکل اصلی اشتراک مساعی که می‌تواند در بین دهقان به وجود آید می‌باید متناسب با فعالیت آن نوعی از تعاونی کشاورزی باشد که با وضعیت آنان همخوانی داشته باشد." 38

از اینرو علیرغم اینکه بوخارین مدافع جدی سرسخت ایجاد تعاونیهای دهقانی در روستا بود، ولی در عین حال در طول دهه ۲۰ (به جز سالهای آخر) موكداً بر این نکته پای می‌فشرد که اقدام به ایجاد

تعاونیهای تولیدی در روستا به هیچوجه از شانس موفقیت برخوردار نیست. به اعتقاد او، کاملاً برعکس، مبادرت به ایجاد چنین تعاونیهایی به بی‌اعتبار ساختن خود نهاد تعاونی در نزد توده‌های دهقانان منجر می‌شد و تمایل آنان به اینکه "مالکیت خصوصی چیز بسیار خوبی است" را تقویت می‌کرد.

پیشنهاد چنین خط مشیی در قبال تعاونیها، آن هم از جانب تئوریسین اصلی جناح غالب حزبی آن زمان، بدون تاثیر گذاری بر آراء و عملکرد حزب در زمینه زراعت جمعی چه در مزارع دولتی (سوخوزها) و چه در تعاونیهای دهقانی (کلخوزها) نمی‌توانست باشد. کما آنکه در عمل نیز تحت تاثیر اظهارات بوخارین، که در آن دوره غالباً نظرات رسمی رهبری حزب تلقی می‌شد. توسعه تعاونیهای تولیدی از رشد ناچیزی و یا حتی منفی برخوردار شد. به عنوان مثال در سال ۱۹۲۵ کل مساحت اراضی زیر کشت تعاونیهای تولیدی در روستاها بیش از ۲ درصد کل مساحت زیر کشت را در بر نمی‌گرفت. همینطور سوخوزها (مزارع اشتراکی دولتی) به ویژه پس از شروع دوران نپ مورد کم لطفی جدی دولت قرار گرفته بودند. حجم کل مساحت زیرکشت سوخوزها از ۳,۴۰۰,۰۰۰ هکتار در سال ۱۹۲۱ به ۲'۳۰۰'۰۰۰ هکتار در سال ۱۹۲۶ تقلیل یافته بود. تعداد سوخوزها در مقایسه با کل مزارع زراعی موجود در شوروی رقم بسیار ناچیزی را تشکیل می‌داد. در مجموع ۱۱۵۴ سوخوز در کل شوروی در طی سالهای ۱۹۲۵/۲۶ یافت می‌شد و تازه تمام مساحت زیرکشت این مزارع هم مستقیماً توسط خود سوخوزها بهره برداری نمی‌شد بلکه بخشی از این اراضی به اجاره دهقانان منفرد درآمده بود تا آنان خود به طور فردی بر روی این اراضی کار کنند. ۳۹ درصد اراضی سوخوزها در کل اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ۷۲ درصد اراضی سوخوزها در اوکراین و ۸۵ درصد اراضی سوخوزها در روسیه سفید، با کار فردی دهقانان کشت می‌شد.<sup>39</sup>

"برای بوخارین این گذار به سوسیالیسم از کانال پروسه گردش ممکن می‌شد، ما این نکته را پیشتر توضیح دادیم. از اینرو منطقی بود که برای او نهاد تعاونی بدو در رابطه با عرصه گردش مفهوم یابد: "ما به سوسیالیسم از طریق پروسه گردش خواهیم رسید، و نه مستقیماً از طریق پروسه تولید ما از کانال تعاونیها به سوسیالیسم خواهیم رسید." <sup>40</sup>

تعاونیها در کدام حیطه یا حیطه‌های پروسه گردش قابل به کارگیری بودند؟ بوخارین بر سه حیطه معین انگشت می‌گذارد: "خرید، فروش و اعتبارات." اینها به نظر او آن سه حیطه اصلی بودند که توده وسیع دهقانی را از افشار فقیر آن گرفته تا کولاکها می‌شد برای پیشبردشان از طریق تعاونیهای تجاری متشکل نمود. بزعم او در این سازماندهی باید از محرکه های مادی، به جای اهرم قهر، استفاده می‌شد. به

عبارت دیگر به نظر او باید در عمل به دهقانان ثابت می‌شد که هرگاه برای خرید، فروش و دریافت اعتبار خود را به صورت یک جمع واحد در مقابل خریدار، فروشنده و اعتبار دهنده قرار دهند از مزایایی بسیار فراتر از توان خود بهره‌مند می‌شوند. به نظر او آنگاه که مزایای مادی شرکت در تعاونیها بدین سان به توده دهقانی اثبات می‌شد زمینه جلب داوطلبانه آنان به همکاری و فعالیت جمعی در چهارچوب تعاونیها به راحتی فراهم می‌آمد:

"این کاملاً صحت دارد که ما باید به هر شیوه تبلیغی در بین دهقانان به نفع یگانه شدن آنان در مزارع جمعی متوسل شویم، ولی اینکه گاه بعضی‌ها مدعی می‌شوند [ایجاد] مزارع جمعی طریق اصلی به حرکت درآوردن توده دهقانان به سوی سوسیالیسم است دیگر صحت ندارد. پس چگونه باید توده دهقانان را به طرف تشکلهای سوسیالیستی‌مان جلب کنیم؟ تنها پاسخ موجود این است که بدین منظور از علائق اقتصادی خود دهقانان استفاده کنیم. نهاد تعاونی باید بتواند از طریق دادن امتیازات فوری به دهقانان آنان را به سوی خود جلب کند. اگر تعاونی برای دریافت اعتبار وجود دارد، [نرخ بهره] قروض آن باید ارزان باشد. اگر تعاونی برای فروش تشکیل می‌شود، دهقانان بایستی بتوانند محصولات خود را [از طریق آن] با سود بیشتری به فروش رسانند و بدین سان خود را برنده احساس کنند. اگر دهقانان می‌خواهند چیزی بخرند، باید از طریق تعاونی‌شان اقدام کنند، ولی در آن صورت باید از طریق آن کالای ارزانتر و مرغوبتری به چنگ آورند تا بدین سان کارکرد نهاد تعاونی را خود گسترش دهند." 41

ولی چگونه تعاونیهایی که برای رفع نیازهای دهقانان در عرصه گردش سازمان یافته بودند می‌توانستند به نهادهایی تبدیل شوند که در آنها دیگر تولید به صورت اشتراکی و متکی به مالکیت جمعی صورت می‌گرفت؟ ملزومات تحول اولی به دومی کدامها بودند؟ طرح تعاونی بوخارین این سؤالات را نیز بی‌جواب نمی‌گذاشت. پروسه این تحول قرار بود مراحل زیر را بگذراند.

اول نیروی برق و ماشین آلات صنعتی به روستا وارد می‌شوند. دهقانان مزایای به کارگیری تکنولوژی جدید در عرصه کشاورزی را مشاهده می‌کنند و در می‌یابند که برای تسهیل و همچنین بهره‌برداری بهتر از کارشان استفاده از نیروی برق و ماشین آلات صنعتی ضرورت دارد. ولی تجربه به آنان ثابت می‌کند که این امر از استطاعت مالی هر کدامشان به تنهایی خارج است، و لذا ضروری است برای صرفه‌جویی هم که شده استفاده از تکنولوژی مدرن را به صورت جمعی سازمان دهند. از آنجا که دهقانان پیش از این موفقیت نهاد تعاونی را در عرصه گردش تجربه کرده‌اند. آن زمان که ضرورت استفاده از تکنولوژی جدید برایشان مطرح می‌شود لاجرم به فکر تعمیم کاربرد تعاونی به عرصه تولید می‌افتند، و



بدین سان نهاد تعاونی دیگر علاوه بر عرصه گردش تولید را نیز در برمی‌گیرد و تحول آن به نهادی تولیدی به فرجام نهایی می‌رسد. به عنوان مثال، بوخارین صحبت از این می‌کرد که با ورود برق به روستا، کشاورزانی که دست اندرکار فروش شیر از طریق تعاونیهای فروش به شهر بودند به فکر ایجاد کارخانجات تولید لبنیات می‌افتادند تا بتوانند علاوه بر فروش شیرخام مشتقات مختلف آن را نیز خود تولید کرده و به قیمتی گرانتر از قیمت شیر به بازار شهر عرضه کنند. رفع این نیاز ایجاد یک بنگاه تولید لبنیات را به خود خواهد گرفت که مالکیت آن به تعاونی روستا تعلق دارد و لذا هر یک از اعضای تعاونی صرفاً یک سهام‌دار آن به شمار می‌رود.

بدین سان بوخارین معتقد بود که مالکیت فردی دهقانان جای خود را به مالکیت سهامی آنان (که برای بوخارین مترادف با مالکیت جمعی بود) می‌دهد و فعالیت مشترک در عرصه تولید به اندازه همکاری و اشتراک مساعی در عرصه گردش برای دهقانان جذابیت می‌یابد. او خود این چشم انداز محتمل برای تحول تعاونی‌های تجاری به تعاونی‌های تولیدی را در یکی از نوشته‌هایش چنین ترسیم می‌کند:

"دستیابی به نیروی برق برای تعداد زیادی از مزارع دهقانی، مسلماً انگیزه قوی‌تری برای گذار به روشهای جمعی کار بر روی خود زمین بوجود می‌آورد. گذار به نیروی برق به طور کاملاً روشنی مزایایی را که در اثر استفاده از آن در مزارع جمعی می‌تواند به دست آید [به دهقانان] نشان می‌دهد. اگر استفاده از انرژی الکتریکی توسط چند خانوار دهقانی با هم صورت گیرد تا توسط هر کدام به طور مستقل، هر خانوار دهقانی و هر دهقان منفرد سهم بسیار کوچکی از فشار تامین هزینه [برق رسانی] را به دوش خواهد کشید. از اینرو، پروسه سازمان دادن اقتصاد دهقانی، که با سازماندهی تجارت آنان در تعاونیها شروع شده بود، سرانجام از طریق کار سازمان یافته برای تحول و تکمیل (processing) محصولات زراعی، به تولید سازمان یافته کشاورزی به معنای اخص کلمه منتهی خواهد شد. با تکمیل پروسه به استفاده از نیروی برق، این پروسه نیز تکمیل می‌گردد. بنابراین نظامی از مزارع دهقانی پدید می‌آید که واحدهای مجزا و منفرد [زراعی] را در یک کل واحد متشکل می‌کند و بدین سان خود هرچه بیشتر سازمان می‌یابد. اقتصاد دهقانی به تدریج از طریق ادغام در صنایع دولتی و اتحاد گسترده‌تر با آن، تغییر ماهیت می‌دهد. یک زنجیره اقتصادی این چنینی که در هر حلقه خود سازمان یافته است، در اساس سوسیالیسم را به نمایش می‌گذارد." 41

در رشد و توسعه جنبش تعاونی و در تحول تعاونیهای تجاری به تولیدی، به نظر بوخارین این کولاکها نبودند که به عنوان قشر مرفه توده دهقانی نفع عمده را می‌بردند. به نظر او کاملاً برعکس توسعه

جنبش تعاونی مبنای قدرت کولاکها در روستا را متزلزل می‌ساخت، زیرا بزعم او مادام که فقر و فلاکت وسیعی در روستا وجود داشت و ثروت روستا در دست معدودی کولاک متراکم بود، توده وسیع دهقانان فقیر و متوسط به خاطر این تفوق اقتصادی کولاکها به آنان وابسته می‌شدند؛ حال آنکه با توسعه جنبش تعاونی از آنجا که سطح عمومی معیشت دهقانان بالا می‌رفت و نهاد تعاونی کارآیی عملی بالاتری از قدرت فردی کولاک را به دهقانان نشان می‌داد، وابستگی مادی و معنوی دهقانان فقیر و متوسط به کولاکها هم کمتر می‌شد. البته کولاکها هم از برکت وجود تعاونیها می‌توانستند از ابزار و ادوات پیشرفته‌تر و همینطور سیستم متمرکز خرید، فروش و اعتبار برخوردار شوند و برای این کار کافی بود یا تعاونیهای ویژه خود را برپا دارند و یا در تعاونیهای موجود نفوذ کنند. بوخارین خود البته این احتمال را می‌داد، ولی بزعم او از آنجا که توده وسیع دهقانان فقیر و متوسط از حمایت سیاسی و اقتصادی دولت برخوردار بودند رشد تعاونیهای کولاکها با نفوذ آنان در تعاونیهای موجود نمی‌توانست توازن سیاسی - اقتصادی روستا را به نفع آنان برهم زند. بعلاوه به نظر او سیستم مالیاتهای تصاعدی بر درآمد کولاکها از یک سو میزان اختلاف درآمد در روستا را کاهش می‌داد و از سوی دیگر تامین منابع مالی لازم برای اعتبارات مورد نیاز تعاونیهای دهقانان فقیر و متوسط از جانب دولت را ممکن می‌ساخت. با این حساب بوخارین بر این باور بود که کولاکها با دست خود زمینه مرگ تدریجی خود را فراهم می‌آوردند، و لذا "غنی شدن دهقانان" به جای آنکه به حاد شدن مبارزه طبقاتی در روستا و ارتقاء و تفوق موقعیت کولاکها منجر شود فاصله طبقاتی را کم می‌کرد و موقعیت سیاسی - اقتصادی کولاکها را تنزل می‌داد.

این پشتیبانی حزب کمونیست شوروی از ایده تعاونی زمینه بسیار مساعدی برای رشد جنبش تعاونی در روسیه بوجود آورد. جنبش تعاونیهای تجاری در فاصله سالهای ۲۸-۱۹۲۵ به صورت یک جنبش وسیع و توده گیر دهقانان روسی درآمد. تا پائیز ۱۹۲۸ در مجموع ۱'۹۰۰'۰۰۰ خانوار روستایی یعنی % ۴۸/۲ از کل خانوارهای موجود دهقانی در این تعاونیها سازمان یافته بودند.<sup>43</sup> جدول شماره ۶<sup>44</sup> ترکیب اعضای تعاونیها را برحسب تعلق شان به یکی از سه قشر اصلی دهقانان یعنی قشر فقیر، متوسط و مرفه (کولاک) نشان می‌دهد. لازم به تذکر است که کارگران کشاورزی حق شرکت در این کنوپراتیوها را نداشتند. شرکت دهقانان فقیر در تعاونیها در سال ۱۹۲۷/۲۸ در مقایسه با سال ۱۹۲۵/۲۶ بیشتر شده بود. این امر به لطف اقداماتی که دولت طی این دوره برای تسهیل ورود دهقانان فقیر به تعاونیها به عمل آورده ممکن شده بود. کنگره ۱۴ حزب ( آوریل ۱۹۲۵) ضمن تاکید بر لزوم اتخاذ یک رویه معتدل برای تسهیل ورود دهقانان فقیر به کنوپراتیوها، بر لزوم سخت‌گیری جدی در امر ورود بدون حساب کولاکها به تعاونیها تاکید داشت.

بعلاوه در سال ۱۹۲۶ دولت برای تسهیل ورود دهقانان فقیر به تعاونیها برخی اعتبارات مالی در اختیار آنان قرار داده بود تا به راحتی از عهده پرداخت حق عضویت و خرید سهام در آنها برآیند.<sup>۴۵</sup>

جدول ۶: عضویت کئوپراتیوهای زراعی بر حسب قشربندی خانوارهای دهقانی ( به درصد )

نوع خانوار	۱۹۲۵/۲۶	۱۹۲۶/۲۷
دهقانان فقیر	۲۴/۵	۳۰
دهقانان متوسط	۶۷/۵	۶۰
دهقانان مرفه	۸/۰	۱۰
تعداد کل	۱۰۰/۰	۱۰۰

ارقام بالا حد متوسط ترکیب اقشار مختلف دهقانان در جنبش تعاونیها را بیان می‌دارد، ولی البته درصد شرکت اقشار مختلف دهقانی بسته به نوع تعاونیها متفاوت بود. به عنوان مثال، در سال ۱۹۲۵/۲۶ برای کئوپراتیوهای فروش درصدهای مربوطه برای سه قشر اصلی دهقانان به ترتیب % ۱۴/۷ ، % ۷۶/۴ و % ۸/۹ بود حال آنکه همین ارقام برای کئوپراتیوهای خرید % ۱۷/۳ ، % ۷۳/۹ تخمین زده شده است. در تعاونیهای تولید درصد شرکت کولاکها بالاتر از درصد شرکت شان در انواع دیگر تعاونی بود. به عنوان مثال، درصد شرکت اقشار مختلف دهقانی در تعاونیهای تولید لبنیات سبیری غربی برای سال ۱۹۲۵ ، % ۳۵/۸ خانوار فقیر % ۵۲/۱۰ خانوار متوسط و % ۱۳/۱ خانوار مرفه (کولاک) بود.<sup>۴۶</sup>

بوخارین در طرح تعاونیهای خود به فرضیه گذار حتمی و اجتناب ناپذیر تعاونیهای تجاری به تعاونیهای تولید معتقد بود. هرچند وی این تحول را آرام و تدریجی در نظر می‌گرفت ولی به هر رو وقوع آن را غیر قابل تردید می‌دانست. همین خوشبینی بود که بوخارین را در موضعی قرار می‌داد که گذار روسیه به سوسیالیسم را حتی اگر آهنگ توسعه صنعتی آن کند باشد مقدور بداند. و در مقابل تلاش پرجنب و جوش اپوزیسیون چپ برای به کرسی نشاندن سیاستی که به صنعتی شدن شتابان منجر می‌شد، طرف اعتدال را بگیرد.

از آنجا که تعاونیهای تجاری متکی به مالکین یا تولیدکنندگان خصوصی بودند که برای پیشبرد امر مشترکشان اقدام به یک فعالیت جمعی می‌کردند و لذا و اشتراک مساعی آنان در زمینه خرید فروش و دریافت اعتبارات به هیچوجه نافی مالکیت خصوصی آنان نبود، لذا ضروری بود که بوخارین برای اثبات فرضیه‌اش در مورد چگونگی تحول تعاونیهای تجاری به تولیدی به دو سوال اساسی پاسخ دهد. اولاً چرا

صرف مبادرت دهقانان به فعالیت جمعی به منظور بهبود موقعیت شخصی‌شان کافی است تا آنان را متقاعد سازد که برای پیشرفت عمومی جامعه از خیر مالکیت فردی و امتیازات شخصی‌شان به نفع تولید اشتراکی متکی به مالکیت جمعی بگذرند؟ مگر محرکه های مادی شخصی عامل اصلی جذب توده وسیع دهقانی به طرف تعاونیها نبودند، پس چگونه می‌شد که همان دهقانان در طول پروسه به اصطلاح "تکامل" تعاونیها، یعنی آن زمان که با ایجاد واحدهای تولیدی در جوار تعاونی‌هایشان حتی می‌توانستند از مزایای مادی بیشتری نسبت به قبل برخوردار شوند، یک دفعه بر مزایای شخصی‌شان چشم می‌پوشیدند، به فکر مالکیت جمعی و تولید اشتراکی می‌افتادند؟ ثانیاً بوجود آمدن هرگونه تعاونی تولیدی الزاماً به معنای نفی مالکیت خصوصی و امتیازات فردی نیست. شرکتهای سهامی در اروپا یک نمونه بارز چنین تعاونی‌هایی هستند. پس چرا در مورد دهقانان روسی باید تصور می‌شد که توسعه تعاونیهای تجاری به چیزی جز شرکتهای سهامی - که در آنها مالکیت و امتیازات فردی از طریق مالکیت سهام کماکان به رسمیت شناخته می‌شود - منجر خواهد شد.

بوخارین طرح سئوالات فوق را از اساس غیر موجه می‌دانست. به نظر او مقایسه تعاونیها در نظام سرمایه داری و در اقتصاد روسیه آن زمان، یک قیاس مع الفارق بود زیرا در اینجا وضعیت یک پدیده واحد در دو متن کلاً متفاوت مورد مقایسه قرار می‌گرفت. ندیده گرفتن این تفاوت به نظر او باعث می‌شد که سوال از اساس به خطا طرح شود. همانطور که پیشتر نشان دادیم برای بوخارین محیط پیرامونی و خارجی یک پدیده در چگونگی تکوین و تکامل آن نقش اساسی داشت، و از اینرو برای او بدیهی بود که نهاد تعاونی در محیط سرمایه‌داری و در محیط اقتصاد روسیه آن زمان (که وی به هیچوجه آن را کاپیتالیستی نمی‌دانست) دو سیر متفاوت و غیر قابل مقایسه با یکدیگر را طی می‌کنند. خود او مسئله را چنین طرح می‌کند:

"ولی یک تفاوت اساسی و واقعاً بسیار بزرگ بین شرایط توسعه تعاونیهای زراعی در کشورهای سرمایه‌داری در مقایسه با شرایط توسعه آنها در اتحاد شوروی ما وجود دارد. در یک نظام سرمایه‌داری تمام انواع مختلف تعاونیهای دهقانی به طور اجتناب ناپذیری زیر نفوذ اقتصاد کاپیتالیستی قرار می‌گیرند. در چنین نظامی صنایع بزرگ و قوی در دست بورژوازی قرار دارند؛ سیستم عظیم اعتباری که توسط بانکهای فوق العاده قوی هدایت می‌شود به محفل کوچکی از بزرگترین سرمایه‌داران تعلق دارد و بالاخره شبکه حمل و نقل و خطوط راه آهن با در دست سرمایه‌داران است و یا توسط دولت بورژوازی کنترل می‌شود. واقعیت این است که [در این نظام] بورژوازی است که بر تمام زندگی مدنی نظارت دارد...

ولی شرایط بسیار متفاوتی در نظام ما یعنی در دیکتاتوری پرولتاریا وجود دارد. حدود کلی توسعه نهاد تعاونی در کشور ما از طریق کارخانه ها، شرکتها، معادن، خطوط راه آهن، و بانکها در دست بورژوازی قرار دارند تعیین نمی‌شود بلکه این حدود به لطف کلیت صنایع بزرگ، شبکه حمل و نقل، و سیستم اعتباری که تحت کنترل دولت پرولتری قرار دارد تعیین می‌شود. از اینرو می‌توان نتیجه گرفت که اگر پدیده توسعه عمومی نیروهای مولده در کشور ما وقوع یابد، و اگر شهر به درجه بیشتری به رهبر اقتصادی روستا بدل گردد،... در آن صورت تعاونیهای دهقانی هم بطور اجتناب ناپذیری منضم به ارگانهای سیستم اقتصادی پرولتری خواهند شد، دقیقاً به همان شکل که این نهادها تحت رژیم بورژوایی به ارگانهای سیستم اقتصادی سرمایه داری منضم هستند." 47

بوخارین بر این باور بود که جامعه شوروی دهه ۲۰ در حال گذار از تعادل به هم خورده نظام سرمایه‌داری به یک تعادل برتر اقتصادی بود. برای او تعادلی که براساس اقتصاد کالایی در جامعه روسیه پیش از انقلاب وجود داشت، به نفع تعادلی جدید و متکی به تولید با برنامه در حال تحول و گذار بود. به نظر او رشد نیروهای مولده در جامعه روسیه دوران نپ که نیرو و منابع ضروری خود را از قبل افزایش حجم تولیدات به دست می‌آورد، رسیدن به چنین تعادل جدیدی در عرصه اقتصاد را برای روسیه به صورت یک ضرورت تاریخی غیرقابل اجتناب در آورده بود.

همانطور که پیشتر نشان دادیم برای بوخارین حصول یک تعادل جدید در عرصه اقتصاد، بطور اجتناب ناپذیری همه عرصه‌های دیگر حیات یک جامعه را تحت الشعاع قرار می‌دهد. از اینرو در نظر بوخارین کولاکها یا تولید کنندگان خصوصی، آن هم در شرایطی که "اقتصاد سوسیالیستی" در حال شکل‌گیری و نضج بود و سرعت توسعه آن از سرعت انباشت و تراکم ثروت در دست آنان سبقت گرفته بود، دیگر به هیچوجه از این شانس برخوردار نبودند که تعادل اقتصاد روسیه را به آنچه در پیش از انقلاب وجود داشت برگردانند. آن تعادل برای بوخارین به سطح دیگری از رشد نیروهای مولده مربوط می‌شد در حالیکه رشد رو به تزاید نیروهای مولده طی دوران نپ و چشم انداز روشنی که و در این عرصه برای صنعت روسیه می‌دید، تعادل جدید دیگری را در عرصه اقتصاد می‌طلبید.

برای بوخارین دوره نپ دوره‌ای بود که طی آن دولت پرولتری مصالح لازم برای تبدیل شدن به نهادی که از عهده سازماندهی متمرکز و سراسری اقتصاد کشور برآید را به دست می‌آورد. از اینرو برای او دولت پرولتری "تنها یک روبنای سیاسی" نبود، زیرا "مواضع مسلط اقتصاد" را در کنترل داشت و این مواضع بخش اساسی مناسبات تولیدی جامعه شوروی یعنی بخش اساسی "زیربنای" آن را در بر می‌گرفت.

لذا برای وی توسعه بخش دولتی اقتصاد و قوام یافتن اقتدار دولت پرولتری در طی دوران نپ ناظر بر این واقعیت بود که زیربنای جامعه شوروی به طور برگشت ناپذیری به سمت "زیربنای" سوسیالیستی در حال گذار است.<sup>48</sup>

این تحول در زیر بنا برای وی با یک تحول غیر قابل تردید در روبنای جامعه قابل تصور بود. به عبارت دیگر برای وی ارتقاء سطح نیروهای مولده در بخش دولتی اقتصاد، شعور اجتماعی متناظر و متناسب با آن را نیز همزمان و بلا درنگ به وجود می‌آورد و بدین‌سان شعور فردی تولیدکنندگان خصوصی را نیز متعاقباً مورد تاثیر قرار می‌داد و متحول می‌ساخت.

بوخارین در مورد چگونگی انضمام تعاونیها به اقتصاد دولتی همان پروسه‌ای را در نظر مجسم می‌کرد که پیشتر از آن در دوران تحول رقابت آزاد به سرمایه‌داری دولتی در اروپا برسر، سرمایه‌های خردآمده بود. همانطور که سرمایه‌های کوچک یک به یک در تراستها و انحصارات بزرگ تحلیل رفته و بالاخره تراستها به صورت یک تعاونی بزرگ دولتی درآمده بودند، بوخارین تصور می‌کرد که تعاونیهای روسی نیز به همان سان در اقتصاد دولتی شوروی تحلیل می‌روند و بدین ترتیب زمینه مادی تولید با برنامه را در آن کشور فراهم می‌آورند:

" ما همه می‌دانیم که در یک جامعه سرمایه‌داری، که [مناسبات] بازار در آن برقرار است و انواع مختلف بنگاههای خصوصی با یکدیگر در رقابت و جدالند، این بالاخره تولید بزرگ است که تولید خود را از میدان بدر می‌کند، و این سرمایه‌های متوسط اند که در مقابل سرمایه‌های بزرگ دست به عقب نشینی می‌زنند. در تحلیل نهایی [می‌توان گفت] جمع کوچکی از امراء صنعت و [سرمایه] مالی، [یعنی کسانی] که تمام صنعت و بازرگانی را به تملک خود درآورده‌اند جایگزین توده عظیمی از بنگاهها، کارخانجات، تجار و بانکهایی که با یکدیگر در رقابت اند می‌شوند.... چیزی ظاهراً شبیه به این در کشور ما نیز رخ خواهد داد، و [در حقیقت باید گفت که] هم اکنون در حال رخ دادن است، منتها با یک تفاوت اساسی: در مورد ما جای امراء بزرگ صنعت و بانکداران بزرگ را طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش گرفته اند... و تولید بزرگ [نیز] در دست دولت پرولتری قرار گرفته است."<sup>۴۹</sup>

همانند پروسه تکوین سرمایه‌داری انحصاری، بوخارین معتقد بود که این قدرت سیستم اعتباری و بانکی بخش دولتی اقتصاد است که کاتالیزور پروسه انضمام اشکال مادون اقتصادی به اقتصاد متمرکز دولتی به حساب می‌آید. بزعم او رشته های وابستگی اعتباری و مالی بخش کشاورزی به اقتصاد دولتی یک زمینه مشترک بین این دو بخش اقتصاد به وجود می‌آورد. اولی حیات خود را به ثبات دومی وابسته

می‌بیند و هر چه بیشتر آن را تقویت می‌کند غافل از آنکه در این پروسه این موجودیت خود اوست که در اقتصاد دولتی تحلیل می‌رود. براساس چنین تصویری بود که بوخارین خود را مجاز می‌دانست با فراغ خاطر ادعا کند: "حتی تعاونیهای کولاکها [در اینجا منظور او تعاونیهای اعتباری کولاک‌هاست] در کل سیستم، ادغام خواهند شد." در جمع بندی خود پیرامون این نکته در بهار ۱۹۲۵ نوشت:

"... شبکه اصلی سازمانهای تعاونی دهقانی ما عمدتاً متشکل از سلولهای کولاکی خواهد بود، بلکه شامل سلولهای زحمتکشی " خواهد بود که [به تدریج] به نظام عمومی ارگانهای اقتصادی دولتی ما منضم خواهند شد. و بدین سان به صورت حلقه‌های اتصالی در پیکره واحد اقتصاد سوسیالیستی در خواهند آمد. از سوی دیگر، بخش اصلی تعاونیهای کولاکی نیز به همین ترتیب از طریق بانکها و غیره به این سیستم منضم خواهند شد، هر چند تا حدود معینی نسبت به این سیستم به مثابه نهادهایی بیگانه عمل خواهند کرد... [بهر رو] چه آتیه‌ای... برای تعاونیهای کولاکی وجود دارد؟ ... اگر این تعاونیهای کولاکی بخواهند از رونقی برخوردار شوند لاجرم می‌بایست همانند همه تعاونیهای دیگر به ارگانهای اقتصاد دولت بپیوندند. به عنوان مثال، این تعاونیها موجودی نقدیشان را در بانکهای ما پس انداز خواهند کرد تا در قبال آن به نرخ معینی بهره دریافت کنند. حتی اگر چنین تعاونیهایی قرار باشد تشکلات بانکی مستقل خود را بوجود آورند باز در آن صورت هم به طور اجتناب ناپذیری مجبورند به نهادهای اعتباری قدرتمند دولت پرولتری، یعنی نهادهایی که اکثر منابع اعتباری کشور را در اختیار دارند، متصل شوند. کولاکها و تشکلاتشان هیچ فضایی برای حرکت ندارند، زیرا حدود عمومی توسعه آنها در کشور ما از پیش توسط نظام دیکتاتوری پرولتاریا و ارگانهای در حال رشد اقتصادی این دیکتاتوری تعیین شده است."<sup>50</sup>

حاصل آنکه، برای بوخارین تحول از شکل خصوصی مالکیت به شکل اشتراکی آن، پدیده‌ای بود که می‌توانست در چهارچوب اقتصاد روسیه دهه ۲۰ به صورت اولوسیونیستی (تکوینی - تدریجی) صورت پذیرد. تفاوت بین این دو شکل مالکیت - که هر کدام ظاهر صرفاً حقوقی مناسبات تولیدی متفاوتی است - برای وی تفاوتی نبود که حتماً لازم باشد از طریق یک "جهش دیالکتیکی" رفع شود. ما رکس بیشتر، در مبارزه با تئوریهای سوسیالیسم تعاونی‌گرایی قرن نوزدهم نشان داده بود که صرف توسعه تعاونیها نمی‌تواند به تفوق شکل اشتراکی مالکیت بر شکل خصوصی آن بیانجامد. او نشان داده بود که اشکال مالکیت مرادده-های حقوقی صرفاً نیستند که بتوان آنها را خودسرانه در هر دوره تاریخی به کار گرفت، بلکه بیان حقوقی مناسبات تولیدی هستند که از نظر تکوین، تکامل و زوال به دوره‌های تاریخی معین تمدن بشری تعلق دارند. برای او مالکیت خصوصی سرمایه‌داری بیان حقوقی مالکیت بر ابزار تولید و توزیع تحت مناسباتی است

که خود بر اساس استنثار کارمزدی توسط سرمایه به وجود آمده و بازتولید می‌شوند. گذار از این شکل مالکیت به شکل اشتراکی مالکیت سوسیالیستی برای مارکس تنها زمانی قابل تصور بود که بدو اساس مالکیت خصوصی نظام سرمایه‌داری، یعنی رابطه کارمزدی - سرمایه، منقلب و متحول شده بود. از اینرو او در جدل با "سوسیالیست‌های تعاونی‌گرا" موكداً بر این نکته پای می‌فشرد که تنها در صورتیکه مناسبات تولیدی انسانها از چهارچوب مناسبات سرمایه‌داری فراتر رفته و به مناسبات تولیدی سوسیالیستی تحول یابد. نهاد تعاونی می‌تواند از مضمونی جدید برخوردار شود. لذا برای وی تحول اساسی در نهاد تعاونی واقعه‌ای نبود که از طریق تسری نقش این نهاد از عرصه گردش به عرصه تولید صورت پذیرد، کاملاً برعکس، برای او تحول اساسی در نهاد تعاونی تحولی بود که می‌باید در خارج از این نهاد، یعنی در مناسبات تولیدی موجود در جامعه کاپیتالیستی صورت پذیرد. چنین تحولی برای او تحولی بود که تنها از طریق یک انقلاب - یعنی یک جهش - در مناسبات تولیدی جامعه سرمایه‌داری می‌توانست متحقق شود.

برای بوخارین البته لزومی به چنین جهشی نبود. زیرا برای او همانطور که پیشتر نشان دادیم سوسیالیسم چیزی فراتر از جایگزینی تولید با برنامه به جای تولید توأم با هرج و مرج سرمایه داری نبود، به عبارت دیگر برای او سوسیالیسم آنجا که به عنوان یک شکل بندی اقتصادی معین در نظر گرفته می‌شود صرفاً تداوم بلاانقطاع - و جهش نیافته - پروسه تمرکز و تنظیم تولید است، که حاکمیت سیاسی بورژوازی نشان داده از به سرانجام رساندن آن ناتوان است. در این زمینه، یعنی در مورد چگونگی تحول سرمایه‌داری به سوسیالیسم، او و جناح چپ از درک غلط یکسانی رنج می‌بردند. هر دو تحول اولی به دومی را در زمینه اقتصاد امری تدریجی و اولوسیونیستی می‌دانستند. برای هر دو کاتالیزور این پروسه صرفاً رشد تکنولوژی و بهبود ابزار تولید بود. بدین منظور هر دو به یکسان بر لزوم توسعه صنعت به عنوان زمینه اصلی این رشد تاکید داشتند. اختلاف این دو اختلافی برسر سرعت انجام این کار یعنی صنعتی کردن روسیه بود. هر دو به یکسان از آموزش‌های انترناسیونال ۲ در زمینه درک جبری - تکنولوژیکی از چگونگی تحول سرمایه‌داری به سوسیالیسم متأثر بودند.

#### ۴- محدودیت های آلترناتیو جناح راست برای صنعتی کردن روسیه

مسئله حفظ تعادل بین صنعت و بخش کشاورزی در طی پروسه صنعتی شدن روسیه برای بوخارین از جایگاه محوری برخوردار بود. البته او در این باور خود این نکته را مفروض داشت که در رابطه صنعت - کشاورزی، این طرف اول معادله است که خواهد توانست بر دیگری چیره شود، و لذا خواهد توانست رابطه موجود را به نفع ارتقاء کل آن برهم زده و دوباره آن را، در سطحی عالیتر برقرار سازد



– و نه بالعکس. لذا برای بوخارین غنی شدن عمومی کشاورزان، منجمله کولاکها، در چهارچوب عمومی حرکت اقتصاد روسیه اقدامی بی خطر تلقی می‌شد. زیرا در تحلیل نهایی برای او مادامیکه صنعت بزرگ جزو اقتصاد دولتی محسوب می‌شد و چشم انداز تفوق یافتن آن بر بخش کشاورزی قریب الوقوع می‌نمود، دیگر هرگونه توسعه کشاورزی بالاجبار در چهارچوب محدودیت‌هایی که صنایع دولتی بر آن قرار می‌داد مقید می‌ماند. بوخارین خود این نکته را چنین متذکر می‌شود:

"البته بطور کلی می‌توان وضعیتی را در نظر مجسم کرد که در آن مزارع کولاکها با سرعت وحشتناکی در حال توسعه‌اند و پروسه انباشت هم در این بخش اقتصاد بسیار سریعتر از تمام اقتصاد دولتی به پیش می‌رود. در چنین حالتی [قدرت اقتصادی] کولاکها بر مابقی اقتصاد [کشور] تفوق می‌یابد، و دیگر اگر آنان با نیروهای سرمایه تجاری خصوصی تبنانی کنند، ممکن است بتوانند تمام نظام دیکتاتوری پرولتاریا را چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی سرنگون سازند. ولی وقوع چنین حالات فرضی از بیخ و بن غیر ممکن است. مفروض گرفتن اینکه [قدرت] اقتصادی کولاکها می‌تواند سریعتر از توان بخش دولتی اقتصاد رشد کند، قبول کردن فرضیه‌ای است که آشکارا ناقض واقعیت است. در [پروسه] توسعه عمومی اقتصاد ملی ما این صنعت بزرگ است که از سریعترین نرخ رشد برخوردار است، زیرا این بخش از اقتصاد هم اکنون در حال قوام یافتن است و هم اکنون تماماً در دست دولت پرولتری قرار دارد. [در حقیقت باید گفت] توسعه این صنایع آن عامل تعیین کننده و آن تضمین کافی است که ضمانت می‌کند تا توسعه اقتصادی کولاکها، یا دهقانان مرفه که از قدرت استخدام چند کارگر کشاورزی هم برخوردار شده‌اند، کماکان تابع نظام عمومی ما باقی بماند."<sup>51</sup>

این باور بوخارین البته چندان مبالغه آمیز هم نبود. در فاصله بین ۱۹۲۳-۲۶ صنعت روسیه از رشدی سریع و چشمگیر برخوردار شده بود. رشد سرانه صنعت برای سال مالی ۱۹۲۴-۲۵ از نرخ ۶۰٪ تجاوز کرده بود و همین رقم برای سال ۱۹۲۵-۲۶ بالغ بر ۴۳٪ می‌شد (به جدول زیر رجوع نمائید).<sup>52</sup>

جدول ۷: نرخ رشد سالانه صنعت روسیه در فاصله بین سالهای ۱۹۲۳-۲۶

سال	میزان رشد صنعتی برحسب میلیون روبل ۱۹۲۶-۲۷	درصد افزایش سالانه بازدهی صنعتی
۱۹۲۲-۲۳	۴۰۰۵	-
۱۹۲۳-۲۴	۴۶۶۰	۱۶٪
۱۹۲۴-۲۵	۷۷۳۹	۶۶٪
۱۹۲۶-۲۷	۱۱۰۸۳	۴۳٪

این افزایش قابل ملاحظه در حجم محصولات صنعتی در طی این سالها بیش از هر چیز مدیون به کار گرفته شدن ظرفیت استفاده نشده کارخانجاتی بود که در طی سالهای جنگ داخلی از کار افتاده بودند و یا زیر ظرفیت واقعی شان تولید می کردند. بنابراین طی سالهای اول نپ دولت توانسته بود بدون آنکه متحمل هزینه گزافی شده باشد و با صرف بودجه کمی، در بخش صنایع از بازدهی بسیار بالایی برخوردار شود. ولی وضع صنایع روسیه پس از سال مالی ۱۹۲۵-۲۶ به طور اساسی دگرگون شد. پس از سال ۱۹۲۶، نرخ رشد سرانه صنعت روسیه ناگهان به کمتر از نصف مقدار نرخ سالانه سال گذشته اش سقوط کرد. در این سال دیگر بیش از ۷۵ درصد از ظرفیت استفاده نشده صنایع موجود به کار گرفته شده بود و لذا افزایش بازدهی صنایع روسیه با اتکاء صرف به ظرفیت قدیمی شان دیگر ممکن نبود. گرایش نزولی نرخ رشد سالانه صنعت روسیه پس از سال مالی ۲۶ - ۱۹۲۵ تا سال ۱۹۲۹ به طور مستمر ادامه داشت (به جدول زیر رجوع نمائید). برای خلاصی از این وضعیت و بدست آوردن یک رشد فزاینده در صنعت، چهارچوب این بخش از اقتصاد می بایست بطور اساسی توسعه می یافت، و این بدان معنی بود که علاوه بر صنایع قدیمی موجود صنایع مدرن و با کارایی بیشتر از کارایی صنایع قدیمی باید به کار می افتادند؛ در غیر این صورت اقتصاد دولتی روسیه می رفت تا با رکود و کساد می مواجه گردد.

جدول ۸: نرخ رشد سالانه صنعت روسیه در فاصله بین سالهای ۲۹ - ۱۹۲۵

سال ۵۳	میزان رشد صنعتی برحسب میلیون روبل ۲۷-۱۹۲۶ <sup>54</sup>	درصد افزایش سالانه در بازدهی صنعتی
۱۹۲۵-۲۶	۱۳,۶۸۹	-
۱۹۲۶-۲۷	۱۶,۰۴۳	۱۷,۲٪
۱۹۲۷-۲۸	۱۹,۰۹۳	۱۹,۰٪
۱۹۲۸-۲۹	۲۲,۲۹۲	۱۶,۸٪

لزوم برخورد به این پدیده، البته در مباحثات اقتصادی دهه ۲۰ نکته جدیدی نبود. جناح چپ مدتها قبل از آنکه ارقام بطور غیرقابل انکاری حقایق را در چشم هر ناباوری فروکنند، یعنی از سال ۱۹۲۴ به بعد بر لزوم فراهم آوردن ملزومات ضروری برای توسعه صنعت روسیه در یک مقیاس جدید و وسیعتر از مقیاس موجود آن انگشت گذاشته بود. ایده انباشت اولیه سوسیالیستی پراثر اژانسکی قرار بود به همین معضل پاسخ دهد. بهر رو از سال ۱۹۲۶-۲۷ به بعد دیگر وضعیت رو به رکود صنعت روسیه و بحران مزمن قحطی محصولات حتی جناح بوخارین را هم متقاعد کرده بود که برای گسترش صنعت باید فکر جدی کرد و چاره قطعی اندیشید. بنابراین از این دوره به بعد برای بوخارین هم موفقیت شوروی در زمینه اقتصادی "مقدمتاً به موفقیت ما در تحصیل و تخصیص سرمایه [جدید] برای توسعه مبانی تولید و ساختن یا پایه‌گذاری بنگاههای جدیدی که تا حدود زیادی متکی به تکنولوژی جدید باشند، بستگی دارد." <sup>55</sup> البته بوخارین و همه اقتصاددانان تکنولوژی جدید دیگری که به "تئوری تعادل" او باور داشتند ضمن پذیرش این ضرورت که صنعت روسیه را می‌بایست هرچه سریعتر و در ابعادی وسیعتر توسعه داد و بر مقیاس و ظرفیت تولیدی آن افزود، در عین حال توجه حزب را به این نکته جلب می‌کردند که طی چنین پروسه‌ای نرخ رشد صنعت و تعادل عمومی اقتصاد کشور نباید به صورت دو فاکتور مانعة الجمع در آیند، چنانکه رشد یکی به اختلال دیگری منجر شود:

"ما نمی‌توانیم و نمی‌باید آن راهی را برای توسعه [صنعت] انتخاب کنیم که در آن وظیفه حفظ بالاترین نرخ رشد ممکن و [وظیفه] حفظ تعادل متحرک کلیت نظام اقتصادی به نفی یکدیگر منتهی شوند." <sup>56</sup>

برای وفادار ماندن به حکم فوق، بوخارین و اقتصاددانان هم نظر وی باید آلترناتیوی متفاوت با آنچه اپوزیسیون چپ برای صنعتی کردن روسیه تجویز کرده بود، ارائه می‌دادند. این بدان معنا بود که اولاً

آنان باید نشان می‌دادند که برخلاف آلترناتیو اپوزیسیون چپ، پروسه صنعتی کردن روسیه را می‌شود با مقدار کمتری انباشت اولیه شروع کرد و با این حساب دیگر لزومی به وضع مالیاتهای بالا بر قیمت فروش محصولات صنعتی و یا تحمیل رابطه مبادله‌ای نابرابری میان شهر و روستا - یعنی آنچه که بزعم اقتصاددانان مکتب بوخارین می‌توانست به برهم زدن تعادل اقتصادی روسیه و بلوک سیاسی کارگران - دهقانان منجر شود - نبود. ثانیاً آنان باید نشان می‌دادند که طرحشان برای صنعتی کردن روسیه در مقایسه با آلترناتیو جناح چپ این مزیت را هم دارد که برای دورانی که طول می‌کشد تا ساختمان صنایع جدید به پایان رسد و از ظرفیت تولیدی برخوردار شوند، به نحوی از انحاء به معضل کمبود محصولات صنعتی مورد نیاز بازار روستا پاسخ می‌دهد و بنابراین طی پروسه نوسازی صنایع تعادل اقتصادی روسیه کماکان حفظ شده و دچار هیچ اختلال حدی نمی‌شود.

اولین طرح آلترناتیو برای صنعتی کردن روسیه از جانب شانین (Shanin) کمیسر دارائی (مالیه) خلق ارائه شد. او در این طرح سعی کرده بود نشان دهد که چگونه می‌شود از حجم محدود سرمایه موجود در اقتصاد روسیه به بهترین نحو برای صنعتی کردن کشور استفاده کرد. طرح استفاده مؤثر از سرمایه‌های موجود برای شانین بدین شکل خلاصه می‌شد: روسیه خود از ثروت کافی برای رشد و گسترش وسیع صنایعش برخوردار نیست، پس می‌باید از آنچه وجود دارد برای تهیه این ثروت ضروری در وهله اول استفاده کند و به طریقی توسل جوید که این ثروت هرچه سریعتر تولید شود. سرمایه‌گذاری فوری در بخش صنایع سنگین به نظر او به هیچوجه به این نیاز پاسخ نمی‌گفت. زیرا اولاً خود این اقدام به حجم بسیار زیادی از ثروت اولیه احتیاج داشت که هنوز موجود نبود بلکه قرار بود بدست آید؛ ثانیاً دوره دوران سرمایه (turnover) برای صنایع سنگین یک دوره طولانی است و لذا سرمایه‌گذاری در بخش صنایع سنگین نمی‌توانست ثروت لازم را در دوره‌ای کوتاه تولید نماید.

در عوض او توصیه می‌کرد که دولت سرمایه‌ها و اعتبارات موجودش را در وهله اول در بخش کشاورزی سرمایه‌گذاری کند، زیرا بزعم او بخش کشاورزی دقیقاً به خاطر پائین بودن ترکیب ارگانیکش (یعنی نسبت سرمایه ثابت (ماشین آلات و غیره) به سرمایه متغیر (پولی که صرف استخدام نیروی کار می‌شود) می‌توانست در ازاء هر واحد سرمایه‌ای که در آن سرمایه‌گذاری می‌شد حجم بسیار بیشتری از نیروی کار را به حرکت درآورد. به طریق اولی او استدلال می‌کرد که در صورت یکسان فرض کردن نرخ استثمار در بخش کشاورزی و صنعت، در ازاء هر واحد از سرمایه که در بخش کشاورزی سرمایه‌گذاری می‌شد، مقدار بسیار بیشتری مازاد محصول حاصل استثمار نیروی کار بدست می‌آید تا در صنعت:

"ترکیب ارگانیک سرمایه در کشاورزی بسیار نازل تر [از صنعت] است... یک واحد سرمایه که در بخش کشاورزی سرمایه گذاری شده باشد می تواند هشت برابر صنعت [نیروی] کار به حرکت در آورد. با فرض یکسان بودن نرخ استنمار کار در صنعت و کشاورزی، یک واحد سرمایه در بخش کشاورزی می تواند به انباشت بسیار بیشتری منجر شود تا در بخش صنعت. بعلاوه سطح مصرف [یعنی سطح دستمزد برای نیروی کار شاغل] در بخش کشاورزی دستمزد پائین است. و این خود امکان بالابودن میزان انباشت در این بخش را باز هم بیشتر می کند." 57

بدینسان او تصور می کرد که هرگاه دولت مازاد محصول بخش کشاورزی را مجدداً در خود همان بخش سرمایه گذاری می کرد و اجازه می داد که این پروسه برای چندسالی تکرار شود، در آن صورت انباشت کافی ثروت برای گسترش اساسی صنعت بدست می آمد بدون آنکه در این بین اختلالی جدی متوجه تعادل عمومی اقتصاد روسیه شده باشد:

"در حالیکه نرخ متوسط انباشت در بخش صنعت حدوداً ۶ درصد تخمین زده می شود، همین نرخ برای بخش کشاورزی حدوداً باید ۱۵ درصد باشد... اگر ۱۰۰ واحد از منابع مان را امسال از بخش کشاورزی به صنعت انتقال دهیم این منابع در سال دوم ۱۰۶ واحد جدید، در سال سوم ۱۱۲/۳ واحد جدید و در سال چهارم ۱۱۹/۱ واحد جدید تولید می کنند. حال آنکه اگر همین ۱۰۰ واحد موجود را اجازه دهیم در همان بخش کشاورزی نگهداشته شوند، در آن صورت در سال دوم به ۱۱۵/۰ واحد جدید، در سال سوم به ۱۳۲/۲ واحد جدید و در سال چهارم به ۱۵۲/۰ واحد جدید افزایش خواهند یافت... از اینرو اگر انتقال منابع [از بخش کشاورزی به صنعت] به جای آنکه در سال اول صورت گیرد، در ابتدای سال پنجم رخ دهد، در آن صورت میزان منابع صنعت با فرض اینکه این منابع نیز از همان بازدهی برخوردار باشند که ۱۰۰ واحد اضافی که قبلاً از آن یاد کردیم، به جای آنکه به ۱۱۹/۱ واحد افزایش یابد، به ۱۵۲/۰ واحد افزایش می یابد." 58

بعلاوه او معتقد بود که در صورت اتخاذ طرحش برای صنعتی کردن روسیه معضل دست و پاگیر مازاد جمعیت روستا و بیکاری بالای بخش کشاورزی نیز مرتفع می گردد، مضافاً اینکه طی این پروسه بخش وسیعی از توده بیکار روستا در همان محل سکونت خود به کار گرفته می شود و دولت مجبور نخواهد بود برای تامین مسکن جدید برای آنان متحمل هزینه اضافی شود.

مازاد محصولات کشاورزی برای آنکه به صورت سرمایه درآیند باید بدو در بازار مصرف به فروش رسند. بدین منظور شانین علاوه بر بازار فروش داخلی بازار جهانی را نیز مدنظر داشت. بدین

ترتیب برای شانین سیکل صنعتی شدن روسیه تنها از طریق پیوند اقتصادش به بازار جهانی و فروش محصولات کشاورزی اش در این بازار می‌توانست کامل گردد.

با دقیق شدن در طرح شانین می‌توان گفت که این طرح از چند اشکال اساسی رنج می‌برد. صرفاً برای روشن کردن مضمون ملاحظاتی که در ادامه این مطلب خواهد آمد ضروری است به اختصار به مهمترین این اشکالات اشاره‌ای کنیم:

۱) برخلاف آنچه شانین تصور می‌کرد، اختصاص یک جانبه همه اندوخته‌های موجود به سرمایه گذاری در بخش کشاورزی آن هم برای چند سال متوالی، و غفلت از سایر عرصه‌ها طی این سالها، قطعاً به برهم خوردن تعادل اقتصاد روسیه در دراز مدت منجر می‌شد. این نکته از توجه شانین به دور مانده بود. به عنوان مثال برای آنکه صنعت روسیه در طی پروسه انباشت اولیه‌ای که شانین مد نظر داشت بتواند ظرفیت تولیدی خود را حفظ کند. احتیاج به این بود که مخارج ضروری برای ترمیم، جبران استهلاک و بازسازی آن منظمآ از طرف دولت تامین شود. بدین منظور باید بخش قابل ملاحظه ای از اندوخته های موجود برای سرمایه گذاری در این زمینه ها مصرف می‌شد. برای بدست آوردن یک تصویر واقع بینانه از مقیاس این مسئله توجه خواننده را به جدول زیر که ارقام مربوط به سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ را دربر دارد، جلب می‌کنیم:

جدول ۹: میزان سرمایه صرف شده برای جبران استهلاک صنایع دولتی در طی سالهای ۱۹۲۵-۱۹۲۸

سال	کل سرمایه صرف شده در بخش صنایع دولتی (به میلیون روبل) <sup>59</sup>	مقدار مصرف شده برای جبران استهلاک (به میلیون روبل)	درصد صرف شده برای جبران استهلاک <sup>60</sup>
۱۹۲۵/۲۶	۹۱۶	۵۰۶	۵۵/۲
۱۹۲۶/۲۷	۱۲۴۲	۶۹۷	۵۶/۱
۱۹۲۷/۲۸	۱۵۸۴	۸۸۲	۵۵/۷

۲) شانین مفروض می‌گیرد که میان نسبت سرمایه/بازده (capital/output) و نسبت سرمایه/کار (capital/labour) تناسب مستقیم وجود دارد. به عبارت دیگر او مفروض می‌گیرد با مقدار ثابتی سرمایه

هر قدر بتوان نیروی کار بیشتری را به استخدام درآورد مقدار بازده و لذا میزان انباشتی که بالمآل می‌تواند در خدمت صنعتی کردن کشور قرارگیرد بیشتر خواهد بود. و از آنجا که نسبت سرمایه/کار در تولید کشاورزی آن زمان روسیه به طور کلی از همین نسبت در تولید صنعتی پائین‌تر بود نتیجه می‌گرفت که نسبت سرمایه/بازده کمتری و لذا انباشت بیشتری در بخش کشاورزی می‌توان بدست آورد. هر چند چنین رابطه‌ای بین این دو نسبت می‌تواند برای یک رشته معین صنعتی یا کشاورزی صحت داشته باشد ولی تعمیم آن به کل اقتصاد یک کشور که متشکل از آحاد نامتجانس هم کشاورزی و هم صنعتی است، قطعاً تعمیم نابجایی است. زیرا در صنعت رشته‌هایی می‌توان یافت که در آنان کاهش سرمایه/کار (یعنی به اشتغال در آوردن بیشتر نیروی کار توسط یک مقدار ثابت سرمایه) الزاماً با کاهش نسبت سرمایه/بازده (یعنی به دست آوردن بازده بیشتر توسط همان مقدار سرمایه) همراه نباشد. همینطور در میان رشته‌های مختلف کشاورزی نیز چنین وضعیتی می‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین طرحی که هدف خود را حداکثر استفاده موثر از منابع سرمایه‌گذاری موجود در اقتصاد کشور قرار داده با چنین یک جانبه‌نگری در مقایسه صنعت و کشاورزی از این هدف خود دور می‌شود و لاجرم ممکن است عرصه‌های سودآور صنعت را بی‌جهت به نفع کشاورزی نادیده بگیرد.

۳) استفاده موثر از حجم بالای سرمایه‌گذاری‌هایی که به نظر شانین می‌بایست در بخش کشاورزی صورت می‌گرفت، لزوم به کارگرفتن ابزار و سازمان عالیتزی از تولید را الزامی می‌ساخت در غیر این صورت، یعنی هر آینه تولید زراعی قرار بود کماکان توسط ابزار موجود (که عمدتاً غیر مکانیزه بودند) و براساس همان سازمان سنتی کار در روستا (یعنی از طریق مزارع کوچک انفرادی) صورت گیرد. بخش قابل ملاحظه‌ای از آنچه سرمایه‌گذاری شده بود به دلیل ظرفیت بسیار پائین تولید زراعی به هدر می‌رفت. این فاکتور اساساً در طرح شانین مورد بررسی قرار نگرفته بود.

۴) توسعه بخش کشاورزی بدون حداقلی از توسعه صنایع سنگین غیرممکن بود. به عنوان مثال برای حمل و نقل به موقع و سریع محصولات کشاورزی وجود یک شبکه راه آهن موثر و سراسری در روسیه آن زمان الزامی بود. برای ایجاد چنین شبکه راه آهنی بدو پایه سرمایه‌گذاری قابل ملاحظه‌ای در چند شاخه مهم صنایع سنگین (تولید فولاد، استخراج ذغال سنگ...) صورت می‌گرفت.

این مسئله هرچند به طور ضمنی توسط خود شانین طرح شده بود ولی مقیاس وسیع سرمایه لازم برای تحقق آن به طور جدی از جانب او مورد توجه قرار نگرفته بود.

۵) و بالاخره، عملی بودن این خط مشی صنعتی شدن تماماً براین فرض بنا شده بود که دولت می‌تواند مازاد محصولات کشاورزی روسیه را از طریق تجارت خارجی در بازار جهانی به فروش رساند. این چهارچوب فکری به ویژه در طی سالهای ۱۹۲۶ به بعد که کشور روسیه هرچه بیشتر در انزوای سیاسی و اقتصادی فرو می‌رفت و روابط دیپلماتیکش با جهان خارج ضربات جدی خورده بود. دیگر به هیچوجه از کارآیی برخوردار نبود. کاملاً برعکس همان خطر انزوایی متوجه طراح چنین ایده‌ای بود که پیشتر از این بر سر ترنسکی و سایر رهبران اپوزیسیون چپ آمده بود.

اقتصاددان مهم دیگری که جزو مکتب بوخارینی آن دوران محسوب می‌شد و در زمینه توسعه اقتصادی روسیه صاحب نظر بود، بازارف (Bazarov) نام داشت. تا آنجا که به جهت گیری عمومی در زمینه توسعه اقتصاد برمی‌گشت او با شانین کاملاً هم نظر بود که حفظ تعادل عمومی اقتصاد در طی دوران صنعتی شدن می‌بایست مرکز ثقل هر طرح جدی برای چگونگی توسعه اقتصاد روسیه را تشکیل دهد. با عزیمت از این نقطه و با توجه به دلایلی که پیشتر شرحش رفت، او نیز همانند شانین آلترناتیو اپوزیسیون چپ را غیر عملی و موجد عدم تعادل و توازن می‌دانست. ولی توافق این دو همینجا به پایان می‌رسید. زیرا به نظر او طرح شانین این اشکال اساسی را داشت که توسعه صنایع را تا زمان نامعلومی به تعویق می‌انداخت و بعلاوه تا فرارسیدن زمان موعود برای شروع بازسازی صنایع به مسئله تامین منابع مالی ضروری برای حفظ ظرفیت تولیدی موجود آنها بی‌توجه می‌ماند. به نظر او اتخاذ چنین مشی در مورد توسعه صنایع دولتی چنان زیان‌هایی برای این بخش از اقتصاد داشت که جبرانش در دراز مدت برای دولت بسیار پرخرج‌تر از چیزی بود که در صورت بذل توجه به موقع به صنایع تمام می‌شد:

"باید به یادداشت که برای یک ارگانیزم در حال رشد ایجاد هرگونه توقفی در توسعه و تکاملش صرفاً به معنای یک حالت ایستادن نیست بلکه قدمی به عقب محسوب می‌شود ... اگر ما چند سال نسبت به صنعت تولید فلز و بازرگانی که براساس خرید و فروش فلزات بنا شده غفلت کنیم و سپس زمانی دوباره به آن توجه کنیم که طبق این طرح [منظور طرح شانین است] موعود توسعه آنها فرارسیده، در آن صورت دیگر این صنایع یا فرسوده شده اند، یا به کلی از کار افتاده‌اند و یا چنان از ظرفیت پائینی برخوردارند که تقریباً چیزی باقی نمانده که توسعه داده شود بلکه ضروری است که از اول شروع کنیم. اگر به چنین آزمایشی دست بزنیم، با این خطر مواجه خواهیم شد که نه فقط ابنیه و تجهیزات صنایع را از دست می‌دهیم بلکه همچنین ممکن است نیروی مولد با ارزش موجودی را که هنوز جایگزینی آن برایمان بسیار دشوار است - یعنی کادرهای کارگران ماهر فلزکاری را که اکنون داریم - را نیز از دست بدهیم." <sup>61</sup>



بعلاوه به نظر او توسعه رابطه تجاری بین شهر و روستا بدون حداقلی از توسعه شبکه ارتباطی کشور ممکن نبود. از آنجا که طرح شانین به این معضل پاسخ نمی‌داد، به نظر او این طرح ناکامل و لذا فاقد کارایی عملی برای صنعتی کردن روسیه بود. و بالاخره بازارف با طرح شانین از این جهت که این طرح رابطه اقتصاد روسیه و بازار جهانی را صرفاً به فروش محصولات کشاورزی محدود می‌سازد موافق نبود. به نظر او چنین خط مشی اقتصاد روسیه را به یک اقتصاد تک پایه تبدیل می‌کرد که فعل و انفعالات درونی‌اش به راحتی از نوسانات متناوب عرضه و تقاضا در بازار جهانی برای محصولات کشاورزی متاثر می‌شد. برای تخفیف این وابستگی او توصیه می‌کرد که علاوه بر صدور محصولات کشاورزی، روسیه مواد معدنی سوختی‌اش را نیز به بازار جهانی عرضه کند. به نظر او این اقدام البته به نوبه خود توسعه صنایع استخراجی و تصفیه مواد معدنی و سوختی را الزامی می‌ساخت. خلاصه به نظر او اتخاذ حتی اولین اقدامات جدی در طرح شانین بدون حداقلی از سمتگیری به سوی صنایع کشور و رشد فوری ظرفیت تولیدی آنان ناممکن بود، و این به نظر او دقیقاً نکته‌ای بود که شانین در طرح خود از ملاحظه آن کاملاً غفلت کرده بود. بعلاوه به نظر او کم توجهی به رشد ظرفیت تولیدی صنایع دولتی در کوتاه مدت، بحران قحطی محصولات را مجدداً در اقتصاد روسیه موجب می‌شد. در صورت بروز چنین وضعیتی به نظر او دهقانان دیگر هیچ تمایلی برای فروش محصولات زراعی‌شان به دولت نداشتند، و لذا اگرچه در اثر سرمایه‌گذاری زیادی که در بخش کشاورزی صورت گرفته بود حجم محصولات کشاورزی افزایش می‌یافت، محصولاتی که برای فروش به بازار عرضه می‌شد نیز به مراتب کمتر از میزانی بود که در حقیقت تولید شده بود:

"تا آنجا که رفع نیازهای فوری و جانشین ناپذیر دهقانان درگرو تهیه محصولات صنعتی است، آنان حاضرند مازاد محصولاتشان را تحت شرایطی که آشکارا برایشان نامساعد است بفروشند. ولی وجود چنین آمادگی از جانب دهقانان دیگر بدین معنا نیست که آنان، تحت تناسبات ارزشی موجود [میان محصولات صنعتی و کشاورزی] خواهند کوشید سطح مصرف خود از محصولات صنعتی را از سطحی که برایشان ضرورت مطلق دارد فراتر ببرند و یا خواهند کوشید تولید قابل عرضه به بازار خود را به همان نسبت افزایش دهند..."

[در حقیقت] با وجود فراوانی محصولات [که به لطف برداشت بی‌سابقه محصول در ۱۹۲۵ ممکن شده]... [می‌بینیم که] دهقان حاضر نیست که از همین مازاد محصول فعلی که در دست دارد و قیمتش

[توسط دولت] پائین آورده شده، مقدار بیشتری به بازار عرضه کند تا در نتیجه بتواند مقادیر بیشتری کالای صنعتی، که قیمتش [توسط دولت] افزایش داده شده، از شهر به دست آورد.<sup>62</sup>

انتقاد بازارف به کم توجهی طرح شانین نسبت به مسئله صنعت به هیچوجه بدین معنا نبود که خود او موافق یک برنامه همه جانبه و فوری برای صنعتی شدن روسیه بود. کاملاً برعکس وی اتخاذ چنین خط مشی را از همان بدو کار محکوم به شکست می‌دانست. زیرا به نظر او اتخاذ چنین رویه‌ای به این منجر می‌شد که حجم قابل ملاحظه‌ای از منابع محدود مالی دولت صرف پروژه‌هایی شود که امکان بهره‌برداری تولیدی از آنان تا چند سال مقدور نیست. در عوض، بازارف موافق توسعه تدریجی و گام به گام صنعت بود. به نظر او تنها در چنین صورتی بود که کشور فقیری مانند روسیه می‌توانست صنایع خود را در دراز مدت نوسازی کند بدون آنکه متحمل ناهنجاری یا اختلالی در اقتصاد خود شود.

استفاده صرفه جویانه و مؤثر از صنایع دولتی برای گسترش صنایع نزد بازارف بدین معنا بود که اولاً صنایع قدیمی را مادامکه از حیض انتفاع نیفتاده بودند دولت سرپا نگه می‌داشت و هزینه‌های لازم برای تامین استهلاک و بخشاً نوسازی‌شان را متقبل می‌شد و سپس دولت آنچه را پس از کسر این مخارج برایش باقی می‌ماند در وهله اول صرف توسعه آن رشته‌هایی می‌کرد که "محصولات مصرفی را در مقیاس وسیعی تولید می‌کردند و یا وسائل تولیدی را تولید می‌کردند که تقاضا برایشان به چندان حد بالائی رسیده بود که ایجاد این رشته‌ها را الزامی می‌ساخت." <sup>63</sup> تا آنجا که به توسعه صنایع سنگین مربوط می‌شد، بازارف بر این اعتقاد بود که سرمایه‌گذاری در این عرصه می‌باید با هدف ایجاد صنایع مدرن و بزرگی صورت گیرد که ظرفیت تولیدی‌شان بیشتر از حجم فعلی تقاضا برای محصولاتشان بود. به نظر او تنها در صورت اتخاذ چنین رویه‌ای بود که صنایع سنگین جدیدی که ۵ تا ۷ سال برای تاسیس شان وقت لازم بود، پس از شروع بهره‌برداری شان می‌توانستند از عهده رفع نیازهای اقتصاد روسیه که در عرض همین ۵ تا ۷ سال به مراتب بیشتر شده بود، پاسخ دهند. به ویژه در زمینه توسعه شبکه برق و حمل و نقل به نظر او هرگونه سرمایه‌گذاری باید با هدف رفع نیازهای اقتصاد روسیه در دراز مدت صورت می‌گرفت:

"اگر مقیاس توسعه صنایعی که از توان تولید وسایل تولید برخوردارند براساس میزان نیازهای واقعا موجود تعیین می‌شود، مقیاس تاسیسات تولید نیرو، و ابعاد خطوط حمل و نقلی که در دست ایجادند باید نه براساس تقاضای واقعا موجود بلکه تقاضای بالقوه‌ای که برای آنان وجود دارد تعیین شود... وقتی ما ساختن یک شبکه راه آهن را در منطقه‌ای شروع می‌کنیم، هنوز از آن خطوط آبی حمل و نقلی که ظرفیت شبکه راه آهن می‌بایست نهایتاً برای جوابگویی به نیازهای [آبی] آن برنامه‌ریزی شود برخوردار

نیستیم. بهر رو، ما هم اکنون از وجود آن عناصر انسانی و مادی تولیدی برخورداریم که به دلیل فقدان جاده‌های لازم از یکدیگر جدا هستند و فلج شده‌اند. حال آنکه با ایجاد جاده‌های ضروری این عناصر تولیدی به صورت اجزاء یک شبکه تولیدی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و [در آن صورت] بازدهی‌شان آنقدر زیاد خواهد بود که ظرفیت شاهراه‌های جدید التاسیس را اشباع کنند.<sup>64</sup>

در صورت شروع پروژه‌های مربوط به توسعه خطوط ارتباطی کشور و یا شبکه برق رسانی، بازارف معتقد بود که مشکل زیادی جمعیت و خیل عظیمی از آنان که در بیکاری به سر می‌برند نیز برطرف می‌شد، بدون آنکه در این میان لزومی به انتقال آنان به شهرها وجود داشته باشد. به نظر او برای هر کدام از این پروژه‌ها به نیروی عظیم انسانی برای تسطیح زمین و جابجایی مواد و ابزار کار احتیاج بود و این نیروها را می‌شد به راحتی از خود روستاهای مابین شهرها تامین کرد.

با توجه به آنچه رفت، بازارف معتقد بود که طرحی کامل برای توسعه صنایع روسیه ارائه کرده است. طرحی که بزعم او از این حسن برخوردار بود که می‌تواند بدون آنکه تعادل درونی اقتصاد روسیه را برهم زند (چیزی که بزعم او از طرح پراثوبراژنسکی برمیامد) و یا ذخایر مالیش را به طور یک جانبه بر روی توسعه یک عرصه معین متمرکز کند، و لذا آن را دچار ناهنجاری اختلال گرداند (چیزی که بزعم او از طرح شانین بر می‌آمد) یک رشد آرام ولی مطمئن و مستمر را برای توسعه اقتصاد روسیه و حرکت به سوی سوسیالیسم تضمین کند.

طی مباحثات اقتصادی ۱۹۲۶ به بعد، بوخارین موضعی ما بین نظرات شانین و بازارف اتخاذ کرد. او با شانین تا آنجا توافق داشت که این طرح توسعه مستمر و منظم صنعت روسیه را بدون توجه جدی به توسعه بخش کشاورزی و ارتقاء آن غیر ممکن می‌دانست. ولی برخلاف شانین برای بوخارین توجه به عرصه کشاورزی صرفاً به معنای توجه به افزایش حجم محصولات این بخش نبود. به نظر او ترکیب ارگانیک سرمایه در بخش کشاورزی نیز باید متحول می‌گردید. نه آنکه در همان سطح عقب مانده‌اش نگه داشته می‌شد. از اینرو برای بوخارین توسعه بخش کشاورزی باید با ورود تکنولوژی و ابزار نوین کشت و برداشت همراه می‌گردید. به عبارت دیگر به نظر او کشاورزی روسیه باید صنعتی می‌شد تا امکانات واقعی رشد صنعت روسیه را فراهم آورد. در چنین صورتی به نظر او مسئله مازاد جمعیت روستا هم حل می‌شد منتهی این بار استفاده از نیروی کار روستا دیگر در سطح کمی و کیفی بالاتری از آنچه سابقاً مرسوم و ممکن بود صورت می‌گرفت. وی این نکته را در سخنرانی‌اش به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب اکتبر (۱۹۲۷) چنین عنوان می‌کند:

"با توجه به معضل بیکاری، حفظ موجودیت [کمی] پرولتاریای مان، و توسعه صنایع و اقتصادمان به طور کلی ضروری است که ما انجام یک رشته اقدامات را در دستور کار قرار دهیم که حفظ جمعیت روستا بر روی زمینهای [کشاورزی] را ممکن گرداند.

اگر قرار است این مسئله به شیوه معتدلی حل شود در آن صورت باید گامهایی به طرف صنعتی شدن کشاورزی برداشته شود، یعنی کاربرد صنعت می‌بایست در پرورسینگ محصولات کشاورزی، تهیه وسائل نگهداری گوشت، تولید نشاسته و شیرۀ قند، پرورسینگ سیبزمینی، تولید روغن نباتی، تهیه مشتقات شیر، خشک کردن سبزیجات و غیره به کار گرفته شود....

در این راستا، یعنی در امتداد خط صنعتی کردن کشاورزی است که ما باید حرکت کنیم؛ در غیر این صورت ما هیچگاه از عهده رفع معضلاتی که می‌باید به تدریج رفع شوند بر نخواهیم آمد.<sup>65</sup>

چنین خط مشی برای توسعه کشاورزی طبعاً با طرح عمومی او برای تحول تعاونی‌های تجاری روستا به تعاونی‌های تولیدی همخوانی داشت. همانطور که پیشتر نشان دادیم برای بوخارین تحول سوسیالیستی در روستا از کانال ایجاد تعاونیهای تولیدی در تداوم کار تعاونیهای تجاری صورت می‌گرفت؛ و صنعتی شدن روستا برای بوخارین ملزومات عملی چنین تحولی را فراهم می‌آورد.

درکنار ورود صنعت و تکنولوژی مدرن به روستا، بوخارین لزوم ایجاد یک سازماندهی نوین در تولید زراعی را نیز ضروری می‌دانست. وی که تا چندی پیش اشاعه ایده کلخوز را به حال روستا مضر می‌دانست و مغایر با روانشناسی دهقانان ارزیابی می‌کرد، اینک خواهان ایجاد کلخوزها و مزارع توده اشتراکی در جوار تولید خرد و منفرد دهقانی شده بود. این چرخش ملایم در موضع او قابل درک است. زیرا او در این سالها دیگر قانع شده بود که در شرایطی که صنعت از قدرت اقتصادی لازم برای مهار کردن تولید خصوصی در روستا برخوردار نیست دیگر می‌باید علاوه بر استفاده مؤثرتر از روشهای اقتصادی (مثلاً افزایش بازهم بیشتر مالیات بر درآمد کولاکها) به طرق غیر اقتصادی هم توسل جست. ایجاد و گسترش مزارع اشتراکی دولتی (سوخوزها) - که تا چندی پیش مورد بی‌مهری دولت واقع شده بودند - یک اقدام مؤثر در این زمینه دیده می‌شد. البته به نظر بوخارین ایجاد مزارع اشتراکی باید از طریق ترغیب و تشویق دهقانان صورت می‌گرفت نه با اعمال جبر و قهر:

"نقطه نظر تماماً تولیدی یعنی آن نقطه نظری که افزایش تولید را مد نظر دارد (لنین)، در اینجا منطبق با آن نقطه نظری می‌شود که خواهان تحول طبقاتی، یعنی از میان بردن تدریجی عناصر سرمایه‌دار در کشاورزی از طریق افزایش کلکتیویزه کردن مزارع دهقانان منفرد فقیر و متوسط و سوسیالیزه کردن

تولید کشاورزی است .... این مسئله به توجه خاصی احتیاج دارد [و بدین منظور باید] اقداماتی به شکل ایجاد تا سیسات بزرگ کشاورزی صورت گیرد - هرچند البته تا حدود معینی - که هم به تکنولوژی جدید (استفاده از تراکتور، مکانیزاسیون، استفاده از موادشیمیایی) و هم به کادرهای ماهر نیاز داشته باشد.<sup>66</sup> به لطف این تغییر موضع بوخارین نسبت به نهاد کلخوز و نیز پذیرش لزوم تولید اشتراکی در روستا، که با تغییر موضع عمومی حزب در این زمینه نیز همراه بود، کلخوزها از قدری رشد کمی طی سالهای ۲۹ - ۱۹۲۶ برخوردار شدند. معهذاً رشد آنها در مقایسه با تولید غیر جمعی کماکان عرصه بسیار کوچکی از بخش کشاورزی را در بر می‌گرفت. تا ژوئن ۱۹۲۹ در مجموع فقط یک میلیون خانوار به عضویت کلخوزها درآمده بودند وکل مساحت زیرکشت شان از ۴٪ کل مساحت زیرکشت تجاوز نمی‌کرد (به جداول زیر رجوع کنید).

جدول ۱۰: تعداد کلخوزها و خانوارها عضو آن در فاصله سالهای ۱۹۲۶-۲۹<sup>67</sup>

تاریخ	تعداد کلخوزها	تعداد خانوارهای عضو (به هزار)	تعداد اعضاء وابسته به آن (به هزار)
۱ اکتبر ۱۹۲۶	۱۷,۸۷۴	۲۱۷/۲	۸۶۸/۸
۱ اکتبر ۱۹۲۷	۱۸,۸۴۰	۲۸۶/۱	۱۱۸۵/۹
۱ اکتبر ۱۹۲۸	۳۸,۱۳۹	۵۹۵/۵	۲۵۳۴/۷
۱ ژوئن ۱۹۲۹	۶۰,۲۸۲	۱۰۹۴/۳	۴۸۱۴/۸

جدول ۱۱: مساحت اراضی زیر کشت و محصولات عرضه شده به بازار مزارع کلخوزی<sup>68</sup>

تاریخ	مساحت زیرکشت مزارع اشتراکی (به هزار هکتار)	مساحت زیرکشت کلخوزها به مثابه درصدی از کل مساحت زیرکشت در شوروی	حجم محصولات عرضه شده به بازار (به میلیون روبل)	حجم محصولات عرضه شده به بازار کل محصولات عرضه شده
۱۹۲۶-۲۷	۹۹۴/۳	۰/۹	۹۰/۰	۱/۰
۱۹۲۷-۲۸	۱۸۳۰/۶	۱/۶	۱۱۹/۵	۱/۸
۱۹۲۸-۲۹	۴۸۵۷/۴	۴/۰	۴۲۳/۵	۵/۷

تا آنجا که به نظرات بازارف برمی‌گشت، بوخارین در زمینه‌های معینی خود را با او هم نظر می‌دید. از جمله هر چند او با بازارف توافق کامل داشت که برای حفظ ظرفیت تولیدی صنایع قدیمی دولت باید بودجه لازم را برای تامین مخارج استهلاک و بازسازی‌شان تامین کند ولی این توافق او تا قبول

پروژه‌های وسیع صنعتی و ارتباطی مد نظر بازارف تعمیم نمی‌یافت. به نظر بوخارین انجام چنین پروژه‌هایی بسیار بیشتر از آنچه بازارف تصور می‌کرد به منابع مالی احتیاج داشت، و لذا مبادرت به چنین اقداماتی می‌توانست به سرعت اقتصاد ضعیف روسیه را زیر فشار خود خرد کند به نظر او در صورتیکه دولت به انجام چنین پروژه‌هایی ترغیب می‌شد، علاوه بر اینکه بسیاری از پروژه‌هایی که شروع می‌شد در وسط راه به علت محدودیت اندوخته‌ها و ذخایر مالی لازم و همینطور کمبود مصالح و مواد خام اولیه ضروری متوقف می‌ماند، همینطور منابع ضروری برای توسعه و صنعتی کردن بخش کشاورزی نیز تماماً به نفع توسعه صنعت صرف می‌شد و لذا دیگر امکان توسعه این بخش مهم اقتصاد معلق می‌ماند. بزعم او از آنجا که قدم گذاشتن در چنین مسیری برای صنعتی کردن روسیه بالاجبار به برهم خوردن تعادل اقتصادی روسیه منجر می‌شد، او ملاحظات بازارف در مورد شروع پروژه‌های صنعتی را زودرس قلمداد می‌کرد و با آنها مخالف بود. بزعم او توسعه صنایع می‌باید از کانال توسعه صنایع سبک صورت گیرد. ملاحظات او در این زمینه در قطعنامه کنگره پانزدهم حزب (دسامبر ۱۹۲۷) در مورد صنعتی کردن، به صورتی گنگ ولی به هر رو جانبدار، چنین عنوان شده است:

"در عرصه مناسبات بین توسعه صنایع سبک و سنگین... ضروری است تا از بهترین ترکیب نرخ توسعه هر دو بخش شروع کنیم. با توجه به صحت این نکته که مرکز ثقل این ترکیب باید به تولید وسایل تولید انتقال یابد، در عین حال ضروری است که نسبت به اختصاص بیش از اندازه سرمایه‌های دولتی برای ایجاد تاسیسات بسیار بزرگی که عرضه محصولاتشان به بازار پس از چندین سال ممکن می‌شود، هشیار باشیم؛ از سوی دیگر ضروری است تا این نکته را مد نظر داشته باشیم که دوران سریعتر [سرمایه] در صنایع سبک (تولید اقلام سبک مصرفی) اجاره می‌دهد تا درآمد آن برای ساختن صنایع سنگین مورد استفاده قرار گیرد در عین اینکه خود صنایع سبک هم [بدین ترتیب] توسعه می‌یابند." <sup>69</sup>

علیرغم همه اعتدال و احتیاطی که بوخارین در زمینه صنعتی کردن روسیه و حفظ تعادل اقتصادی آن در مباحثاتش به خرج می‌داد، از دادن هرگونه تعهد قاطعانه‌ای مبنی بر اینکه در صورت اتخاذ خط مشی پیشنهادی او دیگر اختلالها و بحرانهایی که اقتصاد روسیه در سالهای ۱۹۲۳ (بحران قیچی) و ۱۹۲۶ ("بحران قحطی محصولات") از سر گذرانده بود تکرار نمی‌شود، پرهیز می‌کرد. او و سایر رفقای هم نظرش با صراحت معترف بودند که علیرغم همه این تعدیلات هیچ تضمینی وجود ندارد که اقتصاد روسیه شاهد تلاطمات بحرانهای جدیدی در آینده نشود. به نظر آنان مادامکه کشور روسیه از نظر مواد خام،

محصولات صنعتی، طلا، و اندوخته های مالی و امثالهم در مضیقه بود وقوع چنین بحرانها و اختلالهایی اجتناب ناپذیر بودند.

بحران غله ۱۹۲۷ صلابت و استحکام تئوریهای بوخارین و سایر اقتصاددانان مکتب بوخارینی را به آزمایش گذارد. در فاصله بین سال ۱۹۲۶ تا ۱۹۲۷ تغییرات جدی در جو عمومی روستاهای روسیه بوجود آمده بود. دلواپسی نسبت به موقعیت منزوی روسیه در عرصه بین‌المللی، به ویژه دلواپسی نسبت به خطر جنگ جدیدی بین آن کشور و دول سرمایه‌داری غرب، به روستاها نیز سرایت کرده بود. از سوی دیگر موقعیت عمومی دهقانان به دلیل برداشت خوب محصول غلات در سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ بهبود یافته بود و خطر گرسنگی و فقر مطلق دیگر برای آنان آنطور که در سالهای قبل تهدیدشان می‌کرد، وجود نداشت. از سوی دیگر حجم محصولات صنعتی برای فروش در بازار روستا نقصان یافته بود و لذا دهقانان در مقابل فروش محصولات زراعی‌شان چشم‌انداز چندانی برای تحصیل محصولات صنعتی مورد نیازشان نمی‌دیدند. ارزش روبل در این سالها به خاطر تورم قابل ملاحظه‌ای که در اقتصاد کشور بوجود آمده بود منظمأ کاهش می‌یافت و دیگر استحکام و ثبات سالهای قبل را نداشت. از اینرو اندوخته پولی برای دهقانان یک دارائی منظمأ روبه کاهش تلقی می‌شد. مجموعه چنین شرایطی باعث شده بود تا دهقانان برای حفظ آتیه خود و خانواده‌هایشان دست به احتکار محصولات کشاورزی مازاد بر مصرف خود بزنند و از فروش بیش از حد لازم مازاد محصولشان به بنگاه‌های خرید دولتی اجتناب ورزند.

در این دوره برای دهقانان غله انبار شده، از اندوخته پولی بسیار با ارزشتر تلقی می‌شد و بدین لحاظ دهقانان ترجیح می‌دادند دارایی‌شان را به شکل جنسی در انبارها اندوخته کنند تا آن را به صورت پول نقدی که ارزشش مدام کمتر می‌شد در حسابهای پس‌اندازشان در بانکها نگهدارند. این امتناع دهقانان از فروش مازاد محصولات زراعی، حجم محصولات موجود در بازار را به طور چشمگیری در سال ۱۹۲۷ کاهش داد صف‌های طولانی برای تهیه نان که یادآور دوران کمونیسم جنگی بود، مجدداً در شهرها ظاهر شدند. دولت برای بدست آوردن غلات احتکار شده به اقدامات تند و خشنی بر علیه دهقانان محتکر دست زد. با اتکاء به ماده‌ای از قانون جزایی که احتکار محصولات کشاورزی را غیر مجاز می‌شمرد، بسیاری از دهقانان به مجازاتهای سنگینی محکوم شدند. این فشار همه جانبه و خشن دولت مسئله کمبود غله را به طور موقت برطرف کرد و حجم محصولات جمع آوری شده توسط بنگاه‌های دولتی به حدود سال قبل رسید.

دولت برای پیشگیری از بروز مجدد این وضعیت دست به اقدام غیرمنتظره‌ای زد که یادآور اقدامات دوره کمونیسم جنگی بود. هر روستا موظف شد تا سهمیه معینی از محصولات کشاورزی را از طریق شوراهای محلی مربوطه جمع‌آوری کرده و به دولت بفروشد. کوتاهی در انجام این تعهد جرم شناخته می‌شد. علیرغم این تعرض جدی دولت به دهقانان معضل کمبود غله عرضه شده به بازار مجدداً به شکل حادی بروز کرد. در سال ۱۹۲۸-۲۹ در مجموع ۸/۴ میلیون تن غله توسط بنگاههای دولتی جمع‌آوری شدند. حال آنکه حجم محصولات جمع‌آوری شده در سال پیش (۱۹۲۷-۲۸) از رقم ۱۰ میلیون تجاوز می‌کرد (به جدول زیر رجوع کنید):

جدول ۱۲: غلات جمع‌آوری شده توسط بنگاههای کنویراتیوی دولتی برای سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۹<sup>70</sup>

سال	غلات جمع‌آوری شده (به هزار تن)
۱۹۲۵-۲۶	۸,۴۱۵
۱۹۲۶-۲۷	۱۰,۵۹۰
۱۹۲۷-۲۸	۱۰,۳۸۲
۱۹۲۸-۲۹	۸,۳۰۲

تکرار چنین وضعیتی رفته رفته طیف وسیعی از رهبران و اعضای حزب را متقاعد می‌ساخت که برخلاف نیمه اول دهه بیست دیگر امکان رشد آرام و هم‌زمان صنعت و کشاورزی در روسیه وجود ندارد، و بنابراین دیگر همه اظهارات تئوریه‌های بوخارین در مورد اینکه در صورت اتخاذ یک سیاست معتدل برای صنعتی کردن کشور می‌توان به حفظ تعادل اقتصادی آن امیدوار بود، قولها و تعهداتی پوچ توخالی اند. اتخاذ یک سیاست قاطع برای رفع این معضل مزمن می‌رفت تا به صورت گرایش عمومی حزب درآید؛ حال مسئله برسر این بود که این قاطعیت باید به نفع و به ضرر چه کسانی تمام شود.



## فصل هشتم

### سقوط جناح راست و تحکیم آلترناتیو استالین برای صنعتی شدن روسیه

جدایی بوخارین و استالین که تاکنون در کنار هم بر علیه اپوزیسیون چپ جنگیده بودند در متن شرایط سالهای ۲۸-۱۹۲۷ صورت پذیرفت. استالین تا پیش از بروز بحران غله ۱۹۲۷ خود را در زمینه مسائل اقتصادی هم نظر و هم خط با بوخارین می‌دانست هرچند او پیشتر در مواردی بر سر زیاده رویهای بوخارین به نفع دهقانان ابراز نگرانیهای ملایمی کرده بود ولی تا پیش از این بحران با اعتماد کامل از سیاستهای بوخارین در زمینه مسائل اقتصادی جانب داری می‌کرد. اعلام اینکه "ما در کنار بوخارین ایستاده ایم و خواهیم ایستاد" در کنگره ۱۴ حزب (۱۹۲۵) را می‌توان بیان روشن موضع او در قبال مسائل اقتصادی آن سالها قلمداد کرد. در طی این سالها (یعنی از ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۷) هرچند او لزوم توسعه فوری صنایع سنگین را چندین بار مورد تاکید قرار داده بود ولی در مجموع مدافع اعتدال در این زمینه بود، و هشدار بوخارین در مورد لزوم حفظ تعادل صنعت و کشاورزی و رشد متناسب و همزمان این دوران هشدار همراه با درایت تلقی می‌کرد. با حرکت از چنین موضعی بود که او پیشتر در کنفرانس پانزدهم حزب (نوامبر ۱۹۲۶)، که اساساً برای تصفیه اپوزیسیون چپ از حزب برگذار شده بود، خود را در کنار بوخارین قرارداد و اعلام کرد:

"بلوک اپوزیسیون که ناسازگاری صنعت و کشاورزی را مسلم فرض می‌کند اینک به این [موضع] متمایل شده که [رابطه] صنعت و کشاورزی را قطع کند. اپوزیسیون متوجه نیست و نمی‌تواند بپذیرد که امکان توسعه صنعت به قیمت غفلت از منافع کشاورزی و آسیب رساندن به این منافع، آن هم به شیوه ای خشن غیر ممکن است. آنها نمی‌توانند بفهمند که اگر صنعت نیروی هدایت کننده اقتصاد ملی است، اقتصاد کشاورزی هم قطعاً آن اساسی را عرضه می‌کند که با اتکاء به آن صنعت ما می‌تواند توسعه یابد... حزب نمی‌تواند و نمی‌خواهد [وضعی] را تحمل کند که در آن اپوزیسیون در صدد است تا اساس وحدت کارگران و دهقانان را برهم زند و بدین منظور یا به اشاعه ایده [لزوم] افزایش قیمت‌های عمده فروشی [محصولات صنعتی] و افزایش فشار مالیاتها بردوش دهقانان دست می‌زند و یا روابط بین کارگران و دهقانان را، نه

به همکاری اقتصادی میان این دو، بلکه به استثمار دهقانان توسط دولت پرولتری "تعبیر" می‌کند. حزب ما نمی‌تواند و نمی‌خواهد بر این (وضع) چشم ببوشد.<sup>2</sup>

### ۱- دلایل بروز شکاف و جدائی میان بوخارین و استالین پس از بحران غله ۱۹۲۷

بحران غله ۱۹۲۷ استالین را متقاعد ساخته بود که حفظ تعادل صنعت و کشاورزی مادامکه اولی از موقعیت کاملاً برتر و تثبیت شده‌ای بر دیگری برخوردار نشده بود تنها می‌توانست به نفع دهقانان تمام شود. از اینرو او لزوم یک بازبینی اساسی در مواضع قبلی خود را ضروری می‌دید. برای بوخارین برخلاف استالین بحران غله ۱۹۲۷ مسئله چندان غیرقابل پیش بینی - یا اجتناب ناپذیری - به نظر نمی‌رسید که وقوع آن ضرورت بازبینی نظرات تا کنونیش را الزامی سازد.

بوخارین بروز بحران غله را عمدتاً ناشی از نقائص تکنیکی معینی در روش برخورد دولت به مسئله کشاورزی می‌دانست. بزعم او اشتباه اول و عمده دولت در تعیین قیمت فرآورده‌های زراعی نهفته بود، بدین شکل که دولت قیمت محصولات غذایی کشتا ورزی را به موقع و به میزان درستی افزایش نداده بود که محرکه مادی لازم و کافی برای کشت این محصولات را در دهقانان بوجود آورد. حال آنکه طی همین دوره، بزعم او، قیمت محصولات صنعتی کشاورزی از جانب دولت به طور بی‌رویه و غیر مجازی افزایش یافته بود. در نتیجه این سیاست غلط قیمت گذاری، به نظر او دهقانان به نفع کشت محصولات صنعتی از کشت فرآورده‌های غذایی کشاورزی دست کشیده بودند. به عبارت دیگر برای بوخارین بحران غله ۱۹۲۷ ناشی از وفور غله تولید شده ولی احتکار شده نبود، بلکه به سادگی ناشی از این بود که حجم کل غله کشت شده نسبت به سال قبل کاهش یافته همین و بس. تا آنجا که به امتناع دهقانان از همکاری با مقامات دولتی برای جمع‌آوری غله مورد نیاز بازار برمی‌گشت، او اشکال را عمدتاً ناشی از نفوذ مهار نشده و غیرقابل قبول کولاکها می‌دانست. به نظر او اگر دولت به موقع میزان مالیات بر درآمد کولاکها را افزایش داده بود، آنگاه آنان دیگر در چنان موقعیت اقتصادی در روستا قرار نمی‌گرفتند که بتوانند سایر دهقانان را از خود متأثر سازند و به موج نارضایتی آنان بر علیه اقدامات دولت دامن زنند. و بالاخره به نظر او دولت در آن سالها به جای آنکه مطابق رهنمودهای کنگره پانزدهم حزب بدواً به توسعه صنایع سبک بپردازد به اشتباه برگسترش صنایع سنگین سرمایه گذاری کرده بود.

بوخارین معتقد بود که در نتیجه اتخاذ چنین رویه‌ای برای صرف ذخایر مالی دولت، محصولات صنعتی مورد نیاز بازار روستا کماکان نایاب و کمیاب مانده و بدین دلیل نیز محرکه مادی دهقانان برای

فروش محصولاتشان در بازار شهر از دست رفته بود. خود او علل بحران غله را در مقاله معروفش تحت عنوان "ملاحظات یک اقتصاددان" (سپتامبر ۱۹۲۸) چنین توضیح می‌دهد:

"بحران خرید غلات [از جانب دولت] به هیچوجه فور غلات و همزمان با آن، قحطی کالاهای صنعتی را به نمایش نمی‌گذارد. این توضیح در برابر هیچ انتقادی تاب مقاومت ندارد. زیرا [زمینه های بروز] این بحران، در شرایط پراکندگی مزارع دهقانی، به دلیل ایستائی یا حتی پسرفت اقتصاد غله فراهم شده بود. این بحران در شرایط زیر خود را صرفاً نشان داد: ۱) جدایی و فاصله گرفتن فزاینده قیمت غلات و قیمت محصولات صنعتی کشاورزی ۲) افزایش درآمد جنبی [دهقانان] از کارهای غیر زراعی ۳) افزایش ناکافی در میزان مالیات بر مزارع کولاکها ۴) تدارک ناکافی کالاهای صنعتی برای روستا؛ و ۵) افزایش فزاینده نفوذ اقتصادی قشر کولاک در روستا."<sup>3</sup>

از اینرو به نظر بوخارین، زمینه‌های بروز بحران غله ۱۹۲۷ را با اقدامات معینی می‌شد بر طرف کرد. پیشنهادات و در این زمینه به قرار زیر بود: قیمت غلات افزایش یابد تا محرکه مادی لازم برای کشت این محصولات در دهقانان بوجود آید: بخش صنایع سبک توسعه یابد تا دیگر محصولات صنعتی مورد نیاز روستا به اندازه کافی تولید شود، و لذا دهقانان برای فروش محصولات خوراکی‌شان به شهر انگیزه داشته باشند؛ بر مالیات بر درآمد کولاکها افزوده شود تا از نفوذ اقتصادی آنان در روستا کاسته شود؛ و در عوض دولت با فراهم آوردن ملزومات تکنیکی تولید جمعی در روستا و ترغیب دهقانان به شرکت در چنین شیوه تولیدی پایه های نفوذ سیاسی و اقتصادی کولاکها در روستا را برای همیشه ریشه کن کند و برای توسعه صنعتی شهرها یک پایه محکم و قابل اتکاء در روستا بوجود آورد... به نظر بوخارین اینها همه اقدامات ممکن و عملی بودند که اگر دولت اتخاذشان را به طور جدی در دستور کار خود قرار می‌داد معضل کمبود غله می‌توانست حل شود.

وقوع مجدد بحران غله در اواسط سال ۱۹۲۸، آن هم در ابعادی وسیعتر و تکان دهنده تر از سال ۱۹۲۷ اعتبار توصیه‌های بوخارین برای خلاصی از این وضعیت را به طور جدی زیر سؤال برد. توضیحات تئوریسین تاکنونی حزب دیگر قانع کننده به نظر نمی‌رسید. واقعیات اقتصاد روسیه آن دوره خلاف آنچه وی توصیه می‌کرد را هر روز به روشنی نشان می‌داد. در چنین شرایطی هر اندازه بوخارین بر صحت نظرات خویش پای می‌فشرد به همان اندازه موج اتهام تزلزل، عدم قاطعیت، و مدافع دهقانان بودن بر علیه او در درون حزب پژواک بیشتری می‌یافت. تئوریسین تاکنون موفق حزب در چنین شرایطی اعتبار خود را به عنوان معتبرترین تئوریسین و ایدئولوگ حزب از دست می‌داد و پایه های نزول قدرت

و اتوریتة سیاسی او در درون و بیرون حزب به عریان مهیا می‌شد. فرد اصلی و خط مقدم مبارزه بر علیه اپوزیسیون چپ این بار خود با برجسب انحراف به راست می‌رفت تا به طور کلی از عرصه سیاست کنار زده شود.

برخلاف بوخارین استالین تکرار سالانه معضل کشاورزی را دیگر پدیده‌ای تکنیکی نمی‌دید که با قدری اصلاحات اداری و قیمت گذاری قابل رفع باشد. بزعم او این معضل باید پاسخی اساسی و ریشه‌ای می‌گرفت. برخلاف بوخارین، او معتقد نبود که با توکل به بخش کشاورزی و ابتکار عمل دهقانان و استفاده مؤثر از محرکه‌های مادی دولت می‌تواند به این معضل پاسخ دهد. کمبود غله طی سالهای ۲۹-۱۹۲۸، او و بخش قابل ملاحظه‌ای از اعضاء حزب و کمیته مرکزی را بر این نظر جازم کرده بود. استالین و جناح غالب کمیته مرکزی دیگر به جای اعتدال و صبر، قاطعیت و سخت گیری را تجویز می‌کردند، و این با روحیه و ذهنیت بخش وسیعی از توده‌های حزبی آن دوره که از تکرار سالانه بحران غله به عذاب آمده بودند همخوانی داشت.

استالین راه حل را در چه می‌دید؟ او پیشتر در کنگره چهاردهم حزب (دسامبر ۱۹۲۵) در باب مسئله صنعتی کردن به این نکته اشاره گذاری کرده بود. به نظر او مشکلات صنعت روسیه و لذا اقتصاد آن ما دامکه سطح کشاورزی ارتولید خود و فردی به تولید بزرگ و جمعی ارتقاء نیافته بود به طور اساسی رفع نمی‌شد.<sup>4</sup> بحران غله ۱۹۲۷ به نظر او بروز این مشکل در یک شکل مشخص و معین بود. خود او علت اصلی این بحران را چنین توضیح می‌دهد:

" علت این امر [بحران] نخست و عمدتاً تغییر ساختار کشاورزی ما در نتیجه انقلاب اکتبر است. یعنی چرخش از زراعت بزرگ مالکی و کولاکی که بزرگترین بخش غله بازار را تامین می‌کرد، به زراعت کوچک و متوسط دهقانی که کوچکترین بخش غله بازار را تامین می‌کند. صرف همین واقعیت که قبل از جنگ ۱۵ تا ۱۶ میلیون مزرعه دهقانی منفرد وجود داشت و در حال حاضر ۲۴ تا ۲۵ میلیون نشان دهنده این است که مبنای کشاورزی ما اساساً زراعت کوچک دهقانی است که حداقل مقدار غله را برای بازار تامین می‌کند...

راه برون رفت از این وضعیت چیست ؟

...راه برون رفت اولاً گذار از مزارع دهقانی کوچک، عقب مانده و پراکنده به مزارع تجمیع شده بزرگ سوسیالیزه است - مزارع مجهز به ماشین آلات، متکی به دانش علمی و قادر به تولید حداکثر غله برای بازار راه حل، گذار از زراعت انفرادی دهقانی به زراعت جمعی سوسیالیزه شده است. "<sup>5</sup>...

از اینرو، برای وی مشکل صنعت روسیه برخلاف گذشته دیگر با وابسته کردن تولید آن به رفع نیازهای مصرفی روستا قابل حل نبود. کاملاً برعکس به نظر او طی این دوره صنعت می‌باید برای تامین ملزومات تکنیکی کلکتیویزه کردن روستا خود را مجهز کند و این یعنی آنکه بخش صنایع سنگین باید هر چه سریعتر حتی به قیمت آفت صنایع سبک توسعه می‌یافت، تنها در چنین صورتی بود که بزعم او روسیه می‌توانست مصالح لازم برای تولید جمعی در روستا را فراهم آورد بدون آنکه لازم باشد برای تامین آن دست به دامن غرب شود.

خود او مسئله را چنین گوشزد می‌کند:

" آیا برای احتیاط بیشتر باید رشد صنایع سنگین را کند کرده و صنایع سبک را که اساساً برای بازار دهقانی تولید می‌کند پایه کل صنعتان قرار دهیم؟

تحت هیچ شرایطی، چنین کاری در حکم خودکشی خواهد بود و وضعیت ما را بالکل منجمله صنایع سبک ما را با مخاطره روبرو خواهد ساخت. معنی این کار دست شستن از شعار صنعتی کردن کشور و تبدیل آن به زائده ای از سیستم اقتصاد سرمایه‌داری جهانی خواهد بود." <sup>6</sup>

ولی آیا چنین رویه‌ای به برهم خوردن تعادل اقتصادی کشور، تعادل رابطه بین شهر و روستا و بالنتیجه به تلاطمات جدی در عرصه سیاست منجر نمی‌شد؟ آیا دولت با چنین خط مشی دهقانان را از خود بیگانه نمی‌ساخت و موجبات شکاف در بلوک کارگران - دهقانان را باعث نمی‌شد؟ استالین در قبول این عوارض سیاسی صراحت لهجه داشت و قاطعانه وقوع آنان را می‌پذیرفت. خود او به روشنی مسئله را پیش بینی می‌کرد وقتی در توضیح مفهوم صنعتی کردن سریع روسیه خاطر نشان کرد:

"بازسازی صنعتی به معنای انتقال منابع از عرصه تولید کالاهای مصرفی به عرصه تولید وسایل تولید است... ولی این یعنی چه؟ این بدین معناست که پول برای ساختن بنگاههای جدید سرمایه‌گذاری می‌شود. این بدین معناست که تعداد شهرها و مصرف کنندگان جدید افزایش می‌یابد حال آنکه از سوی دیگر بنگاههای جدید تنها پس از گذشت سه یا چهار سال شروع به تولید کالاهای اضافی جدید می‌کنند." <sup>7</sup>

"واضع بود که استالین برای فائق آمدن به چنین شرایط حاد سیاسی دیگر نمی‌توانست مدافع روش ترغیب و اقناع مورد نظر بوخارین باشد. او تلاطمات جدی در شهر و روستا را برای این دوره پیش بینی می‌کرد، و بنابراین برای محدود کردن دامنه این تلاطمات استفاده از روشهای قاطعانه و خشونت آمیز را به میزانی که برای مهار این تلاطمات ضروری بود مجاز می‌دانست. کوئیبیشف (Kuibyshev)، صدر شورای عالی اقتصاد ملی که پس از تکفیر و منزوی شدن بوخارین به عنوان سخنگوی اصلی استالین در

زمینه مسائل اقتصادی درآمده بود، این تمایل عمومی جناح استالینی کمیته مرکزی را صراحتاً چنین بیان می‌دارد:

"نمی‌توان انتظار داشت که رشد اقتصادی ما کاملاً ناکامی و نامتعادلی و بی‌قاعدگی پیش برود... این اختلالات و بی‌قاعدگی‌ها اجتناب ناپذیرند و ما برای مدتهای مدید با آنها دست به گریبان خواهیم بود. اینها به مشکلات و پیچیدگیهای جدیدی در حیات اقتصادی ما منتهی خواهند شد؛ اما مانعی برای ما ایجاد نخواهند کرد. نباید اجازه داد که اینها نیروی ما برای پیشرفت بر اساس خطوط حزب را کاهش دهند...  
... ما باید آماده روبرو شدن با نارضایتی و مقاومت فعال در بخشهای معینی از مردم باشیم، که در عین حال مشکلات ما در عرصه اقتصادی را افزایش خواهد داد ..."<sup>۸</sup>

طرح نهایی برنامه ۵ ساله اول بر اساس محورهای فوق تنظیم شد. از آنجا که تهیه نهایی این طرح در عین حال کمابیش هم زمان با "اعتراف" علنی جناح بوخارینی کمیته مرکزی حزب به خطا بودن نظراتشان بود<sup>۹</sup>، جناح استالینی کمیته مرکزی دیگر با فراغت خاطر از هرگونه تهدید اپوزیسیون دورنی پروسه صنعتی کردن روسیه را حول محورهای فوق آغاز کرد.

## ۲ - مضمون آلترناتیو جناح استالین برای صنعتی شدن روسیه

شکست جناح بوخارین و رانده شدن آن از موضع سلطه و قدرت در حزب و در دستگاه دولتی در عین حال به معنای عقب رانده شدن و تخفیف وزنه دهقانان روسیه در عرصه اقتصاد و سیاست آن کشور بود. از آنجا که موقعیت تا کنونی آنان به لطف سیاستهای اقتصادی جناح بوخارین مقدور شده بود، طبیعی بود که با افول این جناح افول آنان نیز به دنبال آید. دهقانان روسی این مسئله را به راحتی حس می‌کردند و مستقل از همه جدلهای تئوریک اتخاذ خط مشی جناح استالینی کمیته مرکزی را مغایر با منافع آنی خود می‌دیدند. در این میان، آنها خود را بازنده آنی قضایا می‌دانستند. دهقان روسی نارضایتی خود را با کارشکنی و امتناع از مساعدت و همکاری برای تامین هزینه ضروری برای این صنعتی کردن سریع، نشان می‌داد. ولی دستگاه دولتی در اعمال روشهای قاطعانه برای در هم شکستن اراده دهقانان قرار نبود از چیزی فروگذار کند. به هر اندازه که دهقانان در قبول این خط مشی که برای آنان به معنای کلکتیویزاسیون اجباری بود سرسختی نشان می‌دادند، به همان میزان نیز مخالفت شان سرسختانه سرکوب می‌شد. در طی چند سال توده عظیم دهقانان روسی در کنار کارگران برای رفع نیازهای صنعتی شدن روسیه به خط شدند.

تا آنجا که به کارگران برمی‌گشت روال قضایا در ظاهر متفاوت بود. توده عظیمی از آنان که عجز و ناتوانی اپوزیسیون چپ را طی سالهای ۲۷-۱۹۲۶ به چشم دیده بودند و در فاصله سالهای ۲۹-۱۹۲۷ تزلزل و کوتاه بینی جناح بوخارینی کمیته مرکزی در قبال مسائل اقتصادی را به عینه مشاهده کرده بودند. حاضر بودند تا این بار برای بدست آوردن آینده‌ای بهتر و خلاصی از شرایط پر دغدغه و عذاب آور آن دوران حول پرچم تنها آلترناتیو موجودی که لااقل برایشان چشم اندازی قابل حصول را ترسیم می‌کرد گردآیند. البته آن دسته از آنان هم که به این آلترناتیو نیز با بی‌اعتمادی و تردید می‌نگریستند، بالاخره به حکم جبر و زور به کارگرفته شدند ولی مستقل از روش بسیج و ترغیب کارگران به تعقیب این خط مشی جدید، تمام آنان برای تحقق شعار صنعتی کردن "میهن سوسیالیستی" به هر قیمت و هر چه سریعتر به سخت‌ترین شرایط کاری و حتی به از دست دادن حقوق سیاسی و اقتصادی که انقلاب برایشان تضمین کرده بود تن دادند. و عاقبت هر چه بود، رهایی آنان از قیود کار فردی و مناسبات سرمایه‌داری را به بار نیاورد. به این بازخواهیم گشت.

پس پرسیدنی است این صنعتی شدن، آن هم با چنان شتابی کدام منظور را تعقیب می‌کرد؟ استالین ضمن دفاع از رشد شتابان صنعت روسیه در طی دوره پنج ساله اول، خود هدف صنعتی شدن دهه ۳۰ را چنین بازگو می‌کند:

"کند کردن شتاب [صنعتی کردن] بدین معناست که عقب بمانیم. ولی آنان که عقب می‌افتند، مغلوب می‌شوند. ولی ما نمی‌خواهیم مغلوب شویم. نه، ما از اینکه شکست بخوریم سرساز می‌زنیم! یکی از ویژگیهای روسیه قدیم مغلوب شدن دائمی آن به دلیل عقب ماندگی‌اش بود. او از خانهای مغول شکست خورد. و از امرای ترک شکست خورد. او از اشراف لهستانی و لیتوانی شکست خورد. او از سرمایه‌داران انگلیس و فرانسوی شکست خورد. او از بارونهای ژاپنی شکست خورد. همه او را شکست دادند - زیرا عقب مانده بود، زیرا از نظر نظامی، سیاسی و فرهنگی، صنعتی، کشاورزی عقب مانده بود. همه او را شکست دادند زیرا مغلوب کردن آن هم سودآور بود و هم بدون دردسر. شما حتماً سخنان آن شاعر دوران پیش از انقلاب را به یاد دارید که گفته بود: مادرم روسیه، تو فقیر و غنی هستی، تو کبیر و ضعیف هستی. این حضرات کاملاً به بندهای این شعر قدیمی آشنا بودند. آنان روسیه را شکست دادن و گفتند: تو غنی هستی، پس می‌توان خود را از قبل تو غنی ساخت. آنان روسیه را شکست دادن و گفتند: "تو فقیر و ضعیف هستی پس می‌توان تو را شکست داد بدون دردسر به یغمایت برد... تو عقب مانده ای تو ضعیف هستی، پس مرتکب اشتباه می‌شوی؛ پس می‌توان تو را شکست داد و به بند کشید. اگر تو کبیر بودی دیگر مرتکب

اشتباه نمی‌شده؛ دیگر می‌بایست نسبت به تو هوشیار باشیم. به این دلیل است که ما نمی‌توانیم بیش از این عقب بمانیم." 10

تبدیل روسیه به یک کشور صنعتی هم طراز با جوامع مدرن اروپا، این آن نیت و هدفی بود که از صنعتی شدن سریع روسیه در طی دهه ۳۰ طلب می‌شد، نه الغای کارمزدی و سازمان اجتماعی کاری که مبتنی بر خرید و فروش نیروی کار و بردگی مزدی تولید کنندگان جامعه است. این نیت، خواست و آرمان دیرینه و قدیمی بورژوازی بزرگ روس بود که پیش از آنکه اساساً مباحث مربوط به صنعتی کردن در حزب بلشویک درگیرد، خواست و مطالبه آن از طرف هزاران و صدها هزار بازمانده رژیم گذشته، که در نظام جدید به عنوان کارمندان و مقامهای بالای دولتی و افسران ارتش خدمت می‌کردند، نمایندگی می‌شد (به فصل ۲ رجوع نمائید). این آلترناتیو بالاخره توانسته بود در پایان دهه ۲۰، که مساعدترین شرایط برای سر بلند کردن احساسات ناسیونالیستی فراهم آمده بود، و سایر آلترناتیوهای طرح شده عدم کارایی خود را به نمایش گذاشته بودند، به طور غالبی در سطوح بالای حزب بلشویک از نمایندگی سیاسی برخوردار شود. از آنجا که حزب بلشویک حزبی در قدرت بود، لذا پذیرش این خط مشی توسط آن می‌توانست نیروی اجرایی لازم برای اتخاذش را نیز بسیج کند و به حرکت درآورد.

موفقیت این آلترناتیو فقط به دلیل عدم کارایی آلترناتیوهای دیگر نبود، بلکه به این دلیل هم بود که خود برای رفع معضلی که دو آلترناتیو دیگر در مقابل آن ناتوان مانده بودند، راه حلی عملی داشت. همانطور که پیشتر نشان دادیم، در آلترناتیوهای اپوزیسیون چپ و جناح راست هر دو، صنعتی کردن روسیه قرار بود کماکان بر اساس مناسبات سرمایه‌داری صورت پذیرد (یا آنچه بزعم تئوریسین‌های اصلی این دو جناح "مناسبات" یا "اقتصادیات" دوران گذار نام گرفته بود). وجود کارمزدی سیستم پرداخت دستمزدها، مقوله سود، اعتبارات... همه و همه در متن این آلترناتیوها اذعان می‌شدند. منتها تصویر عمومی مدافعان این آلترناتیوها این بود که با رشد صنعت، ارتقاء بارآوری کار، و ایجاد تولید بزرگ همه این عوارض باقیمانده از نظام کهن یک به یک و بطور اتوماتیک از عرصه اقتصاد روسیه حذف می‌شوند. در این چهارچوب تحلیلی، هر دو آلترناتیو محدودیت‌هایی را به رسمیت می‌شناختند. اپوزیسیون چپ مدافع رشد سریع صنعت بود، منتها آن را بدون کمک پرولتاریای اروپا ناممکن می‌دانست. جناح راست نیز خواهان صنعتی شدن روسیه بود منتها برایش حفظ وحدت بلوک کارگران - دهقانان، تعادل صنعت و کشاورزی، و تعادل تجارت بین شهر و روستا، از اولویت مطلق برخوردار بودند؛ پس نمی‌توانست مدافع آن نرخ صنعتی شدنی باشد که به بهم خوردن تعادل روابط فوق منجر می‌شود.



ولی در مورد آلترناتیو بورژوازی روسیه که سرانجام مطرح شد و غالب آمد قضیه کاملاً متفاوت بود. این آلترناتیو آماده بود تا در چهارچوب حفظ مناسبات سرمایه‌داری در روسیه و با اتکاء به منابع خود آن کشور و بدون هرگونه ملاحظه نسبت به وضعیت معیشتی کارگران، یا تعادل بین کشاورزی و صنعت، پروسه صنعتی کردن روسیه را با حداکثر شتاب به جلو براند. از اینرو تا آنجا که به معضل صنعتی کردن روسیه بر می‌گشت، این آلترناتیو در مقایسه با سایر آلترناتیوهای ارائه شده رادیکالترین و جسورترین پاسخ ممکن را با حفظ چهارچوب مناسبات سرمایه‌دارانه ارائه می‌داد.

در تمام دهه بیست سوسیالیسم برای کارگر روسی صرفاً معادل صنعت شدن بود؛ پس از آنجا که این آلترناتیو در مقایسه با آلترناتیو اپوزیسیون چپ با جناح راست سریعترین و کارآمدترین روش برای صنعتی کردن روسیه را ارائه می‌داد، می‌توانست از قابلیت بسیج خیل عظیمی از کارگران روسیه نیز برخوردار شود. در غیاب هرگونه آلترناتیو پرولتری یعنی آلترناتیوی یعنی که تحول اساسی در آرایش سازمان کار اجتماعی - یعنی الغا کارمزدی سیستم پرداخت دستمزدها - را هدف خود قرار دهد، و با غلبه این آلترناتیو بر سایر آلترناتیوهای موجود، دیگر هیچ مانعی برای بسیج شدن بخش وسیعی از کارگران به زیر پرچم آن وجود نداشت.

بدین سان آرمان دیرینه بورژوازی بزرگ روس به صورت خواستی درآمد که برای تحقق آن میلیونها کارگر روسی به حرکت درآمدند. بسیج سیاسی کارگران برای شروع کار البته لازم بود، زیرا بدون پشتیبانی آنان نمی‌شد با توده دهقانان روسیه در افتاد و شتاب سریع اولیه را برای صنعتی شدن روسیه تضمین کرد ولی همینکه سرمایه پایه‌های حاکمیت خود را مجدداً در روسیه تحکیم کرد، توسل به قهر، خشونت و ارباب برای مجاب کردن کارگران به یکی از مؤلفه های متعارف حاکمیت بورژوازی نخواستند روسیه بدل شد. دستاوردهای سیاسی، صنفی و حقوقی کارگران تا آنجا که در توان دولت بود یک به یک از آنان پس گرفته شد، و به اسم رهایی اسباب انقیاد و بردگ مزدی بیشتر خود آنان فراهم گردید. در اینجا بر خلاف آنچه لنین تصور می‌کرد این خطر تولید خرد نبود که تحقق یافت و سرمایه‌داری را در روسیه احیاء و پایه‌های حاکمیت آن را دوباره تحکیم کرد. کاملاً برعکس، این آرمانها و ایده‌های بورژوازی بزرگ روس بود که تحت لوای "حزب کارگران" و بر روی پشت خنجر خورده آنان به تحکیم پایه‌های برهم خورده سرمایه مشغول شد.

### ۳ - درس های صنعتی شدن روسیه

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، درس های مهم صنعتی شدن روسیه برای ما کدامند؟ در پاسخ به این سؤال باید به دو نکته مهم تاکید کنیم.

اول آنکه، پروسه صنعتی کردن روسیه در طی دهه ۳۰ این نکته را به ثبوت رساند که زمینه مادی کافی برای ایجاد یک تحول جدی در وضعیت جامع روسیه آن زمان عملاً موجود بود. پس برای روسیه سالهای ۱۹۲۸/۲۹، علیرغم آنکه پرولتاریای اروپا هنوز انقلابات خویش را با موفقیت به سرانجام نرسانده بود راه خروجی وجود داشت؛ پس تمام سروصداهای اپوزیسیون چپ مبنی بر اینکه هرگاه روسیه تنها بماند تسلیم شدن آن به جهان سرمایه‌داری اجتناب ناپذیر خواهد بود، همه فریادهای توخالی بودند. این را کارگران روسیه نشان دادند؛ هرچند خود در این میان به نردبان ترقی و تثبیت حاکمیت سرمایه تبدیل شدند. ولی آیا صنعتی کردن دهه ۳۰ تنها می‌توانست در چهارچوب مناسبات کارمزدی و در خدمت حفظ و ابقاء آن تحقق پذیرد؟ مطلقاً چنین نبود. کارگران روسیه با انقلاب اکتبر نشان داده بودند که از چه قدرت لایزال و شگرفی برخوردارند؛ آنان نشان داده بودند که چگونه محرومان یک جامعه سرمایه‌داری می‌توانند قدرت سیاسی را به کف آورند و علیرغم تهاجم بورژوازی جهانی آن را حفظ کنند. همین نیروی عظیم البته می‌توانست در طی دهه ۳۰ سازمان کار اجتماعی جدیدی بوجود آورد که به جای آنکه براساس سیستم کارمزدی سازمان یافته باشد؛ با هدف الغاء کارمزدی، و ایجاد تعاونی و اشتراک مساعی کارگران در عرصه تولید، و رفع هرچه بیشتر حوائج و نیازهای انسانی خود آنان سازمان یافته باشد. برای اینکار به ثروت یا نیروی بیشتر از آنچه توسط خود کارگران در طی دهه ۳۰ تولید یا به کار برده شد قطعاً احتیاجی نبود. فقط کافی بود همان نیرو و ثروت در خدمت ایجاد این آرایش و سازمان متفاوت و جدید تولید اجتماعی قرار گیرد.

دوم آنکه، صنعتی شدن روسیه در عین حال نشان داد که مادامکه مناسبات سرمایه‌داری به طور اساسی در کشوری که کارگران در آن انقلاب کرده‌اند و قدرت سیاسی را به کف آورده‌اند دگرگون نشود، یعنی مادامکه در این کشور سیستم کارمزدی و پرداخت دستمزدها جای خود را به جامعه تعاونی‌های متکی به مالکیت اشتراکی - که برای شروع، براساس "پاداش" برابر در ازاء کار برابر سازمان می‌یابند - ندهد، مناسبات سرمایه‌داری مجدداً خود را باز تولید می‌کند و سرمایه عاملین اجرائی جدید خود را دیر یا زود می‌یابد - باشد که در شکلی متفاوت با گذشته و در زیر چتر ایدئولوژی استثماراری جدید. این بدان معناست که مالکیت برابر از تولید و توزیع کماکان اجتماعی نشده باقی می‌ماند (و بدین معنا تا آنجا که به کارگران

مربوط می‌شود، خصوصی می‌شود)، و کارگران کماکان از حقوق برابر برای تصمیم‌گیری بر سر چگونگی تولید و توزیع در جامعه برخوردار خواهند بود. این همچنین بدین معناست که کماکان اقلیتی برای حفظ نظم مورد نیاز سرمایه بر آنان حاکمیت خواهند کرد یعنی به جای آنان و مطابق با نیازهای سرمایه چگونگی تولید و توزی را در جامعه سازمان خواهند داد و هر زمان که لازم باشد به عنوان بازوی مسلح سرمایه از ابزار و ادوات قهر و سرکوب برای ساکت نگه داشتن آنان عمل خواهند کرد. این نکته را انگلس سالها پیش به طور تحسین آمیزی چنین بیان کرده است:

"یک انقلاب اجتماعی ... چیزی کاملاً متفاوت با انقلابات سیاسی است که تا کنون رخ داده‌اند. این انقلاب برخلاف انقلابات سیاسی مالکیت انحصاری را نشانه نرفته بلکه برضد انحصار در مالکیت است، یک انقلاب اجتماعی ... جنگ آشکار فقرا بر ضد ثروتمندان است. و چنین مبارزه‌ای که در آن دیگر تمام علل عمده و مصایبی که در جدالهای قبلی تاریخی نهان و از چشم دورمانده بودند اینک به طور آشکار و بدون هرگونه پوششی عمل می‌کنند، بلکه چنین مبارزه‌ای به طور حتم دیگر خشونت آمیزتر و خونین‌تر از تمام جدالهای قبلی خواهد بود. ماحصل این مبارزه دو چیز می‌تواند باشد. یا حزب شورش‌گر صرفاً به ظواهر حمله می‌کند. نه به جوهر آن، صرفاً شکل را و نه خود مضمون را زیر ضرب قرار می‌دهد. و یا خود مضمون امر را نشانه می‌رود، و در ریشه مصیبت چنگ می‌اندازد. در حالت اول... علی که موجب وضعیت فعلی اند کماکان به عملکرد خود ادامه می‌دهند و می‌بایست دیر یا زود وضعیت مشابه دیگری و انقلاب دیگری را به بار آورند." 11

شکست نهایی انقلاب اکتبر که با شروع پروسه صنعتی شدن روسیه در اواخر دهه بیست تحقق پذیرفت، حکم بالا را کاملاً مورد تأیید قرار می‌دهد. این شکست نشان داد که مادام که کارگران در انقلاب اجتماعی‌شان، اساس جامعه سرمایه‌داری یعنی سیستم کارمزدی را در هم نشکنند، در آن صورت دیگر چه تولید با برنامه و متمرکز چه رشد سریع صنعت، و چه ... ابزار و طرقی برای رهایی واقعی آنان از قیود سرمایه نخواهند بود، بلکه شیوه‌هایی در خدمت حفظ و تحکیم بندگی آنان به سرمایه خواهند بود. در هم شکستن اساس و نظم اقتصادی سرمایه داری، این آن هدفی است که مقدم بر همه کارگران می‌بایست از انقلاب اجتماعی‌شان توقع داشته باشند. این درس اساسی انقلاب اکتبر برای کارگران معاصر جهان است.



## نتایج مشی صنعتی کردن روسیه (ده سال اول)

با فیصله مجادلات درونی حزب برسر نحوه صنعتی کردن روسیه و غالب آمدن خط مشی جناح استالین، چرخ صنعتی شدن کشور به سرعت شتاب گرفت. در فاصله سالهای ۱۹۲۸-۳۸ دو برنامه پنج ساله در روسیه پیاده شد. نرخ رشد متوسط سالانه برای برنامه پنج ساله اول - که پایانش پس از گذشت چهار سال از زمان شروع اعلام گردید -  $۱۹/۳$  درصد و همین نرخ برای برنامه پنج ساله دوم بالغ بر  $۱۷/۱$  درصد گردید.<sup>۱</sup> اهمیت این ارقام وقتی واقعا درک می‌شود که در نظر آوریم هیچیک از جوامع قدیمی صنعتی جهان از جمله آمریکا، انگلیس، آلمان، فرانسه و سوئد در قرن حاضر از چنین نرخ بالای رشد سالانه‌ای برخوردار نشده اند.

این نرخ سرسام‌آور رشد اقتصاد روسیه عمدتاً به لطف رشد غول‌آسا و پرشتاب صنعت بزرگ ممکن شد. در مقایسه با دوره پیش از جنگ جهانی اول صنعت بزرگ در روسیه در طی این سالها دهها گام به جلو آمد. به عنوان مثال در مقایسه با سال ۱۹۱۳، ظرفیت تولیدی صنایع بزرگ در پایان برنامه پنج ساله اول (۱۹۳۲)،  $۳۸۰$  درصد افزایش یافت و به ظرفیت بدست آمده در عرض ۵ سال بعد، یعنی در پایان دوره برنامه پنج ساله دوم،  $۲/۵$  برابر دیگر افزوده شد.<sup>۲</sup>

متناسب با افزایش سریع صنعت بزرگ، میزان متوسط بارآوری کار نیز به افزایش غریبی دست یافت. در سال ۱۹۱۳، بارآوری متوسط کار در روسیه حدوداً  $۲۵$  درصد میزان بارآوری کار در آمریکا،  $۳۵$  درصد میزان بارآوری کار در آلمان و  $۴۰$  درصد میزان بارآوری کار در انگلیس تخمین زده شده است. حال آنکه آمار رسمی دولت شوروی میزان متوسط بارآوری کار در پایان دوره پنج ساله دوم (۱۹۳۷) را  $۴۰/۵$  درصد میزان بارآوری کار در آمریکا و  $۹۷$  درصد میزان مربوطه در آلمان تخمین زده اند.<sup>۳</sup> هرچند که آمارگران دولتی ممکن است در برآورد بارآوری کار در روسیه آن زمان غلو کرده باشند ولی به هر رو افزایش چشمگیر و محسوس بارآوری کار در روسیه آن دوران به شهادت اطلاعات و آمار دیگری که در همین رابطه در دست است یک واقعیت غیرقابل انکار به شمار می‌رود. به عنوان مثال می‌توانیم به دو فاکت موجود در این زمینه اشاره کنیم. طبق محاسباتی که توسط آکادمیسین‌های غربی

صورت گرفته و قطعاً این آکادمیسین‌ها نمی‌توانند در غلو کردن نسبت به نرخ رشد صنعتی شدن روسیه نفعی داشته باشند - نسبت رشد بازدهی کلی تولید به کل جمعیت\*، در روسیه ۱۹۳۸ در مقایسه با ۱۹۱۳، ۱۶۱/۵ درصد افزایش یافته بود. از میان ۱۵ کشور مهم صنعتی جهان تنها ژاپن و نروژ از نسبتی فراتر از آنچه روسیه در طی این دوره بدان دست یافته، برخوردار بوده‌اند. به همین ترتیب آکادمیسین‌های غربی محاسبه کرده‌اند که ضریب بازدهی صنعتی\*\* روسیه در ۱۹۳۸ (صنایع بزرگ و سایر مؤسسات صنعتی) در مقایسه با ۱۹۱۳، ۳۱۸ درصد افزایش یافته بود. در مقایسه با ۱۱ کشور صنعتی دیگری که ضرایب مربوطه برایشان محاسبه شده، تنها کشور ژاپن از ضریب بازدهی صنعتی بالاتری نسبت به روسیه در طی این سالها برخوردار شده است (به جدول شماره ۱۳ رجوع نمائید).

رشد تک تک رشته‌های مهم صنعتی در طی این دوران افزایش چشم‌گیر ظرفیت تولید صنعتی روسیه را بهتر به نمایش می‌گذارد. از اینرو مناسب است که به رشد برخی از رشته‌های مهم صنعت روسیه در طی این دوران نیز اشاره ای کنیم. به عنوان مثال در مقایسه با ۱۹۱۳، تولید برق در روسیه در پایان دوره پنج ساله دوم بیش از ۷ برابر شده بود در طی همین دوره تولید ذغال سنگ بیش از ۳/۵ برابر، تولید آهن خام بیش از ۴ برابر تولید فولاد بیش از ۴ برابر، و تولید وسایل ماشینی قریب ۲۳ برابر و تولید تراکتور ۵۱ برابر سالهای پیش از ارقام مربوط به سال ۱۹۱۳ در اینجا مبنای سنجش قرار گرفته‌اند.

\*نسبت مذکور بدین شکل محاسبه میشود: بدو ارزش کل محصولات که در یک دوره معین توسط بخش‌های مختلف اقتصاد یک کشور تولید شده بر حسب قیمتشان محاسبه شده و سپس به تعداد کل جمعیت کشور تقسیم می‌شود ... این نسبت شاخصی برای ظرفیت تولیدی یک جامعه محسوب می‌شود.

\*\* این ضریب بیان نسبت ارزش کل محصولات صنعتی یک کشور معین در دو دوره متفاوت است، مثلاً وقتی تولیدات صنعتی سال ۱۹۳۸ را با ۱۹۱۳ مقایسه می‌کنیم. در محاسبه این ضریب محصولات صنعتی معمولاً به قیمت ثابت (قیمت در یک سال مبنا) محاسبه می‌شوند تا تاثیر تورم نیز در نظر گرفته شود. این ضریب شاخصی برای رشد صنعت یک جامعه محسوب می‌شود.

جدول ۱۳: مقایسه بازدهی کل تولید و ضریب بازدهی صنعتی روسیه با سایر کشورهای صنعتی

جهان

اسم کشور	۱۰۰ = ۱۹۱۳+	رشد بازدهی کلی تولید به نسبت جمعیت کشور <sup>۴</sup>	ضریب بازدهی صنعتی برای سال ۱۹۳۸ <sup>۵</sup>
استرالیا	۱۰۰	۹۸/۳	-
بلژیک	۱۰۰	۱۱۱/۷	۱۲۵/۰
کانادا	۱۰۰	۹۹/۶	۱۶۲/۷
دانمارک	۱۰۰	۱۲۷/۶	۲۵۰/۰
فرانسه	۱۰۰	۱۲۳/۳	۱۱۰/۰
آلمان	۱۰۰	۱۳۲/۲	۱۴۹/۳
ایتالیا	۱۰۰	۱۲۹/۷	۱۶۱/۴
ژاپن	۱۰۰	۱۹۲/۱	۵۴۹/۰
هلند	۱۰۰	۱۲۰/۵	-
نروژ	۱۰۰	۱۶۹/۰	۱۶۶/۸
سوئد	۱۰۰	۱۳۸/۰	۲۲۷/۴
سوئیس	۱۰۰	۱۴۹/۹	-
انگلستان	۱۰۰	۱۱۹/۲	۱۵۱/۷
ایالات متحده آمریکا	۱۰۰	۱۲۲/۱	۱۵۴/۰
اتحاد جماهیر شوروی	۱۰۰	۱۶۱/۵	۳۱۸/۴

+ ارقام مربوط به سال ۱۹۱۳ در اینجا مبنای سنجش قرار گرفته اند.

جنگ جهانی اول رسیده بود. همینطور براساس جدول زیر می‌توان محاسبه کرد که تولید ناخالص صنعتی\* در فاصله بین سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۷، ۶۵۷ درصد افزایش یافته که از این افزایش ۵۲۲ درصد به دوره سالهای بین ۱۹۲۸-۱۹۳۷ اختصاص داشته است. صنعت روسیه در رشد شتابان خود همینطور میلیونها تولیدکننده جدید به صفوف میلیونی کارگران روسیه افزود. تعداد کارگران شاغل در صنایع بزرگ فقط طی سالهای ۱۹۲۸-۱۹۳۷ حدود ۳ برابر شد و از رقم ۳/۷ میلیون به ۱۰/۱ میلیون نفر افزایش یافت. طی این دوران سریع صنعتی شدن معضل تولید خود در روستاهای روسیه نیز با کلکتیویزه کردن مزارع حل شد. تهدید دائمی تولید روستا که تاکنون به عنوان مانع اصلی پیشرفت صنعت و از آن طریق بهبود معیشت کارگران روسی تلقی می‌شد در پایان سال ۱۹۳۷ دیگر به کلی مرتفع شده بود.

\*تولید ناخالص صنعتی بیان مجموعه ثروتی است که در یک دوره معین (یک سال) به صورت مجموعه‌ای از کالا و خدمات از طریق بخش صنعت به ثروت یک کشور افزوده شده است.

جدول ۱۴: نمودار رشد عرصه‌های مختلف صنعت روسیه در طی سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۳۷

موضوع	۱۹۱۳ <sup>۶</sup>	۱۹۲۸ <sup>۷</sup>	۱۹۳۲ <sup>۸</sup>	۱۹۳۷ <sup>۹</sup>
درآمد ملی (برحسب میلیارد روبل ۱۹۲۶-۱۹۲۷)	-	۲۴/۴	۴۵/۵	۹۶/۳
تولید ناخالص صنعتی (برحسب میلیارد روبل ۱۹۲۶-۲۷)	۱۰/۳	۱۸/۳	۴۳/۳	۹۵/۵
تولید وسایل تولید (برحسب میلیارد روبل ۱۹۲۶-۲۷)	-	۶/۰	۲۳/۱	۵۵/۲
تولید وسایل مصرف (برحسب میلیارد روبل ۱۹۲۶-۲۷)	-	۱۲/۳	۲۰/۲	۴۰/۳
برق (به میلیارد کیلو وات)	۱/۰	۵/۱	۱۳/۴	۳۶/۲
ذغال سنگ (به میلیون تن)	۲۹/۰	۳۵/۴	۶۴/۳	۱۲۸/۰
آهن خام (به میلیون تن)	۴/۲	۳/۳	۶/۲	۱۴/۵
فولاد (به میلیون تن)	۴/۲	۴/۰	۵/۹	۱۷/۷
وسایل ماشینی (به هزار)	-	۲/۰ <sup>۱۰</sup>	۱۵/۰	۴۵/۷
تراکتور (به هزار)	-	۱/۳	۵۱/۶	۶۶/۵
نیروی شاغل (به میلیون)	-	۱۱/۳	۲۲/۸	۲۶/۹۹
نیروی شاغل در صنعت (به میلیون)	۳/۵ <sup>۱۱</sup>	۳/۷	۹/۵	۱۰/۱

در فاصله بین سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶، تقریباً ۹۰ درصد خانوارهای دهقانی به عضویت در یکی از انواع مختلف مزارع کلکتیویزه شده پیوسته بودند و مساحت زیر کشت این مزارع از ۳۳/۶ درصد کل مساحت زیر کشت در سال ۱۹۳۰ به ۹۴/۱ درصد کل مساحت زیر کشت در سال ۱۹۳۵ افزایش یافته بود (رجوع کنید به جدول زیر).<sup>۱۲</sup>

جدول ۱۵: چگونگی رشد مزارع اشتراکی در فاصله سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶

سال	۱۹۳۰	۱۹۳۱	۱۹۳۲	۱۹۳۳	۱۹۳۴	۱۹۳۵	۱۹۳۶
درصد خانوارهای دهقانی کلکتیویزه شده	۲۳/۶	۵۲/۷	۶۱/۵	۶۴/۴	۷۱/۴	۸۳/۲	۸۹/۶
درصد مساحت زیر کشت کلکتیویزه	-	۳۳/۶	۶۷/۸	۷۷/۶	۸۳/۱	۸۷/۴	۹۴/۱



در تمام طول مباحثات مربوط به صنعتی کردن در نیمه دوم دهه ۲۰ مرتباً به کارگران روسیه گوشزد می‌شد که رهائی واقعی آنان از تمام قیود و محدودیتهائی که بر سر راه رسیدنشان به آرمانها و آمال یک جامعه سوسیالیستی واقعی قرار دارد در گرو صنعتی شدن کشور است. پروسه صنعتی کردن روسیه طی سالهای ۳۸-۱۹۲۸ ظرفیت تولیدی کشور را چنان سریع رشد داد که در تصور هیچیک از رهبران اپوزیسیون چپ و مدافعان پروپا قرص توسعه سریع صنعت نمی‌گنجید. این دوره سریع صنعتی شدن ظاهراً می‌بایست آن کمبودها و نواقص اساسی را که در طی دهه بیست بانی عقب ماندگی روسیه و لذا ناتوان بودن آن در گذار به سوسیالیسم قلمداد شده بود را بر طرف کرده باشد. آمار و شواهدی که در بالا بدانها اشاره شد همه گواه بر صحت این ادعای مایند. ولی آیا ده سال پس از شروع صنعتی کردن سریع روسیه کارگران آن کشور به طور اساسی از قید نظام کارمزدی رها شده بودند؟ به هیچوجه! نزد مارکس آنچه یک جامعه در تحول خود از سرمایه‌داری به سوسیالیسم در وهله نخست بدان نیاز دارد. ایجاد "یک سازمان جدید تولید، یا به عبارت دیگر رهائی ... از آن اشکال اجتماعی تولید است که کار را در شکل فعلیش سازمان داده‌اند... و بدین سان موجد قیود بردگی آن شده اند." <sup>13</sup> ولی آیا چنین نظام نوینی در اثر صنعتی کردن سریع روسیه در آن کشور به وجود آمد؟ به هیچوجه! کارگران روسیه در سال ۱۹۳۷ به همان اندازه کارگر، یعنی برده شکل تولید اجتماعی سرمایه‌داری، بودند که در سال ۱۹۱۳. آنان کماکان برای آنکه زنده بمانند مجبور بودند که بدو نیروی کارشان را بفروشند و آنگاه از قبل دستمزدی که در ازاء آن دریافت می‌کنند، معیشت خود را تامین نمایند. این شیوه شرکت تولیدکنندگان مستقیم در پروسه تولید، یعنی فروش نیروی کار به عنوان کالا، در همه جوامع سرمایه‌داری وجود دارد. هیچ تفاوت ماهوی از این بابت در وضعیت کارگر روسی بوجود نیامده بود. هیچ تحول اساسی در سازمان اجتماعی کار، آنچنان که دیگر تولیدکنندگان مستقیم برای تامین معیشت خود مجبور به فروش نیروی کارشان نباشند، در روسیه ۱۹۳۷ به وجود نیامده بود. صنعتی کردن سریع روسیه در طی سالهای ۳۸-۱۹۲۸ در سازمان اجتماعی کار هیچ تحول اساسی بوجود نیاورد بلکه صرفاً به خیل کسانی که برای حیات خود مجبور به پذیرش این بردگی مزدی بودند میلیونها تن دیگر افزوده، و ابزار و ادوات بیشتری را برای مقید ساختن آنان به این سازمان اجتماعی کار فراهم آورد. این معنای صنعتی شدن سریع روسیه برای کارگر دهه ۳۰ بود. و البته نه فقط این؛ در طی این پروسه همینطور کارگر روسی از بسیاری از حقوق و امتیازاتی که در زمینه بهبود موقعیت صنفی و شرایط کاری‌شان به لطف انقلاب اکتبر بدست آورده بود، یک به یک محروم شد. هر چند در این

زمینه انبوهی از شواهد و آمار و ارقام در دست است ما در اینجا برای روشن کردن مطلب صرفاً به ذکر چند نمونه از مهمترین این تغییرات بسنده می‌کنیم:

در زمینه روزانه کار: از پس از انقلاب اکتبر تا اوایل زمان شروع برنامه پنج ساله اول در ۱۹۳۰، ساعات متوسط کار روزانه کارگران روسیه شاهد یک تنزل تدریجی بود. طبق آماري که موجود است، مدت زمان متوسط کار روزانه در کارخانجات روسیه از ۸/۹ ساعت در ۱۹۱۷ به ۷/۶ ساعت در ۱۹۲۵، ۷/۵ ساعت در سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۲۷، و بالاخره ۷/۴ ساعت در سال ۱۹۲۸ تقلیل یافته بود.<sup>14</sup> طی سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ اقداماتی در جهت کاهش ساعات کار روزانه به ۷ ساعت صورت گرفت، به طوری که تا اکتبر ۱۹۲۹ برای یک پنجم از تمام کارگران صنایع روسیه کار روزانه به ۷ ساعت تقلیل یافته بود<sup>15</sup> و تا پایان همان سال ۷ ساعت کار روزانه به صورت یک ضابطه عمومی برای تمام کارخانجات روسیه درآمده بود.<sup>16</sup> به علاوه بر طبق ماده ۱۰۹ قانون کار ۱۹۲۲ شوروی، هر کارگر محق بود از یک تنفس منظم هفتگی که کمتر از ۴۲ ساعت متوالی نباشد برخوردار باشد.<sup>17</sup> بنابراین تقلیل تدریجی ساعات کار روزانه در طی دهه بیست به هیچوجه به معنای برهم خوردن نظم زمان تنفس هفتگی یا کاهش مدت آن نبود.

با شروع پروسه سریع صنعتی کردن، ۷ ساعت کار روزانه دیگر به تمام خطوط تولید تعمیم یافت منتها با این قیمت که این بار به جای ۲ شیفته کار روزانه طی ۲۴ ساعت سه شیفته معمول گردید. بدین ترتیب شب کاری که قبلاً در تمام رشته‌ها به استثناء رشته‌هایی که به دلایل فنی یا رفاه اجتماعی شب کاری در آنها اجتناب ناپذیر است ممنوع اعلام شده بود، دوباره برقرار شد. وجود سه شیفته ۷ ساعته در طی یک شبانه روز بدین معنا بود که برای تعویض شیفته و تعمیر و رسیدگی به ماشین آلات در فاصله هر دو شیفته فقط یک ساعت فرصت وجود داشت، و لذا چنین اقداماتی می‌بایست با سرعت تمام انجام می‌گرفت. چنین ضابطه جدیدی برای ساعات کار از آنجا که به تشدید شدت کار و سخت شدن شرایط کار منجر می‌شد با نارضایتی عمومی کارگران مواجه گردید. هرچند علیرغم اکراهشان بالاخره به آنان تحمیل شد. البته تا به آنجا که به برنامه‌ریزان دولتی برمی‌گشت قضیه متفاوت بود. زیرا کاهش ساعات کار روزانه از ۸ به ۷ ساعت برای برنامه‌ریزان دولتی از این حسن برخوردار بود که به آنان امکان می‌داد تولید را در کارخانجات براساس سه شیفته شدن تولید سازمان دهند. بعلاوه در قبال کاهش روزانه کار دولت همچنین تصمیم گرفت تعطیلات منظم هفتگی کارگران را برهم زند، بدین نحو که بجای هفته ۷ روزه "هفته" ۵ روزه اختراع گردید یعنی تمام کارخانجات موظف شدند در طول هفته به کار مشغول باشند منتها هر روز

فقط به یک پنجم نیروی کار کارخانه حق استراحت داده شود.<sup>18</sup> بدین ترتیب کارخانجات هر روز هفته با استفاده از چهار پنجم نیروی کارشان به کار مشغول بودند و هیچ وقفه‌ای در تولید بوجود نمی‌آمد. این برهم خوردن نظم زمان استراحت هفتگی کارگران باعث شده بود که به ندرت اعضاء یک خانواده کارگری بتوانند روز تعطیل داشته باشند و آن روز را با هم به سر برند. این وضع تا ژوئن ۱۹۴۰ ادامه داشت.<sup>19</sup> از آن تاریخ به بعد تعطیلات منظم هفتگی کارگران دوباره برقرار شد منتها به این قیمت که همراه با این تغییر، روز - کار متوسط ۷ ساعته به روز - کار ۸ ساعته افزایش یافت. و بدین ترتیب آنچه تا یک دهه قبل حق مسلم کارگران روسیه فرض می‌گشت از آنان پس گرفته شد. تا اوایل دهه ۶۰، ۶ روز کار هفتگی و ۸ ساعت کار روزانه قاعده عمومی کار کارگران روسیه محسوب می‌شد.<sup>20</sup> در طی دهه ۶۰ اقداماتی به منظور تقلیل مجدد ساعات کار روزانه از ۸ ساعت به ۷ ساعت به عمل آمد و ۴۱ ساعت کار هفتگی (۷ ساعت کار برای دوشنبه تا جمعه و ۶ ساعت کار برای شنبه) به صورت قاعده عمومی زمان کار درآمد. به عبارت دیگر حقی که کارگر روسی در اواخر دهه ۲۰ بدست آورده بود از او سلب و تازه ۳۰ سال بعد یعنی در دهه ۶۰ به او بازگردانده شد؛ در نظر آوریم که صنعت روسیه دهه ۶۰ در موقعیتی غیرقابل مقایسه با صنعت دهه بیست قرار داشت!<sup>21</sup>

سیستم پرداخت دستمزد: مبارزه برای تثبیت این حکم که در ازاء کار مساوی، دستمزد مساوی به کارگران پرداخت شود یکی از مهمترین خواسته‌های کارگران روسیه در فردای انقلاب اکتبر بود. این حکم یکی از احکام اولین دولت کارگران جهان یعنی کمون پاریس بود، و کارگران روسیه برآن بودند تا این حکم پایه‌ای پیشگامان خود را در انقلابشان متحقق نمایند. بدین لحاظ الغاء اختلاف بین دستمزدها و الغاء پرداخت دستمزد به شیوه قطعه کاری، که به رقابت و تفرقه در صفوف کارگران دامن می‌زند، جزو خواسته‌هایی بودند که کارگران روسیه از همان نخستین روزهای انقلاب اکتبر بر تحققشان پای می‌فشردند. این خواست مشروع کموناردهای پاریس امری بود که مورد توجه و دفاع مارکس و انگلس قرار گرفته، و آنان متعاقباً از این مطالبه به عنوان یک ضابطه اجتماعی برای برخورداری عادلانه کارگران از نعمات جامعه در فردای انقلاب اجتماعی‌شان یاد می‌کردند. چرا چنین مطالبه‌ای مورد دفاع مارکس و انگلس قرار می‌گرفت؟ انگلس خود این نکته را به روشنی توضیح می‌دهد. به نظر او از آنجا که تحت نظام سوسیالیستی آموزش و تعلیم کارگران همه و همه به هزینه جامعه صورت می‌گیرد، بنابراین کارگران ماهر هیچ حق ویژه‌ای برای دریافت پاداش بیشتر در ازاء کارشان به نسبت کارگران غیرماهر ندارند. هر دو

محققان در ازاء کار برابری که برای جامعه انجام می‌دهند به یکسان از آن پاداش دریافت کنند.<sup>22</sup> لنین نیز همین نکته را در رساله معروفش "دولت و انقلاب" مورد تاکید قرار می‌دهد و می‌گوید:

حسابرسی و کنترل - اینست نکته عمده‌ای که برای "سروسامان دادن" دادن به نخستین فاز جامعه کمونیستی [یعنی سوسیالیسم] و نیز برای روال صحیح کارکرد آن لازم است. همه افراد کشور در اینجا بدل به خدمتگزاران مزد بگیران دولتی می‌شوند که خود عبارت از کارگران مسلح است. همه افراد کشور خدمتگزاران و کارگر یک "سندیکای" دولتی همگانی می‌شوند. تمام مطلب برسر آنست که آنها با مراعات صحیح میزان کار، برابر هم کار کنند و برابر هم مزد بگیرند.<sup>23</sup>

در سال ۱۹۱۹، سیستم پرداخت دستمزد به تمام کارکنان دولتی، از کارمندان بخش اداری گرفته تا کارگران صنایع دولتی، به ۱۲ رتبه تقسیم شدند که نسبت بالاترین به پائین‌ترین مقدار دستمزد این رتبه ها ۱/۷۵ به ۱ بود.<sup>24</sup> تا آنجا که به "متخصصین" برمی‌گشت وضعیت کمی متفاوت بود. حفظ همکاری "متخصصین" بورژوا در شرایط بلافاصله پس از انقلاب، یعنی در شرایط وجود یک جنگ داخلی همه جانبه، نابسامانی کامل اقتصاد و صنعت کشور، و قلت تعداد متخصصینی که خود را متعلق به طبقه کارگر می‌دانستند، برای دولت کارگران روسیه یک ضرورت حیاتی بود، و پرداخت دستمزد بالاتر به آنان ضامن تداوم همکاری این متخصصین با دولت به شمار می‌رفت. این رویه مادامکه امکان جابجایی آنان با متخصصینی که خود را با کارگران بدانند فراهم نشده بود بالاجبار می‌باید ادامه می‌یافت. ولی تمام مسئله بر سر اینست که این پرداخت دستمزدهای بالاتر به متخصصین بورژوا در آن سالها، خلاف سالهای ۱۹۳۰ به بعد به روشنی به عنوان یک عقب نشینی از آمال کمون پاریس به رسمیت شناخته می‌شد. لنین خود با صراحت به این واقعیت اذعان دارد :

"... دولت شوراها در موارد معینی مجبور بود قدمی به عقب بردارد و تن به سازش با گرایشات بورژوایی دهد. چنین عدول و عقب نشینی از اصول کمون پاریس، به عنوان مثال با معمول داشتن دستمزدهای بالا برای تعدادی از متخصصین بورژوا رخ داد... چنین سازشهایی در شرایط حاضر به عنوان تنها... ضامن پیشرفت کندتر ولی مطمئن‌تر ما ضروری است."<sup>25</sup>

در سالهای اول نپ، اختلاف دستمزد کارگران ماهر و غیر ماهر به ۳/۵ برابر رسید. متخصصین در این دوره می‌توانستند تا حداکثر ۸ برابر دستمزد یک کارگر غیرماهر حقوق دریافت کنند.<sup>26</sup> بعلاوه، علیرغم اکراه اتحادیه‌های کارگری قطعه کاری از سال ۱۹۲۰ به بعد مجدداً به عنوان یک سیستم قانونی

پرداخت دستمزد راه خود را به مناسبات موجود میان کارفرمایان و کارگران باز می‌کرد؛ منتها این بار با این محدودیتها که اولاً در صورتی که کارگری بالاتر از حد متوسط تعیین شده تولید کند کماکان بیشتر از ۱۰۰ درصد نرخ دستمزد تعیین شده برای کارکنان شده دریافت نکند. این محدودیت مانع از این می‌شد که در اثر محرکه مادی یا تشویق کارفرما میان کارگران رقابتی درگیرد و لذا کارفرما بتواند به تدریج حد متوسط قطعه کاری را افزایش دهد. ثانیاً اینکه کارفرما مجاز نبود به هیچ کارگری که براساس سیستم قطعه کاری پرداخت می‌کرد، دستمزدی کمتر از دو سوم نرخ دستمزد تعیین شده پرداخت نماید.<sup>27</sup> این محدودیت نیز باعث میشد تا کارگرانی که براساس سیستم قطعه کاری مزد دریافت می‌داشتند از وصول یک حداقل دستمزد ثابت مطمئن باشند.

علیرغم این محدودیتها در آن سالها همواره تلاش بر این بود که هم اختلاف بین دستمزدها و هم وجود سیستم قطعه کاری که در اثر شرایط نپ به کارگران و دولتشان تحمیل شده بود، لغو گردد. نتیجه این تلاشها آن بود که به عنوان مثال تا سال ۲۷-۱۹۲۶ نسبت بین دستمزد یک کارگر ماهر و یک متخصص به نسبت ۴ به ۱ تقلیل یافت؛<sup>28</sup> یعنی در مقایسه با سالهای اول نپ اختلاف این دو سطح از دستمزد نصف شده بود. همینطور تا آنجا که به سیستم قطعه کاری پرداخت دستمزد برمی‌گشت این سیستم به نفع پرداخت دستمزد بر حسب زمان کار روبه زوال می‌رفت. به عنوان مثال در اواخر سال ۱۹۲۷ دیگر فقط دستمزد ۵۶/۱ درصد کارگران صنایع به صورت قطعه کاری پرداخت می‌شد و این رقم تا مارس ۱۹۲۸ به ۳۱ درصد و تا مه ۱۹۲۸ به ۲۴/۶ درصد کاهش یافت.<sup>29</sup>

با شروع پروسه صنعتی کردن در اواخر دهه بیست، روند فوق به طور کلی معکوس شد. هرگونه تلاش برای رفع اختلاف میان سطح دستمزدها به عنوان یک انحراف خرده بورژوازی محکوم شد، و مدافعان چنین نظری متهم شدند که به صف دشمنان سوسیالیسم و طبقه کارگر تعلق دارند!<sup>۳۰</sup>

استالین در یک سخنرانی در سال ۱۹۳۱ ضمن تقبیح مطالبه "برابری در پرداخت دستمزدها" این مطالبه را بدین ترتیب مردود اعلام کرد:

"ما نمی‌توانیم وضعیتی را تحمل کنیم که در آن یک کارگر کوره بلند در صنایع آهن و فولاد چیزی بیشتر از یک جاروکش دریافت نکند. ما نمی‌توانیم وضعیتی را تحمل کنیم که در آن یک راننده لوکوموتیو همانقدر دریافت کند که یک کارمند ساده اداره دریافت می‌کند."<sup>31</sup>

محکوم شدن خواست پرداخت دستمزد برابر در ازاء کار برابر راه را برای ایجاد یک نظام جدید دستمزد بازکرد. در این نظام جدید نسبت دستمزد یک کارگر ماهر به دستمزد یک کارگر غیرماهر به

نسبت ۱ به ۳/۷ افزایش یافته بود.<sup>32</sup> به همین‌سان به دستمزد متخصصین نیز افزوده شد، به نحوی که در سال ۱۹۳۷ نسبت دستمزد یک متخصص به دستمزد یک کارگر غیر ماهر به نسبت ۱۵ به ۱ رسیده بود.<sup>33</sup> بعلاوه با محکوم شدن خواست پرداخت دستمزد برابر در مقابل کار برابر راه برای ورود مجدد سیستم قطعه کاری باز شد. منتها این بار همه محدودیتهایی که قبلاً بر سر اتخاذ و پیاده کردن تمام و کمال این سیستم وجود داشت - و ما در بالا به آنها اشاره کردیم - برداشته شد. چگونگی افزایش پرداخت دستمزدها بر اساس سیستم قطعه کاری در بین سالهای ۳۴-۱۹۳۰ در جدول زیر نشان داده شده است.<sup>34</sup> همانطور که مشاهده می‌شود درصد پرداخت دستمزدها بر اساس قطعه کاری در عرض این ۵ سال از ۲۹ درصد کارگران صنایع به ۷۵ درصد آنان افزایش یافته بود. تا سال ۱۹۴۹ پرداخت دستمزد به کارگران صنعتی بر اساس قطعه کاری به ۹۰ درصد کل کارگران شاغل در این بخش رسیده بود.<sup>35</sup>

جدول ۱۶: چگونگی افزایش عملکرد سیستم قطعه کاری در فاصله سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۲۴

سال	درصد کارگران مزدبگیر بر اساس قطعه کاری در صنایع
۱۹۳۰	۲۹٪
۱۹۳۱	۶۵٪
۱۹۳۲	۶۸٪
۱۹۳۴	۷۵٪

سیستم قطعه کاری همواره یکی از روشهای موثر تشدید استثمار بوده و هست. زیرا در این سیستم پرداخت دستمزد، زمان کار خود کارگر مبنای تعیین دستمزدش، یعنی ارزش نیروی کارش، قرار نمی‌گیرد بلکه زمان متوسط کاری که برای تولید یک حجم معین محصول در یک رشته معین از پیش تعیین دستمزدش شده است مبنای دستمزدش قرار می‌گیرد. بنابراین سرمایه‌دار می‌تواند مستقل از ضابطه زمانی قطعه کاری را افزایش دهد و بدین سان یک کاهش واقعی در ارزش نیروی کارشان، یعنی در سطح معیشت شان وارد آورد. مارکس از همین زاویه سیستم قطعه کاری پرداخت دستمزد را محکوم کرده می‌گوید:

"اکنون کمی دقیقتر خصائص مشخصه قطعه کاری را مورد بررسی قرار می‌دهیم. کمیت کار در اینجا به وسیله خود کار کنترل می‌شود. بدین معنا که در صورتیکه محصول تولید شده از مرغوبیت متوسط خوبی برخوردار باشد، دستمزد کامل پرداخت می‌شود. از این زاویه قطعه کاری بهترین منبع کاهش دستمزد و سوء استفاده سرمایه‌داران است.

از اینرو قطعه کاری معیار دقیقی برای تعیین شدت کار [توسط سرمایه داران] به دست می‌دهد. [در این سیستم] زمان کاری که برحسب تجربه و وقوف قبلی در یک کمیت معین کالاها وجود دارد به مثابه زمان کار اجتماعاً لازم در نظر گرفته شده و بر پایه آن [به کارگر مزد] پرداخت می‌شود.<sup>36</sup>

بررسی چگونگی عملکرد سیستم قطعه کاری در روسیه دهه ۳۰ حکم فوق را به روشنی تأیید می‌کند. در اوایل سال ۱۹۳۶ ضوابط (فرمهای) کار که کارگران براساس آنها دستمزد دریافت می‌کردند در روسیه ارتقاء یافتند. در این سالها جنبش معروف به استاخونوفیسم (Stakhonovism) در روسیه بوجود آمد.

استاخونوف خود یک کارگر معدن بود که توانسته بود ۱۴ برابر ضابطه تعیین شده برای کارش ذغال سنگ استخراج کند. چنین نمونه‌هایی از "پرکاری" توجیه کافی برای دولت شوروی بدست می‌داد تا ضوابط کار را افزایش دهد. در سال ۱۹۳۶ ضوابط کار برای همه رشته‌های صنعتی بین ۲۵ درصد تا ۵۰ درصد افزایش یافت. همین ضوابط مجدداً در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸ بار دیگر افزایش یافت افزایش روسیه نتوانستند از عهده تحقق ۱۰۰ درصد ضوابط تعیین شده برای کارهایشان برآیند.<sup>37</sup> بعبارت دیگر ۶۰ درصد کارگران صنایع روسیه از دریافت حداقل دستمزدی که برای کارهایشان تعیین شده بود محروم گشتند. در حقیقت می‌توان گفت که دستمزد واقعی کارگران (یعنی دستمزدی که با احتساب نرخ تورم و عوامل دیگر تعیین شده باشد) در طی دوره‌های پنج ساله اول و دوم به طور قابل توجهی کاهش یافت. دستمزد متوسط یک کارگر روسی در ۱۹۳۲ به ۴۹ درصد<sup>38</sup> و در سال ۱۹۳۷ به ۵۸ درصد<sup>39</sup> ارزش واقعی دستمزدش در ۱۹۲۸ رسیده بود. این کاهش جدی در سطح معیشت کارگر روسی در تناقض کامل با بهبود نسبی قرار می‌گرفت که به طور منظم در طی دهه ۲۰ در وضعیت آنان به وجود آمده بود. در طی دهه ۲۰، ارزش واقعی دستمزد کارگران روسیه، که در طی دوران جنگ جهانی اول به شدت کاهش یافته بود، به تدریج افزایش یافته و در پایان این دهه به طور متوسط ۲/۵ برابر سالهای ۲۳-۱۹۲۲ شده بود. جدول زیر (جدول ۱۷) موید این ادعاست.<sup>40</sup>

جدول ۱۷: نمودار افزایش ارزش واقعی دستمزد کارگران روسیه در فاصله سالهای ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۹

سال	ارزش واقعی دستمزد
۱۹۱۳	۱۰۰*
۱۹۲۲/۲۳	۴۷/۳
۱۹۲۳/۲۴	۶۹/۱
۱۹۲۴/۲۵	۸۵/۱
۱۹۲۵/۲۶	۹۶/۷
۱۹۲۶/۲۷	۱۰۸/۴
۱۹۲۷/۲۸	۱۱۱/۱
۱۹۲۸/۲۹	۱۱۵/۶

\*در اینجا (جدول ۱۷) دستمزد کارگران در ۱۹۱۳ مبنای سنجش قرار گرفته است.

ثروت جامعه روسیه طی سالهای ۳۷-۹۲۷ چندین برابر شد. درآمد ناخالص ملی روسیه که در سال ۱۹۲۸ بالغ بر ۲۴/۴ میلیارد روبل می‌شد در سال ۱۹۳۷ به ۹۶/۳ میلیارد روبل رسید،<sup>41</sup> یعنی در طی کمتر از یک دهه تقریباً ۴ برابر شد. پس چرا علیرغم این ثروتمند شدن جامعه روسیه در طی این دهه، وضع کارگران آن کشور بدتر شده بود؟ پاسخ روشن است در روسیه همان چیزی اتفاق افتاد که در هر جامعه سرمایه‌داری دیگر منظمآ اتفاق می‌افتد: ثروت تولید شده توسط کارگران صرف بهبود وضع معیشتی خود آنان نمی‌شود بلکه برای انباشت بیشتر سرمایه، یعنی برای ایجاد ابزار و ادواتی که وابستگی و تقید آنان به نظام کارمزدی را محکم تر می‌سازد و بدین سان به قدرت اجتماعی سرمایه می‌افزاید، صرف می‌گردد. در فاصله سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۷ نرخ سالانه کل سرمایه‌گذاری انجام گرفته (چه در بخش صنعت و چه در سایر بخشهای اقتصاد کشور روسیه) از ۱۲/۵ درصد به ۲۶ درصد درآمد ناخالص ملی افزایش یافت. مشکل می‌توان گفت که در هیچ کشور دیگری نرخ سالانه سرمایه‌گذاری توانسته باشد در عرض ۱۰ سال دو برابر شود.<sup>42</sup> ارزش سرمایه استوار صنایع روسیه (ماشین آلات ساختمان، ۰۰۰) در ۱۹۲۸ بالغ بر ۱۰/۳ میلیارد روبل می‌شد. همین رقم در سال ۱۹۳۲ به ۲۲/۶ میلیارد روبل و در سال ۱۹۳۷ به ۵۹/۹ میلیارد روبل می‌رسید.<sup>43</sup> یعنی در فاصله ۱۹۲۸ تا ۱۹۳۷ ارزش سرمایه استوار صنایع روسیه حدوداً ۶۰۰ درصد افزایش یافته، در حالیکه خرید واقعی کارگران روسیه در طی همین دوره تقریباً نصف شده بود. عجب حسن تصادفی!



لغو طریقه انعقاد قرارداد جمعی: افزایش ساعات کار روزانه، افزایش شدت استثمار، از دست دادن حق برخورداری از یک دستمزد حداقل ثابت، و بر هم خوردن نظم تعطیلات هفتگی، تنها عوارض صنعتی شدن سریع روسیه برای کارگر روسی نبودند. تثبیت و حاکمیت بلامنازع سیستم قطعه کاری طی این دوران عوارض دیگری نیز برای کارگر روسی به همراه داشت، و از این طریق حقوق صنفی و قانونی بیشتری از او سلب گردید. لغو حق انعقاد قرارداد جمعی یکی از این موارد بود. از سال ۱۹۱۸ کارگران روسیه از حق بستن قرارداد جمعی با کارفرما از طریق اتحادیه‌هایشان برخوردار شده بودند.<sup>44</sup> در قانون کار ۱۹۲۲ شوروی نیز این نکته تصریح شده است. این حق کارگران در سال ۱۹۳۴ لغو شد بدون آنکه حتی کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگران روسیه در این مورد هیچگونه اظهارنظری کرده باشد (در حقیقت کنگره سراسری اتحادیه‌های کارگران روسیه در فاصله ۱۹۳۲ تا ۱۹۴۹ هرگز برگزار نشد<sup>45</sup> که چه در این مورد و چه در سایر موارد مهم دیگر فرصت اظهار نظر بیابد). بعلاوه قانون کار ۱۹۲۲ حق دخالت مؤثر اتحادیه‌های کارگری در تعیین میزان دستمزدها و شرایط کار را تصریح کرده بود. اتحادیه‌ها طی سالهای صنعتی کردن از این حقوق خود نیز محروم شدند. در تصریح این مسئله، ارژنیکیدزه (Ordzhonikidze) کمیسر صنایع سنگین خطاب به کنفرانس مدیران صنایع در ۱۹۳۴ چنین می‌گوید:

"به عنوان مدیر، رئیس اداره و سرکارگراها، شما شخصاً می‌بایست خودتان به تمام جزئیات کنکرت مسئله دستمزدها بپردازید و تصمیم‌گیری در این مورد بسیار مهم را به هیچ کس دیگری واگذار نکنید. تعیین دستمزدها قویترین سلاحی است که شما در دست دارید."<sup>46</sup>

در زمینه اخراج: بر طبق قانون ۱۵ نوامبر ۱۹۳۲ مدیران صنایع می‌توانستند هر کارگری را که فقط یک روز به دلیل غیر موجه در محل کار حضور نیافته بود فوراً اخراج کنند. و این برای کارگر اخراجی در آن زمان بدین معنا بود که همزمان از حق داشتن مسکن و کارت دریافت غذا و محصولات مصرفی دیگری که به خاطر اشتغالش در بنگاه تولیدی مربوطه به او تعلق می‌گرفت محروم می‌شد. قانون مربوطه در این مورد صراحت دارد:

"هر کارگری که از حضور در محل کار حتی برای یک روز بدون دلیل کاملاً موجه امتناع کند، می‌باید از خدمت در کارخانه یا مؤسسه ای که در آن شاغل است اخراج شود و از حق استفاده از کارت غذا و محصولاتی که به او به مثابه یکی از اعضاء کارخانه یا مؤسسه [تولیدی] تعلق می‌گرفته محروم

شود. همینطور چنین کارگری باید از حق استفاده از محل سکونتی که به کارخانه یا مؤسسه [تولیدی] تعلق دارد، محروم شود.<sup>47</sup>

دو سال پیش از تصویب این قانون یعنی در ۹ اکتبر ۱۹۳۰ پرداخت بیمه بیکاری به کارگرانی که در انتظار شغل جدید بودند به کلی حذف شده بود.<sup>48</sup> با این حساب کارگری که به این راحتی از کار اخراج می‌شد دیگر معلوم نبود چگونه می‌تواند از عهده تامین معاش خود و خانواده‌اش در دوره انتظار برای یک شغل جدید برآید!

لغو حق آزادی در انتخاب شغل: ماده ۳۷ قانون کار ۱۹۲۲ تصریح می‌کرد که هیچ کارگری را نمی‌شود بدون توافق خود او از یک مؤسسه تولیدی به مؤسسه دیگر انتقال داد، و بالعکس هر کارگری از این حق برخوردار بود که محل اشتغال خود را تغییر دهد. این حق صنفی کارگران نیز در ۱۹۳۲ لغو گردید. در این سال از مدیران بنگاه‌های تولیدی خواسته شد که از استخدام کارگرانی که بدون توافق مدیر بنگاه قبلی محل اشتغال‌شان را ترک گفته بودند، خودداری ورزند.<sup>49</sup>

به لیست تضییقات و فشارهایی که به طبقه کارگر روسیه در طی دوران صنعتی کردن سریع آن کشور وارد آمد قطعاً می‌توان افزود،<sup>50</sup> ولی همینقدر کافی است تا نشان دهد آنچه در طی آن سالها زیر پوشش "گذار به سوسیالیسم" توجیه می‌شد - و تا به امروز هم از طرف "اردوگاه سوسیالیسم" و هواداران آن توجیه می‌شود - چیزی به جز افزایش هرچه بیشتر بردگی مزدی کارگران روسیه، آن هم تحت شرایط معیشتی و حقوقی نازل و غیرقابل توصیفی نبوده است. این را هر کس که ریگی در کفش نداشته باشد و یا نمی‌خواهد که تجربه روسیه دهه ۳۰ را یک بار دیگر تحت عنوان "سوسیالیسم عملی" به خورد کارگران کشور خود دهد به راحتی می‌تواند بفهمد.

البته در روسیه دهه ۳۰ سرمایه‌دیگر به شیوه و شکلی متفاوت با روش کارکردش در دوره پیش از انقلاب اکتبر عمل می‌کرد. در اینجا سرمایه به جای اتکاء به مالکین و سرمایه‌داران خصوصی به عوامل جدیدی متکی شده بود. دولت به جای سرمایه‌داران منفرد مالک ابزار و وسایل تولید شده بود و کارگزاران آن (مدیران بنگاهها، برنامه ریزان دولتی و ...) به صورت عمال جدید سرمایه درآمده بودند. این طبقه بورژوازی جدید به جای سرمایه‌داران سابق وظیفه حفظ و نظامت نظم اجتماعی مورد نیاز سرمایه را به عهده گرفت. در انجام این وظیفه خود بورژوازی جدید روسیه به همان اندازه به صورت تجسم انسانی حاکمیت سرمایه درآمد که سرمایه‌داران خصوصی روسیه پیش از آن تجسم انسانی سرمایه بودند. هر دو به یک اندازه به انجام یک وظیفه مشغول بودند. مارکس در این مورد می‌گوید:

"سرمایه‌دار هیچ موجودیت تاریخی جز سرمایه شخصیت یافته ندارد... ولی مادامکه او سرمایه شخصیت یافته است، دیگر نیروی محرکه‌اش بدست آوردن و بهره مند شدن از ارزشهای مصرف نیست کاملاً برعکس نیروی محرکه او تلاش برای کسب و انباشت ارزشهای مبادله‌ای است. او به نحو قریبی مصمم است تا بر میزان ارزش موجود بیافزاید: در نتیجه او بدون هرگونه ترحمی نسل بشری را مجبور می‌سازد که برای تولید بیشتر تولید کند..."

بنابراین تا آنجا که اعمال او صرفاً تابعی از کارکرد سرمایه‌اند - که به لطف سرمایه‌داری در هیئت اوتجسم یافته و از آگاهی و اراده برخوردار شده - مصرف شخصی خود او نیز چیزی بیش از دست‌اندازی به منبع انباشت سرمایه نمی‌تواند به حساب آید... پس، صرفه جویی کنید، صرفه جویی کنید، یعنی می‌بایست بخش هر چه بزرگتری از ارزش اضافه یا مازاد محصول به سرمایه تبدیل شود! انباشت برای انباشت، تولید برای تولید...<sup>51</sup>

در هر جامعه سرمایه‌داری بخشی از کل اضافه محصولی که از استثمارکارگران بدست می‌آید به مصرف شخصی طبقه بورژوا می‌رسد و مابقی آن - که بخش اصلی‌اش را تشکیل می‌دهد برای انباشت به خود سرمایه بازمی‌گردد. بورژوازی نوحاسته روسیه نیز مانند همگنانش در سایر جوامع سرمایه‌داری جهان، در قبال حفاظتی که از کارکرد عمومی سرمایه به عمل می‌آورد از قبل استثمار کارگران روسی بهره‌ای می‌برد. براساس تخمین ترتسکی، طی سالهای ۳۰، ۱۵ تا ۲۰ درصد از جمعیت روسیه که به گفته او " فقط اداره می‌کند، دستور می‌دهد، فرمان می‌راند، عفو و تنبیه می‌کند" (یعنی نظم مورد نیاز سرمایه را در جامعه حفظ می‌کند) همان مقدار مصرف داشت که ۸۰ تا ۸۵ درصد بقیه داشتند:

"اگر علاوه بر حقوق و کلیه خدمات غیر نقدی و نیز کلیه منابع غیر قانونی مکمل درآمد، سهم بوروکراسی و اشرافیت شوروی را از تئاترها، استراحت‌گاههای قصر مانند، بیمارستانها، آسایشگاهها، بیلاقیهای تابستانی، موزه‌ها باشگاهها، مؤسسات ورزشی و غیره و غیره را هم به حساب آوریم، آن وقت احتمالاً می‌توانیم نتیجه بگیریم که ثروت مورد استفاده ۱۵ و یا فرضاً ۲۰ درصد از جمعیت کمتر از ثروتی نیست که ۸۰ تا ۸۵ درصد بقیه مورد استفاده قرار می‌دهند."<sup>52</sup>

علاوه بر تحولاتی که فوقاً به آنها اشاره کردیم حاکمیت بلامنازع سرمایه در شوروی دهه ۳۰ تحولات جدیدی را نیز در روش برخورد دولت و حزب کمونیست شوروی به مسئله ادبیات، تاریخ‌نگاری، هنر، خانواده، قانون، فلسفه و سایر مؤلفه‌های روبنایی جامعه روسیه بوجود آورد. سنن فکری قدیمی و ارتجاعی اسلاودوستی مجدداً راه خود را - هرچند در شکل و شمابلی جدید - به فرهنگ رسمی و مسلط

جامعه بازکردند. بررسی این وجوه ایدئولوژیک موجودیت بورژوازی جدید روسیه که از اوایل دهه ۳۰ به بعد یک به یک به صورت عرفها و حتی ضوابط رسمی جامعه روسیه درآمدند از حوصله این نوشته خارج است باید به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.<sup>53</sup> آنچه در اینجا می‌توان بدان اشاره کرد این است که بورژوازی برای توجیه نظم موجود قطعاً احتیاج به یک ایدئولوژی جدید داشت تا بتواند واقعیات جامعه روسیه دهه ۳۰ را در نظر کارگران وارونه جلوه دهد و آنچه را مغایر منافع آنان بود منافع کارگران معرفی کند. بدین منظور بورژوازی نوپای روسیه زبان، واژه‌ها و مفاهیم و مقولات مارکسیستی را یا از مضمون و محتوی‌شان خالی کرد و یا رسماً آنها را مورد تحریف قرار داد تا بتواند در نزد توده‌های کارگر روسیه و جهان نظم مطلوب سرمایه در روسیه را تداوم راه انقلاب اکتبر و حافظ دستاوردهای آن بنمایاند.

## فهرست مأخذ

- 1- Samuel H. Baron, Plekhanov, the Father of Russian Marxism, Routledge & Kegan Paul, 1963.
- 2- Edvard Bernstein, Evolutionary Socialism, Schocken, 1974.
- 3- Nikolai I. Bukharin, The Politics and Economics of The Transition Period, Routledge & Kegan Paul, 1979.
- 4- Nikolai I. Bukharin, Selected Writings on the State and the Transition to Socialism, Spokesman, 1982.
- 5- Nikolai I. Bukharin, Historical Materialism, Russell & Russell Inc., 1965
- 6- E.H. Carr, The Bolshevik Revolution 1917-1923, Volume Two, Penguin Books, 1984.
- 7- E.H. Carr, Socialism in One Country 1924-1926, Volume One, Penguin Books, 1970.
- 8- E.H. Carr, R.W. Davies, Foundations of a Planned Economy 1926- 1929, Volume One, The Macmillan Press Ltd., 1978.
- 9- Stephan F. Cohen, Bukharin and the Bolshevik Revolution, A Political Biography, 1888-1938, Oxford University Press, 1980.
- 10- Richard B. Day, Leon Trotsky and the Politics of Economic Isolation, Cambridge University Press, 1973.
- 11- Richard B. Day, Trotsky and Preobrazhensky: The Troubled unity of the Left Opposition, Studies in Comparative Communism, Vol.X, Nos. 1&2, Spring/Summer 1977.

- 12- Richard B. Day, Leon Trotsky on the Problem of the Smyckha and Forced Collectivization, Critique no. 13, 1981.
- 13- Alexander Erlich, The Soviet Industrialization Debate, Harvard University Press, 1960.
- 14- Donald Filtzer, Preobrazhensky and the Problem of the Soviet Transition, Critique no.9, 1978.
- 15- Alexander Greschenkron, Economic Backwardness in Historical Perspective, Harvard University Press, 1962.
- 16- David Hoffman, Bukharin's Theory of Equilibrium, Telos no. 14, 1972.
- 17- K.Kautsky, Selected Political Writings, Macmillan, 1983.
- 18- Theodore H. Von Lane, Sergei Witte and the Industrialization of Russia, Columbia University Press, 1963.
- 19- V.Lenin, "On Socialist Economic Organisation" (Articles and Speeches), Progress Publishers, 1979.
- 20- Moshe Lewin, Political Undercurrents in the Soviet Economic Debate, 1973.
- 21 Paul Mattick, Marx and Keynes, The Limits of Mixed Economy, Merlin Press, 1969.
- 22- Arthur P.Mendel, Dilemmas of Progress in Tsarist Russia, Legal Marxism and Legal Populism, Harvard University Press, 1961.
- 23- Alec Nove, An Economic History of the U.S.S.R., Penguin Books, 1984.
- 24- E. Preobrazhensky, From NEP to Socialism, New Park Publication, 1962.
- 25- E. Preobrazhensky, The New Economics, Oxford University Press, 1965.
- 26- E. Preobrazhensky, The Crisis of Soviet Industrialization, M.E. Sharp, 1979.
- 27- I.I. Rubin, Essays on Marx's Theory of Value, Black Rose Books, 1975.

28- Massimo Salvadori, *Karl Kautsky and the Socialist Revolution 1880-1938*, NLB, 1979.

29- Nicolas Spulber (ed.), *Foundations of Soviet Strategy for Economic Growth, Selected Soviet Essays 1924-1930*, Indiana University Press, 1964.

30- L. Trotsky, *Towards Capitalism or Socialism?*, in *The Challenge of the Left Opposition (1923-25)*, Pathfinder Press, 1980.

فصل اول

1- Basii Dmytryshyn, USSR A Concise History, Fourth Edition, Charles Scribners' Sons, 1984.

2- Mikhail K.Reutern Quoted in "Sergei Witte and The Industrialization - of Russia" by Theodore H.Von Lane, Columbia University Press, 1963.

۳- همانجا، صفحه ۱۲

۴ - همانجا، صفحات ۲۲-۲۳

۵- همانجا ، صفحه ۷۶

۶- همانجا ، صفحه ۷۶

Alec Nove, An Economic History of the U.S.S.R., Penguin Books, 1984,  
p.13.

7- Theodore H. Von Lane, op. cit., p.267-8.

۸- همانجا صفحه ۲۷۰

۹- همانجا، صفحه ۲۶۹

Alec Nove, op. cit.,  
p.22

۱۰- همانجا

۱۱- همانجا، صفحه ۲۳

۱۲ همانجا، صفحه ۱۷

۱۳ همانجا، صفحه ۱۲

۱۴- همانجا، صفحه ۱۲

۱۵- همانجا، صفحه ۱۶



16- Martin McCauley, The Russian Revolution and the Soviet State 1917-1921 Documents, p.3

۱۷- همانجا، صفحه ۴

۱۸- آمار دقیق مربوط به چگونگی تمرکز پرولتاریای صنعتی روسیه در ۱۹۱۷ را بدست نیاوردیم، لیکن آمار مربوطه برای سال ۱۹۱۳ به شرح زیر است:

نسبت کارگران به مثابه درصدی از کل کارگران شاغل	تعداد کارگران شاغل در بنگاه
۹۱/۶	کمتر از ۵۰۰ نفر
۴/۵	از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ نفر
-	از ۱۰۰۱ تا ۳۰۰۰ نفر
۳/۹	از ۳۰۰۱ تا ۱۰,۰۰۰ نفر
-	بیشتر از ۱۰,۰۰۰ نفر

ماخذ:

G.V. Osipov (ed.), Industry and Labour in the U.S.S.R., Tavistock Publications, 1966.

۱۹- این رقم تقریبی است و بدین شکل محاسبه شده است: طبق آمار موجود جمعیت روسیه در ۱۹۱۳ بالغ بر ۱۵۵,۴۲۲,۲۰۰ نفر و در ۱۸۹۷ بالغ بر ۱۱۶,۲۳۷,۸۰۰ نفر می‌شد.

(ماخذ: Martin McCauley, op. cit., p.2)

به فرض ثابت بودن نرخ رشد جمعیت طی سالهای ۱۸۹۷ تا ۱۹۱۳، میزان متوسط افزایش سالانه طی این سالها بالغ بر ۲'۳۰'۴۹۶۵ نفر می‌شود. اگر نرخ رشد سالانه جمعیت برای سالهای ۱۷-۱۹۱۳ را همین مقدار فرض کنیم، در آن صورت جمعیت تخمینی روسیه برای ۱۹۱۷ بالغ بر ۱۶۴'۶۴۲'۰۶۰ نفر می‌شود.

## فصل دوم

1- Alec Nove, op. cit., p.11.

2- Pisarev, Quoted in Economic Backwardness in Historical Perspective, A book of essays, by Alexander Greschenkron, p. 176.

۳- هرزن، نقل شده در همانجا، صفحه ۱۶۸

4- Herzen Quoted in A short History of Socialism, by George - Lichtheim, in Fontana/Collins, 1977, p. 125.

5-Alexander Greschenkron, op. cit., p.178.

6- Arthur P.Mendel, Dilemmas of Progress in Tsarist Russia, Harvard University Press, 1961, p.39.

۷- همانجا، صفحه ۱۴۳

۸- همانجا، صفحه ۱۴۳

۹- همانجا، صفحه ۱۴۳

۱۰- همانجا، صفحه ۱۳۹

۱۱- همانجا، صفحه ۱۳۹

۱۲- همانجا، صفحه ۱۳۹

۱۳- همانجا، صفحه ۱۳۹

۱۴- همانجا، صفحه ۱۳۹

۱۵- بولگاکف (Bolgakov) نقل شده در همانجا، صفحات ۴۰ - ۱۳۹

۱۶- همانجا صفحه ۱۴۲

17- Russian Encyclopedia, Vo.11, p.231.

۱۸- همانجا، صفحه ۲۳۲

۱۹- برای توضیحات بیشتر درباره نپ به مقالات زیر که در شماره ۲ "بولتن نظرات و مباحثات

پیرامون مارکسیسم و مسئله شوروی" از انتشارات حزب کمونیست ایران درج شده اند رجوع شود:

- معرفی مختصر نپ (سیاست اقتصادی نوین) در شوروی ۱۹۲۸-۱۹۲۱ نسرین جلالی

- درباره چند ارزیابی از نپ - ایرج فرزاد

- بررسی انتقادی سیاست اقتصادی بلشویکها ۱۹۲۳-۱۹۱۸ صلاح ایزدی

20- Pilnyak Quoted in A History of Soviet Russia, Socialism in One

Country (1924-26), Vol. 1, By E.H.Carr, Penguin Books, 1970, p.65-6.

۲۱- همانجا، صفحه ۶۷-۸

۲۲- همانجا، صفحه ۷۰

۲۳- همانجا، صفحه ۷۰

۲۴- همانجا، صفحه ۷۱

۲۵- الکساندر کولاک (۱۹۲۰-۱۸۷۴) فرمانده یکی از جبهه‌های ضد انقلابی شرقی در جنگ داخلی روسیه بود.

۲۶- لئون ترتسکی، دولت کارگری و مسئله ترمیدور و بنپارتیزم، مرداد ۱۳۵۴، انتشارات طبیعه، صفحات ۶۰-۵۵

### فصل سوم

۱- پلخانف و آکسلرود هر دو از رهبران سازمان ناردنیکی چونی پردل (جدار سیاه) بودند.

2- Arthur P. Mendel, op. cit., p.110.

3- Samuel H. Baron, Plekhanov The Father of Russian Marxism, Routledge & Kegan Paul Ltd., 1963, p.40.

4- Massimo Salvadori, Karl Kautsky and the Socialist Revolution 1880-1938, NLB, 1979, pp. 29-30.

۵- خواننده علاقمند برای مطالعه بیشتر می‌تواند از جمله به متون زیر رجوع نماید:

- منصور حکمت، "در نقد وحدت کمونیستی آناتومی لیبرالیسم چپ" (قسمت دوم)، فصل چهارم تحت عنوان: "مارکسیسم و پراتیک انقلابی: درباره متدولوژی لنین"، به سوی سوسیالیسم شماره ۲، نشریه تئوریک حزب کمونیست ایران آذر ماه ۱۳۶۴، صفحات ۱۲۸-۱۲۳

- ایرج آذرین، "در نقد سوسیالیسم عرفانی" ("دوران گذار" بتلهایم)، قسمت دوم تحت عنوان: "زیربنای اقتصادی یا مبارزه طبقاتی؟"، "بولتن نظرات و مباحثات" شماره ۲، صفحات ۱۸۴-۱۸۲

۶- مارکس و انگلس علیرغم اهمیت زیادی که برای ارزش علمی کار داروین قائل بودند، نه هیچوقت روش تحلیلی او را تماماً مورد تائید خود قرار دادند و نه هیچگاه تعمیم خطی تاریخ تکامل حیوانات به جامعه مدنی انسانی را قابل قبول می‌دانستند. به عنوان مثال این نکته را انگلس در نامه ۱۷ نوامبر ۱۸۷۵ خود به لارف که اتفاقاً همین تعمیم نابجا را مرتکب شده بود، چنین گوشزد می‌کند:

"...من تئوری تکامل داروینی را می‌پذیرم، منتها روش اثبات داروین را (تنازع بقاء، انتخاب طبیعی) تنها به عنوان بیان اولیه موقتی و ناکامل واقعیتی تلقی می‌کنم که به تازگی کشف شده است. تا قبل از زمان داروین تمام همان کسانی که امروزه در هر چیزی مبارزه برای بقاء را می‌بینند (فوگت، بوخنر،

موله شوت و غیره) دقیقاً بر سر فاکتور تعاون در طبیعت ارگانیک تاکید داشتند، یعنی بر این واقعیت اشاره داشتند که مولود نباتی اکسیژن و مواد مغذی به مولود حیوانی می‌دهد در عوض مولود حیوانی به گیاهان اسید کاربونیک و کود ضروری آنان را ... هر دو ادراک در حدود معینی نکات درستی را در بردارند منتها هر کدام در خود به یک اندازه یک جانبه و محدود هستند. تقابل اجسام در طبیعت - چه برای موجودات جاندار و چه بیجان - مشتمل بر هماهنگی و تصادم، مبارزه و تعاون می‌باشد. بنابراین وقتی کسی که مدعی احاطه بر علوم طبیعی است به خود اجازه می‌دهد که تمام تکامل تاریخ را با آن همه غنا و تنوعش به عبارت یک جانبه و خشک و خالی "تنازع بقاء" تنزل دهد - عبارتی که حتی آنجا که به عرصه طبیعت نسبت داده می‌شود به سختی می‌تواند پذیرفته شود - تنها می‌تواند لایق این باشد که مورد سرزنش قرار گیرد.

تمام تئوری تنازع بقاء داروینی به سادگی چیزی را به طبیعت تعمیم می‌دهد که [بیشتر] فلسفه جدال انسان بر علیه، انسان هوپس فلسفه اقتصادی بورژوایی رقابت و تئوری جمعیت مالتوس به جامعه نسبت داده بودند. حال که دوره سیادت این فلسفه‌ها به پایان رسیده است... مجدداً همان تئوریه با استنتاج از طبیعت ارگانیک به عرصه تاریخ تعمیم داده می‌شوند، تا بدان حد که دیگر اکنون ادعا می‌شود صحت آنان به عنوان قوانین ابدی جامعه انسانی به ثبوت رسیده است. این کار بیش از آن کودکانه است که من لزومی ببینم کلمه‌ای در مورد آن در اینجا بگویم. ولی اگر قرار بود من این موضوع را مورد مذاقه جدی قرار دهم، در آن صورت در وهله اول نشان می‌دادم که چقدر آنان اقتصاددانان ناواردی هستند و سپس در وهله دوم ناواردی آنان به عنوان عالم علوم طبیعی و فیلسوف را به ثبوت می‌رساندم.

... اختلاف اساسی بین حیوانات و جامعه انسانی در این نهفته است که حیوانات در بهترین حالت می‌توانند [مواد مورد نیازشان را] گردآورند حال آنکه انسان می‌تواند این مواد را تولید کند. این تمایز صرف، و البته محوری به تنهایی مانع از آن است که قوانین جوامع حیوانی را به سادگی به جوامع انسانی تعمیم دهیم...

در ضمن صرف این واقعیت که تاریخ پیشین به عنوان مجموعه‌ای از مبارزات طبقاتی در نظر گرفته می‌شود کافی است تا سطحی گری تصویری که این تاریخ را صرفاً یک نمونه ضعیف دیگر از تنازع بقاء می‌بیند، روشن نماید...

[ماخذ: Marx & Engels, Selected Correspondence, Progress Publishers 1975]

7- Massimo Salvadori, op. cit., p.24.

۸ - سه مقاله فلسفی: لوجیکولتی لویی آلتوسر، ترجمه بابک، چاپ تابستان ۱۹۸۶، صفحه ۵۳

9- Gareth Stedman Jones, *New Left Review*, No. 106, Nov-Dec 77

10- Massimo Salvadori, *op. cit.*, pp 23-24.

۱۱- همانجا، صفحه ۲۴

۱۲- همانجا، صفحه ۲۴

13- Chris Harman, *International Socialism* 2:32, Summer 1986, p.5-13.

۱۴- پلخانف، تکامل نظریه مونیستی تاریخ، جلد دوم، ترجمه، حلال علوی نیا، سعد الله علیزاده،

نشر بین‌الملل ۱۳۵۸، صفحه ۲۵۶

15- Baron, *op. cit.*, p. 102.

۱۶- اگرچه خود پلخانف در طول کنگره حزب سوسیال دمکرات بر سر مبحث اساسنامه از موضع لنین دفاع می‌کرد ولی پس از کنگره بلافاصله این موضع خود را عوض کرد. او در توضیح این تغییر موضعش اعلام کرد که قبلاً هم با موضع لنین در "چه باید کرد؟" موافق نبوده است اما فکر می‌کرده که آنچه لنین در آنجا نوشته بیشتر ابراز نادقیق مفاهیمی است که مورد قبول خود او هستند. بدین سان پلخانف پس از کنگره دوم خود را در کنار رهبران منشویکی قرارداد که پیشتر در خود کنگره بر سر مبحث تشکیلات و اساسنامه صف خود را از لنین متمایز کرده بودند.

17- Lenin, Quoted in E.H.Carr, "The Bolshevik Revolution 1917-1923"

Vol.1, Penguin Books, 1984, p.49.

18- Lenin, *Collected Works*, Vol.8, p. 168.

19- Lenin, Quoted in E.H.Carr, *op. cit.*, p.66.

20- Plekhanov, Quoted in Baron, *op. cit.*, p. 101-2.

۲۱- همانجا، صفحه ۱۰۲

22- Axelrod, Quoted in E.H.Carr, *op. cit.*, p.65.

۲۳- مارتینف به نقل از همان ماخذ، صفحه ۶۵

۲۴- بلشویسم و منشویسم در انقلاب دمکراتیک، سری ترجمه آثار لنین ۱، ۴، ک چاپ اول،

بهمن ۵۹ صفحه ۷۹

25- Lenin, Quoted in E.H.Carr, *op. cit.*, p.65

۲۶- همانجا، صفحه ۶۷

۲۷- البته بین منشویکهای چپ (جناح مارتف) و بلشویکها کماکان یک تفاوت اساسی وجود داشت. منشویکهای چپ جنگ را از یک موضع پسیفستی محکوم می‌کردند. آنان برای خاتمه جنگ خواهان این بودند که دول بورژوایی ضمن به رسمیت شناختن حق حاکمیت ملی یکدیگر و بدون درخواست هرگونه الحاق یا غرامت جنگی با یکدیگر صلح کنند. منشویکهای چپ از این حد فراتر نمی‌رفتند زیرا باور دگماتیک آنان به مرحله بورژوا - دمکراتیک انقلاب در روسیه به آنان اجازه نمی‌داد از یک موضع انقلابی، یعنی از طریق سرنگونی قدرت حاکمه تزاری توسط پرولتاریا و دهقانان فقیر، خواست پایان جنگ را مطرح کنند. برخلاف این موضع پسیفستی بلشویکها خواهان پایان دادن به جنگ در سراسر اروپا از طریق تبدیل آن به یک انقلاب سوسیالیستی جهانی (منجمله در روسیه) بودند.

28- Salvadori, op. cit., p. 196.

۲۹- همانجا، صفحه ۲۰۱

۳۰- همانجا، صفحه ۱۹۷

31- Lenin, Quoted in E.H.Carr, op. cit., p.245.

۳۲- قطعه‌نامه‌ها و تصمیمات حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه ۱۹۱۷-۱۸۹۸، از انتشارات

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، چاپ اول، دی ۱۳۶۳، صفحه ۷۳

۳۳- لنین منتخب آثار فارسی یک جلدی صفحات ۲۶۸-۲۶۷

۳۴- همانجا، صفحه ۲۶۷

35-Lenin, Quoted in E.H.Carr, op. cit., p.68.

۳۶- لنین، منتخب آثار فارسی یک جلدی صفحه ۴۵۴

37- E.H.Carr, op. cit., p.90.

۳۸- همانجا، صفحه ۹۱

۳۹- همانجا، صفحه ۹۴

۴۰- همانجا، صفحه ۹۵

۴۱- همانجا، صفحه ۹۵

۴۲- همانجا، صفحه ۱۰۶

۴۳- همانجا، صفحه ۱۰۶

۴۴- لنین منتخب آثار یک جلدی به فارسی صفحه ۵۱۴

۴۵- همانجا، صفحه ۵۹۸

۴۶- لئون ترنتسکی، تاریخ انقلاب روسیه، ترجمه سعید باستانی، جلد سوم، نشر فانوسا، تهران

آبان ماه ۱۳۶۰ صفحات ۲-۳۸۱

۴۷- همانجا، صفحه ۳۸۴

۴۸- تصور آن زمان سوسیال دمکراسی در قبال چگونگی تحول یک جامعه سرمایه‌داری به سوسیالیسم در نوشته‌ای از کائوتسکی که در بررسی تجارب حکومت بی‌دوام منشویکی گرجستان روسیه به رشته تحریر درآمده بود، به روشنی ترسیم گشته است. کائوتسکی در این نوشته مسئله را چنین بررسی می‌کند:

"وظیفه فوری چنین حکومتی [منظور یک حکومت سوسیالیستی است] نیز به همین ترتیب چنین اند: افزایش توان، قدرت و آگاهی پرولتاریا؛ قرار دادن سرمایه‌داران تحت کنترل دولت و ارتقاء، بارآوری کار؛ ولی تحت هیچ شرایطی نباید به الغاء فوری سرمایه‌داری و استقرار سوسیالیسم مبادرت کند. درجه‌ای که می‌توان سوسیالیسم را در یک کشور معمول داشت بستگی به سطح مهیا شدن [ملزومات عینی سوسیالیسم] در آن کشور دارد.

اگر وظایف یک حکومت سوسیالیستی چنین درک شود در آن صورت امکان برپایی چنین دولتی حتی در جوامع از نقطه نظر اقتصادی عقب مانده نیز با تئوری مارکسیسم یعنی آن تئوری که بر طبق آن ملزومات سوسیالیسم تنها در یک کشور بسیار پیشرفته سرمایه‌داری به رسمیت شناخته می‌شود، تطابق پیدا می‌کند."

[ماخذ:

[Karl Kautsky: Selected Political Writings, Edited & Translated by Patrick Goodge, The Macmillan Press Ltd., 1983, p.135].

### فصل چهارم

1- به عنوان مثال پل بوکارا (Paul Boccara) اقتصاددان برجسته حزب کمونیست فرانسه مدعی

است که:

"آنقدرها از تدوین تئوری امپریالیسم لنین نمی‌گذشت که وی این تئوری را به نفع تئوری جدید سرمایه‌داری انحصاری دولتی رد کرد ... چند ماه پس از انتشار امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله

سرمایه‌داری لنین متوجه شد که اشتباه می‌کرده است. او پس از آن سرمایه‌داری انحصاری دولتی را به مثابه یک مرحله تاریخی جدید به رسمیت شناخت."

[ماخذ:

[Theoretical Journal of the Revolutionary Communist Tendency, No.4L

February 1979, p.18].

یکی از مدعیان ایرانی چنین حکمی "راه کارگر" است. این جریان پس از آنکه با اعتماد به نفس اعلام می‌کند که "سوسیالیسم یعنی کنترل و حسابرسی توده‌ای + انحصار دولتی سرمایه ملی" (در ضمن ظاهراً این "ملی" آخر را خود راه کارگر به اظهارات لنین افزوده است!) و این را هم "راه اکتبر" قلمداد می‌کند نتیجه می‌گیرد که راه اکتبر نه تنها راه انقلاب پرولتاریایی در روسیه بلکه راه همه کشورهای عقب مانده در شرایط پس از اکتبر است... در همه این کشورها راه انقلاب از مسیر قبضه قدرت توسط پرولتاریا، انحصار همه سرمایه ملی در دست دولت، کنترل و حسابرسی همه خلقی با رهبری قدرت پرولتری و هدایت اقتصاد بر مبنای نیازهای عینی جامعه در شرایط معین می‌گذرد... این راهی است که در همه کشورهای سوسیالیستی بعد از اکتبر پیموده شده و می‌شود، هم در کوبا، هم در ویتنام هم در یمن جنوبی و هم در نیکاراگوئه امروز. " (راه کارگر تئوریک ، شماره ۵ ، صفحات ۷۵-۷۸).

تعجبی ندارد که با غلبه چنین بینشی از سوسیالیسم آقای آ.آ. برل (A.A.Berle) اقتصاددان بورژوا که ایجاد و شکل‌گیری انحصارات و تراستهای غول آسا را در همین نظام سرمایه‌داری دیده و معتقد است که برخی از آنان واحدهایی هستند که تنها می‌توان به همان سان که در مورد ملل تا کنون فکر می‌شده، در موردشان اندیشید. "به این نتیجه برسد که پس از جنگ جهان دوم (که مترادف با دوره تشکیل این تراستهای بزرگ است) اقتصاد سرمایه‌داری چنان تحول یافته که اینک فقط عمدتاً از نقطه نظر مضمون فلسفی‌اش با سیستم اقتصادی روسیه یا جوامع سوسیالیستی فرق می‌کند!"

[ماخذ:

2- [Paul Mattick, Marx & Keynes, Merlin Press, p.281 Marx-Engels,

Selected Correspondence, Progress Publishers, 1975, - P. 196].

۳- کارل مارکس گروندریسه مبانی نقد اقتصاد سیاسی، جلد اول، ترجمه باقر پرهام و احمد تدین،

بهار ۱۳۶۳ ، صفحه ۲۶۸

۴- همانجا، صفحه ۹۷



۵- همانجا، صفحه ۱۱۳-۱۱۲ (با تغییرات جزئی در ترجمه)

۶- اگرچه ما آماری که وضعیت صنعت و کمیت کارگران فرانسه را در ۱۸۷۱ نشان دهد بدست نیاوردیم ولی آماری که مربوط به ۱۷ آوریل ۱۸۹۴ فرانسه است اطلاعات جالبی در این زمینه بدست می‌دهد. این سرشماری نشان می‌دهد که تنها ۲۵/۹ درصد جمعیت آن زمان فرانسه در صنعت اشتغال داشت و این رقم تقریباً نصف تعداد شاغل در بخش کشاورزی (که ۴۷/۴ درصد جهت شاغل آن زمان بود) را در برمی‌گرفت.

[ماخذ:

[Edvard Bernstein, Evolutionary Socialism, Schocken, 1965, p.58]

7- K. Marx, The Civil War in France, Progress Publishers, 1974, PP. 57-58.

۸ - در این رابطه خواننده علاقمند می‌تواند به مآخذ زیر رجوع نماید:

Marx, Grundrisse, Penguin Books, 1973, pp 649-652 -

- منصور حکمت " در حاشیه مباحثات اخیر سوئیزی و بتلهایم"، بولتن مارکسیسم و مسئله شوروی

شماره ۱ اسفند ۱۳۶۴

- ایرج آذرین، سرمایه‌داری شوروی و مباحثه اخیر سوئیزی - بتلهایم ماخذ قبلی

9- Marx, Capital, Vol. III, Progress Publishers, 1977, pp. 436-8.

۱۰ - گروندریسه، ترجمه فارسی، صفحه ۵۳، با قدری اصلاح در ترجمه

11- Marx, Capital, Vol.III, P.175.

۱۲ - همانجا، صفحه ۸۶۱

13- Engels, Anti-Duhring, International Publishers, 1972, pp. 304-5.

۱۴ - همانجا، صفحه ۳۰۶

۱۵ - همانجا، صفحه ۳۰۹

16- K. Marx, and F. Engels, Selected Works, Vol. III, Progress Publishers, 1976, pp. 431-2.

لنین همین نکته را در کتاب دولت و انقلاب خود مورد تاکید قرار داده می‌گوید:  
"در اینجا، از نظر ارزیابی تئوریک سرمایه‌داری نوین یعنی امپریالیسم اساسی‌ترین نکته در نظر گرفته شده و آن اینکه سرمایه‌داری بدل به سرمایه‌داری انحصاری می‌گردد. روی کلمه اخیر باید تکیه کرد زیرا یکی از شایع‌ترین اشتباهات این ادعای بورژوا - رفرمیستی است که گویا سرمایه‌داری انحصاری یا انحصاری دولتی دیگر سرمایه‌داری نیست و لذا می‌توان آن را سوسیالیسم دولتی و نظایر آن نامید. البته تراستها هیچگاه کاملاً از روی برنامه کار نکرده‌اند و اکنون هم کار نمی‌کنند و اصولاً نمی‌توانند کار کنند. ولی در حدودی هم که آنها از روی برنامه کار می‌کنند و سلاطین سرمایه میزان تولید را در مقیاس ملی و حتی در مقیاس بین‌المللی از پیش به حساب می‌آورند و آن را از روی برنامه تنظیم می‌کنند، باز سر و کار ما با سرمایه‌داری است. نزدیکی یک چنین سرمایه‌داری به سوسیالیسم باید برای نمایندگان واقعی پرولتاریا دلیلی بر نزدیکی و آسانی و عملی بودن و تعویق ناپذیر بودن انقلاب، سوسیالیستی باشد و به هیچوجه نباید دلیلی شمرده شود برای آنکه نسبت به نفی این انقلاب و آراستن سرمایه‌داری که تمام رفرمیستها بدان مشغولند، با شکیبایی رفتار گردد."

[ماخذ: دولت و انقلاب، ترجمه فارسی، چاپ پکن، صفحات ۹۵-۹۴ تاکیدات در متن اصلی]

۱۷- خواننده علاقمند برای اطلاع بیشتر از تئوری بحران مارکس می‌تواند به متون زیر رجوع

نماید:

Karl Marx, Theories of Surplus Value, Part 3, Lawrence & Wishart, - 1969, pp. 507-546.

- منصور حکمت نظری، به تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی در مورد سرمایه‌داری وابسته، انتشارات اتحاد مبارزان کمونیست، بهمن ۵۸  
- دیوید یافی، نظریه علمی بحران سرمایه‌داری، ترجمه م. سوداگر مؤسسه تحقیقات اقتصادی و اجتماعی پازند.

18- Marx, Capital, Vol. III, p.250.

19-Marx, Grundrisse, p.750.

20- Edvard Bernstein, Evolutionary Socialism, Schocken, 1965, p. 14.

۲۱- همانجا، صفحه ۸۷

۲۲- همانجا، صفحه ۹۳

۲۳- روزا لوگزامبورگ، برگزیده آثار انتشارات سیاهکل، صفحه ۳۶ (با قدری اصلاحات در

ترجمه)

24- Quoted in Revolutionary Communist Papers, op. cit., p.6.

25- Hilferding, Finance Capital, Routledge & Kegan Paul, 1985, pp.227-8.

۲۶- همانجا، صفحه ۲۵۶

۲۷- دیوید یافی، ماخذ قبلی، صفحه ۷۳

28- Hilferding, op. cit., p.361.

۲۹- همانجا، صفحه ۹

30- Hilferding, Quoted in Revolutionary Communist Papers, op. cit., PP.6-7.

31- Bukharin, Selected Writings on the State & and the Transition to  
Socialism, Spokesman, 1982, p.38.

32- Bukharin, Imperialism and the Accumulation of Capital, Monthly  
Review Press, n.d., p.228.

۳۳- همانجا، صفحه ۲۲۶

34- Lenin, Collected Works, Volume 29, p.165.

35- Bukharin, Selected Writings, p.42.

۳۶- همانجا، صفحات ۶۸-۶۷

37- Alec Nove, op. cit., p.54.

۳۸- همانجا، صفحه ۶۸

۳۹- همانجا، صفحه ۶۹

۴۰- همانجا، صفحه ۶۹

۴۱- همانجا، صفحه ۶۹

۴۲- لنین، چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوائی، انتشارات محک، صفحات ۱۴-۱۳

43-Bukharin,op. cit., p.54.

44- Lenin, Collected Works, Vol.32, pp. 83-84.

۴۵- کارل مارکس، نقد برنامه گوتا، مترجم: ع - م ، انتشارات پژوهش، صفحه ۲۰

۴۶- لنین منتخب آثار یک جلدی فارسی، صفحه ۵۰۲

۴۷- همانجا، صفحه ۴۹۲

۴۸- همانجا، صفحه ۴۹۲

۴۹- همانجا، صفحه ۴۸۹

۵۰- همانجا، صفحه ۴۸۹

۵۱- همانجا، صفحه ۴۹۶

۵۲- همانجا، صفحه ۵۰۲

۵۳- همانجا، صفحه ۵۰۲

۵۴- همانجا، صفحه ۵۰۴

۵۵- لنین چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوائی، صفحه ۲۴

۵۶- همانجا، صفحه ۱۸

۵۷- لنین، پنج ساله انقلاب روس و دورنمای انقلاب جهانی، منتخب آثار یک جلدی فارسی،

صفحه ۸۵۵

۵۸- همانجا، صفحه ۸۵۵

۵۹- همانجا، صفحه ۸۵۶

60- Lenin, Collected Works, Vol.32, p.84.

۶۱- لنین، مالیات جنسی، منتخب آثار یک جلدی فارسی، صفحه ۸۰۰

۶۲- لنین، چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوائی، صفحه ۳۰

۶۳- لنین منتخب آثار یک جلدی فارسی، صفحه ۸۵۵

64- Lenin, Collected Works, Vol.33, pp. 64-65.

۶۵- لنین، چپ روی کودکانه و ذهنیت خرده بورژوائی، صفحه ۱۶

۶۶- لنین، درباره کنوپراسیون، منتخب آثار یک جلدی فارسی، صفحه ۸۶۶

۶۷- یک نمونه از این روش پلمیکی لنین خود را در شرکت وی در بحث مربوط تشکیلات حزبی نشان می‌دهد. بقول خودش:

"اکنونمیست‌ها میله را از یک سو خم می‌کردند، و لذا به منظور صاف کردن آن لازم بود میله از سوی دیگر خم می‌شد و این دقیقاً کاری است که من انجام دادم." (نقل از

Minutes of the Second Congress of RSDLP(1903), pp. 169-70).

لنین این اظهارات را در کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات در ۱۹۰۳، دفاع از جزوه "چه باید کرد" مطرح کرده بود. چرا لنین مجبور شده بود در مقابل روش یک جانبه اکنونمیست‌ها برسر مسئله تشکیلات، متقابلاً یک جانبه به قضیه برخورد کند و به طور یک جانبه و "اغراق شده" بر روی عامل ذهنی در مبحث "چه باید کرد" تاکید نماید. لنین توضیح این قضیه را در مقدمه‌ای که به مجموعه آثار دوازده ساله‌اش در ۱۹۰۸ نوشت چنین عنوان می‌کند:

"اشکال اساسی کسانی که امروز به "چه باید کرد؟" انتقاد دارند ناشی از این می‌شود که مضمون این جزوه را بدون ارتباط آن با موقعیت کنکرت تاریخی دوره معین - و اکنون قدیمی شده‌ای - از تکامل حزب ما مورد بررسی قرار می‌دهند. چنین اشتباهی را پارووس (Parvus) که اکنون سالها پس از انتشار این جزوه درباره ایده‌های نادرست یا اغراق آمیز آن بر سر مقوله سازمان انقلابیون حرفه‌ای چیز می‌نویسد، واضحاً مرتکب شده است.

گفتن این نکته امروز که ایسکرا (آن هم در ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲) برسر ایده سازمان انقلابیون حرفه‌ای اغراق کرده بود. به این می‌ماند که ما ژاپنیها را پس از جنگ روسیه ژاپن به خاطر اینکه درمورد توان نیروهای مسلح روسیه اغراق کرده بودند، و لذا پیش از جنگ بر سر میزان مورد نیاز برای جنگ با ارتش روسیه مبالغه نموده بودند، مورد سرزنش قرار دهیم. ژاپنیها برای آنکه در جنگ پیروز شوند لازم بود که تمام نیروی‌شان را در مقابل حداکثر نیروی ممکن روسیه آرایش دهند. متأسفانه، تمام کسانی که به عنوان غریبه در مورد حزب ما قضاوت می‌کنند که به موضوع مورد بحث آشنایی ندارند، به این نکته واقف نیستند که این امروز است که ایده سازمان انقلابیون حرفه‌ای دیگر به پیروزی کامل دست یافته است. و لذا متوجه نیستند که این پیروزی بدست نمی‌آمد اگر ما در آن زمان این ایده را پیش نمی‌کشیدیم، و اگر در مورد آن اغراق نمی‌کردیم تا در ذهن کسانی که تمام تلاش خود را به کار می‌بستند تا مانع از اتخاذش شوند، جا بیفتد. " (لنین، کلیات آثار به انگلیسی، جلد ۱۳، ۱۰۲-۱۰۱)

بنابراین واضح بود که دیگر در سال ۱۹۱۴ یعنی آن زمان که از پیروزی مبارزه بر سر ایده سازمان دیگر مدتها می‌گذشت، و ما حاصل این پیروزی مورد بهره برداری قرار گرفته بود (همانجا، صفحه ۱۰۲)، همان لنینی که در چه باید کرد گفته بود: "به همین گونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیال دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خود بخودی جنبش کارگری به مثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست بوجود آمده بود." (منتخب آثار فارسی، صفحه ۸۴) ترتسکی را به خاطر آنکه گفته بود:

"حزب سوسیال دمکرات پیش از انقلاب [منظور انقلاب ۱۹۰۵ است] در کشور ما ... سازمانی بود متشکل از روشنفکران مارکسیست که بیداری طبقه کارگر را رهبری نمودند". نقل از (New Left Review, No.79, May/June 73,p.9).

مورد شدیدترین حملات قرارداد، این ادعای او را به مثابه "ندای انحلال طلبی و لیبرالی قدیم" مردود شمرد و در عوض به نقش اعتصابات کارگری ۹۶-۱۸۹۵ در تشکیل حزب سوسیال دمکرات روسیه اشاره کرده و با طعنه از ترتسکی پرسید که آیا این روشنفکران بودند که طبقه کارگر را در آن اعتصابات رهبری کردند یا خیر (همانجا، صفحه ۹)

۶۸- لنین، منتخب آثار فارسی یک جلدی، صفحه ۸۰۵

۶۹- همانجا، صفحه ۸۶۶

۷۰- همانجا، صفحه ۸۶۶-۸۶۴

۷۱- همانجا، صفحه ۸۰۶

۷۲- همانجا، صفحه ۸۶۶

۷۳- همانجا، صفحه ۸۶۶

۷۴- همانجا، صفحه ۸۰۶

۷۵- همانجا، صفحه ۸۰۶

76- Lenin, Collected Works, Vol.32, pp. 348-9.

## فصل پنجم

۱- البته باید ذکر کنیم که تعداد بنگاههایی که تماماً به مالکیت خصوصی درآمدند در این دوره بسیار ناچیز بود. طبق اطلاعات موجود شورای عالی اقتصاد ملی فقط ۷۶ بنگاه ملی شده را دوباره به مالکیت خصوصی صاحبان قبلی‌شان برگردانده بود. ارگانهای محلی نیز متعاقباً معدودی از بنگاههای ملی شده را به مالکان خصوصی برگردانده بودند. ماخذ (Alec Nove, op. cit., p-85)

۲- تعداد بنگاههای تولیدی بزرگی که به اجاره مدیران خصوصی برگردانده شده بودند، بسیار محدود بود در مجموع تا ۲۵-۱۹۲۴ فقط ۱۸ بنگاه خصوصی وجود داشت که تعداد کارگران شاغل در آنها از رقم ۱۰۰ تا ۲۰۰ تجاوز می‌کرد (همانجا، صفحه ۸۶).

۳- لنین، منتخب آثار یک جلدی فارسی، صفحه ۸۴۱

۴- همانجا، صفحه ۸۳۹

۵- برای آنکه خواننده تصویر واقعی‌تری از چگونگی سیر بهبود وضعی اقتصاد روسیه در طی سالهای نپ بدست آورد جدول زیر را ارائه می‌کنیم. همانطور که از ارقام جدول می‌توان تشخیص داد اقتصاد روسیه در ۱۹۲۶ دیگر به سطح دوران پیش از جنگ (۱۹۱۳) رسیده بود و لاجرم می‌توان گفت که در این سال اوضاع اضطراری اقتصاد روسیه به سرآمده بود. کارخانجات و بنگاههای تولیدی با ظرفیت پیش از دوران جنگشان تولید می‌کردند، و حجم محصولات کشاورزی تولید شده کما بیش با حجم محصولات کشاورزی جمع آوری شده سال ۱۹۱۳ قابل مقایسه بود.

(Alec Nove, op. cit., p.94).

جدول ۱۸: نمودار توسعه اقتصادی روسیه طی سالهای ۲۶-۱۹۲۰

موضوع / سال	۱۹۱۳	۱۹۲۰	۱۹۲۱	۱۹۲۲	۱۹۲۳	۱۹۲۴	۱۹۲۵	۱۹۲۶
تولیدات صنعتی (به میلیون روبل ۲۷-۱۹۲۶)	۱۰۲۵۱	۱۴۱۰	۲۰۰۴	۲۶۱۹	۴۰۰۵	۴۶۶۰	۷۷۳۹	۵۸۲
ذغال سنگ (به میلیون تن)	۲۹	۸/۷	۸/۹	۹/۵	۱۳/۷	۱۶/۱	۱۸/۱	۲۷/۶
برق (به میلیون کیلو وات)	۱۹۴۵	-	۵۲۰	۷۷۵	۱۱۴۶	۱۵۶۲	۲۹۲۵	۳۵۰۸
آهن (به هزار تن)	۴۲۱۶	-	۱۱۶	۱۸۸	۳۰۹	۷۵۵	۱۵۳۵	۲۴۴۱
فولاد (به هزار تن)	۴۲۳۱	-	۱۸۳	۳۹۲	۷۰۹	۱۱۴۰	۲۱۳۵	۳۱۴۱
الیاف پنبه ای (به میلیون متر)	۲۵۸۲	-	۱۰۵	۳۴۹	۶۹۱	۹۶۳	۱۶۸۸	۲۲۸۶
اراضی کشت شده (به میلیون هکتار)	۱۵۰	-	۹۰/۲	۷۷/۷	۹۱/۷	۹۸/۱	۱۰۴/۳	۱۱۰/۳
غلات جمع آوری شده (به میلیون تن)	۸۰/۱	۴۶/۱	۲۷/۶	۵۰/۳	۵۶/۶	۵۱/۴	۷۲/۵	۷۶/۸

6- Lenin, collected Works, vol.32, p.214 & p.215.

۷- همانجا، صفحه ۳۱۵

۸- همانجا، صفحه ۳۱۵

۹- همانجا، صفحه ۴۹۰

10- Lenin, Collected Works, Vol.33, p.269.

11- Lenin, Collected Works, Vol.32, p.215.

۱۲- بولتن مارکسیسم و مسئله شوروی شماره ۲، صفحه ۲۶۲

13- Lenin, Collected Works, Vol.31, p.516.

14- Lenin, Collected Works, Vol.32, p.408.



۱۵- همانجا، صفحه ۴۹۳

۱۶- رجوع کنید به فصل ۴، قسمت آخر بخش مربوط به لنین و مقوله سرمایه‌داری دولتی.

۱۷- رجوع کنید به فصل ۲، بخشی که تحت این عنوان آورده شده: دو مکتب فکری برای تحول

اجتماعی روسیه: اسلاو دوستها و غرب گرایان.

18- E.H.Carr, Socialism in One Country, Vol. 1, Penguin Books, 1970, -1A

p. 76.

### فصل ششم

1- انگلس در این مورد کاملاً صراحت دارد. او در نامه ای خطاب به اتوفون بونیک (Otto Von

Boenigk) به تایخ ۲۱ اوت ۱۸۹۰، مسئله را چنین طرح می‌کند:

"به نظر من این جامعه سوسیالیستی چیز لاینگیری نیست. مثل همه شکل‌بندی‌های دیگر اجتماعی باید به عنوان یک پدیده دائماً در حال تحول و تغییر در نظر گرفته شود. تفاوت حیاتی آن با نظم موجود در این است که تولید در این یکی براساس مالکیت اشتراکی تمام وسایل تولید توسط ملت سازمان یافته است. اینکه چنین سازمانی را از فردا شروع کنیم ولی به تدریج آن را به اجرا درآوریم از نظر من کاملاً عملی است. اینکه کارگران ما از توانایی انجام این کار برخوردارند یا نه به شهادت وجود تعداد بسیاری از تعاونیهای مصرف و تولیدی آنان به ثبوت رسیده، تعاونیهایی که هرگاه مغرضانه از طرف پلیس نابود نشوند بهتر و منصفانه‌تر از شرکتهای سهامی بورژوازی کار خواهند کرد".

[ماخذ:

[Karl Marx and Frederick Engels, Selected Works, Vol. III, p.486-7]

2- Richard B.Day, Trotsky and Preobrazhensky: The Troubled Unity of the Left Opposition, Studies in Comparative Communism, Vol.X, Nos. 1& 2, Spring/Summer 1977, p.82.

۳- لئون ترزسکی، انقلابی که به آن خیانت شد، بدون نام ناشر و مترجم، صفحه ۵۹ عبارت داخل کرشه از ماست.

4- Leon Trotsky, Towards Capitalism or Socialism?, The Challenge of the Left Opposition (1923-1925), Pathfinders Press, Sept. 1980, p.345.

5- Richard B.Day, Leon Trotsky and the Politics of Economic Isolation, Cambridge University Press, 1973, p.166.

6- Evgeny Preobrazhensky, The New Economics: An Experiment in Theoretical analysis of- the Soviet Union, Oxford University Press, 1965, p.187.

۷- همانجا، صفحه ۱۹۲

8- E. Preobrazhensky, From NEP to Socialism, New Park Publications, 1962, p.94.

9- E. Preobrazhensky, The New Economics, pp. 244-45.

10- L.Trotsky, Towards Capitalism or Socialism? pp. 374-76.

۱۱- همانجا، صفحه ۳۲۹

12- Richard B. Day, Leon Trotsky and the Politics of Economic - Isolation, p.86.

13- Alec Nove, op. cit., pp. 93-96.

۱۴- برای توضیح بیشتر در مورد بحران قیچی به مقاله نسرين جلالی تحت عنوان "معرفی مختصر نپ" مندرج در شماره ۲ بولتن مارکسیسم و مسئله شوروی به ویژه صفحات ۸۹-۹۰ رجوع کنید.

۱۵- همانجا، صفحه ۹۱

16- Alexander Erlich, Preobrazhensky and the Theory of Soviet Industrialization, Quarterly Journal of Economics, Feb. 1950, pp.

۱۷- همانجا، صفحه ۶۰

۱۸- همانجا، صفحه ۶۲

19- E. Preobrazhensky, op. cit., p. 1271.

۲۰- همانجا، صفحه ۷۹-۸۰

۲۲- این درک از ملزومات مادی سوسیالیسم کماکان در دوره ما نیز به قوت خود باقی است. از جمله می‌توان به اظهارات مندل، رهبر فکری انترناسیونال ۴ در این مورد اشاره کرد که در بت سازی از مقوله "تکنیک" به افراط عجیب در غلطیده است. به نظر وی در سالهای ۱۹۲۰ نه تنها ملزومات تکنیکی ضروری برای ساختمان سوسیالیسم در روسیه وجود نداشت، که چنین ملزوماتی حتی در آلمان آن زمان نیز یافت نمیشد! حداقل بلشویکها معتقد بودند که سطح بارآوری کار و تکنیک در آلمان دهه ۲۰ آنقدر بالا بود که بتواند علاوه بر سوسیالیزه کردن نظام تولیدی خود به کمک کارگران روسیه هم بیاید. این اطمینان خاطر بلشویکها نسبت به موقعیت آلمان قاعداً باید در نظر بسیار کوتاه بینانه جلوه کند!

وی در یک مصاحبه مطبوعاتی در سپتامبر ۱۹۷۷، در پاسخ به سوال مصاحبه گر آیا در آلمان ۱۹۲۰ پیش شرطهای سوسیالیزم وجود داشت یا نه چنین جواب می‌دهد:

"در کوتاه مدت خیر. اما در میان مدت به احتمال زیاد می‌توانست ایجاد شود. آلمان ۱۹۲۰، اگر انقلاب سوسیالیستی را به خود می‌دید و اگر با شوروی ادغام می‌شد. چه می‌توانست بشود؟ پاسخ به آن ساده نیست. بگذارید به نکته ای اشاره کنم که شاید همه ندانند! در دهه ۱۹۳۰ در آلمان اقدامات اولیه برای ایجاد اولین ماشین حساب الکترونیک انجام گرفته بود. و این در شرایطی که رژیم حاکمه از لحاظ اقتصادی و سیاسی بغایت ارتجاعی بود. اگر در نخستین سالهای دهه ۱۹۲۰ در آلمان رژیم سوسیالیستی مستقر می‌شد، من تصور می‌کنم که با آن درجه بالایی رشد نیروهای فکری آن می‌توانستیم در رابطه انقلاب سوم تکنولوژیک پانزده یا بیست سال از سرمایه‌داری سبقت بگیریم. فراموش نکنیم که انیشتن نیز در آلمان بود و انکشاف انرژی هسته‌ای که علیرغم همه تناقضاتش نوید تازه‌ای برای بشریت را در بردارد - به شرط آنکه مسایل ایمنی به نسبت مسائل هزینه‌ای (از مسئله "سودآوری" صحبت نکنیم) از اولویت کامل برخوردار باشند - می‌توانست امکان توسعه‌ای عظیم در زمینه یک آلمان سوسیالیستی و یا اروپای سوسیالیستی را فراهم آورد.

اینها همه فرضیات‌اند. نمی‌توان بر اساس اگرها فرضیه ساخت بهتر است به آنچه امروز انجامش ممکن است بازگردیم. من معتقدم که امروزه شرایط آماده‌اند."

(بولتن بحث سوسیالیزم و انقلاب، بهار ۱۳۶۴، دوره دوم، شماره ۲ صفحه ۶۳ تاکیدات از ماست). البته اظهار نظر بالا تا آنجا که به مندل بر می‌گردد قطعاً یک قدم به جلوست زیرا ۷ سال پیش از انجام مصاحبه فوق وی حتی همان احتمال بسیار مشروط بالا را غیر ممکن می‌دانست. او در مقاله‌ای

تحت عنوان "تناقضات سرمایه داری دولتی" در سال ۱۹۶۹ در مورد ملزومات مادی سوسیالیسم نوشته بود:

"امروزه طبقه کارگر کاملاً توانایی آن را دارد که سرمایه‌داری را در یک کشور سرنگون سازد (همانطور که در روسیه، یوگسلاوی کوبا و ویتنام شمالی سرنگون کرده و در ویتنام جنوبی در شرف سرنگون کردن است) اما نمی‌تواند سوسیالیزم را در یک کشور بسازد، حتی در ایالات متحده آمریکا بریتانیا و اروپای غربی که جای خود دارد. زمانی که به قدرت می‌رسد و یک اقتصاد با برنامه را سازمان می‌دهد، نمی‌تواند تولید کالایی را کاملاً از میان بردارد، چرا که سطح تولید برای ارضای کلیه نیازهای جامعه بسنده نیست و اگر درصدد برآید. تولید کالایی را به طور مصنوعی از میان بردارد از بطن نظام جیره بندی عمومی و مستقل از اراده تولید کنندگان همبسته، تولید کالایی (همراه با بعضی ممیزه های پول "خصوصی") دوباره ظاهر خواهد شد ... اگر کسی نوید دیگری دهد، تنها بذر توهمات گمراه کننده‌ای را در بین خواهد افشاند، که به هنگام آشکار شدن واقعیت نقش مخرب و فریبنده‌ای ایفاء خواهند کرد." (بولتن بحث: سوسیالیزم و انقلاب، زمستان ۱۳۶۴، دوره دوم شماره ۳ صفحات ۹۱-۹۰، تاکیدات از ماست.)

چنین تعهدی به "تکنولوژی" و "بارآوری کار" البته در میان جریان‌های ایرانی نیز بدون طرفداران پروپاقرص نیست. یک مدافع چنین تصویری که البته به عنوان مدافع "اردوگاه سوسیالیسم" با مندل مدافع "تئوری دولت منحن کارگری" نمی‌تواند چندان نزدیک باشد، "راه کارگر" است برای این سازمان نیز دستیابی به سوسیالیسم تنها پس از گذراندن "انقلاب تکنولوژیک سوم" ممکن خواهد بود:

"اکنون، یعنی در عصر انقلاب تکنولوژیک سوم سوسیالیزم با اتوماتیزاسیون

(کامپیوتر و الکترونیک) بعلاوه حکومت شوروی می‌تواند تعریف شود و بدون کار بست گسترده نتایج این انقلاب و به همراه کلیه تغییرات ناشی از آن در سازمان اجتماعی کار و اداره تولید نمی‌توان از تحکیم پایه‌های اقتصادی دیکتاتوری پرولتاریا کلاً سخن به میان آورد. (راه کارگر تئوریک، شماره ۵ بهمن ۱۳۶۵، صفحه ۱۰۶).

البته معلوم نیست اگر کارگر روسی سه نسل پس از به قدرت رسیدنش و تبدیل شدن جامعه روسیه به دومین کشور صنعتی دنیا کماکان باید منتظر "انقلاب تکنولوژیک سوم" و محروم از دیدن جامعه‌ای فارغ از کار مزدی و مناسبات کالایی - پولی باشد، دیگر چه امیدی برای کارگر ایرانی می‌ماند که هنوز به "آستانه دروازه‌های تمدن بزرگ" هم نرسیده است با این گونه تقدیس فاکتور تکنولوژی، "مدافعان رشد نیروهای مولده" سوسیالیسم را به یک مدینه فاضله درآورده‌اند که با هر انقلاب تکنولوژی حصول آن برای

کارگران یک درجه افسانه‌ای‌تر می‌شود. البته این تنها یک روی سکه است. طرف دیگر سکه این است که چنین مدافعانی (و دیگر فرق نمی‌کند راه کارگر "اردوگاهی" باشد یا مندل ترتسکیست) در حقیقت امکان تحول نظام‌های موجود متکی به کارمزدی و تولید کالایی - که البته خود را سوسیالیستی می‌دانند - به سوسیالیسم را تا زمان نامعلومی به تعویق می‌اندازند و با این روش بردگی مزدی کارگران و استثمار نیروی کارشان تحت حاکمیت سرمایه دولتی را به دلیل اینکه ملزومات تکنیکی لازم برای الغاء آن کماکان فراهم نیست و لذا وضعیت کنونی و غیرقابل اجتناب است، موجه جلوه می‌دهند.

23- E.Preobrazhensky, op. cit., pp. 120-121.

- ۲۴ - همانجا، صفحه ۸۹
- ۲۵ - همانجا، صفحه ۱۲۲
- ۲۶ - همانجا، صفحه ۱۲۳
- ۲۷ - همانجا، صفحه ۹۵
- ۲۸ - همانجا، صفحه ۹۷
- ۲۹ - همانجا، صفحه ۱۶۰
- ۳۰ - همانجا، صفحه ۸۸
- ۳۱ - همانجا، صفحه ۸۹
- ۳۲ - همانجا، صفحه ۸۸
- ۳۳ - همانجا، صفحات ۱۳۶-۱۳۴
- ۳۴ - همانجا، صفحه ۳۴
- ۳۵ - همانجا، صفحه ۴۸
- ۳۶ - همانجا، صفحه ۱۷۸
- ۳۷ - همانجا، صفحه ۱۸۲
- ۳۸ - همانجا، صفحه ۱۳۸
- ۳۹ - همانجا، صفحه ۶۸
- ۴۰ - همانجا، صفحه ۳۵
- ۴۱ - همانجا، صفحه ۱۱۶
- ۴۲ - همانجا، صفحه ۱۹۰

همین درک از قانون ارزش سالها پیش از نگارش "اقتصادنویین" توسط هیلفردنیگ، اقتصاددان برجسته سوسیال دمکراسی اتریش، چنین فرموله شده بود:

"قانون ارزش [بیانگر آن] فاکتوری است [که جامعه سرمایه‌داری] به اعتبار کمیت و کیفیت و اتکا به ظرفیت سازماندهی و تولیدی اش حیات اجتماعی را به طور خود بخودی تنظیم می‌کند.

[ماخذ:

[Karl Marx, And The Close of His System, Evgene Von Bohm-Bawerk, Bohm-Bawerk's Criticism of Marx, Rudolph Hilferding, Augustum, Kelley Publishers, 1973, p. 133].

۴۴- رجوع کنید به متن حاضر، فصل چهارم، صفحات ۷۰ تا ۷۴

45- E. Prepbrazhensky, op. cit., p.141.

46- Karl Marx, Capital, Vol.1, p.304.

۴۷ - رجوع کنید به متن حاضر، فصل چهارم، صفحه ۷۴

۴۸ - از جمله می‌توان به این گفته مارکس در نتایج پروسه بلا فصل تولید" اشاره کرد که محوری بودن مسئله خرید و فروش نیروی کار به عنوان پیش شرط اساسی تولید و بازتولید هر نظام سرمایه‌داری را چنین بیان می‌کند:

"بدین ترتیب وقتی کل پروسه تولید و نه صرفاً تولید بلا فصل کالا، را در نظر بگیریم پی می‌بریم که هر چند خرید و فروش نیروی کار (که خود موجبات تبدیل بخشی از سرمایه به سرمایه متغیر\* را فراهم می‌آورد) به کلی از پروسه بلا فصل تولید جداست، و در واقع مقدم بر آن انجام می‌گیرد، اما مبنای مطلق تولید سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد و یک وجه وجودی آنست. ثروت مادی صرفاً به این دلیل بدل به سرمایه می‌شود که کارگر برای زنده ماندن نیروی کارش را می‌فروشد. چیزهایی که شرایط مادی [پروسه] کارند، یعنی وسایل تولید، و چیزهایی که پیش شرط بقاء خود کارگردند، یعنی وسایل معیشت تنها به دلیل وجود پدیده کارمزدی بدل به سرمایه می‌گردند سرمایه شی نیست، همانگونه که پول شی نیست. در سرمایه، همانگونه که در پول مناسبات اجتماعی تولیدی معینی میان انسانها به صورت مناسبات میان اشیاء و انسانها، ظاهر می‌شوند، یا به عبارت دیگر مناسبات اجتماعی معینی به صورت خواص طبیعی اشیاء درجا معه تظاهر می‌یابند. وقتی افراد به مثابه اشخاص آزاد با یکدیگر روبرو گردند، یعنی بدون وجود طبقه‌ای وابسته

به مزد تولید ارزش اضافه ای نمی‌تواند وجود داشته باشد، بدون تولید ارزش اضافه هم تولید سرمایه داری و در نتیجه سرمایه یا سرمایه‌داری نمی‌تواند وجود داشته باشد! سرمایه و کارمزدی (ما این اصطلاح را برای مشخص کردن کار کارگری که نیروی کار خود را می‌فروشد به کار می‌بریم) صرفاً بیانگر دو وجه یک رابطه واحدند. پول نمی‌تواند بدل به سرمایه شود مگر آنکه با نیروی کار یعنی کالائی که کارگر آن را می‌فروشد، مبادله گردد. متقابلاً کار تنها زمانی می‌تواند کارمزدی بشود که شرایط مادی خودش [شرایط مادی کار] به صورت نیروهایی خود مختار، به صورت ملک\*\* [خودیت یافته] ارزش خود بقاء و خودکفای، و در یک کلام به صورت سرمایه با آن روبرو گردند.

\*منظور سرمایه ایست که به یمن استثمار نیروی کار قابلیت تغییر یعنی افزایش دارد.

## Property\*\*

اگر سرمایه در وجه مادی خود یعنی به صورت ارزش مصرفهایی که در آن موجودیت یافته است، برای موجودیت خویش باید به شرایط مادی کار اتکاء کند، خود این شرایط مادی نیز به همان ترتیب از نظر صوری باید با کار به صورت نیروهایی بیگانه [یعنی دارای موجودیت مستقل] و خودمختار، یعنی به صورت ارزش - یا کار عینیت یافته - که کار زنده برایش صرفاً وسیله‌ای برای بقاء و افزایش خویش است، روبرو گردند. بدین ترتیب کار مزدی، یعنی نظام مزدی یک شکل اجتماعی کارکردن [Work] است که تولید سرمایه‌داری بدون آن ممکن نیست؛ درست همانگونه که سرمایه، یعنی ارزشی که از قوه افزایش برخوردار است، یک شکل اجتماعی ضروریست که شرایط مادی کار ناگزیر باید به خود بپذیرند تا کار به کارمزدی بدل شود. کارمزدی بدین ترتیب یک شرط ضروری برای شکل‌گیری سرمایه و یک پیش شرط اساسی برای تولید سرمایه‌دارانه است. بنابراین اگرچه پروسه مقدماتی، یعنی مبادله پول با نیروی کار یا فروش نیروی کار، به همان صورت خود دخلی در پروسه بلافصل تولید ندارد. ولی در تولید رابطه‌ای [تولیدی سرمایه‌دارانه] به مثابه یک کل، کاملاً دخیل است."

Capital Vol.I, .Penguin Books, pp.1005-6

همه تاکیدات در متن اصلی است

49- Karl .Marx, F.Engels, Selected Works,, Progress Publishers, Vol. I, PP.

161-62.

50- Preobrazhensky, New Economics, op. cit., pp. 194-195.

این درجه از لاقیدی به هیچوجه محدود به پرائوبراژنسکی نمی‌شود. شاید وی بهتر از دیگران به چنین نمونه‌هایی از لاقیدی تئوریک در زمینه اقتصاد سیاسی مارکسیستی در شوروی آن دوره واقف بود. به عنوان مثال در کتاب اقتصاد سیاسی که برای آموزش در مدارس عالی از طرف حزب توصیه شده بود (۱۹۲۵)، و به این اعتبار مفاد آن را می‌توان شاخصی از شعور عمومی حزب کمونیست شوروی آن زمان شوروی قلمداد کرد می‌خوانیم:

"اقتصاد اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی اقتصادی است در شکل و تا حدود معینی در محتوا، کالایی - مبادله‌ای. بعلاوه در این اقتصاد عناصری از اقتصاد کاپیتالیستی نیز یافت می‌شود. در ظاهر بسیاری از قوانین و مقولات اقتصاد سیاسی به طور مستقیم در مورد آن مصداق دارند. اما در حقیقت چنین نیست. بسیاری از قوانین و مقولات اقتصاد کاپیتالیستی تحت شرایط اقتصاد اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی دچار تغییرات اساسی می‌شوند و بسیاری از آنان در مورد این اقتصاد مصداق ندارند".

نویسنده کتاب پس از طرح مقوله " ارزش اضافه سوسیالیستی " ادامه می‌دهد:

"ولی در جامعه پیشرفته کمونیستی نیروهای مولده از چنان قدرت پیشرفتی برخوردار شده اند که دیگر علیرغم وجود [مقوله] ارزش اضافه، خواستهای طبقه کارگر در حد غیر مترقبه‌ای برآورده می‌شود".

[ماخذ: New Economics, pp. 273-76]

۵۱- همانجا، صفحه ۱۵۹

۵۲- همانجا، صفحه ۱۳۰

۵۳- همانجا، صفحه ۱۳۶

۵۴- همانجا، صفحه ۱۳۷

۵۵- همانجا، صفحات ۱۱۱-۱۱۰

56- Alexander Erlich, op. cit., p.74.

57- Alexander Erlich, The Soviet Industrialization Debate,  
Harvard University Press, 1960, p.48.

58- Preobrazhensky, New Economics, op. cit., pp.160-161.

۵۹- همانجا، صفحه ۲۵۴

۶۰- همانجا، صفحه ۲۷۲



۶۱- همانجا، صفحه ۲۲۳

۶۲- همانجا، صفحه ۲۵۳

۶۳- همانجا، صفحات ۸۲-۸۳

64- Alexander Erlich, op. cit., p.56.

۶۵- همانجا، صفحه ۵۹

66- Leon Trotsky, op. cit., p.339.

67- Leon Trotsky, Notes on Economic Questions, The Challenge of Left Opposition (1926-27), Pathfinder Press, p.57.

68- R.Day, Trotsky and Preobrazhensky: The Troubled Unity of the Left, Opposition, pp. 73-74.

۶۹- همانجا، صفحه ۸۴

۷۰- همانجا، صفحه ۸۴

۷۱- همانجا، صفحه ۷۴

72- R.Day, Leon Trotsky and the Politics of Economic Isolation, PP. 139-140.

۷۳- همانجا، صفحه ۱۷۱

74- Leon Trotsky, op. cit., p.58.

۷۵- در آن زمان به ترتیب سمت ریاست و معاونت شورای عالی اقتصاد ملی را به عهده داشتند.

76- Richard B.Day, Leon Trotsky on the Problems of the Smyckha and Forced Collectivization, Critique 13, 1981, p.61.

77- R.Day, Leon Trotsky and the Politics of Economic Isolation, p.71.

78- L.Trotsky, Towards Capitalism or Socialism?, P.359.

79- R.Day, op. cit., p. 141.

۸۰- همانجا، صفحه ۱۰۳

۸۱- همانجا، صفحه ۹۲

۸۲- همانجا، صفحه ۹۳

۸۳- همانجا، صفحه ۱۷۴

۸۴- همانجا، صفحه ۱۶۲

۸۵- همانجا، صفحه ۱۶۳

۸۶- برای اطلاع بیشتر در این باره به توضیحی پیرامون مباحثات درونی بلشویک (-۱۹۲۲ و اسناد ضمیمه مندرج در بولتن مارکسیسم و مساله شوروی شماره ۲، رجوع کنید.

۸۷- برای اطلاع دقیقتر از پایان غم انگیز اپوزیسیون چپ به فصول ۳۹ و ۴۰ از جلد ۲ کتاب

زیر رجوع نمائید:

E.H.Carr, Foundations of a Planned Economy 1926-29, Macmillan, 1971

R. Day, Leon Trotsky on the Problems of Smyckha and Forced AA -88

Collectivization, p.66.

### فصل هفتم

1- Nikolai Bukharin, Historical Materialism, a system of sociology, New York, Russel & Russel Inc., 1965, p.74.

۲- همانجا، صفحات ۷۴-۷۵

۳- همانجا، صفحه ۷۹

۴- همانجا، صفحه ۱۱۰

5- Nikolai Bukharin, The Politics and Economics of the Transition Period, Routledge & Kegan Paul, 1979, p. 149.

۶- همانجا، صفحه ۸۶

۷- همانجا، صفحات ۹۰-۹۱

۸- همانجا، صفحه ۵۷

9- Stephen F.Cohn, In Praise of War Communism: Bukharin's "The Economic of the Transition Period" in Alexander and Janet Rabinowitch (ed.),

Revolution and Politics in Russia, Indiana University Press, Bloomington, 1972, p. 196

10- N.Bukharin, op. cit., p.99.

۱۱- همانجا، صفحه ۱۱۶

۱۲- همانجا، صفحه ۱۱۱

۱۳- همانجا، صفحه ۱۱۹

14- N.I.Bukharin, Selected Writings on the State and the Transition to Socialism, Edited by Richard B. Day, Spokesman, 1982, P. 184.

15- The Communist International 1919-1943, Documents Selected and Edited by Jane Degras, Three Volumes, Volume II, 1923-28, Frank Cass & Co. Ltd., 1971, p. 162.

16- N.I.Bukharin, op. cit., p.190.

۱۷- همانجا، صفحه ۲۶۰

۱۸- همانجا، صفحه ۲۶۱

۱۹- همانجا، صفحات ۲۵۳-۲۵۴

۲۰- همانجا، صفحه ۲۵۰

۲۱- همانجا، صفحه ۱۰۲

۲۲- همانجا، صفحه ۱۰۲

23- Moshe Lewin, Political Under currents in the Soviet Economic Debate, 1973, pp. 91-92.

24- Alexander Erlich, The Soviet Industrialization Debate, P. 10.

25- N.I.Bukharin, op. cit., p.242.

26- Alexander Erlich, op. cit., pp. 20-21.

27- Stephen F.Cohen, Bukharin and the Bolshevik Revolution, A Political Biography, 1888-1938, New York, 1973, p. 182.

28- Alexander Erlich, op. cit., p. 12.

29- Stephen F.Cohen, op. cit., pp. 179-80.

۳۰- همانجا، صفحه ۱۷۴

31- N.Bukharin, op. cit., pp. 196-197.

32- E.H.Carr, Socialism in One Country 1924-26, Volume One, Penguin Books, 1970, pp. 279-280.

33-N.. Bukharin, op. cit., p. 291.

۳۴- همانجا، صفحه ۲۹۰

35- Stephen Cohen, op. cit., p. 183.

36- Bukharin, op. cit., p.293.

37- Robert F.Miller, Soviet Agricultural Policy in the Twenties: The-Failure of Cooperatives, Soviet Studies, Vol. XXVII, no.2 (April 1975), p. 229.

38- Bukharin, op. cit., p. 246.

39- E.H.Carr, op. cit., p. 234.

40-Stephen F.Cohen, op. cit., p. 1964.

41- Bukharin, op. cit., pp. 204-5.

۴۲- همانجا، صفحه ۲۴۰

43- Robert F.Miller, op. cit., p. 233.

۴۴- همانجا، صفحه ۲۲۹

۴۵- همانجا، صفحه ۲۳۰

۴۶- همانجا، صفحه ۲۲۹-۲۳۰

47- Bukharin, op. cit., pp. 236-238.

48- Stephen F.Cohen, op. cit., p.197.

49- Bukharin, op. cit., pp. 260-.261

۵۰- همانجا، صفحه ۲۴۸

۵۱- همانجا، صفحه ۲۴۸

52- Bukharin, op. cit., p. 94.

53- E.H.Carr & R.Davies, Foundation of a Planned Economy 1926-1929,  
Volume one - II, The Macmillan Press Ltd., 1978, p. 948.

۵۴- حجم تولیدات صنعتی برای سال ۱۹۲۵، ۱۹۲۶ در این جدول ۱۳،۶۸۹ میلیارد روبل برآورد شده است، حال آنکه در جدول فوق میزان تولیدات صنعتی برای همان سال ۱۱،۰۸۳ میلیارد روبل محاسبه شده است. ظاهراً الک نوووا.ی.اچ کار بایستی در محاسبه این رقم از دو ماخذ مختلف استفاده کرده باشند. به هر رو تا آنجا که به سیر بحث ما مربوط می‌شود، تفاوت این دو جدول در آن تغییری نمی‌دهد. زیرا ما در اینجا با درصد افزایش سالانه - یعنی یک نسبت - سر و کار داریم و بنابراین هرگونه تفاوتی که در محاسبه ارقام این دو جدول وجود داشت باشد، در برآورد میزان نسبی سالانه برای سالهای مورد نظر ما نمی‌توان تغییری ایجاد کند.

55- Alexander Erlich, op. cit., p.54.

۵۶ - همانجا، صفحه ۸۸

۵۷- همانجا، صفحه ۲۷

۵۸- همانجا، صفحه ۲۷

59- E.H.Carr & R. Davies, op. cit., p.952.

60- Alexander Erlich, op. cit., p.137.

۶۱- همانجا، صفحه ۶۴

۶۲- همانجا، صفحه ۶۵

۶۳- همانجا، صفحه ۶۸

۶۴- همانجا، صفحه ۷۰

65- Nikolai Bukharin, Ten Years of Victorious Proletarian Revolution,  
Report made at 7th Trade Union Congress of the Moscow Government  
on October 12th, 1927, Belfast, pp. 31-32.

66- N. Bukharin, Selected Writings, pp. 320-321.

67- E.H.Carr & R. Davies, op. cit., p. 944.

۶۸- همانجا، صفحه ۹۴۴

69- N. Bukharin, op. cit., pp. 325-326.

70- E.H.Carr & R. Davies, op. cit., p. 943.

## فصل هشتم

1- Alexander Erlich, op. cit., p. 90.

۲- همانجا، صفحه ۹۶

3- N.Bukharin, op. cit., p. 315.

4- Alexander Erlich, op. cit., p. 92.

۵- بولتن مارکسیسم و مسئله شوروی، شماره ۲، صفحات ۶۸ - ۲۶۷

۶- همانجا، صفحه ۲۳۱

7- Alexander Erlich, op. cit., p. 172.

۸- مارکسیسم و مسئله شوروی شماره ۲، صفحه ۲۷۰

۹- همانجا، صفحه ۲۳۱

10- J:Stalin, Collected Works, Foreign Language Publishing House,

Moscow 1955, Vol. 13, pp. 40-41.

جالب است در اینجا اشاره کنیم که سه دهه پیشتر سرگئی ویتیه، وزیر اقتصاد وقت تزار، همین

نکته را بدین شکل طرح کرده بود:

"رقابت جهانی صبرسروش نمی‌شود. اگر ما دست به یک رشته اقدامات موثر و قطعی نزنیم به

طوری که در اثر این اقدامات صنایع ما در طی دهه آتی در وضعیتی قرار نگرفته باشند که بتوانند از

عهده رفع نیازهای روسیه و کشورهای آسیایی که تحت نفوذ ما هستند - یا باید باشند - برآیند، در آن

صورت صنایع سریعاً رو به رشد اقتصاد خارجی موانع گمرکی ما را به زیر خواهند کشید.

نفوذشان را در میهن ما و همینطور در کشورهای آسیایی فوق‌الذکر تثبیت خواهند کرد و این

نفوذ را تا عمق ما گسترش خواهند داد. این امر ممکن است به تدریج راه را برای دخالت‌های پیروزمند

سیاسی دول خارجی هموار نماید... ممکن است رشد کند صنایع ما، انجام موفقیت آمیز وظایف خطیر

سیاسی سلطنت را به مخاطره اندازد. عقب ماندگی اقتصادی ممکن است به عقب ماندگی‌های سیاسی و

فرهنگی نیز منجر شود."

[ماخذ: Theodore H.Von Lane, op. cit., p. 3]

11- Marx, Engels, The Socialist Revolution, Lawrence & Wishart, 1978, P., 40.

### موخره

1- Communist Program, Organ of the International Communist Party, No.4, April 1978, p. 50.

۲- همانجا، صفحه ۵۰

3- Tony Cliff, State Capitalism in Russia, Pluto Press, 1974, p. 48.

4- Angus Maddison, Economic Growth in Japan and the U.S.S.R., Unwin University books, 1970. p. 159.

۵- همانجا، صفحه ۱۶۴

۶- تمام اطلاعات این ستون به جز رقم مربوط به نیروی شاغل در صنعت از منبع زیر تهیه شده

است:

Alec Nove, op. cit., p. 44.

۷- تمام اطلاعات این ستون نیز به جز رقم مربوط به وسایل ماشینی از صفحه ۱۹۲ ماخذ قبلی

استخراج شده است.

۸- همانجا، صفحه ۱۹۲

۹- همانجا، صفحه ۲۲۶

۱۰- همانجا، صفحه ۳۹۸

11- G.V.Osipov (ed.), op. cit., p. 28.

12- Alec Nove, op. cit., p. 174.

13- Marx, Engels Collected Works, Volume 22, Progress Publishers, 1986, p. 491.

14- E. H. Carr & R.W.Davies, op. cit., p.495.

۱۵- همانجا، صفحه ۵۰۱

16- A. Nove, op. cit., pp. 196-197.

17- Mervyn Matthews, Soviet Government, A Selection of Official Documents on Internal Policies, Jonathan Cape Ltd., 1974, p. 417.

18- A. Nove, op. cit., p. 197.

19- M. Matthews, op. cit., p.431.

20- Nicolas Spulber, The Soviet Economy, Structure, Principles, Problems, W.W.Norton & Company. Inc., New York, 1969, p.127.

۲۱- طبق قانون کار ۱۹۷۰ روسیه، ساعات کار روزانه رسماً از ۷ ساعت به ساعت ۸ افزایش

یافت، لکن تعداد روزهای کار هفتگی نیز از ۶ روز به ۵ روز کاهش یافت. بدین سان این بار نیز ۴۰ ساعت کار هفتگی، هر چند در شکلی متفاوت، برای کارگران روسیه قانوناً تعریف شد. (ماخذ:

M.Matthews, op. cit., p. 444).

22- Quoted in E.H. Carr, The Bolshevik Revolution 1917-1923, Volume 2, Penguin Books, 1984, P. 117.

۲۳- لنین، دولت و انقلاب، اداره نشریات زبانهای خارجی پکن، ۱۹۷۵، صفحه ۱۴۱، تأکيدات

در متن اصلی است.

24- E.H.Carr, op. cit., p. 205.

25- Lenin, Collected Works, Progress Publishers, Volume 27, p. 315.

26-Tony Cliff, op. cit., p. 682.

۲۷- همانجا، صفحه ۷۰

۲۸- همانجا، صفحه ۶۹

این نسبت چنین محاسبه شده است: دستمزد یک کارگر ساده ۴۶۵ روبل بود و دستمزد یک

متخصص ۱۸۱۱ روبل، بنابراین نسبت  $4 = 3/89 = 465 : 1811$  به دست می آید.

هر چند ارقام مربوط به دستمزد یک کارگر ماهر را بدست نیاوردیم تا بتوانیم نسبت دقیق دستمزد

بین یک کارگر ماهر و یک کارگر غیر ماهر را محاسبه کنیم ولی می توان تصور کرد که در آن سالها

احتمالاً دستمزد این دو نیز می بایست که از نسبت بین دستمزد یک متخصص و یک کارگر غیر ماهر

کاسته شده بود، تقلیل یافته باشد، یعنی اینکه احتمالاً نسبت دستمزد بین این دو به همان میزانی را از  $1:3/7$

به  $1:1/85$  تقلیل یافته بود.



29- E.H.Carr & R.W.Davies, op. cit., p. 536.

30-Tony Cliff, op. cit., p. 69.

31- J.Stalin, op. cit., p.59.

32- A.Nove, op. cit., p. 209.

33- Tony Cliff, op. cit., p. 70.

۳۴- همانجا، صفحه ۱۹

۳۵- همانجا، صفحه ۱۹

36- Karl Marx, Capital Volume 1, p. 694.

37- Tony Cliff, op. cit., p. 21.

38- Naum Jasny, Soviet Industrialization 1928-1952, The University of Chicago Press, 1961, p. 446.

39- Alec Nove, op. cit., p. 251.

در حقیقت در سالهای ۵۰ بود که ارزش واقعی دستمزد متوسط کارگر روسی دوباره به حد قبلی خود در سال ۱۹۲۸ رسید. جدول زیر به طور مختصر چگونگی افزایش ارزش واقعی دستمزد کارگر روسی در فاصله سالهای ۱۹۲۸ تا ۱۹۵۵ را نشان می‌دهد. ارزش واقعی دستمزدها در این جدول (جدول ۱۹) به صورت درصدی از دستمزد متوسط کارگر روسی در سال ۱۹۲۸ محاسبه شده است:

جدول ۱۹: نمودار تغییرات ارزش واقعی دستمزد کارگر روسی در فاصله بین ۱۹۲۸ تا ۱۹۵۸

سال	ارزش واقعی سود
۱۹۲۸	۱۰۰
۱۹۳۲/۳۳	۴۹
۱۹۳۶	۵۵
۱۹۳۷	۶۰
۱۹۴۰	۵۲
۱۹۴۸	۴۵
۱۹۵۰	۶۰
۱۹۵۲	۷۰
۱۹۵۵	۸۰
۱۹۵۸	۹۳

[ماخذ: به استثنای رقم مربوط به سال ۱۹۵۸ سایر ارقام بالا از کتاب زیر برداشته شده‌اند:

Naum Jasny, op. cit., p-446

و رقم مربوط به سال ۱۹۵۸ بر حسب اطلاعات موجود در کتاب برگسن محاسبه شده است

[Abram Bergson, The Economics of Soviet Planning, Yale University Press, 1946, p. 314].

برای اطلاعات بیشتر در مورد وضعیت دستمزد کارگران روسیه در دوران قبل و بعد شروع

صنعتی کردن سریع آن کشور توجه خواننده را به متون زیر جلب می‌کنیم:

J.G.Chapman, Real Wages in Soviet Russia since 1928, Cambridge Mass., 1963, cf. PP. 145-146.

M. Dewar, Labour Policy in the U.S.S.R., 1917-1928, London, 1956, cf. pp. 138-140.

40- Tony Cliff, op. cit.,P.38.

۴۱- به جدول ۱۴ در صفحه ۲۵۹ متن حاضر رجوع نمائید.

42- Angus Maddisson, op. cit., p.100.

43-Tony Cliff, op. cit.,4 p. 100.

44- E-H.Carr, op. cit., p. 201.

45- Tony Cliff, op. cit., p. 61.

۴۶- همانجا، صفحه ۱۵ تاکیدات در متن اصلی است.

47- M.Matthews, op. cit., p.426.

۴۸- همانجا، صفحه ۴۲۵

49- Tony Cliff, op. cit., pp. 22-23

۵۰- خواننده علاقمند می‌تواند برای مطالعه بیشتر در این زمینه به فصل اول کتاب تونی کلیف که

فوقاً بدان اشاره شد، رجوع نماید.

51- Marx, op. cit., pp. 739-742.

۵۲- ترنسکی، انقلابی که به آن خیانت شد، ترجمه فارسی صفحات ۱۷۰-۱۶۹

۵۳- خواننده علاقمند می‌تواند برای بررسی آمار، ارقام و اسناد موجود از جمله به منابع زیر

رجوع نماید. واضح است که اشاره ما به این متون به معنای تائید تفسیرات و استنباطاتی که گردآوران این اسناد در نوشته های خود طرح کرده اند نیست :

- Robert V. Daniels, A Documentary History of Communism, Vol.1,

I.B.Tauris & Co. Ltd., 1985, Chapter 4, pp. 215-312.

- Ernest J. Simmons (ed.), Continuity and Change in Russian and Soviet Thought, Harvard University Press, 1955.

- Hebert Marcuse, Soviet Marxism, Routledge & Kegan Paul, 1961.

- Sheila Fitzpatrick, Cultural Revolution in Russia, 1928- 1931, Indiana University Press, 1978.

- Rudolf Schlesinger (ed.), The Family in the U.S.S.R., Routledge & Kegan Paul, 1949.

- G.P. Struve, Soviet Russian Literature, 1917-1953, Routledge & Kegan Paul, 1972.

- John Newbold Hazard, *Soviet Legal Philosophy*, Harvard University Press, 1951.

- Mervyn Matthews, *Privilege in the Soviet Union*, George Allen & Unwin, 1978.

# کارگران جهان متحد شوید!

قیمت: ۶۰۰ ریال

از انتشارات حزب کمونیست ایران